

دوره علوم و معارف السلام
۲

بِسْمِ

جلد ہفتم

از قسمت

امام شناسی

(غدیر: ۲- آیه تبلیغ - حدیث ولایت)

تألیف

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ لہذا الزکیۃ

حسینی طهرانی . سید محمد حسین . ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق .

امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد :
علامه طباطبائی . ۱۴۲۱ ق .

۱۸ ج . - (دوره علوم و معارف اسلام ؛ ۲)

طبع قبلی این جلد در سنه ۱۴۱۹ ق . بوده است

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱. امامت . الف . عنوان . ب . فروست .

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

شابک معمولی ۲ - ۲۷ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (جلد ۷)
شابک زرکوب ۵ - ۱۷ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (جلد ۷)
شابک معمولی ۷ - ۰۲ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی)
شابک زرکوب ۸ - ۰۷ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی)

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی

جلد هفتم

تألیف : حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع چهارم : سیزدهم رجب المرجب ۱۴۲۱ هجری قمری

تعداد : ۲۴۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر : انتشارات مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام ، مشهد مقدس ،

خیابان شهید هاشمی نژاد ، جنب مسجد الهادی ، شماره ۲۱۷ ، تلفن ۲۲۱۰۰۶۲

صندوق پستی ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۵

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

هو العزیز

امام شناسی

مبحث‌های تفسیری فلسفی روایتی تاریخی اجتماعی

در بارهٔ امامت و ولایت بطور کلی
و در بارهٔ امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
و ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس‌های استدلالی علی بن محمد زین‌العابدین

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ و اجابات حلی تفسیری

پیرامون ولایت

لمؤلفه الحقیق:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنه

صوالعالم
دوره علوم و معارف اسلام

جلد هفتم
از قسمت

امام شناسی

شامل مطالب :

- ۱- نصب امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم به ولایت کلیه عوام مطلقه
- ۲- خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غدیر خم
- ۳- کنت مولاه تعالی مولاه
- ۴- در تفسیر و مفاد من کنت مولاه فعلی مولاه

درس نوزدهم و بیستم
تا درس صد و پنجم

أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد هفتم امام شناسی (غدیر : ۲ - آیه تبلیغ - حدیث ولایت)

- ۱ - خصائص روز غدیر : روز نصب امیرالمؤمنین عليه السلام به ولایت عامه مطلقه
- ۲ - ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام در طول دوران نبوت
- ۳ - موارد مخالفت صریح عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴ - نظریه عمر در امامت ، نظریه ماکیاول است
- ۵ - عصمت پیامبران منافاتی با اختیار آنان ندارد
- ۶ - مشکلات و پیامدهای تحمل ولایت
- ۷ - بلايا و فتن وارده بر امیرالمؤمنین عليه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۸ - شرح واقعه عظیم و تاریخی غدیر خم و خطبه های رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۹ - بحث و تحقیق در شأن نزول و مفاد آیه تبلیغ
- ۱۰ - بحث و تحقیق در سند و مفاد حدیث ولایت : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ
- ۱۱ - وصیت به ولایت ، طبق قوانین فطری و عقلی است
- ۱۲ - ثبات حقیقت امیرالمؤمنین عليه السلام در طول تاریخ
- ۱۳ - روایات ، مورخین ، محدثین ، متکلمین و لغویینی که واقعه غدیر خم را نقل کرده اند و کتابها و اشعاری که در این باره تألیف و سروده شده است
- ۱۴ - تحقیق معنای حقیقی مولی و ولایت در لغت و موارد استعمال آنها و مقصود از «مولی» در حدیث غدیر

فهرست امام شناسی جلد ۷

۹-۵۹

درس نود و یکم تا نود و سوم: نصب امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم به ولایت عاقمه مطلقه شامل مطالب:

غدیریة ابن حمّاد عبدي

مشخصات روز غدیر

ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در طول دوران نبوت

حدیث حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون

مختلف بودن مسلمانان زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله در اعتقاد به آنحضرت

شک عمر در نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیثه

جلوگیری عمر از آوردن قلم و کاغذ برای رسول خدا صلی الله علیه وآله

موارد مخالفت صریح عمر با رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشعار مروان بن ابی الجنوب در تنقیص اهل بیت علیهم السلام

نظریة عمر در امامت، نظریة ماکیا اول است

گفتار ابوسفیان به عثمان در امر خلافت

عصمت پیامبران منافاتی با اختیار آنان ندارد

پیامبران در صفات بشری مانند سایر مردم اند

ترس رسول خدا صلی الله علیه وآله از تبلیغ عمومی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

قصیده آیه الله کمپانی در مسأله غدیر

مشکلات و بی آمدهای تحمّل ولایت

بلایا و فتن وارده بر امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله

درس نود و چهارم تا نود و هفتم

بحث و تحقیق در خطبة رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم شامل مطالب

اشعار صاحب بن عبّاد در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

نزول جبرئیل در غدیر خم و توقف رسول خدا صلی الله علیه وآله

خطبة رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم

خطبة دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم

تبریک اصحاب و همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام

۶۳

۶۶

۶۷

۷۴

۷۶

۱۴۲-۶۳

۷۸	روایت کتاب «التَّشْرُوحُ الطَّيِّبُ» از علمای عامه
۸۲	روایت احتجاج در تکمیل دین به حج و ولایت
۸۸	شان نزول آیه سَأَلْنَا سَائِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ
۹۲	روایت حضرت باقر علیه السلام در شأن نزول آیه تبلیغ
۹۶	روایت حضرت صادق علیه السلام در شأن نزول آیه تبلیغ
۱۰۵	روایت فیض بن مختار درباره آیه تبلیغ
۱۰۸	روایات عیاشی درباره آیه تبلیغ
۱۱۲	روایات مشایخ عامه درباره آیه تبلیغ
۱۱۸	بحث در مفاد آیه تبلیغ
۱۲۸	ترس رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جان خود نبوده است
۱۳۰	نزول آیه تبلیغ در اوائل بعثت نبوده است
۱۳۲	حکم مورد تبلیغ باید امر بسیار مهمی بوده باشد
۱۳۴	آیه تبلیغ باید بعد از انتشار اسلام آمده باشد
۱۳۶	خوف رسول خدا از جهت اتهام منافع شخصی بود
۱۳۸	وصیت به ولایت طبق قوانین فطری و عقلی است
۱۴۰	اقوال مجعول عامه در شأن نزول آیه تبلیغ

۱۴۵-۲۱۹

درس نود و هشتم تا صد و یکم: در سَنَد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ

شامل مطالب

۱۴۶	بحث در آیه تبلیغ، و در حدیث ولایت، دو بحث مستقل است
۱۴۶	قصیده امام زیدیه یمنی، المنصور بالله
۱۵۰	ثبات حقایق امیرالمؤمنین در طول تاریخ
۱۵۲	علماء عامه که درباره حدیث غدیر کتاب نوشته اند
۱۵۴	أصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که حدیث غدیر را روایت کرده اند
۱۵۶	کتابهای مستقلی که درباره غدیر تألیف شده است
۱۶۲	گفتار صاحب «عَبَقَاتِ الْإِنْوَارِ» در تواتر حدیث غدیر نزد عامه
۱۶۴	گفتار علامه آمینی راجع به مصادر حدیث غدیر
۱۶۶	مورخینی که واقعه غدیر ختم را نقل کرده اند
۱۶۸	محدثینی که واقعه غدیر ختم را نقل کرده اند
۱۷۰	متکلمین و لغویینی که حدیث غدیر را نقل کرده اند
۱۷۲	روایات وارده از عامه در حدیث غدیر
۱۷۷	اعتراف أبوهریره به حدیث غدیر در نزد معاویه
۱۷۹	نامه عمرو بن عاص به معاویه، حاوی حدیث غدیر
۱۸۲	أشعار حسان بن ثابت، در محضر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

۱۸۴	علمائی که شعر حسان بن ثابت را در غدیر ختم ذکر کرده‌اند.
۱۸۶	استدلال اهل صفین به کشته شدن عمار بن یاسر بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۸۸	داستان ابن غالب و فقیه حنبلی درباره زیارت روز غدیر
۱۹۰	روایات وارده از شیعه درباره حدیث غدیر
۱۹۸	بیان پنج خصلت اسلام که ولایت ختم آنست
۲۰۰	خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام در حضور معاویه و اشاره به غدیر
۲۰۲	انکار ابو حنیفه حدیث غدیر را، با اعتراف او به وقوع واقعه غدیر
۲۰۴	استشهاد حضرت فاطمه سلام الله علیها به حدیث غدیر
۲۰۶	وقوع داستان غدیر از بدیهیات و ضروریات تاریخ است
۲۰۸	عناد سنیهای غرب زده درباره حدیث غدیر
۲۱۱	خضوع احناف در برابر شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام
۲۱۲	کتاب الإمامة والسیاسة و تسلیع السوء ممنوع بود
۲۱۴	قصیده کتبت شاعر اهل بیت درباره حدیث غدیر
۲۱۸	درباره قصائد هاشمیات کتبت

۲۹۳-۲۲۱

درس صد و دوم تا صد و پنجم:

در تفسیر و مفاد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

شامل مطالب

۲۲۴	أشعار غدیریة امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه مکتوب به معاویه
۲۲۶	استفاده امامت از اشعار حسان و کتبت
۲۲۸	أشعار قیس بن سعد بن عبادة در حدیث غدیر
۲۳۰	أشعار حمیری در غدیر ختم و استفاده امامت
۲۳۴	أشعار سید مرتضی علم الهدی درباره غدیر و استفاده امامت
۲۳۶	قدرت سید مرتضی در عربیت
۲۳۸	معنای حقیقی مولى و ولایت در لغت؛ و موارد استعمال آنها
۲۴۰	بیان ابوالفتح رازی در معانی مؤلى
۲۴۲	بیان سبط ابن جوزی در معانی مؤلى
۲۴۴	بیان محمد بن طلحة شافعی در معانی مولى
۲۴۶	معانی کلمه مولى بر بیست و هفت معنی بالغ می شود
۲۴۸	منظور و مقصود از کلمه مؤلى در حدیث غدیر
۲۵۲	در حدیث غدیر مؤلى به معنای اولی می باشد
۲۵۴	شعر أخطل نصرانی در مدح عبدالملک بن مروان در معنای مؤلى
۲۵۶	أشعار ابوتمام طائى و عبیدی کوفی درباره غدیر
۲۵۸	بزرگان از اهل ادبیات عرب که مؤلى را به معنای امام و اولی گرفته‌اند
۲۶۰	استشهاد به بیت لیتد، از معلقات سبع در تفسیر کلمه مؤلى

۲۶۲	تحقیق در معنای حقیقی و ریشه‌ای کلمه مَوَلَى
۲۶۴	گفتار فخر رازی در معنای مَوَلَى و اَوَّلَى
۲۶۶	گفتار علامه امینی در ردّ فخر رازی در معنای مَوَلَى
۲۶۸	استدلال علامه امینی در اینکه معنای مَوَلَى، اَوَّلَى است
۲۷۰	استدلال مصّّف در اینکه معنای حقیقی مَوَلَى، محلّ ولایت و اسم مکان است
۲۷۴	داستان نشان دادن امیرالمؤمنین علیه السلام را به مردم، همانند یوسف به زنان مصری
۲۷۶	أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ نیز تفسیر کننده معنای مَوَلَى می باشد
۲۷۸	اللَّهُمَّ وَآلِ مَنْ وَآلَاهُ نیز مؤید معنای امامت از کلمه مَوَلَى است
۲۸۰	شواهد موجوده در خطبه که دلالت بر معنای امامت از لفظ مَوَلَى دارد
۲۸۲	نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز غدیر مفسّر معنای مَوَلَى است
۲۸۴	کلمه نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت، دالّ بر امامت است
۲۸۵	قصیده کوثریّه سید رضای هندی عرب
۲۹۲	بحث درباره قصیده کوثریّه؛ و ختم این مجلد

درس نود و یکم تا نود و سوم —

نصب امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم به ولایت عامه مطلقه

درس ۹۱ تا ۹۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین؛ ولعنة
الله علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام
یوم الدین؛ ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلی
العظیم. قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۱.

«ای پیامبر برسان به مردم آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرود آمده
است؛ و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده ای؛ و خداوند تورا از مردم
حفظ می کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی نماید».

يَا سَائِلِي عَنْ حَيْدَرٍ أَعْيَيْتَنِي	آنالستی فی هذا الجواب خلیقا ۱
اللَّهُ سَمَاءَهُ عَلِيًّا بِاسْمِهِ	فَسَمَّا عَلُوا فِي الْعَلَا وَسُمُوقًا ۲
وَأَخْتَارَهُ دُونَ الْوَرَى وَأَقَامَهُ	عَلِمًا إِلَى سُبُلِ الْهُدَى وَطَرِيقًا ۳
أَخَذَ إِلَاهُهُ عَلَى الْبَرِّيَّةِ كُلِّهَا	عَهْدًا لَهُ يَوْمَ الْغَدِيرِ وَثَبِقًا ۴
وَعَدَاةً وَافَى الْمُضْطَفَى أَضْحَابَهُ	جَعَلَ الْوَصِيَّ لَهُ أَخًا وَشَقِيْقًا ۵
فَرَّقَ الصَّلَالَ عَنِ الْهُدَى فَرَقَى إِلَى	أَنْ جَاوَزَ الْجَوْرَاءَ وَالْعَيْوَقًا ۶
وَدَعَاهُ أَمَلَاكُ السَّمَاءِ بِأَمْرٍ مَنْ	أَوْحَى إِلَيْهِمْ حَيْدَرَ الْفَارُوقًا ۷
وَأَجَابَ أَحْمَدَ سَابِقًا وَمُصَدِّقًا	مَا جَاءَ فِيهِ فَسُمِّيَ الصَّدِيقًا ۸
فَإِذَا ادَّعَى هَذِهِ الْأَسْمَى غَيْرُهُ	فَلْيَأْتِنَا فِي شَاهِدٍ تَوْثِيقًا ۹

۱- آیه ۶۷ از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

۲- «الغدیر» ج ۴، ص ۱۵۰، از اشعار ابن حماد عبیدی، عاشق و شاعر أهل بیت در قرن چهارم
علیه التحية والرضوان.

- ۱- «ای کسی که از حیدر و شناخت او از من پرسش می کنی؛ تو مرا خسته و فرسوده ساختی! زیرا که من به هیچوجه درخور بیان این واقعیت نیستم، وشایستگی کشف این حقیقت را ندارم!
- ۲- خداوند طبق نام خودش، او را علی نامید؛ فلهمذا در مراتب مَجْد و عِلْو و بلندی و رفعت، بالارفت.
- ۳- خداوند او را اختیار و انتخاب کرد از میان تمام مردم جهان، و همه را کنار زد، و او را راه و طریق و نشانه به سوی راههای هدایت برافراشت و معین کرد.
- ۴- خداوند در روز غدیر، از همه خلائق عهد و پیمان استواری برای ولایت و تمکین و پیروی از او گرفت.
- ۵- و در صبحگاه روشن و درخشان روزی که مصطفی بین اصحاب خود عقد برادری و اخوت بست، علیّ وصی را برای خود برادر و همتا قرار داد.
- ۶- و بنابراین با این عمل، بین ضلالت و هدایت جدائی افکند؛ و علی با این برادری پیامبرگرمی، آنقدر بالا رفت که از بُرج جوزاء و از ستاره عتیق گذشت.
- ۷- و فرشتگان سماوی به دستور و فرمان خداوندی که به آنها وحی می فرستد، همگی علی را حیدر و فاروق نامیده، و بدین اسم نام نهادند.
- ۸- او از همه زودتر پیشی گرفته و سبقت جسته، و دعوت احمد را لبیک گفت؛ و آنچه درباره احمد نازل شده بود را تصدیق کرد؛ فلهمذا به صِدِّیق اُمّت نامیده شد.
- ۹- و بنابراین، غیر از علی هر کس ادعای این القاب و اسامی کند، باید برای توثیق مدعای خود برای ما شاهد و دلیل آورد».
- حافظ ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَعْبَى حَيَاتِي، وَيَمُوتَ مَمَاتِي، وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ غَرَسَهَا رَبِّي، فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَلْيُؤَالَ وَلِيَّهُ، وَلْيَقْتَدِ بِالْأَثَمَةِ مِنْ بَعْدِي؛ فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي، خُلُقُوا مِنْ طِبْتِي، رُزِقُوا فَهْمًا وَعِلْمًا؛ وَوَيْلٌ لِمُكَدِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي، لِلْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي، لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.^۱

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۸۶.

«رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس شادان است که به حیات من حیات داشته باشد، و همانند مردن من مردنش بوده باشد؛ و در بهشت عدن که پروردگار من آنرا کاشته است سکونت کند، باید بعد از من ولایت علی را داشته باشد؛ و ولایت موالی علی را نیز داشته باشد، و باید به ائمه و پیشوایان بعد از من اقتدا کند؛ چون ایشان عترت من هستند، از سرشت من آفریده شده اند، از جانب خداوند به آنان علم و فهم روزی داده شده است. وای وای بر آن کسانی از امت من که فضل و برتری آنها را تکذیب نمایند؛ وای وای بر آن کسانی که مراتب پیوند مرا با آنان ببرند، و صلیه مرا قطع کنند؛ خداوند شفاعت مرا شامل حال آنان نگرداند.»

داستان نصب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در غدیر خم به مقام ولایت کلیه کبرای الهیه، از داستان های بسیار مهم تاریخ اسلام است؛ و شاید واقعه ای با این اهمیت و با این خصوصیتی که بیان خواهد شد، نداشته باشیم. زیرا در حقیقت این واقعه بیانگر بقاء رسالت پیامبر اکرم و دوام دوره ولایت الهیه آنحضرت در تجلی گاه وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

غدیر نمایشگر اتحاد و پیوند رسالت به امامت، و نبوت به ولایت است، و حکایت از آن می کند که همچون دوپستانی هستند که برای اِشْراب و اِرضاع طفل شیرخوار، پیوسته ملازم و مقارن و رفیق یکدیگرند؛ و یا همچون دونهالی که از یک ریشه و بن روئیده شده و بهم پیوسته اند.

غدیر نمایشگاه علی علیه السلام و اَنَا مِنْهُ در برابر دیدگان جمیع خلائق و همگی امت؛ و اِعلان و اِعلام این واقعیت به جهانیان تا روز باز پسین است.

غدیر محل ظهور حقائق مخفیّه، و بواطن مختلفیه، و اِرشاد و هدایت مردمان به این راه است.

غدیر صراط مستقیم و شاهراه اعلای انسانیت به مقام عرفان و ولایت کلیه حق است.

غدیر مقام قالب گیری قضاء کلیه الهیه به عالم قدر، و اندازه گیری و تعیین و تشخیص و معرفی نور نامحدود حضرت احدیت در اسماء و صفات مرئی و مشاهد خلق، و ربط قدیم و حادث، و نزول تجرد و بساطت در قیود و حدود امکانیه، برای

دسترسی همه خلائق و استفاده از ماءِ معین و آبشخوار فیض و رحمت و سعادت و برکت است.

غدیر روز تاجگذاری و عمامه گذاری رسول الله با دست شریف خود بر سر مولی الموحّدین است.

غدیر روز مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ است.

غدیر روز اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ است.

غدیر روز بیعت با حق است، روز سرسپردگی است، روز مبادله و معامله نفس با خداوندِ نفس، روز داد و ستد جنود شیطان با جنود رحمان، روز فراق ظلمت و ورود در جهان روشنی است.

غدیر روز مَحَك است، روز تمایز ایمان و کفر، و خلوص و نفاق، و صفا و حيله، و نور و تاریکی است.

غدیر روز درخشش خورشید عالمتاب از پس پرده های ابر گران، و تابش در دل های جانداران است.

غدیر روز تعریف راستین، و برکناری خوف از شیطان، و سرآمدن زمان تقیه، و وحی امر الزامی بر لزوم کشف حجاب حقیقت از روی چهره ولایت، و ابراز هویت است.

غَدِيرُ رَوْحٍ بَعَثَ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ است.

غَدِيرُ رَوْحٍ عِيدُ الْكَبْرِ: روز بلند کردن رسول خدا علی بن ابیطالب را در مرأی و مَسْمَع مردم، و خواندن خطبه و امر به تسلیم امت در برابر اوامر و نواهی مولای متقیان است.

ولله الحمد وله المنة ما که اینک توفیق یافتیم تا به قدر ذرّه خود، با بیان و تفسیر این واقعه عظیم، ران ملخی به بارگاه سلیمان حشمت^۱ و صاحب ذوالفقار

۱ - جَاءَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعَرْصِ فَبَرَّةٌ
نَاجَتْ خَفِيَّ الصَّوْتِ وَأَعْتَدَتْ

بِضَلْعِ جَرَادٍ كَانَتْ فِي فِيهَا
إِنَّ الْهَدَايَا عَلَيَّ مِقْدَارٌ مُهْدِيهَا

هدیه آوریم، ناچار قبل از ورود در متن قضیه غدیر به ذکر چند مقدمه می پردازیم.

معرّقی امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام امامت، تنها در روز
مقدمه اول هیجدهم ذوالحجّه الحرام سنه دهم از هجرت در ضمن حجّه
الوداع در وادی غدیر خم در دو میلی از زمین جُحفه نبوده است؛ بلکه آن روز، روز
نصب کلتی و معرّقی برای همگان، و اعلان و اعلام به عموم امت بوده است؛
وگرنه در طول دوران زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در
مجالس و محافل عیدیه، در خلوت و جلوت، در صلح و جنگ، در مکه و مدینه، برای
هر دسته و هر جمعیتی که با آنحضرت تماس داشتند، مقامات و درجات و امامت
و ولایت و وصایت و خلافت و اخوت و سایر مزایا و فضایل او را می شمردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه متولد شد؛ و چون قنذاقه اش را به دست رسول الله
دادند، سوره **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** را قرائت کرد؛ و در دامان رسول خدا بزرگ شد؛ و
اولین مردی است که به رسول خدا ایمان آورد، در حالیکه ده ساله بود؛ خودش
فرمود: وحی نبوت بر رسول خدا در روز دوشنبه نازل شد و من در صبح سه شنبه
ایمان آوردم؛ و تا مدت سه سال و یا هفت سال که پیامبر در خُفیه تبلیغ می کرد،
کسی غیر از علی و خدیجه با پیغمبر در کنار کعبه بیت الله الحرام نماز
نمی گذارد.

در اولین روزی که پیامبر اکرم دعوی نبوت خود را چهاراً اعلام فرمود، و
مجلسی از خویشاوندان خود ترتیب داده، و اقوام و عشیره خود را به کمک و
مساعدت خود، در حمل بار نبوت و مساعدت و معاونت در انجام رسالت دعوت
کرد، و کسی جواب مساعد نداد، جز این طفل عاشق جان باخته بیدار هشیار،
علی را به مقام وزارت و ولایت و خلافت خود برگزید.

در آن روز فرمود: **فَأَيُّكُمْ يُؤَاؤِرُنِي هَذَا الْأَمْرَ وَأَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي**

«در روزی که همه مرغان را در مقام عرض پیشگاه سلیمان عرضه می داشتند، گنجشگ کاکلی
کوهی، ران ملخی را در دهان گرفته و به رسم هدیه برای سلیمان آورد؛ آنگاه با صدای ضعیف و کوتاه
خود چنین در مقام عذرخواهی برآمد که همیشه هدایائی که برای اشخاص می برزند بر مقدار و ارزش هدیه
کننده است؛ نه بر مقدار و ارزش هدیه شونده.»

فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي؟» کدام یک از شما مرا در این امر نبوت و انجام دستورات الهیه کمک و معاونت می کند، و اینکه برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما بعد از من بوده باشد؟!».

علی چون گفت: «أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ!» «من در این امر معین و وزیر تو هستم ای رسول خدا».

رسول خدا فرمود: فَأَنْتَ أُخِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ!

«پس ای علی تو برادر من هستی! و وصی من هستی! و وارث من هستی! و خلیفه من در میان امت من هستی!»

در اینجا می بینیم که نصب امیرالمؤمنین عليه السلام به مقام وزارت و خلافت و وصایت از همان ابتدای بعثت، و از همان روز اعلان نبوت به قریش، طبق تعیین رسول خدا صلى الله عليه وآله براساس آیه انذار: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۱، و حدیث عشیره بوده است.

و این معنی به وضوح دلالت دارد برآنکه مقام رسالت و مقام امامت، پیوسته با یکدیگرند؛ و قابل انفکاک و جدائی نیستند. رسالت بدون وزارت و خلافت اساس ندارد؛ و نبوت بدون ولایت اصل و ریشه ندارد. ولایت پاسدار رسالت است؛ امامت نگهبان نبوت است؛ و وجود مُخَدَّثُهُ وحی و انزال توسط رسول الله بواسطه وجود مبقیه نگهداری و پاسداری امیرالمؤمنین به مقام کمال و تمام خود می رسد،

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۲

«امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و خوشایند داشتم که اسلام دین شما باشد».

و ما در ضمن درس پنجم از جلد اول «امام شناسی» در پیرامون حدیث عشیره و آیه انذار بحث کافی نمودیم.

پیامبر در باره امیرالمؤمنین عليه السلام کراراً و مراً او را امیرالمؤمنین و سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَالْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ وَالْوَصِيُّ وَسَيِّدُ الْعَرَبِ وَسَيِّدُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَسَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ

۱- آیه ۲۱۴، از سوره ۲۶: شعراء.

۲- آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

وَسَيِّدُ الْخَلَائِقِ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَمِيرُ الْبَرَّةِ وَ أَمَامُ الْبَرَّةِ وَ خَيْرُ الْبَشَرِ وَ خَيْرُ الْأُمَّةِ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ خَوَانده است.

یعنی: «علی بن ابیطالب سپهسالار مؤمنین و سید و آقای مسلمین؛ و امام و حجت خدا، و وصی، و سید و آقای عرب، و سید و آقا دردنیا و آخرت، و سید و آقای اوصیای پیامبران، و سید و آقای همه خلایق و مردمان، و سپهسالار نیکان، و امام و پیشوای خوبان، و بهترین افراد بشر، و بهترین افراد امت، و بهترین وصی از اوصیای پیغمبران، و بهترین آفریدگان بعد از رسول خداست».

در غزوه تبوک که پیامبر می رفت، و علی را در مدینه بجای خود به عنوان خلافت گذاشت به او فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. «منزله و میزان تو نسبت به من، همان منزله و میزان هارون است به موسی، با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست». یعنی در تمام جهات، خصوصیات که هارون نسبت به موسی داشت — غیر از مسئله نبوت که چون پس از من پیغمبری نخواهد آمد، تو پیغمبر نخواهی بود — تو مانند هارون هستی! یعنی تو برادر منی؛ تو وصی منی! تو خلیفه و جانشین من بعد از منی! تو وزیر و معین و نگهدارنده نبوت منی! پیغمبر فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي؛ وَ أَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

«ای مردم! من در میان شما دو چیز نفیس و گرانبها از خود به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من؛ و این دو چیز هیچگاه از هم جدا نمی شوند، تا هر دو با هم در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

پیغمبر فرمود: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

«مثال اهل بیت من در میان شما، مثال کشتی نوح است؛ کسی که در آن سوار شود نجات پیدا می کند؛ و کسی که از سوار شدن خودداری کند، غرق می گردد».

مراد از اهل ذکر در آیه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. «از اهل ذکر

بپرسید اگر نمی دانید» أهل بیت می باشند.

مراد از حَبْلُ خدا در آیه **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**^۱ «همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و تفرقه و جدائی مکنید» أهل بیت رسول خدا هستند. آنان صراط مستقیم و عروه و ثقی هستند که **لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بِوِلَايَتِهِمْ عَلَيَّ** «خداوند اعمال بندگان را نمی پذیرد مگر آنکه آنان علی را ولی و مولای خود بدانند».

مراد از نعیم در آیه شریفه **ثُمَّ لَتُسَلَّنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**^۲ «و سپس شما درباره نعمت و نعیم مورد باز پرسى قرار خواهید گرفت» نعمت ولایت است. و مراد از مؤاخذه و سؤال در آیه: **وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**^۳ «ایشان را در موقف قیامت نگهدارید، که باید مؤاخذه و مورد سؤال واقع شوند» سؤال و مؤاخذه از ولایت است.

پیغمبر فرمود: **لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَنِ الصِّرَاطِ إِلَّا وَكَتَبَ لَهُ عَلِيُّ الْجَوَازَ**. «در روز باز پسین هیچکس از صراط دوزخ عبور نمی کند، مگر آنکه علی بن ابیطالب برای او پروانه عبور را بنویسد».

پیغمبر فرمود: **عَلِيُّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ** «علی تقسیم کننده بهشت و آتش است». پیغمبر فرمود: **عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ** «علی با قرآن است و قرآن با علی است».

پیغمبر فرمود: **عَلِيُّ مِنِّي وَأَنَا مِنَّهُ** «علی از من است، و من از علی هستم». پیغمبر فرمود: **عَلِيُّ مِنِّي كَنَفْسِي وَكَرَأْسِي مِنْ بَدَنِي** «نسبت علی با من مثل نسبت نفس من با من است، و مثل نسبت سر من با بدن من است». پیغمبر فرمود: **عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**؛ **اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ** «علی با حق است و حق با علی است؛ بار پروردگارا حق را به حرکت و گردش درآور هر جا که علی می گردد و حرکت می کند».

پیغمبر فرمود: **عَلِيُّ خَيْرُ الْبَشَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ** «علی بهترین افراد بشر است،

۱- آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

۲- آیه ۸ از سوره ۱۰۲: تکوین.

۳- آیه ۲۴، از سوره ۳۷: صافات.

و کسی که این حقیقت را انکار کند حَقّاً کفر ورزیده است».

مراد از اولوا الامر در آیه: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ!** «خداوند را اطاعت کنید؛ و از رسول اطاعت کنید؛ و از صاحبان امری که از شما هستند» امیرالمؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین هستند.

آیه تطهیر: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.**^۲ «حقاً اینست و جز این نیست که خداوند اراده قطعیه تکوینیه و تشریحیه نموده است که: هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل البیت بزدايد؛ و شما را به مقام طهارت مطلقه برساند»، در باره رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین عليهما السلام، و به کلیت و عمومیت در باره ائمه دوازده گانه معصومین نازل شده است.

پیغمبر فرمود: **أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ** «اهل بیت من موجب امان برای اهل زمین هستند».

در آیه مباهله: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَيَّلْنَا لَغْنَةَ اللَّهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ.**^۳

«و اگر کسی در باره تولد مسیح از خدا و الهییت او با تو از در مخاظمه و محاجه درآید، بعد از اینکه حقیقت امر و علم به واقع به تو رسیده و مکشوف گردیده است، پس به آنها بگو: بیائید ما پسران خود را و پسران شما را بخوانیم؛ و زن های خود را و زن های شما را بخوانیم؛ و نفس ها و جان های خود را و نفس های شما را بخوانیم؛ و سپس به سوی خدا ابتهال و تضرع و زاری کنیم؛ و لعنت و دورباش از رحمت او را بر هر دسته ای از ما و شما که دوغگوست قرار دهیم» مراد از **أَنْفُسَنَا**، نفس امیرالمؤمنین است، که در این آیه نفس رسول خدا قرار داده شده است.

در آیه فی بیوت اذن الله ان ترفع وندکر فیها اسمهُ. تجلیات نور الهی که در شبکه های عالم امکان گسترش یافته است، «در خانه هائی است که خداوند اذن

۱- آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

۲- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب.

۳- آیه ۶۰ از سوره ۳: آل عمران.

و اجازه داده است که رفیع و بلند پایه باشند، و اسم خدا در آن خانه ها برده شود»
مراد از این بیوت و خانه ها قلوب و ارواح مقدسه ائمه طاهرین سلام الله علیهم
می باشد.

مراد از ذَوِی الْقُرْبَى در آیه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**.^۱
«بگومَن در مقابل رسالت خود از شما مزدی نمی خواهم مگر مودت به ذَوِی
القُرْبای مرا» ذَوِی القربی و خویشاوندان رسول خدا از نسل حضرت صدیقه
کبری علیها السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و مراد از **خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** (بهترین خلایق) در آیه: **إِنَّ الدِّينَ أَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أَوْلِيَاكُمْ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**.^۲

«بدرستی که آن کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند،
ایشان البته و البته ایشان بهترین خلایق هستند» امیرالمؤمنین و شیعیان اوست.
چون این آیه نازل شد، رسول خدا فرمود: **إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ**.
«حَقّاً که علی و پیروان او فقط و فقط ایشانند رستگاران، و به مقصد
رسیدگان، و نجات یافتگان».

و مراد از **نَبَأٌ عَظِيمٌ** (خبری بزرگ) در آیه: **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ**.^۳
«از چه چیز با یکدیگر گفتگو دارند؟ از خبری بزرگ» وجود مبارک علی بن-
ابیطالب است.

و مراد از **مِنْ النَّاسِ** (بعضی از مردم) در آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ**.^۴

«و بعضی از مردم کسی است که جان خود را در راه جستن رضای خدای خود
می دهد، و آن را در طبق إخلاص نهاده به خدا می فروشد» امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه است.

۱- آیه ۲۳، از سوره ۴۲: شوری.

۲- آیه ۶، از سوره ۹۸: بینه.

۳- آیه ۲ و ۱، از سوره ۷۸: نبأ.

۴- آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

و کسی که همراز و هم سر پیامبر قرار گرفت؛ و با دادن صدقه و هدیه به رسول الله به آیه نجوی عمل کرد، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود طبق آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَا جَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ.^۱ «ای کسانی که ایمان آورده اید، زمانی که بخواید با پیغمبر خدا نجوی کنید (سخن به پنهانی و خفیه گوئید) قبل از این عمل نجوی، صدقه و هدیه ای به نزد رسول الله پیش بیاورید».

و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان شاهد و دلیل و گواه بر صدق رسالت و حقایق رسول خدا با ذات اقدس حضرت ذوالجلال - سبحانه و تعالی - همردیف و همطرز قرار گرفت در آیه شریفه: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.^۲

«بگوای پیامبر که خداوند و کسی که در نزد او علم کتاب است بین من و شما از جهت گواه و شاهد بودن کافی است».

و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان وَلِيٍّ وَ مَوْلَىٍّ وَ ظَهِيرٍ وَ نَصِيرٍ و همراز برای رسول خدا قرار داده شده است در آیه: وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ.^۳

«و اگر شما دوزوجه رسول (عائشه و حفصه) بر علیه رسول خدا قیام کنید، و در دشمنی و کید و کارشکنی با یکدیگر همدست و همدستان شوید، بدانید که خداوند ولی و مولای رسول الله است؛ و دیگر جبرائیل امین و صالح المؤمنین (امیرالموحدين عَلَيْهِ السَّلَامُ) ولی و مولای رسول خدا هستند؛ و از اینها گذشته نیز فرشتگان به کمک و مساعدت و نصرت پیوسته ظهیر و یار و یاورند».

و اعلان برائت از مشرکین را که رسول الله بر صفحه ای نوشتند و به ابوبکر دادند، تا در موسم حج سنه نهم از هجرت در منی برای مردم بخواند، طبق وحی جبرائیل که خداوند پیام به پیغمبر داد که باید این صحیفه را یا خودت ای پیغمبر برای مشرکان قرائت کنی؛ و یا کسی که همانند تو و از تو باشد؛

رسول خدا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به دنبال ابوبکر فرستادند، تا نامه را از او

۱- آیه ۱۲، از سوره ۵۸: مجادله.

۲- آیه ۴۳، از سوره ۱۳: رعد.

۳- آیه ۴، از سوره ۶۶: تحریم.

بگیرد، و خودش برود و در مکه در موسم حج بر مشرکان بخواند.
 امیرالمؤمنین علیه السلام که به منزله نفس و روح رسول خدا بود، نامه را از ابوبکر گرفت و خود به مکه رهسپار شد؛ و در عقبه منی در موسم برای مشرکان قرائت کرد:

وَأَذَاكُمِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 وَرَسُولُهُ^۱ - الآيات.

«از جانب خداوند و از جانب رسول او به سوی تمام مردم در روز بزرگ حج که روز عید قربان است، اعلام و اعلان می شود که خداوند و رسول خداوند از مشرکین بری و بیزارند». این مسئولیت بر عهده امیرالمؤمنین که جانش و روحش از رسول خداست محول شد.

و مراد از اذُّکُمْ وَاَعِيَّتُهُ (گوشهای گیرنده و حفظ کننده) در آیه: وَتَعِيَّتُهَا اذُّکُمْ وَاَعِيَّتُهُ^۲

«و حفظ می کند و در خود می گیرد گوش های شنونده و در برگیرنده» وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و مراد از آل یاسین که خداوند در آیه: وَسَلَامٌ عَلٰى اِلٰسِ^۳

«و سلام بر آل یاسین» بر آنها درود و سلام می فرستد، ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین هستند.

و مراد از کسی که به نور خدا شرح صدر پیدا کرده در آیه: اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ
 لِاِسْلَامٍ فَهُوَ عَلٰى نُورٍ مِنْ رَّبِّهِ^۴

«آیا آن کسی که خداوند سینه او را فراخ کرده و شرح صدر عنایت فرموده، و علیها او پیوسته با نوری از جانب پروردگارش همراه است» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۱- آیه ۳، از سوره ۹: توبه.

۲- آیه ۱۲، از سوره ۶۹: الحاقه

۳- آیه ۱۱۳، از سوره ۳۷: صافات.

۴- آیه ۲۲، از سوره ۳۹: زمر.

و مراد از صِرَاطِی (راه خدا) در آیه: **وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبَلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِیلِهِ**^۱

«واینست صراط من که مستقیم است، پس شما از این صراط پیروی کنید، و از این راه درآئید، و دنبال راههای مختلف نروید که شما را از راه خدا باز می‌دارد، و متفرق و متشتت می‌گرداند» راه مستقیم و صراط خدا راه علی بن ابیطالب است.

و مراد از **مَنْ یَمْشِی سَوِیّاً عَلَی صِرَاطِ مُسْتَقِیْمٍ** (کسی که هموار و مستوی بر راه راست راه می‌رود) در آیه شریفه: **أَقَمَّنْ یَمْشِی مُکِیّاً عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیّاً عَلَی صِرَاطِ مُسْتَقِیْمٍ**^۲

«آیا آن کسی که به روی خود در افتاده و راه می‌رود؛ بهتر راه را می‌یابد و به مقصد می‌رسد، یا آن کسی که هموار و مستوی بر صراط مستقیم راه می‌پیماید؟» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

رسول خدا در خیبر فرمود: **لَأَعْطِیَنَّ الرَّأْبَةَ غَدَاً رَجُلًا یُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَنُجْبُهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارٌ غَیْرُ فَرَّارٍ، لَمْ یَرْجِعْ حَتَّى یَفْتِیْحَ اللَّهُ بَیْدَیْهِ.**

«من فردا ایوای جنگ را به کسی می‌سپارم که خدا و رسول خدا را دوست دارد؛ و خدا و رسول خدا او را دوست دارند؛ او پیوسته حمله می‌کند و هیچگاه پشت بر جنگ نمی‌کند؛ و او از این مأموریت بر نمی‌گردد، تا اینکه خداوند فتح و ظفر را با دودست او نصیب مسلمانان می‌کند».

فردا علی را طلب کرد، و بر چشمان دردناک و رمداآلودش آب دهان مبارک سود، و عَلم را به وی سپرد، و حیدر گزار در قلعه خیبر را از بیخ بر کند، و خیبر را فتح نمود.

و این واقعه در وقتی بود که در دو روز قبل از آن عَلم را به ابوبکر و عمر سپرده بود و هر دو خائباً خاسراً فرار کرده، و بدون انجام مأموریت و فتح از جنگ برگشتند.

۱- آیه ۱۵۳، از سوره ۶: انعام.

۲- آیه ۲۲، از سوره ۶۷: مُلک.

از اینجاست که رسول خدا دو مرتبه فیما بین خود و علی عقد اُخوت بست؛ یکی در مکه که بین مهاجرین عقد اُخوت بست؛ و دیگر بعد از ورود در مدینه بین مهاجرین مکه و انصار مدینه؛ و در هر دو بار علی عَلِيٌّ را برادر خود قرارداد. پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ أَفْضَاكُمْ**. «علی کسی است که از همه شما بهتر و درستتر قضاوت می کند».

پیامبر **فَتَحَّ لِعَلِيٍّ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ**، هزار درِ دانش را بر روی علی گشود. پیغمبر فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**. «من شهر علم می باشم؛ و علی در آن است».

پیغمبر فرمود: **أَنَا ذَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** «من خانه حکمت می باشم؛ و علی در آن است».

پیغمبر فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** «من شهر بهشت می باشم، و علی در آن است».

فلهذا پیغمبر فرمود: **أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ** «من و علی، دو پدر این امت هستیم».

ولهذا فرمود: **حَقُّ عَلِيٍّ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ** «حق علی بن- ابیطالب بر این امت، همانند حق پدر است بر فرزندش».

ولهذا فرمود: **عَلِيٌّ وَزِيرِي وَوَارِثِي** «علی وزیر من است؛ و علی وارث من است».

ولهذا فرمود: **يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ**. «دوست ندارد تورا مگر مؤمن! و دشمن ندارد تورا مگر منافق!»

و به همین جهت فرمود: **عِنَاوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ: حُبُّ عَلِيٍّ بِنِ ابِي طَالِبٍ**.^۱
«عنوان صحیفه و نامه عمل مؤمن، محبت علی بن ابیطالب است».

و به همین جهت فرمود: **النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ**. «نظر کردن بر چهره علی، عبادت است».

و فرمود: **مَثَلُ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ قُلُوبِ هُوَالِلِهِ أَحَدٌ**. «مثال و شباهت علی

۱- «تاریخ بغداد» حافظ خطیب، ج ۴، ص ۴۱۰.

در این اُمت، مثال قُل هو الله أحد است»، هر کس یک بار بخواند گویا یک ثلث قرآن را خوانده است؛ و اگر دو بار بخواند دو ثلث از قرآن را؛ و اگر سه بار بخواند گویا یک ختم قرآن کرده است. و کسی که علی را به قلب دوست داشته باشد ثلث ایمان را حائز شده است؛ و اگر به قلب و زبان پیروی کند، دو ثلث از ایمان را دارد؛ و اگر به قلب و زبان و أعضاء و جوارح دوست داشته باشد و پیروی کند، ایمان او تمام ایمان خواهد بود.

پیغمبر فرمود: عَلِيُّ مِنِّي كَتَفْسِي؛ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي. «نسبت علی بامن همچو جان من است؛ پیروی از او پیروی از من است، و مخالفت او مخالفت با من است».

پیغمبر فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ ثُبْرِي ذِمَّتِي، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَيَّ أُمَّتِي. «ای علی توهستی که ذمه مرا ابراء می کنی! و توهستی که جانشین من بر امت من می باشی».

پیغمبر فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ تَقْضِي ذِمَّتِي. «ای علی توهستی که ذم من را ادا می کنی».

پیغمبر فرمود: إِنَّ وَصِيَّيَّ وَوَارِثِي وَمُنْجِرَ وَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. «حقاً که وصی من و وارث من و وفا کننده به سرعت به وعده من، علی بن ابیطالب است».

و پیغمبر فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي، وَتُسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَتُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي! «ای علی توهستی که تعهدات و مسئولیت های مرا ادا می کنی؛ و صدای مرا به جهانیان می رسانی؛ و در اختلافاتی که بعد از من پدیدار شود، تو حق را برای آنان آشکارا می کنی».

از همه اینها گذشته در اثر بخشش خاتم به سائل در حال رکوع در مسجد پیامبر ﷺ آیه ولایت فرود آمد؛ و صریحاً به طور حصرو انحصار آنحضرت را در طراز رسول خدا به ولایت الهیه، وَلِيٍّ مُّسْلِمِينَ قرار داد؛ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ! «اینست و جز این نیست

۱- «حلیة الأولیاء» حافظ ابونعمیم اصفهانی ج ۱، ص ۶۳.

۲- آیه ۵۵، ازسوره ۵: مائده.

که ولیّ وصاحب اختیار و مدبّر و اُولى به شما از خود شما، خدا و رسول خدا و کسانی که اقامه نماز می کنند و زکات و صدقه را در حال رکوع می دهند، می باشند».

و این آیه در سوره مائده است؛ و چنانکه می دانیم این سوره، آخرین سوره ای است که بر رسول الله نازل شده است؛ و این آیه بعد از حجّة الوداع در مدینه در طول هفتاد روزی که از غدیر خم تا روز رحلت رسول الله بوده است وّحی گردیده است.

و در همان ایام کسالت، رسول خدا دستور دادند، تمام درهائی را که از خانه های مجاور أصحاب به مسجد رسول الله باز کرده بودند، همه را بستند، و بطور کلی مسدود نمودند؛ تا راهی از آن منازل به مسجد نبوده باشد، مگر در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را که به دستور رسول خدا باز گذاردند و مسدود نکردند.

از جمله در خانه عبّاس عموی رسول خدا و در خانه عمر و ابوبکر را بستند؛ عبّاس نزد رسول خدا آمد و اجازه خواست تا در خانه اش را باز گذارند؛ رسول الله فرمود: این اجازه به دست من نیست؛ خدای اجازه نداده است. عمر گفت: یا رسول الله اجازه بدهید یک دریچه از بالا، از منزل من باز باشد تا تشریف فرمائی شما را به مسجد ببینیم! حضرت فرمود: خداوند وّحی فرستاده است که همه درها بسته شود غیر از در منزل علیّ بن ابیطالب. و بنابراین رسول الله دستور داد تمام دریچه ها و حتّی حُوخَه^۱ خانه ابوبکر را بستند.

باری تمام این مطالب وقایعی است که راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده است؛ و اینها و نظایر اینها که شمارش آنها بسیار است همه دلالت بر قرب شدید و روحانیت اکید و ولایت آنحضرت با ولایت رسول خدا می کند؛ و اگر کسی اصولاً از عنوان وصی بودن و خلافت آنحضرت نیز هیچ سابقه ذهنی نداشته باشد، مانند یک شخص خارجی مذهب مثل یهودی یا نصرانی، و این مطالب را ببیند، بدون شک می گوید: این مقام بدون تردید مقام خلافت و ولایت و امامت بعد از رسول است. و ما این مطالب را که همه آنها

۱- حُوخَه یا کُوه، دریچه کوچکی است که در اطراف به جهت آمدن نور باز می کنند.

بطور تفصیل و بحث مشروح در ضمن مباحث کتاب «امام شناسی» گذشته و نیز خواهد آمد، با اسناد معتبره از کتب شیعه، و از کتب عامه مانند حفاظ آنان آورده و می آوریم، و هر کس عاجلاً بخواهد غیر از آنچه تا به حال در کتاب «امام شناسی» آمده است به اسناد آنها مراجعه کند به کتاب شریف «غایة المرام»، سید هاشم بحرانی و «شواهد التنزیل»، حاکم حسکانی، و «فرائد السمطين»، حثوی و سه جلد تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام از «تاریخ دمشق»، تألیف ابن عساکر مراجعه نماید.

باری از این مقدمه استفاده شد که زمینه خلافت علی بن ابیطالب، از بدیعت رسول الله، و در دوران بیست و سه سال نبوت آنحضرت کاملاً مشهود و ملموس بود؛ و برای هر گروه و دسته ای معلوم و مبین شده بود. ولیکن اینک که رسول خدا عازم رحلت است و جبرائیل خبر ارتحال آنحضرت را آورده است، در غدیر خم إعلان عمومی و نصب علنی، و ابلاغ ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برای همه طوایف مسلمانان بطور دسته جمعی بود، که رسول خدا در حجة الوداع زمینه را مساعد می نمود؛ و در خطبه ها از کتاب خدا و عترت خود سخن می گفت تا بدین مرحله غدیر که رسید، جبرائیل نازل و آیه بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ را فرود آورد. و ما این مقدمه شریفه را با ذکر حدیث شریفی که از حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية والثناء - در مجلس مأمون روایت شده است و از کتاب «غایة المرام» می آوریم ختم می کنیم:

سید بحرانی از ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب، و جعفر بن محمد بن مسرور، روایت می کند که آن دو نفر، از محمد بن عبدالله بن جعفر جمیری، از پدرش، از زریان بن صلت روایت می کنند که او گفت:

حضرت امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون که در مروت تشکیل یافته بود حضور یافتند؛ و در آن مجلس جمعی از علمای اهل عراق و خراسان حضور داشتند.

مأمون گفت: از معنای این آیه مرام مطلع کنید: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا!** «سپس ما کتاب را به ارث دادیم به آن کسانی از بندگان ما که آنها را برگزیده ایم».

علماء گفتند: مراد خداوند از این بندگان برگزیده، جمیع اُمت هستند.
 مأمون گفت: ای ابوالحسن؛ تو در این باره چه می گوئی؟!
 حضرت فرمود: من این طور که اینها می گویند نمی گویم؛ ولیکن من
 می گویم که: مراد از برگزیدگان در این آیه، عترت طاهره رسول خدا هستند.
 مأمون گفت: چگونه خداوند از این کلمه، عترت را اراده کرده است؛ و اُمت
 را اراده نکرده است؟!!

حضرت فرمود: اگر از این کلمه، اُمت را اراده کرده بود، لازمه اش این بود که
 جمیع اُمت داخل در بهشت شوند؛ زیرا پس از آنکه می فرماید: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
 وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ «بعضی از
 آنها نسبت به خود ستم می نمایند، و بعضی راه اقتضاد پیش می گیرند؛ و بعضی در
 خیرات به اذن خدا سبقت می گیرند؛ و اینست فضل بزرگ»؛

همه را در بهشت جمع می کند و می فرماید: جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَوْنَ
 فِيهَا مِنْ أَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ^۲. «در بهشت های عدن داخل
 می شوند؛ و در آنجا از دستبندهای طلا به آنان زینت می کنند؛ و به لؤلؤ نیز آنها را
 می آریند؛ و لباس آنها حریر است».

(و بنابراین چون همه اُمت در بهشت نیستند؛ لامحاله مراد از کلمه
 برگزیدگان که شامل سه صنف مزبور می شود، عترت است) فَصَارَ الْوِرَاثَةُ
 لِلْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ لَا لِغَيْرِهِمْ «و بنابراین وراثت کتاب خدا منحصر در عترت طاهره
 می شود؛ نه در غیر ایشان».

مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی هستند؟!!

حضرت فرمود: الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ؛ فَقَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
 لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ
 يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا! أَيُّهَا النَّاسُ
 لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»!

۱ و ۲- فقرات دو آیه ۳۲ و ۳۳ از سوره ۳۵: فاطر است که به ترتیب به دنبال هم ذکر شده است.

«آن کسانی که خداوند ایشان را در کتاب خود توصیف نموده و گفته است: «اینست و جز این نیست که خدا اراده کرده است که از شما اهل بیت، هر رجس و پلیدی را از بین ببرد؛ و به طهارت کلیه و مطلقه برساند». و ایشانند آن کسانی که رسول خدا ﷺ درباره آنها فرمود: «من دو متاع نفیس و پر قیمت در میان شما از خود می گذارم: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من! آگاه باشید که آن دو هیچگاه از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند! شما ای مردم نظر کنید و بیندیشید که چگونه این خلافت و یادگاری مرا در آن دو چیز محترم می شمارید؟! و مرا در آنها حفظ می کنید؟! ای مردم شما ایشان را تعلیم نکنید! و چیزی یاد ندهید! زیرا که آنان از شما داناترند».

در اینجا علماء می پرسند از آنحضرت که مراد از عترت رسول الله همان آل رسول الله است؟!!

حضرت پاسخ می دهند: آری!

دیگر در اینجا بحث حضرت شروع می شود و بسیار مطالب نفیس و ارزنده بیان می کنند که به صفحات «غایه المرام» که بلند و رخی و پرخط است قریب سه صفحه می شود؛ و ما به جهت اختصار از ذکر ذیل آن خودداری کردیم.^۱

اصحاب رسول خدا ﷺ و به طور کلی تمام مسلمانانی

مقدمه دوم: که در زمان آنحضرت ایمان آورده اند، همگی از جهت

بینش نبوت و معنای وحی و ادراک مقامات و درجات

رسول خدا، و فهمیدن عالم غیب، و یقین بر خلوص و اخلاص رسول الله در تمام اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی، عبادی و غیر عبادی، و نگرش به آن حضرت از جنبه طهارت معنوی، و وصل به ملائع علی و جبرائیل، و بالأخره به طور اجمال رؤیت رسول خدا را از جهت از خود برون آمدگی و به خدا پیوستگی، در تمام شئون از شئون، یکسان نبوده اند، بلکه در درجات و حالات مختلف بوده اند.

بعضی همچون سلمان و عمار و مقداد و ابودر و عثمان بن مظعون، و خباب بن ارت و بسیاری از شهدای بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و غیرهم، چنان به

۱- «غایه المرام» ج ۱، تحت حدیث شماره ۹، از ص ۲۱۹ تا ص ۲۲۲.

آنحضرت ایمان و اعتقاد داشتند که در برابر اراده و اختیار آنحضرت، اراده و اختیاری نداشتند، وفانی محض بودند؛ آنحضرت را متصل به عوالم غیب می‌دیدند، و از هوای نفس برون آمده، و به خدا پیوسته می‌نگریستند.

برای آنها تفاوتی نداشت، چه آیات قرآن را رسول خدا برای آنان بخواند؛ و یا از او امر و نواهی شخصی به آنها امر و نهی کند، فعل آنحضرت عبادی باشد، یا سیاسی، شخصی باشد یا اجتماعی، نکاح باشد یا صوم و حج، تعدد زوجات و نکاح زنِ پسر خوانده باشد یا غیر، هجرت باشد یا اقامت، جنگ باشد یا صلح. هر چه باشد و به هر کیفیتی باشد، فعل خداست، و از جانب خداست و طهارت محض است، و حقیقت خالص بدون شائبه‌ای از غش و غلّ عالم اعتبار و مجاز است.

بعضی بین آیات قرآن و وحی مُنزل، و بین آراء و افکار آنحضرت فرق می‌گذاشتند؛ می‌گفتند: ما آیات نازل را در قرآن کریم واجب الإلتباع می‌دانیم؛ اما در آراء و انظار رسول خدا پیروی و تبعیتی نداریم؛ و به همین لحاظ هیچ الزامی نداریم که در آراء شخصیّه و افکار رسول خدا تابع او باشیم؛ و اختیار و اراده خود را پیرو وفانی در اختیار و اراده او قرار دهیم. رسول خدا صاحب نظر است؛ ما هم صاحب نظر هستیم؛ در بعضی اوقات نظر او را مقدم می‌داریم؛ و در برخی نظر خود را.

و خلاصه مطلب، همچنانکه بسیاری از عامّه می‌گویند: رسول خدا در امور شخصی و آراء و انظار خود، و یادرترب جیش و سپاه، و گسیل داشتن جند و لشکر برای غزوه و یا سریه، و در تنسيق و تنظیم امور اداری و کشوری، مجتهد بود، و احیاناً جایز الخطاء بود؛ و دیگران نیز مجتهدند، و مُصیب و مُخطی.

لهذا دیده می‌شود که در بسیاری از موارد به حضرت می‌گفتند: این کلام توست یا کلام خداست؟! این امر از ناحیه توست یا از ناحیه خدا؟! این را تو خود گفتی یا خدایت امر کرده است!؟

آنچه در تواریخ معتبره بیشتر به چشم می‌خورد، صاحبان اینگونه رفتار در اغلب، ابوبکر و عمر بوده‌اند. و مادر اینجا چند نمونه می‌آوریم:

أول: درسنة ششم از هجرت در ماه ذوالقعدة که رسول خدا باجماعی از أصحاب به قصد طواف خانه خدا به سوی مکه حرکت کردند؛ و با خودشتر برای

قربانی همراه داشتند، در زمین حُدیبیّه کفار قریش از رفتن آنحضرت ممانعت کردند؛ و صلحنامه بین رسول الله و آنها نوشته شد؛ حضرت دستور دادند که در همان محلّ حُدیبیّه سرهای خود را بتراشند، و شترها را قربانی کنند؛ و از احرام بیرون آیند.

این معنی برای بعضی از اصحاب بسیار گران آمد؛ و حاضر برای حلق و قربانی نشدند. رسول خدا غمگین شد و شکایت به امّ سلمه کرد. امّ سلمه گفت: ای رسول خدا شما خودتان سر بتراشید و قربانی کنید؛ رسول خدا حلق نمود و نحر کرد، و آن جماعت، با شگ و تردیدی که در نبوت آنحضرت پیدا کردند، حلق نموده و نحر کردند.

هنوز صلحنامه نوشته نشده بود که عمر بن الخطاب ناگهان برجست و نزد ابوبکر رفت، و راجع به این قضیه و عدم ورود به مکه و بجا آوردن عمره، و قربانی و حلق در بیابان و شرائط صلحی که بر مسلمانان ناگوار و سخت بود شکایت کرده و گفت: آیا این مرد رسول خدا نیست که چنین و چنان می کند؟! و بعد از ردّ و بدل هائی عمر می گوید: نزد پیغمبر آمدم و گفتم: آیا توییغمبر نیستی؟!

فرمود: آری! گفتم: مگر ما برحق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟! فرمود: آری!

گفتم: پس این سرشکستگی و حقارت چیست که به دست تو در این پیمان و صلح به ما رسیده است؟!

فرمود: آری من رسول خدا هستم، و هرگز مخالفت امر او نخواهم نمود؛ و او یار من خواهد بود؛ و مرا نصرت خواهد نمود!

گفتم: مگر به ما وعده ندادی که به زودی به مکه می رویم و طواف می کنیم؟!

فرمود: آری! ولی آیا هیچ به تو خبر دادم که در این سال طواف می کنیم؟! گفتم: نه؛ چنین نگفتی!

حضرت فرمود: به درستی که به مکه خواهی رفت و طواف خواهی نمود! عمر می گوید: از آن روز که اسلام آوردم تا آن روز که در حدیبیه بودم، در

نبوت پیغمبر شک ننمودم؛ ولی آن روز شک آوردم.^۱
 دوم: در سنه دهم از هجرت در حجة الوداع که رسول خدا بر فراز کوه مروه از طرف وحی آسمانی الهی توسط جبرائیل، امر کردند کسانی که با خود قربانی (هدی از قبیل شتر) نیاورده اند باید نیت حج را تبدیل به عمره کنند؛ و از احرام بیرون آیند؛ از جمله اشخاصی که شدیداً با این موضوع مخالفت کرد، عمر بود؛ که گفت: «أَيُرْوَجُ أَحَدُنَا إِلَى عَرَفَةَ وَفَرَجُهُ يَقْطُرُ مِئِيًّا؟»^۲ «چگونه یکی از ما به عرفات برود، در حالی که از او منی می چکد؟! حضرت فرمود: او به قضیه ایمان نمی آورد تا زمانی که بمیرد.

چون سخن او و همدستانش به گوش رسول خدا رسید؛ آثار غضب چنان در چهره اش پدیدار شد، که آمد در میان مردم خطبه خواند و فرمود: «أَمَا بَعْدُ فَنُتَعَلَّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ! لَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُكُمْ وَأَنْفَاكُمْ لَهُ! وَلَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سُئِلْتُ هَدِيًّا وَلَا حَلَلْتُ.»^۳ «آیا شما می خواهید خدا را یاد بدهید و تعلیم کنید ای مردم! من به خدا سوگند از همه شما علمم بیشتر و تقوایم افزون تر است؛ و اگر من می دانستم از آنچه پیش آمد کرده است؛ در آن زمان که گذشت، هیچگاه با خود قربانی نمی آوردم؛ و من هم مانند شما مُجَلِّ می شدم و از احرام بیرون می آمدم».
 و چون از علت غضب آنحضرت پرسیدند، فرمود: چگونه من غضبناک نشوم، آخر امر می کنم عمل نمی کنند؛ آیا مگر نفهمیدی که من مردم را به عملی امر می کنم و آنها در آن تردید و شک می نمایند؟!^۴
 عُمر این امر خدا و رسول خدا را ناپسند داشت تا در زمان حکومت خود، صریحاً این حکم را برداشت، و گفت: در زمان حج، عمره تمتع نباید بجای

۱- مُلَخَّصٌ آنچه در «سیره ابن هشام» ج ۳ ص ۷۸۱ تا ص ۷۸۴؛ و در تفسیر «مجمع البیان» ج ۵ ص ۱۱۶ تا ص ۱۱۹ طبع صیدا؛ و در «بحار الأنوار» کمپانی ج ۶ ص ۵۶۲؛ به نقل از «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است.

۲- «إعلام الوری» ص ۱۳۸، و «علل الشرایع» ص ۴۱۳، و «فروع کافی» ج ۴ ص ۲۴۹ و ۲۴۶.

۳- «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۱۰، و کتاب «حیة محمد» هیکل ص ۴۶۱.

۴- کتاب «حیات محمد» هیکل، ج ۱ ص ۴۶۱.

بیاورند؛ و هر کس بجای آورد، من براو حد جاری می کنم. عمر می گوید: من اعتراف دارم که تمتع، سنت و دستور رسول خداست؛ ولیکن نظر من این است که نباید بجای آورده شود.

أبوموسیٰ أشعری گوید: إِنَّ عُمَرَ قَالَ: هِيَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يَعْزِي الْمُتَعَةَ - وَلَكِنِّي أَخْشَى أَنْ يُعْرَسُوا بِهِنَّ تَحْتَ الْأَرَائِكِ ثُمَّ يَرْوَحُوا بِهِنَّ حُجَّاجًا.^۱ عمر می گفت: «حج تمتع دستور و سنت رسول خداست؛ ولیکن من بیم از آن دارم که مردان حاجی زنان خود را در زیر درخت های آراک فرود آرند؛ و سپس آنها را برای انجام حج به عرفات ببرند».

و ما به حول الله و قوته بحمدالله بحث کافی درابتدای جلد ششم از «امام شناسی» پیرامون این داستان نمودیم.

سوم: در «طبقات» ابن سعد روایاتی بسیار وارد است که چون رسول خدا در بستر مرگ، تقاضای قلم و کاغذی نمود تا چیزی بنویسد که اُمت او هیچگاه گمراه نشوند عمر گفت: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ «بر این مرد مرض غلبه کرده و هذیان می گوید»، گفانَا كِتَابُ اللَّهِ «کتاب خدا برای ما کافی است». و پیوسته ممانعت می کرد، تا اختلاف و مشاجره در بین حاضرین مجلس رسول خدا پدید آمد، جمعی گفتند بیاوریم و جمعی از طرفداران عمر می گفتند: لازم نیست، تا رسول الله به شدت ناراحت شد؛ و فرمود: برخیزید و بروید! در این مجلس محلّ تشاجر و منازعه نیست؛ و از دنیا با یک دنیا غم و غصه چشم بر بست.

ابن عباس پیوسته در زمان حیات خود می گفت: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ.^۲ «مصیبت بزرگ، تمام مصیبت از آن بود که میان رسول خدا و میان آن نامه ای که می خواست بنویسد جدائی انداختند و نگذاشتند آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد؛ و به علت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آنحضرت، مانع از این مهم شدند.

۱- «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰؛ از «مسند» احمد بن حنبل.

۲- «طبقات ابن سعد» ج ۱ ص ۲۴۴.

محمد حسین هیکل می گوید: وَفِيهَا هُوَ فِي هَذِهِ الشَّدَّةِ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ
قَالَ: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا.

قَالَ بَعْضُ الْحَاضِرِينَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ؛ وَعِنْدَ كُمْ
الْقُرْآنُ؛ وَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ وَيَذْكُرُونَ أَنَّ عُمَرَ هُوَ الَّذِي قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ. وَاخْتَلَفَ
الْحُضُورُ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ؛ مِنْهُمْ مَنْ يَأْتِي ذَلِكَ
مُكْتَفِيًا بِكِتَابِ اللَّهِ؛ فَلَمَّا رَأَى مُحَمَّدٌ خُصُومَتَهُمْ قَالُوا: فُؤُومًا!

ودر آن حال شدت مرض و غلبه کسالت که پیوسته در پهلوی آنحضرت آب
خنکی می گذاشتند؛ و پیوسته آنحضرت دست خود را در آن ظرف آب می برد و
برصورت خود می کشید؛ و تب آنقدر زیاد بود که أحياناً آنحضرت را بیهوش
می کرد، و سپس به هوش می آمد؛ و پیامبر از آن تب، بزرگترین شدائد را تحمل
می کرد؛ و در آن اطاق مردانی بودند، پیغمبر فرمود: «بیائید من برای شما نامه ای
بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه نخواهید شد!

بعض از حاضران گفتند: درد و مرض بر رسول خدا غلبه کرده؛ و نزد شما
قرآن است و کتاب خدا ما را بس است؛ و می گویند که: عُمَرُ بود که این گفتار
را گفت. حاضران اختلاف کردند، بعضی از ایشان گفتند: نزدیک آورید؛ برای
شما نامه ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید! و بعضی از ایشان امتناع کردند و
گفتند: کتاب خدا کافی است. چون مُحَمَّد دشمنی و خصومت آنان را دید،
گفتند: برخیزید!»!

هَيْكَلٌ بعد از این عبارات بدون فاصله می گوید: وَمَا قَتِيَّ ابْنُ عَبَّاسٍ بَعْدَهَا
يَرَى أَنَّهُمْ أَضَاعُوا شَيْئًا كَثِيرًا بِأَن لَمْ يُسَارِعُوا إِلَى كِتَابَةِ مَا أَرَادَ النَّبِيُّ إِفْلَاءَهُ.
أَمَّا عُمَرُ فَظَلَّ وَرَأَيْتُهُ، أَنْ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ: مَا فَرَقْتَنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ
شَيْءٍ ۚ

«پس از این قضیه، ابن عباس، همیشه نظرش این بود و یادآور می شد که:
حاضران مجلس چیزهای مهمه و بزرگ و فراوانی را از دست دادند؛ به آنکه در

۱- «حیة محمد» ص ۴۷۴ و ص ۴۷۵.

۲- «حیة محمد» ص ۴۷۵.

آنچه رسول خدا اراده نوشتن آن را کرده بود، شتاب نورزیدند. و اما عُمر پیوسته در رأی خود ثابت بود که خدا در کتاب کریم خود گفته است: مادر کتاب از آوردن هیچ چیز کوتاهی نکرده ایم».

چهارم: ابن عَسَا کَر، شش روایت آورده است که در روز طائف حضرت رسول خدا با حضرت امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام مدتی نجوی کرده و به پنهانی سخن می گفتند؛ و چون به واسطه طول کشیدن زمان این رازگوئی، آثار کراهیت در چهره بعضی از اصحاب (ابوبکر و عمر) ظاهر شد؛ بعداً که از رسول خدا درباره این نجوی با امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند، رسول خدا فرمود: من با علی، نجوی نکردم؛ بلکه خداوند با او نجوی کرد؛ و او را همراه و هم سر خود گرفت.

دریک روایت دارد: قَرَأَى الْكِرَاهِيَةَ فِي وُجُوهِ رِجَالٍ فَقَالُوا: قَدْ أَطَالَ مُتَاجَاتَهُ مُنْذُ أَيُّومٍ فَقَالَ: مَا أَنَا أَنْتَجِيئُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ.

«پيامبر در چهره مردانی آثار کراهت و ناخوشایندی دید؛ و آنان می گفتند: مناجات پیغمبر با علی از اول روز تا به حال به طول انجامیده است؛ رسول خدا فرمود: من با او به پنهانی سخن نگفتم؛ بلکه خدا با او به پنهانی سخن گفت».

و دریک روایت دارد: فَلِحِقِّ أَبُو بَكْرٍ (ظ) وَعُمَرُ فَقَالَا: طَالَتْ مُتَاجَاتُكَ عَلِيًّا يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَا أَنَا أَنَا جِيهِ (كذا) وَلَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ. ۱

«سپس ابوبکر و عمر خود را به رسول خدا رسانیده؛ و گفتند: ای رسول خدا:

این رازگوئی و نجوای تو با علی خیلی به درازا کشیده است!

رسول خدا فرمود: من با او به پنهانی سخن نمی گویم؛ بلکه خداوند او را به

مناجات خود مخصوص گردانیده و همراه خود کرده است».

پنجم: ابن ابی الحَدید می گوید: ابن عباس گفت: من با عمر در یکی از

سفرهایش، به شام می رفتیم؛ اتفاقاً روزی تنها بر روی شترش می رفت، من به

دنبال او رفتم، گفت: ای ابن عباس من از پسرعمویت (علی بن ابیطالب) به تو گله

دارم؛ من از او خواستم که در این سفر با ما همراه باشد؛ و او از آمدن امتناع

ورزید.

من همیشه او را غصه دار و اندوهگین می بینم؛ تو سبب غصه اش را چه می دانی؟!
 من گفتم: ای امیرمؤمنان! تو می دانی که سبب چیست!
 گفت: من چنین می دانم که به سبب از دست رفتن خلافت، اینطور محزون و غمگین است.

من گفتم: به همین جهت است؛ او چنین می داند که رسول خدا امر خلافت را برای او مقرر کرده است.
 گفت: ای ابن عباس! اگر رسول خدا امر خلافت را برای او بخواهد؛ و خداوند نخواهد در این صورت چه خواهد شد؟! رسول خدا امری را اراده کرد؛ و خداوند غیر آن امر را اراده کرد؛ و بنابراین مراد خدا به تحقق پیوست، و مراد رسول او عملی نشد؛ مگر هر چه رسول خدا بخواهد بشود، خواهد شد!
 و این روایت را بدین عبارت نیز آورده اند که: رسول خدا در مرض مرگش خواست امر خلافت را برای او مقرر کند؛ من از ترس پیدایش فتنه، جلوگیری کردم؛ و به جهت انتشار امر اسلام مانع شدم.

رسول خدا چون از این مانع من و اراده قلبی من مطلع شد، دست برداشت؛ و خداوند نیز آنچه را که مقرر داشته بود عملی کرد.^۱
 عبدالفتاح عبدالمقصود گوید: عُمر به ابن عباس گفت: قریش کراهت داشت که نبوت و خلافت در این خاندان جمع شود؛ بدین جهت فکر کرد و انتخاب کرد و موفق شد.

ابن عباس در پاسخ گفت: اینکه گفتم: قریش کراهت داشت، خداوند درباره مردمانی که استحقاق هلاکت دارند، آن استحقاق را منوط به کراهت داشتن ایشان از احکام خدا می کند، آنجا که فرماید:

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنزَلَ اللَّهُ فَأَخْبِطَ أَعْمَالَهُمْ^۲.

«این هلاکت و گم شدن اعمال به علت آنست که ایشان کراهت داشتند آنچه

۱- «شرح نهج البلاغه» بیست جلدی، ج ۱۲، ص ۷۸ و ص ۷۹.

۲- آیه ۹، از سوره ۴۷: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

را که خداوند نازل کرده است، پس تمام اعمال ایشان را حَبْط و نابود ساخت». و اما اینکه گفתי قریش برمی گزینند، و انتخاب می کند؛ خداوند می فرماید:

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ^۱.

«و پروردگار تو ای پیامبر خلق می کند، آنچه را که بخواهد و برمی گزیند؛ و برای مردم ابداً اختیاری و گزینشی نیست».

عمر در پاسخ جواب ابن عباس جوابی نداشت جز اینکه عصبانی شد.^۲ در اینجا می بینیم عمر بین اراده تکوینی و اراده تشریحیه خدا خلط کرده و به اشتباه رفته است؛ و جواب دندان شکن ابن عباس، راه گریز را بر او مسدود نمود. این پاسخ عمر همانند گفتار عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ به حضرت زینب - سلام الله علیها - در مجلس دارالاماره کوفه می باشد: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَكْذَبَ أَخْدُوثَكُمْ**. «حمد برای خدائی است که شما را کشت؛ و بدعت های تازه شما را فاش ساخت؛ و دروغ آن را نمودار کرد».

و حضرت زینب - سلام الله علیها - پاسخ دادند که: خداوند جان هر ذی- نفسی را قبض می کند؛ و این منافات با صدق عنوان گشتن تو و یزید از روی جرم و جریمه ندارد؛ و کار خدا مانع از قبح فعل شما نیست؛ و اختیار را از شما سلب نمی کند. یزید هم در شام قتل اهل بیت را به خدا نسبت می دهد؛ و سلطنت خود را از خدا می داند.

ما در تاریخ بنی عباس بسیار می بینیم که خلفای بنی عباس دچار این حَبْط شده؛ و کارهای قبیح خود را به خدا نسبت می دهند و خلافت و حکومت خود را به استناد اینکه قدرت فعلاً به دست آنها آمده است، از خدا می دانند. و عدم امارت امامان اهل بیت علیهم السلام را دلیل بر عدم تقدیر الهی و مستند به عدم حَقَانِیَّت آنها می دانند.

در طول پنج قرن خلافت اولاد عباس، آنقدر شاعران متملق شعرها در اوصاف

۱- آیه ۶۸، از سوره ۲۸: قصص.

۲- «امام علی» تألیف عبدالفتاح عبدالقاصد.

آنها و امارت عدل و حکومت إلهیة آنان سروده اند؛ و آنقدر در گسر شأن اهل بیت و عدم حقانیت آنها به استناد عدم تقدیر الهی نسبت به حکومت آنان، در مجالس خلفاء و امرآء و خلیفه زادگان شعر سروده اند؛ و قصائد پرداخته اند، که روی تاریخ را سیاه کرده است.

أَبُو شَمْطٍ: مَرْوَانُ بْنُ أَبِي الْجَبُوبِ می گوید: من شعری را که در تنقیص رافضه (امامان شیعه) ساخته بودم، در مجلس متوکل خواندم. او درازآء این شعر، حکومت و استانداری بخرین و یمامه را به من داد؛ و پرچم آن ولایت را به نام من برافراشت؛ و چهار خلعت به من عنایت نمود؛ و فرزندش مُنتَصِر نیز به من خلعت بخشید؛ و متوکل امر کرد به من سه هزار دینار طلا بدهند؛ این سه هزار دینار را در مجلس به عنوان شاباش بر سر من نثار کردند؛ آنگاه فرزندش مُنتَصِر و سَعْدِ ایتالی را امر کرد که خود آن دو تن شاباش ها را از زمین جمع کنند، و به من بدهند. آن دو نیز جمع کرده و همه را به من سپردند.

و آن اشعار این است:

۱	لِلدِّينِ وَالذُّنْيَا سَلَامَةٌ	مُلْكُ الْخَلِيفَةِ جَعْفَرٍ
۲	وَبِعَدْلِكُمْ تُنْفَى الظُّلَامَةُ	لَكُمْ ثَرَاتٌ مُحَمَّدٍ
۳	تِ وَمَالُهُمْ فِيهَا فَلَامَةٌ	يَرْجُو الثَّرَاتَ بِنُؤَالِبِنَا
۴	وَالْبِنْتُ لَا تَرِثُ الْإِمَامَةَ	وَالضَّهْرُ لَيْسَ بِوَارِثٍ
۵	مِيرَاتِكُمْ إِلَّا التَّدَامَةَ	مَا لِلذِّينِ تَنَحَّلُوا
۶	فَعَلَامَ لَوْفِكُمْ عَلَامَةٌ	أَخَذَ الْوَرَاثَةَ أَهْلُهَا
۷	قَامَتْ عَلَى النَّاسِ الْقِيَامَةُ	لَوْ كَانَ حَقُّكُمْ لَمَا
۸	لَا وَالْإِلَهِ وَلَا كَرَامَةٌ	لَيْسَ الثَّرَاتُ لِغَيْرِكُمْ
۹	وَالْمُبْغِضِينَ لَكُمْ عَلَامَةٌ	أَضَبَخْتَ بَيْنَ مُحِبِّكُمْ

۱- «الكامل فى التاريخ» ج ۷، ص ۱۰۱، از طبع دوم؛ و «تاریخ طبری» طبع سعادت ۱۳۵۸ هجری، ج ۷، ص ۳۹۷. و در «اعیان الشیعة» ج ۱۵، ص ۲۹۱، از طبع دوم در ترجمه جعفر بن حسین این قضیه را از قاضی ابوالمکارم محمد بن عبدالملک بن احمد بن هبة الله بن جرادة حلبی، در شرح قصیده میمیة ابی فراس معروفه به شافیه آورده است که او از مروان بن ابی حفصه حکایت کرده است

۱- پادشاهی و سلطنت خلیفه جعفر عباسی متوکل، موجب سلامتی دین و دنیای اُمت است.

۲- ای خلیفگان بنی عباس! میراث محمد در امارت و امامت و ولایت بر مردم، برای شماست! و در پی آمد عدل و داد گستری شما، هرگونه مظلومه ای محومی شود؛ و حقوق به دست صاحبان حق می رسد!

۳- پسران دختر پیامبر (امامان شیعه که فرزندان حضرت صدیقه زهراء هستند) امید و نظر بدین میراث دارند؛ و ابداً برای ایشان، از این امارت و حکومت، حتی به قدر ذره تریشه ناخن، که در موقع گرفتن ناخن از دست می ریزد، بهره ای و نصیبی نیست.

۴- (این میراث اختصاص به بنی عباس که فرزندان عباس عموی پیغمبر هستند، دارد) زیرا که داماد (علی بن ابیطالب) ارث نمی برد؛ و دختر هم (حضرت زهراء) به عنوان وارث، از حکومت و امامت و ولایت بهره ندارد (وارث دختر در غیر مورد امامت است).

۵- و بنابراین برای آن کسانی که این میراث شما را ادعا می کنند، و به خود نسبت می دهند، و در حقیقت از آن حقی ندارند، غیر از ندامت و حسرت چیزی نیست.

۶- (حق به حق دار رسید و) و این وراثت را اهلش و صاحبانش گرفتند و بُردند؛ و علیهذا این ملامت و سرزنش شما نسبت به مدعیان علامت چیست؟! (علامت عدم استحقاق و دعوی بلاجهت است).

۷- اگر این حق برای شما ثابت و پا برجا بماند (از شدت عدل و دادی که به مردم می کنید، و از استقامت رویه و صراطی که مردم در پیش می گیرند)

که او گفت: «من برای متوکل شعری سرودم که در آن را فضیان را به عیب و زشتی یاد کردم. متوکل در ازای این شعر حکومت بحرین و یمامه را به من بخشید، و چهار خلعت در اجتماع مردم به من داد». آنگاه صاحب «اعیان» اشعاری را از جعفر بن حسین در رد مروان بن ابی حفصه، آورده است که مطلع آن اینست: **قُلْ لِلدَّيِّ بُجُورِهِ فِي شِغْرِهِ ظَهَرَتْ عَلَامَةٌ**. و در «الغدیر» ج ۴، ص ۱۷۵ و ص ۱۷۶، اشعار مروان بن ابی حفصه، و اشعار جعفر بن حسین را در رد آن در شعرای غدیر قرن چهارم از «اعیان الشیعه» حکایت کرده است.

دیگر برای مردم و برای حساب و کتاب آنان قیامتی بر پا نمی شود، (زیرا کسی خلاف نکرده و حقی را نبرده، و دفتر تمام خلائق پاک و صاف است).

۸- این میراث، برای غیر شما نیست! سوگند به خدا نیست؛ و شرف و کرامتی هم نیست که برای آنان بوده باشد؛ و فضیلتی هم نبود که آنان متصدی این منصب گردند.

۹- توای متوکل؛ فعلاً روزگار خود را در میان جماعت محبان و دوستان خود می گذرانی! و برای مبغضان و بدبینان تو علائمی است، که بدان شناخته می شوند!

أَبُو شَمَطٍ می گوید: برای شعری که در همین زمینه بعداً برای متوکل سرودم، ده هزار درهم به من عطا کرد.^۱

عُمَر با این منطق غلط، راه مغالطه را برای همه خلفای جور بعد از خود باز کرد؛ زیرا اگر به دست آوردن مقام و قدرت و حائز شدن امارت و ولایت در اراده تکوینی الهیه، دلیل بر حقایقت و واقعیت در اراده تشریحیه باشد، در این صورت دیگر عنوان ستم و ظلم و قبح و تجاوز و تعدی و خیانت و جنایت و أمثاله مفهومی نخواهد داشت. هر کس به هر صورت و به هر عنوان به قدرت رسد، دلیل بر اراده و خواست خدا و شاهد بر حقایقت اوست.

ولی عُمَر خوب می فهمید که خلط می کند، و راه مغالطه می رود. اگر پیش آمدهای خارجی و وقایع و حوادثی که بر اساس تعدی و ظلم و خلاف امر خدا و رسول خدا صورت می گیرد، دلیل بر حقایقت و حقیقت امر و متن واقعی خارجی باشد؛ پس چرا خود عُمَر در قضیه حدیبیه به رسول الله اعتراض کرد؛ و در نبوت آنحضرت شک آورد؟ در آنجا نیز می خواست بگوید: رسول خدا امری را اراده کرد؛ و خدا غیر آن را اراده کرد، و در این صورت تسلیم امر خدا باشد. رسول خدا عُمَره و طواف بیت الله را اراده کرد، و خداوند جلوگیر شدن کُفّار، و سرتراشی، و نحر کردن شترها در میان بیابان، و بدون عمره به مدینه باز گشتن را. ما با این منطق عُمَر کاری نداریم؛ خودش می داند با این طرز تفکری که

۱- «الکامل فی التاریخ» ج ۷، ص ۱۰۱.

داشته است. ولی در اینجا می خواهیم بدانیم که این منطق خلاف منطق اسلام است؛ خلاف منطق قرآن است؛ خلاف دأب و دین رسول الله است. خلاف نظریه و آراء ملتون از ارباب مذاهب سماوی است.

بنابر نظریه او، بردن علی را با سر برهنه به مسجد برای اخذ بیعت؛ و شکستن پهلوی زهرای صدیقه؛ و سقط مُحسن جنین معصوم؛ و أخذ فَدَکَ نِخْلَهُ حضرت صدیقه؛ همه وهمه إزاده و خواست خدا بوده؛ و اگر خدا نمی خواسته نمی شده است. و بطور کلی غضب ولایت در نظر او معنی ندارد؛ زیرا در این صورت عنوان غضب هیچگاه تحقق خارجی پیدا نمی کند. هر کس به هر صورت و به هر عنوان به منصبی رسد، خواست خدا بوده و بر حق بوده است.

جناایات واقعه در سقیفه بنی ساعده، و سوق دادن مردم را برای بیعت، در حالی که جنازه رسول خدا هنوز روی زمین افتاده و دفن نشده است، و وقایع و بی آمدهای سقیفه از دوران بیست و پنج ساله خلافت خلفای سه گانه، و سپس معاویه، و تیرور امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب عبادت، و مظلومیت های امام حسن، و وقایع جانگداز کربلا، و صحنه های جانسوز اسارت زینب، در مرأی و منظر تماشاچیان کوفه و شام و و و و و... همه وهمه خواست خدا بوده؛ و اگر نمی خواسته نمی شده است. و بنابر این حق با مباشران این جنایات بوده؛ و بالملازمه عدم تحقق حق در این مظلومان در بدری بوده که برای إعلاى کلمه حق، گرفتار طعمه شمشیر شدند، و بیابان ها را بر روی شترهای بی جهاز و محمل های بی رو پوش در تابش آفتاب، گرسنه و تشنه در نور دیدند.

از اینجا خوب بر خوانندگان محترم روشن می شود که همین منطق غمربود که نبوت اسلام و رسول خدا را تبدیل به سلطنت و پادشاهی و کسرویت و قیصریت نمود؛ و بنی امیه و بنی العباس را شش قرن بر رقاب مسلمانان مسلط کرد؛ و دین پاک و مقدس نبوت توأم با ولایت و طهارت رسول خدا را، که منشأ و موجد طهارت اهل بیت و امامان به حق بود، در زاویه اُفول و تعطیل و نیستی و نابودی سپرد؛ و حکومت جائرانه ظالمانه کسری و قیصر را به صورت خلافت اسلامی و در پوشش و نقاب خلیفه اسلام جلوه گر ساخت.

بین نظریه غمربود و نظریه جهانخواران امروز دنیا چه تفاوتی است؟ اینها نیز

می گویند: هر کس قدرت بردست داشته باشد، آقائی و سیادت و حقیقت و اصالت، که جز حیات قدرت چیزی نیست، برای اوست.

نظریه عمر درباره امامت، عین نظریه ماکیاول است؛ و یا به عبارت صحیحتر نظریه ماکیاول همان نظریه عمر است. ماکیاول نیز می گوید: میزان شرف و اصالت و واقعیت در بنی آدم به چنگ آوردن قدرت است. هر کس قدرت در دست دارد، عزیز و پیروز و منصور و به هدف رسیده است. و هر کس فاقد قدرت است، از کاروان هستی دور؛ و از زمره به هدف پیوستگان مهجور است.

فقط فرق در اختلاف تعبیر است؛ عمر قدرت فعلی، و حیات بر منصب را به خواست خدا، یعنی خواست خدا در تحقق خارجی تعبیر می کند؛ و ماکیاول از آن به واقعیت و اصالت و میزان شرف و امثالها تعبیر می کند.

این منطق را قیاس کنید با منطق سرور موحدان و مولای متقیان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که فرماید: وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا نَحْتُ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ؛ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَى مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا! مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْتَنِي وَلَدَّةٍ لَا تَبْقَى؟! ^۱

«سوگند به خدا که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در محاذات آنهاست، تا کهکشانهای آسمانها به من بدهند، در مقابل آنکه عصیان خدا را بجای بیاورم، درباره مورچه ای، بدین طریق که پوست دانه جوی را از او بگیرم؛ نخواهم کرد؛ و این دنیای شما در نزد من از یک دانه برگی که در دهان ملخی مشغول جویدن آنست، پست تر و بی ارزش تر است. علی را چه کار با نعمتی که فانی می شود؛ و لذتی که پایدار نمی ماند»؟! ^۱

باری منطق عمر بی شباهت به منطق ابوسفیان نیست که حکومت دنیا را یک ابهت و جلال و عظمت از نقطه نظر این دنیا و این نشأه می پنداشت؛ و ربط نبوت و اتصال با عالم غیب را با حکومت الهیه و حقه انکار می کرد. و به عبارت دیگری گفت: آنچه محمد راجع به این دنیا و حکومت و امارت آن سخن می گوید، همه راجع به شئون این دنیاست. حکومت است؛ سلطنت است؛ از

عالم غیب خبری نیست. ربط با آن عالم؛ و محکومیت این جهان نسبت به احکام آن عالم معنی ندارد.

أبوسفیان نمی توانست تصوّر کند که شهادت و فداکاری و جهاد و از خود گذشتگی در برابر حقیقت و خدا و بدون نظر مادی چه معنی دارد؟ او نمی توانست تصوّر کند، که سربازان اسلام که شمشیر می زنند، هدف مادی و طبیعی ندارند؛ قصد ریاست و حکومت بر مردم را ندارند، کار آنان **لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ** است. صفّ عظیمی از منافقین چه افرادی که در فتح مکه مسلمان شدند؛ و چه افراد دیگری که از روی عظمت و جلال اسلام، چاره ای ندیدند جز آنکه اسلام بیاورند، از این قبیل افراد بودند.

منافقین جمعیتی بسیار بودند، که از اصحاب رسول الله شمرده می شدند؛ و به ظاهر اسلام آورده و به وحدانیت خدا و رسالت آنحضرت گواهی داده بودند؛ و لیکن دلشان ایمان نیاورده بود؛ و در باطن خود به اسلام، به نظریک حکومت ملی، و یک سلطنت و امارت دنیوی نظری کرده اند.

چون خلافت به عثمان رسید؛ أبوسفیان داخل در مجلس عثمان آمد، و گفت:

يَا بَنِي أُمَيَّةَ تَلَفُّوْهَا تَلَفُّوا الْكُرَّةَ! وَاللَّيْ يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ: مَا زِلْتُ أَرْجُوهَا لَكُمْ، وَلَتَصِيرَنَّ إِلَى صِبْيَانِكُمْ وَرَأْنَهُ!

وَقَالَ لِعُثْمَانَ: أَدْرِي مَا كَالْكُرَّةِ! وَاجْعَلْ أَوْلَادَهَا بَنِي أُمَيَّةَ! فَإِنَّمَا هُوَ الْمُلْكُ؛ وَلَا—
أَدْرِي مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ! وَأَتَى قَبْرَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَكَلَهُ بِرِجْلِهِ،
ثُمَّ قَالَ: يَا حَمْرَةُ! إِنَّ الْأَمْرَ اللَّيْ كُنْتَ تَقَابِلُنَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ قَدْ مَلَكَتَاهُ الْيَوْمَ وَكُنَّا
أَحَقَّ بِهِ مِنْ نَيْمٍ وَعَدِيٍّ.^۱

«ای بنی اُمیّه! این حکومتی را که به شما رسیده است، مانند توپ بازی بقایید! و محکم برای خود نگهدارید! سوگند به آن کسیکه أبوسفیان همیشه به او سوگند یاد می کند: پیوسته من امید داشتم که این حکومت به شما برسد! و باید پس از شما به طور وراثت به اطفال شما منتقل شود!

۱- کتاب «الفردوس الأعلى» تألیف شیخ محمد حسین کاشف الغطاء؛ و تعلیقه سید محمد علی قاضی طباطبائی، ص ۲۰ و ص ۲۱.

و به عثمان گفت: مانند توپ بازی این امارت و ولایت را دست به دست بدهید! و ارکان و اصول آن را از بنی اُمیّه قرار دهید؛ زیرا حقاً غیر از سلطنت و حکومت دنیوی چیزی نیست.

و من نمی دانم؛ نه بهشتی است و نه جهنمی.
و سپس به سر قبر حمزه سیدالشهداء آمد؛ و آن را با یک پای خود می زد و می گفت: ای حَمِزَةُ آن حکومت و امارتی که تو دیروز برای آن با ما جنگ می کردی، ما امروز مالک شدیم؛ و ما از تِیم و عَدِیّ (أبو بکر و عمر) به آن سزاوارتر بودیم!»!

باری از مجموع آنچه در این مقدمه ذکر شد به دست آمد که: تا چه اندازه مسلمانان، در زمان رسول خدا ﷺ متفاوت بوده اند؛ و از جهت گرایش قلبی و ایمان واقعی مختلف؛ و رسول خدا در دوران نبوت با این افراد متفاوت؛ با این طرز تفکرهای گوناگون، مواجه و روبرو بوده؛ و چقدر زندگی و مماشات و تماس و معاشرت و انس و رفت و آمد با بسیاری از آنها جانفرسا و طاقت فرسا بوده است.

مقدمه سوم: تمام پیامبرانی که خدا فرستاده است از انبیاء و مرسلین؛ و همگی ائمه معصومین — سلام الله علیهم أجمعین — و همه معصومان و پاکان از اولیاء الله مقربین، مانند سایر افراد بشر مکلف به قلم تکلیف، و مؤدب به تأدیب خداوندی می باشند. و با قدم مجاهده و استقامت در راه؛ و مقدم داشتن محبت و رضای الهی را بر رضای خویشتن؛ و صبر و تحمل آزارها در طریق وصول به مطلوب حضرت سبحانی؛ و با همت عالی و عزمی استوار و اراده ای متین؛ باید یکایک از استعدادها و قوای خدا دادی خود را به مقام فعلیت آورده، و منازل و مراحل را که در راه قرب و لقاء حضرت احدیت و فناء در ذات اقدس او، و بقاء به خداوند بعد از حصول مقام فناء مقرر شده است، طی کنند، و با اختیار و اراده این راه را بپیمایند.

گزینش و انتخاب خداوندی، و ارتضآء و اصطفاء و اجتناب حضرت احدی در عوالم غیب و عالم ذر و مثال و در بدو خلقت در عوالم نوریّه و مجردّه و بسیطه، موجب سلب اختیار و اراده آنان نبوده، بلکه مؤید و مسدّد و پشتیبان اختیار و اراده

بوده و می باشد.

زیرا خداوند اراده فرموده که چنین افراد پاک و برگزیده‌ای از طرف خود مأمور تبلیغ و هدایت مردم شوند، و با اختیار و پذیرش خود، از راه محبت به معبود، این راه را بیمایند، و این مسیر را سیر کنند. آنگاه چگونه ممکن است تصور شود که: آنان بدون اختیار، و با عصمت اضطراری و جبری به اراده خدا تکالیف خود را انجام دهند. این خُلف، و موجب تغییر اراده الهی است؛ و محال است.

خداوند اراده کرده است ایشان از روی اختیار کارهای پاک و طاهر را بگزینند، و از روی اختیار از معاصی و محرّمات اجتناب کنند. پس اگر این اراده خدا عنت سلب اختیار ایشان شود، و طهارت و عصمت آنان را به صورت اجباری و قهری درآورد، در این صورت موجب تخلف اراده از مراد شده؛ و این محال است.

پس انبیاء و مرسلین مانند سایر افراد بشر مختارند، و در کارها از روی اراده و اختیار، انتخاب عمل می کنند؛ یک دسته کارهایی را بجای می آورند، و یک دسته کارهایی را ترک می کنند.

و بدین جهت پیوسته قوا و استعدادهای خود را تدریجاً به فعلیت رسانیده؛ و سپس آن فعلیت را که نسبت به درجه بالاتر، قابلیت و استعداد است، در اثر اختیار و اراده و پذیرش امر خداوندی، به فعلیت عالی تر و درجه بالاتری رسانیده، و همچنین پیوسته تدریجاً هریک از قوا را به کمال نسبی، و سپس به کمال مطلق می رسانند، تا وجود ایشان به کمال مطلق رسیده، و به مقام **إِنْسَانٍ كَامِلٍ** نائل آیند. و این مناصب و درجات به واسطه راهی است که آنها به اختیار رفته اند، و به

مقامی است که از روی طوع و رغبت و اراده و پسند، به آن رسیده اند.

حضرت ابراهیم **عَلَيْهِ السَّلَامُ**، پس از حیازت مقام نبوت و شکستن بتها در بتخانه بابل و به آتش افکنده شدن، و معارضه و مبارزه با نمروود و نمروودیان، و تبعید از زمین بابل به زمین فلسطین؛ و آداء وظیفه پیامبری در آن سرزمین؛ و پس از امتحانات و آزمایش هائی که در اثر صبر و تحمل با حضرت ساره بدون فرزند داد، و سپس خداوند به او فرزند داد؛ و پس از ساختن خانه کعبه با فرزند رشیدش حضرت اسماعیل؛ و هجرت دادن هاجر و اسماعیل را تنها، در سرزمین خشک و

گرم و بی‌آب و علف مگه؛ و پس از امتحان گشتن و ذبح فرزند برومند و شاخص توحید، و اقامت اسماعیل را در قربانگاه حضرت محبوب؛ و خلاصه بعد از بیست و چهار امتحانی که از او شد؛ و او از عهده برآمد، درس پیری و فرتوتی که از سرو صورتش موه‌های سپید سرازیر است، به مقام امامت برگزیده شد. و این منصب بدو عنایت شد.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. «و در آن وقتی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمایش نمود؛ و ابراهیم خوب از عهده برآمد؛ و آنها را به تمامیت انجام داد؛ از طرف خدا خطاب رسید که: من تو را برای مردم امام قرار دادم».

حضرت موسی، پس از آن امتحانات سخت در دعوت با سبیطیان، در مقابل قبطیان؛ و مقابله و روبرو شدن با فرعون مصر؛ و فرار کردن به سرزمین فلسطین و مدت چهل سال در تیه و بیابان ماندن سبیطیان؛ و چهل شب برای مخاطبه و مناجات، گرسنه و تشنه به کوه طور رفتن؛ و تحمّل آن آثار عظمت و جلال الهی را نمودن، دارای مقام کمال شد؛ و جزء پیامبران اولوالعزم درآمد؛ و صاحب شریعت و کتاب شد.

رسول اکرم مُحَمَّد بن عبد الله ﷺ چهل سال در سرزمین مگه تنها و غریب بود. بطوری که برای خلوت با خدا، باید کعبه و بیت الله را ترک گوید. با آنکه اهل مگه و مجاور بیت الله بود. و در جَبَل التُّور در غَارِ حَرَاءِ تنها و تنها برود. آن غاری که بر فراز کوه است؛ و رفتن به آنجا بسیار مشکل، و راه خطرناک. در آن غار چند روز و یک هفته و دو هفته و بیشتر اقامت می نمود؛ تنها و تنها.

البته شکی نیست که جوهره وجود آن والا مردان از سایر مردم امتیاز و برتری دارد همچنانکه افراد عادی مردم نیز از جهت آفرینش از نظر صفات و غرائز و ملکات تفاوت دارند؛ کما آنکه از جهت جهات طبعی و طبیعی چون قد و حجم و رنگ و شمائل متفاوتند. لیکن این تفاوت آنان را از نقطه نظر تکلیف و عصمت اختیاری در صف متمایز وجدائی قرار نمی دهد؛ همه باید با اطاعت امر خدا، و با

پذیرش توحید، و با مجاهده و کد و سعی در طی طریق الی الله، روبه کمال بروند؛ و مطلوب خود را به دست آرند.

النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.^۱

مردم در غرائز و صفات، و درخشندگی و تابندگی، و اختلاف درجات و استعدادات، مانند معادن مختلف هستند. همانطور که یک معدن، مس؛ و یک معدن، آهن؛ و یک معدن طلا، و یک معدن نقره، و یک معدن الماس و برلیان است؛ و با هم مختلفند؛ همینطور اصناف و دستجات مردم با یکدیگر در صفات و غرائز و ملکات اختلاف دارند. ولی نکته ای که هست اینست که: همانطور که هر معدنی باید استخراج شود؛ و به گوره رود؛ و تحمّل آتش کند؛ و ذوب شود و غشّ از خالص جدا شود؛ و الماس و برلیان نیز باید به دست تراشکار تراشیده شوند؛ تا با قابلیت موجوده مورد استفاده قرار گیرند؛ همین طور اصناف و انواع مردم باید با قدم مجاهده، و تسلیم امر خدا، از هوای نفس و خودبینی بیرون آمده؛ و به خدا بینی و لقاء حضرت او نائل شوند.

هر فردی از افراد بشر مکلف است، قابلیت و استعداد عطا شده به او را کامل کند؛ و فعلیت بخشد؛ نه آنکه مانند افراد دیگر شود. پیامبران مکلفند آن جوهره ذاتی خود را پاک کنند؛ و امامان مکلفند در دستورات الهیه در مقام خلوص و إخلاص، به مقام ولایت مطلقه نائل آیند؛ اولیاء خدا مکلفند سریره ذاتی خود را روشن، و از حجاب های نورانیّه نیز بگذرانند؛ مردم عادی نیز مکلفند سریره ذاتی خود را هر چه باشد، پاک و خالص کنند، و غشّ و غلّ را از آن به دور بریزند؛ و از هوای نفس برون جسته، و به مقام رضای محبوب: حضرت معبود فائق گردند. هیچکس مکلف نیست که همچون دیگری بشود. در روز قیامت از شمر نمی پرسند چرا مانند حضرت سید الشّهداء نشدی؟! چرا امام نشدی؟! از او مؤاخذه می کنند که چرا از روی اختیار آنحضرت را سربردیدی!؟

۱- در «إحياء العلوم» ج ۱، ص ۶ آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: **النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، فَيُخَارُهُمُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَهُوا.** و نیز عین این عبارت را از رسول خدا در «جامع السعادات» طبع نجف، ج ۱ ص ۲۴ بدون قید **إِذَا فَفَهُوا** آورده است.

از سلمان فارسی نمی‌پرسند: چرا مانند امیرالمؤمنین نیستی؟! می‌پرسند: آیا تمام استعدادها و قوای را که خداوند بخصوص توداده است، در راه رضای او اِعمال کردی یا نه؟!!

از ابوذر نمی‌پرسند: چرا سلمان فارسی نیستی؟! می‌پرسند: آیا ابوذر کامل شده‌ای یا نه؟!!

فَعَلَيْهَا عصمت و طهارتی که در انبیاء موجود است؛ و به اراده حضرت الهی به آنها داده شده است، موجب عصمت قهریه و طهارت قهریه نمی‌شود؛ بلکه منافی آنست. و می‌توان عصمت و طهارت اختیاریه را معلول و مُسَبَّب از نفس شریف و فرمانبردار و مطیع، و از مَلَکات حمیده بر اثر خصال خجسته ناشی از اعمال و کردار صالحه آنان دانست.

و روایاتی که نشان دهنده آنست که خداوند به دوهزار سال، و یا به هفت هزار سال، و یا به هفتاد هزار سال، قبل از خلقت آدم، و یا خلقت عوالم، آنها را آفرید؛ منظور قبلت زمانی نیست؛ بلکه قبلت رُتبی و عُلّی در عوالم مجرّه است؛ و منظور از این طول مدت، سعه عوالم نوریّه و مجرّه است نسبت به عوالم طبع و طبیعت.

از این بیان می‌فهمیم که: انبیاء مانند سایر افراد بشر دارای غرائز و صفات و اختیار و سایر امور معنوی و حسی و مادی هستند و به تمام معنی الکلمة بشر می‌باشند. دارای غریزه عفت و حیا، دارای صفت هیبت و خَشیت، دارای سُرور و حُزن، دارای گریه و خنده. همچنانکه بدن دارند؛ غذا می‌خورند؛ گرسنه می‌شوند؛ تشنه می‌گردند؛ سیر و سیراب می‌شوند؛ غریزه نکاح و حب جنس دارند.

احساس درد و اَلَم می‌کنند، احساس فراق و هجران می‌نمایند، احساس مسرت و شادی می‌کنند. غایة الأمر تمام این کارها، و این صفات و غرائز، و این احساسها را در راه رضای معبود استخدام نموده و اَبْتِغَاءً لِوَجْهِهِ الْکَرِیمِ اِعمال می‌کنند.

رسول خدا پیامبرگرامی ما: خاتم الانبیاء والمرسلین، از این قاعده مستثنی نبوده، و همچون سایر پیامبران دارای صفات بشری بوده‌اند. در تبلیغ احکام

حریص و در سعی و کوشش برای تبلیغ قرآن کریم، و ارشاد و هدایت مردم خود را به تعب و رنج می افکنده اند؛ و در سستی و بی اعتنائی کفار ناراحت و افسرده می شدند؛ و در بیان آیات الهیه و اهتمام بلیغ در رسانیدن قرآن کریم، اصرار و ابرام داشتند؛ و در تجاوز و تعدیاتی که در بعضی از احوان صورت می گرفت به غضب در می آمدند، تا جائی که چهره مبارک سرخ می شد؛ و رگهای پیشانی و گردن متورم می شد؛ در مواقع حیا و شرم آنطور شرمند می شدند و خجالت می کشیدند، که آنحضرت را حیّی نامیدند؛ یعنی بسیار با شرم و باحیا. درباره اینک در رسانیدن احکام خود را به تاب و تب می انداخته اند، آیاتی در قرآن وارد است:

طه ﴿ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۱.

«ای پیغمبر، ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا خود را به رنج و مشقت افکنی!»
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ۲.

«به تحقیق که پیغمبری از خود شما به سوی شما آمده است، که مشکلات و سختی های وارده بر شما، تحملش برای او گران است؛ و بر سعادت و خیر شما و هدایت شما حریص است؛ و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَدِيثِ آسَفًا ۳.
«ای رسول ما نزدیکست که از شدت حزن و تأسف، به جهت آنکه اگر امت به این قرآن ایمان نیاورند، تو جان خود را هلاک کنی!»

و راجع به شرم و حیای آنحضرت وارد است:

إِنَّ دَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ ۴.

(چون در خانه رسول خدا غذا خوردید، بر خیزید و متفرق شوید؛ و ننشینید و با

۱- آیه ۱ و ۲، از سوره طه: ۲۰. طه.

۲- آیه ۱۲۸، از سوره توبه: ۹. توبه.

۳- آیه ۶، از سوره کهف: ۱۸. کهف.

۴- آیه ۵۳ از سوره احزاب: ۳۳. احزاب.

گفتارهای گوناگون گرم شده و انس بگیرید) «این کردارهای شما پیغمبر را آزار می دهد؛ و از شما خجالت می کشد که بگوید برخیزید!»
 درباره تصدیق سخنان مردم که هر چه خدمتش می گفتند، رد نمی کرد؛ تا به جایی که گفتند: محمد فقط گوش است. هر چه به او بگویند تصدیق می کند؛ سخنان متناقض را می شنود، و در مقام جدل و رد و اعتراض بر نمی آید، وارد است:
 وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَا لَيْلَى وَيُؤْمِنُونَ
 لِلْمُؤْمِنِينَ.^۱

«و برخی از این منافقان که پیوسته در شک و تردیدند؛ پیامبر را اذیت می کنند، و می گویند؛ او فقط گوش است. بگو گوش خوبی است برای شما! ایمان به خداوند می آورد؛ و به مؤمنان در اخباری که به او می دهند ایمان دارد— و یا مؤمنان را به واسطه امانی که به آنها می دهد در امنیت و مصونیت دارد.»
 درباره ازدواج زینب: دختر عمه خود که مطلقه زید بن حارثه پسر خوانده خود بود؛ و این عمل در نزد عرب آنقدر قبیح بود که در حکم ازدواج بازن پسر حقیقی و عروس واقعی بود؛ و پیامبر از جانب خدا برای شکستن این سنت جاهلی مأمور شد، که خودش اول بجای آورد؛ واقعاً از عکس العمل اینکار می ترسید تا آیه آمد که: وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ.^۲

«وتوای پیامبر از مردم می ترسی! و خداوند سزاوارتر است که از او بترسی!»!

درباره لزوم رسالات خدا و عدم تغییر و تبدیل آن وارد است:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ *
 وَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ.^۳

«و اگر این پیغمبر از نزد خود مطالبی ساخته و به ما نسبت دهد، و به ما ببندد؛ ما با دست قدرت خود او را در خواهیم گرفت؛ پس از آن رگ حیاتی و رگ قلب او را می بریم؛ و هیچیک از شما یارای آن را ندارد که نگذارد، و مانع از این کار

۱- آیه ۶۱، از سوره ۹: توبه.

۲- آیه ۳۷ از سوره ۳۳: احزاب.

۳- آیه ۴۵ تا ۴۷ از سوره ۶۹: الحاقه.

شود»!

چون این مقدمات معلوم شد؛ حال می گوئیم که دربارهٔ اعلان و ابلاغ عمومی و اعلام عَلَنی ولایت مولی الموحّدين امیرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام، پیامبر اکرم واقعاً در خوف و هراس بود؛ زیرا حال عمومی أصحاب و مخالفان را إجمالاً دانستیم. رسول خدا در وحشت بود از اینکه اگر اعلام کند، چه خواهد شد؟! پیامبر اکرم وحشتی برجان خود نداشت که او را بکشند؛ و یا از کوه پرتاب کنند، و یا زهر بیاشامانند؛ زیرا پیامبر در قبال امر خدا برای جان خودارزشی نمی دید؛ و به آسانی در طبق اخلاص نهاده و تسلیم می کرد.

وحشت پیغمبر از آن بود که مبادا مردم بشورند؛ و مخالفان که مردم متعین و از نقطه نظر وجهه عمومی مردمی متأصل، و صورت بازار خوبی دارند، و در مردم نفوذ کرده و رگ خواب عوام را به چنگ آورده اند، یکباره اینکار نبوت کنند، و از اسلام برگردند، و مرتد شوند؛ و علناً در میان مجتمع و در رو بروی رسول الله این عمل را ناشی از جاه طلبی رسول خدا نشان دهند؛ و نبوت را یک حکومت مادی و ریاست ظاهری اعلان کرده؛ به مردم بگویند: اینک که می خواهد از دنیا برود؛ ریاست و امامت را به شوهر دختر و داماد و پسر عموی خود واگذار کرده است. چون پسر ندارد؛ و داماد در نبودن پسر، در حکم پسر و وارث است. اینک ریاست بر مردم را که در حکم تاج و تخت است به شوهر دختر خود داده است.

و اگر چنین می کردند؛ و در همان مجلس عَلَنی به مخالفت بر می خواستند؛ و إهانت می کردند؛ و شورش می نمودند، چه می شد؟ یکباره تمام نبوت و زحمات طاقت فرسای بیست و سه ساله آنحضرت نابود می شد. و در مقابل عهدی که با خدا بسته که: بار نبوت را با همهٔ مصائب و مشکلات به منزل برساند، شرمنده و مَسئول می گشت. پیغمبر دنبال یافتن فرصت مناسب، و انتهاز وقت صحیح و بجا بود؛ و پیوسته زمینه را قوی و مساعدتر می نمود. با آنکه جبرائیل آمده؛ و امر به تبلیغ ولایت پسر عمش را برای مردم آورده است؛ ولیکن وقتی معین نکرده؛ و پیغمبر با این خصوصیات و کیفیات و این سفر عظیم حجّه — الوداع که اساسش برای تعلیم مناسک حجّ، و بالأخص برای اعلان ولایت عامه بود، پیوسته و پیوسته زمینه می ساخت و پی ریزی می کرد.

به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که به یَمَن فرستاده بود، نوشت که: با جزیه اهل نجران از یمن به مکه باز گردد، و در مکه به یکدیگر پیوستند؛ و در حج شریک شدند؛ و صدنفر شتر برای هر دو سرزمین منی نحر کردند؛ و افتخار شرکت در حج فقط نصیب مولی الموالی است. و این برای بعضی بسیار گران است؛ بالأخص که در قضیه عمره و حج تمتع، عَلم مخالفت بر افراشته بودند؛ و پیامبر را خسته و عصبانی و به شدت کسل و ناراحت کردند.

رسول الله در مکه و عرفات و منی مجموعاً پنج خطبه شیوا می خواند، و در هر کدام که می خواهد روی دستور کلی جبرئیل؛ و احساس مسئولیت نسبت به علی بن ابیطالب؛ اعلان صریح و عمومی کند، موقع را مقتضی نمی بیند. فلهدا در خطبه ها سفارش به عترت و اهل بیت می کند.

این خود یک درجه پیشروی است، که زمینه را مساعد برای اعلان و معرفی شخصی می نماید؛ و حتی در آخرین خطبه خود در منی، باز سفارش به کتاب خدا و عدم انفکاک آن با عترت و اهل بیت می نماید، که پیوسته این دو با هم هستند؛ و قابل جدائی و انفکاک نمی باشند؛ و تا قیام قیامت که کنار حوض کوثر بر رسول خدا وارد شوند هر دو با هم بوده؛ و توأمأ باید سعادت بشر را تأمین کنند.

پیامبر در روز چهارشنبه چهاردهم ذوالحجه از مکه خارج شدند؛ و با کاروان ها و محامل ها به سوی مدینه رهسپارند، فردای آنروز که سه روزه روز غدیر مانده بود جبرئیل نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصُمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^۱.

«ای پیغمبر آنچه را که (در این موضوع) به سوی تو از طرف پروردگارت فرود آمده است، به مردم برسان و ابلاغ کن! و اگر نرسانی و تبلیغ نکنی، اصلاً رسالت پروردگار خود را نرسانده ای و تبلیغ نکرده ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می کند؛ و خداوند این جماعت کافران را به مقصود خود اِرشاد نمی کند؛ و راه

۱- آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

وصول به هدف و أسباب ظفر به نیات و مقاصدشان را برآنها می بندد)).
این آیه با این شدت و تهدید، نازل شد؛ که دیگر اینکه جای مصلحت اندیشی و زمینه سازی نیست؛ وقت می گذرد و فرصت فوت می شود؛ و خداوند خودش ضمانت حفظ اسلام و صیانت آن را از دستبرد کفار نموده، و راه وصول به مقاصدشان را خود متعهد شده که برآنان مسدود کند.

ولایت به قدری مهمّه است که هم طراز و هم ردیف نبوت است؛ و اگر تو در اعلام آن کوتاهی کنی اصلاً به وظیفه رسالت خود قیام و اقدام ننموده ای!

علمی باید معرفی شود؛ معرفی عام، در مجلس واحد میان همه مجتمعات؛ او نگاهدارنده دین و پاسدار آئین پس از توست! اوست که از اولین روز دعوت در مجلس عَشیره، طبق حدیث عَشیره، به دنبال آیه انذار، برای خلافت و وراثت و ولایت بعد از تو منصوب شد! اوست که هر سال و هر ماه و هر روز و هر ساعت قدم به قدم با تو آمده؛ در سَرآء، و ضَرآء، در غزوات و در سَرایا شمشیر بُرآن او، حزن و کسالت و غم را از چهره منیر تو می زدوده است! اوست که دریاری علم و بحر محیط و موج دانش است، و از پیروی و شاگردی تو، هر روز دری از علم آموخته که از آن در هزار در دیگر مفتوح می شده است! اوست که در شب هجرت تواز مگّه به مدینه در رخت خواب تو خوابید؛ و تا به صبح جان خود را هدف هر گونه بلائی ساخت و جبرائیل و میکائیل تا به صبح در نزد او نشستند؛ و خداوند به آن دو فرشته در باره او افتخار نمود.

پیامبر اکرم آمد تا به نزدیکی جُحْفَه که طریق مدینه از شام و از عراق جدا می شود؛ در آخرین نقطه ای که کاروانیان حج همه با هم پیوسته اند؛ و از اینجا باید جدا شوند؛ در وادی غَدیر خُم رَحْل اقامت افکند؛ و دستور داد همه زائران بیت الله الحرام مجتمع گردند. اینجا محلّ نصب امیرالمؤمنین است.

در بعضی از روایات و تفاسیر وارد است که آیه بَلِّغ در همین جا نازل شد؛ پیامبر پیاده شد؛ و فرمان گردآوری حجاج را صادر فرمود.

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی - رضوان الله علیه - در این باره قصیده مُحَمّسی دارد که ما چند فقره از آن را در اینجا ذکر می کنیم:

صبا به شهریار من بشیروار می رسد چه بلبلان خوشنواز لاله زار می رسد

بیا تو ای صبا که از توبوی یار می رسد نوید وصل یار من زهر کنار می رسد
 خوش آن دمی که بینش نشسته در کنار من
 صبا درود بیکران بحیث یملاً الفضا بکن نثار آستانه علی مرتضی
 ولی کارخانه قدر متهیمن قضا محیط معرفت، مدار حلم و مرکز رضا
 که کعبه درش بود مطاف و مستجار من
 به مشهد شهود او تجلیات ذات بین ز بود حق نمود او حقائق صفات بین
 ز نسخه وجود او حروف عالیات بین مُفَصَّل از حدود او تمام مجملات بین
 مُتَرَه است از حدود اگر چه آن نگار من
 مؤسس مبانی و مؤصل اصول شد مصور معانی و مفصل فصول شد
 حقیقه المثنائی و مکمل عقول شد به رتبه حق ثانی و خلیفه رسول شد
 خلافت از نخست شد به نام شهر یار من
 بود غدیر قطره ای ز قُلُوم مناقبش فروغ مهر ذره ای ز نور نجم ثاقبش
 نعیم خلد بهره ای ز سفره مواهبش اگر مرابه نظره ای کشد دمی به جانبش
 به فرق فرقدان رسد کلاه افتخار من
 چه نسبت است با هُما بهائم و وحوش را به بیخرد مکن قرین خدای عقل و هوش را
 به دُرد نوش خود فروش پیرمی فروش را اگر موخدی بشوز لوح دل نقوش را
 که مُلک دل نمی سزد مگر به راز دار من
 ولایتش که در غدیر شد فریضه اُمم حدیثی از قدیم بود ثبت دفتر قِدم
 که زد قلم به لوح قلب سید اُمم رَقَم مکمل شریعت آمد و مُتَمَم نِعَم
 شد اختیار دین به دست صاحب اختیار من
 به امر حق امیر عشق، شد وزیر عقل کل ابوالفتوح گشت جانشین خاتم رسل
 رسید رایة الهدی به دست هادی سبل که لطف طاعتش بود نعیم دائم الاکل
 جَحیم شعله ای ز قهر آن بزرگوار من
 به محفلی که شَمع جمع بود شاه دازل گرفت دست ساقی شراب عشق لم یزل
 مُعَرَّف ولایتش شد و مُعین محلّ که اوست جانشین من ولی امر عقد و حلّ
 به دست او بود زمام شرع پایدار من

رقیب او که از نخست داد دست بندگی در آخر از غدیر اונخورد آب زندگی کسیکه خوی او بود چه خوک و سگ درندگی چه مار و کژدم گزنده طبع وی زندگی همان کند که کرد با امیر شه شکار من^۱

باید دانست که این نصب به مقام امامت و خلافت، شأنی از شئون ظاهری آنحضرت نیست که موجب راحتی و سعه و مقامی باشد که بدان خشنود می گردند؛ و در برابر آن جشن می گیرند؛ و سرور و وجد دارند. بلکه موجب تحمل مسئولیت و تعهد در برابر انجام آثار و لوازم؛ و از عهده بیرون آمدن از وظائف آن، به نحو احسن است. و این چقدر مشکل و طاقت فرساست. و چه پی آمدهائی در پی دارد، که باید با قدم صبر و آرامش از همه آنها عبور کرد؛ از جمله مثلاً سکوت و عدم دست بردن به قبضه شمشیر است، طبق وصیت رسول خدا در آن وقتی که حق را می برند، و ناصر و معینی هم نیست.

در حقیقت نصب به مقام ولایت، نصب به مقام بُرداری و تحمل و متانت برای تمام این وقایع و حوادث است. نصب به صبر و بُرداری در برابر تمام حوادثی است که بعداً تا روز قیامت، راجع به ولایت برای صاحب ولایت پیدا می شود. إعلان تحمل و استقامت برای پیش آمدهائی است که در سدره ولایت هر روز و هر زمان، شیطان و نفس اماره به وسیله نفوس جاهل و بی خبر پیش می آورد؛ و برای عدم وصول به حضور جلوگیری می گردد.

پس روز غدیر چه روز مشکل؛ و چه میعاد طاقت فرسا؛ و چه ملاقات کوبنده و شکننده برای امیرالمؤمنین بوده است! و چه روز عظیم و پرابهت و جلال بوده است! و چنین تصوّر نشود که روز مسرت و شادی از نقطه نظر شئون دنیوی بوده - است، بلکه مطلب برعکس است.

همچنانکه روز بعثت رسول الله در غار حراء اولین روز نزول در عالم کثرت؛ و مأموریت سروکار پیدا کردن با اَبوجَهَل ها و اَبولهب ها و اَبوسفیان ها؛ و روز تحمل مصائب و شدائد تبلیغ رسالات خدا، و ایتمار به امر الهی در شکستن بت های جاهلیت و تصفیه و تهذیب نفوس؛ و مدارا و مماشاة بایک جهان از افکار

۱- «دیوان آیه الله کمپانی»، از ص ۲۸ تا ص ۳۰.

مردم جاهل که بزرگترین مصائب را بر اساس جهل خود به بار می‌آورند، و بر رسول خدا تحمیل می‌کنند، می‌باشد.

فلهذا رسول خدا به خود لرزید؛ و چون به منزل آمد از شدت هیبت و عظمت این امر بر روی زمین افتاد؛ گلیم و لباس و دثار بر خود پیچید؛ و در گوشه‌ای افتاد که جبرائیل فرود آمد و آیه **فَمَّا نَذَرَ فَمَا نَذَرُكَ فَكَبَّرَ** را به دنبال خطاب **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ؛ وَفَمَّ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا** را به دنبال خطاب **يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ** فرو خواند.

پیغمبر می‌داند که این ولایت امر برای علی بن ابیطالب چه چیزهائی را به دنبال دارد؛ از ضرب و شتم و قتل و اسارت فرزندان، و مانند آینه در مقابل خود می‌بیند؛ و برای رضای حضرت ربّ و دود - جلّ و عزّه همه را تمکین می‌کند؛ و با اطاعت و تسلیم در برابر آیه **بَلَّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** به جان و دل می‌پذیرد. و علی نیز همه را به جان و دل قبول می‌کند؛ و با آغوش باز استقبال می‌کند؛ و دعوت حق را لبیک می‌گوید؛ و برای اطاعت و تسلیم در برابر آن سر از پا نمی‌شناسد.

حافظ ابو نعیم اصفهانی با سند متصل خود از ابا بزره آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَى عَهْدًا فِي عَالِيٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيْتَهُ لِي!**
فَقَالَ: **اسْمَعْ! فَقُلْتُ: سَمِعْتُ!**

فَقَالَ: **إِنَّ عَلِيًّا رَأِيَهُ الْهُدَى؛ وَإِمَامُ أَوْلِيَانِي؛ وَنُورٌ مَنْ أَطَاعَنِي؛ وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْرَفْتُهَا الْمُتَّقِينَ؛ مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي؛ وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي؛ فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ! فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتُهُ.**

فَقَالَ: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا عَبْدُ اللَّهِ؛ وَفِي قَبْضَتِهِ فَإِنْ يَعِدُّنِي فَبِدُنْبِي؛ وَإِنْ يُتِمَّ لِي الدِّي بَشَّرْتَنِي بِهِ، قَالَ اللَّهُ أَوْلَى بِي!**

قَالَ: **قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ! وَاجْعَلْ رَبِيعَةَ الْإِيمَانِ!**
فَقَالَ اللَّهُ: **قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ! ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَنَّهُ سَيَخْضُهُ مِنَ الْبَلَاءِ بَشِيءٍ لَمْ يَخْضُ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي.**

فَقُلْتُ: **يَا رَبِّ أَحْيِي وَصَاحِبِي!**

فَقَالَ: **إِنَّ هَذَا شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ؛ إِنَّهُ مُبْتَلَى وَمُتَبَلَى بِهِ.^۱**

۱- «حلیة الأولیاء»، ج ۱، ص ۶۶ و ص ۶۷؛ و «ینابیع المودة»، باب ۴۵، از طبع اسلامبول سنه

۱۳۰۱ ص ۱۳۴؛ و «فرائد السمطين» باب ۳۰، ج ۱، ص ۱۵۱.

«خداوند تبارک و تعالی در باره علی بن ابیطالب با من عهدی کرده است. من گفتم: بار پروردگارا آن را برای من بیان کن! خداوند گفت: بشنو! من گفتم: شنیدم.

خداوند گفت: بدرستی که حقاً علی پرچم و علم هدایت است؛ و امام و پیشوای اولیای من است؛ و نور و روشنی بخش کسی است که از من اطاعت می کند؛ و اوست کلمه و خصلت و افاضه من، که من پیوسته آن را ملازم و همراه متقیان قرار دادم؛ کسی که او را دوست داشته باشد مرا دوست دارد؛ و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است؛ پس ای پیامبر ما، تو این مطلب را به علی بشارت بده! علی آمد؛ و من او را بدین وحی خداوندی بشارت دادم.

علی در پاسخ گفت: ای رسول خدا! من بنده خدا هستم؛ و در دست قدرت او؛ اگر مرا عذاب کند، به پاداش گناه من است؛ و اگر آن وعده ای را که توبه من دادی تمام کند، و بدان بشارت وفا نماید؛ پس اوست که از من به من سزاوارتر، و ولی و مولای من است.

من گفتم: بار پروردگارا قلب علی را روشن کن! و بهار او را ایمان گردان! خداوند گفت: این ها را به علی دادم؛ و سپس خداوند چنین به من فهمانید که: او را به بلا یا و مصائب و امتحانات خاصی مخصوص می گرداند، که هیچیک از اصحاب مرا بدان بلا یا مخصوص نگردانیده است.

من گفتم: ای پروردگار من! آخر علی برادر من، و مصاحب من است. خداوند گفت: «این بلا یا و مصائب چیزی است که از عالم قضا و قدر من گذشته است؛ و او حتماً مُبتلی و آزمایش خواهد شد؛ و دیگران نیز به واسطه او مورد آزمایش قرار خواهند گرفت.»

ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی با سند متصل خود از علی بن ابیطالب آورده است که او گفت: من با پیغمبر صلی الله علیه و آله در بعضی از طرق مدینه راه می رفتیم؛ تا رسیدیم به باغی!

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر این باغ نیکو و زیباست!
رسول خدا فرمود: چقدر نیکو و زیباست؟! و از برای تو ای علی در بهشت باغی است که از این باغ بهتر است!

سپس آمدیم، تا رسیدیم به باغ دیگری؛ و من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر این باغ زیباست!

رسول خدا فرمود: چقدر زیباست! و از برای تو یا علی در بهشت باغی است که از این باغ زیباتر است! و پس از آن آمدیم، تا رسیدیم به باغ سومی؛ و من عرض کردم: ای رسول خدا: چقدر این باغ نیکو و خوب است! رسول خدا فرمود: از برای تو در بهشت باغ بهتر و خوب‌تری هست!

باری ما همین‌طور می‌آمدیم تا برهفت باغ عبور کردیم؛ و به هر باغی که می‌رسیدیم، من عرض می‌کردم: ای رسول خدا! چقدر این باغ نیکوست! و رسول خدا می‌فرمود: در بهشت برای تو باغی بهتر و خوبتر است!

فَلَمَّا خَلَّالَهُ الظَّرِيقُ اعْتَقَنِي وَأَجْهَشَ بَاكِيًا! فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا يُبْكِيكَ؟
قَالَ: ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا بَعْدِي!
فَقُلْتُ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟! قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.^۱

«و چون رسیدیم به راهی که کسی در آن نبود، و رفت و آمد نبود؛ رسول خدا دست‌های خود را بر گردن من افکند؛ و صدای‌های‌های به گریه بلند کرد؛ من عرض کردم: ای رسول خدا علت گریه شما چیست؟ فرمود: کینه‌هایی است از تو که در سینه گروه و اقوامی موجود است؛ و آنها را آشکارانمی‌کنند مگر بعد از من! من عرض کردم: آیا در آن صورت بروز کینه‌ها و فتنه‌ها دین من سالم خواهد بود؟ فرمود: آری! در آن صورت دین تو سالم خواهد بود!»

و نیز موفق بن احمد از ابوسعید خدری روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ از آنچه از دشمنان علی به او می‌رسید از مقاتله و غیرها خبر داد: فَبَكِيَ عَلِيٌّ وَقَالَ: أَسْأَلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِحَقِّ قَرَاتِنِي وَبِحَقِّ صُحْبَتِي أَنْ تَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَقْبِضَنِي إِلَيْهِ! فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! أَنَا أَدْعُو اللَّهَ لَكَ لِأَجْلِ مُوَجَّلٍ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلِيٌّ مَا أَقَاتِلُ الْقَوْمَ؟! قَالَ: عَلِيٌّ الْأَخْدَاتِ فِي الدِّينِ.^۲

۱— «فرائد السمطين» باب ۳۰، ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۳. و «مناقب خوارزمی» طبع نجف، ص

۲۶؛ و «تنبیخ المودة» باب ۴۵، ص ۱۳۴.

۲— «مناقب خوارزمی» ص ۱۰۹، و «تنبیخ المودة» باب ۴۵، ص ۱۳۴.

«علی بن ابیطالب گریست؛ و عرض کرد: یا رسول الله! تو را به حق قرابتی که با تو دارم، و به حق همنشینی و مصاحبتی که با تو داشته‌ام، سوگند می‌دهم که: از خدا بخواهی مرا به سوی خود ببرد؛ و مرگ مرا فرا رساند! رسول خدا فرمود: ای علی! من از خدا ارتحال تو را به سوی خودش پس از زمان معین شده می‌خواهم! علی عرض کرد: ای رسول خدا من برای چه سببی با این قوم جنگ می‌کنم؟! فرمود: برای بدعت‌هایی که در دین وارد کنند؛ و برای حدّث‌هایی که به میان آورند».

و نیز موقّق بن احمد خوارزمی با سند خود از ابی لیلی، از پدرش آورده است که: «(رسول خدا ﷺ در روز خیبر، پرچم را به علی داد؛ و خداوند به دست او خیبر را فتح کرد؛ و در روز غدیر خم، مردم را آگاه ساخت که علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است؛ و به او گفت: تو از من هستی و من از تو می‌باشم؛ و تو برای برقراری تأویل قرآن جنگ می‌کنی همچنانکه من برای برقراری تنزیل قرآن جنگ کردم! و به او گفت: نسبت تو با من همان نسبت هارون است به موسی؛ با این تفاوت که پیغمبری بعد از من نیست. و به او گفت: من صلح و صفا هستم با کسی که با تو صلح و صفا باشد؛ و محارب و در جنگم با کسی که با تو محارب و در جنگ باشد؛ و تو دستاویز وثیق و محکم ایمانی! و تو برای مردم درباره چیزهایی که برای آنها پس از من مشتبه می‌شود، روشن‌گر راهی! و تو ولی و مولای هر مؤمن و هر مؤمنه بعد از من می‌باشی! و تو هستی که خداوند درباره تو این آیه را فرستاد:

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ.^۱

و تو هستی که به سنت من عمل می‌کنی! و از ملت و آئین من دفاع می‌نمائی! و من و تو اولین کسانی هستیم که پس از مرگ برای حشر، زمین برای آنها شکافته می‌شود؛ و تو با من داخل در بهشت خواهی شد؛ و حسن و حسین و فاطمه با ما هستند. خداوند به من و خوی فرستاده است که فضل تو را بیان کنم؛ و من برای مردم فضائل تو را بر شمردم؛ و آنچه را که خدا به من امر کرده بود تبلیغ

۱- آیه ۳، از سوره ۹: توبه.

کردم!

ثُمَّ قَالَ: اتَّقِ الصَّغَائِنَ الَّتِي كَانَتْ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا تُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي؛ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ وَبَكَى.

ثُمَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ أَنَّهُمْ يَظْلِمُونَكَ بَعْدِي، وَأَنَّ ذَلِكَ الظُّلْمَ لَا يَزُولُ بِالْكَتَابَةِ عَنْ عِزَّتِنَا حَتَّى إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ، وَعَلَّتْ كَلِمَتُهُمْ، وَاجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى مَوَدَّتِهِمْ، وَالشَّيْءِ لَهُمْ قَلِيلاً، وَالْكَارَةُ لَهُمْ ذَلِيلاً، وَالْمَادِحُ لَهُمْ كَثِيراً.

«وسپس فرمود: ای علی! از کینه‌ها و حقد هائی که در سینه‌های گروهی پنهان است؛ و آنها را بعد از مرگ من ظاهر می‌کنند بپرهیز. ایشان را خدا لعنت می‌کند؛ و لعنت کنندگان لعنت می‌کنند. و پس از این جملات، رسول خدا گریست؛ و سپس فرمود: ای علی! جبرائیل به من خبر داده است که این قوم بعد از من به تو ظلم می‌نمایند؛ و این ظلم به طور کلی از عترت ما برطرف نمی‌شود، مگر زمانی که قائم ما قیام کند، و کلمه و سخن عترت ما بالا رود؛ و دارای ارزش شود؛ و اُمت اسلام بر مودت آنها اجتماع کنند، و بدگویان درباره آنها کم شوند؛ و بدبینان آنها ذلیل گردند؛ و مدّاحان آنها زیاد شوند.

و این در وقتی تحقق می‌پذیرد که شهرها و بلد‌ها تغییر یابد؛ و بندگان خدا ضعیف شوند؛ و در وقت یأس و ناامیدی از فرج پیدا شود. در این هنگام قائم آل محمد با أصحابش ظهور می‌کنند؛ به واسطه آنها خداوند حق را آشکار می‌نماید؛ و با شمشیرهایشان باطل را خاموش می‌گردانند؛ و مردم از روی رغبت به ایشان و از روی خوف از سطوت ایشان، پیروی می‌کنند! بشارت باد شما را به فرج چون وعده خداست؛ و خدا خُلف وعده نمی‌کند؛ و این قضای حتمی الهی است؛ و خداوند حکیم و خبیر است؛ و فتح خداوند نزدیک است.

اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَظَهِّرْهُمْ تَظْهِيراً؛ اللَّهُمَّ اكْلَأْهُمْ وَارْعَهُمْ، وَكُنْ لَهُمْ وَأَنْصُرْهُمْ وَأَعِزَّهُمْ وَلَا تُذِلِّهِمْ، وَاخْلُفْنِي فِيهِمْ إِنَّكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ. ۱

سپس رسول خدا درباره عترت دعا می‌کند: «بار پروردگارا! ایشان اهل من

۱- «مناقب خوارزمی» فصل ۵؛ ص ۲۳ تا ۲۵، و «ینابیع المودة» باب ۴۵، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

هستند، هرگونه رجس و پلیدی را از آنان بزدا! و پاک و پاکیزه گردان! بار پروردگارا ایشان را در کنف لطف حفظ فرما! و رعایت حال ایشان را بنما! و برای ایشان باش! و ایشان را یاری کن! و عزت بده! و ذلیل مگردان؛ و تو خلیفه من باش در ایشان! که تو بر هر کاری که خواهی توانائی!»!

و علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: **كُلُّ حَقْدٍ حَقَدَتْهُ قُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَظْهَرَتْهُ فِيَّ، وَسَتْظَهَرُهُ فِي وُلْدِي مِنْ بَعْدِي؛ مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ؟ إِنَّمَا وَتَرْتُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِ رَسُولِهِ، أَفَهَذَا جَزَاءُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؟!**

«هرگونه حقد و کینه ای که قریش بر رسول خدا داشت، آن را در باره من اعمال کرد؛ و پس از من در باره فرزندان من اعمال می کند؛ مرا با قریش چکار؟! من روی امر خدا و رسول خدا با آنها با شدت برخورد کردم؛ آیا اینست پاداش کسی که از خدا و از رسول خدا اطاعت کند اگر آنها مسلمان باشند؟ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.^۲

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

۱- «ینابیع المودة» باب ۴۵، ص ۱۳۵.

۲- آیه ۸، از سوره ۸۶: بروج: «وانتقام نکشیدند از مؤمنان مگر به علت آنکه آنها به خداوند عزیز و حمید ایمان آوردند».

درس نود و چهارم تا نود و پنجم

بحث و تحقیق در خطب رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر

درس ۹۴ تا ۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين ولعنة
الله علی أعدائهم أجمعين من الآن الی قیام
یوم الدین؛ ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلی
العظیم.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۱

«ای پیغمبر ما برسان به مردم آنچه را که از طرف پروردگارت به تو نازل شده
است! و اگر این کار را انجام ندهی، اصلاً رسالت پروردگارت را نرسانیده ای!
و خداوند تو را از مردم حفظ می کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند»!
موفق بن احمد خطیب خوارزم ابیات ذیل را از صاحب بن عبّاد نقل کرده
است:

حُبُّ النَّبِيِّ وَأَهْلِ الْبَيْتِ مُعْتَمِدِي	إِذَا الْخُطُوبُ أَسَاءَتْ رَأَيْتَهَا فِينَا ۱
أَيَّابِنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ أَفْضَلَ مَنْ	سَادَ الْأَنَامَ وَسَاسَ الْهَاشِمِيِّينَا ۲
يَأْفِدُ وَهَذَا الدِّينَ يَأْفِدُ الرِّمَانَ أَصِيخُ	لِمَدْحِ مَوْلَى بَرِي تَفْضِيلِكُمْ دِينَنَا ۳
هَلْ مِثْلُ سَبَقِكَ الْإِسْلَامَ لَوْ عَرَفُوا	وَهَذِهِ الْخُضْلَةُ الْغُرَاءُ تُلْفِينَا ۴
هَلْ مِثْلُ عِلْمِكَ إِنْ زَلُّوا وَإِنْ وَهِنُوا	وَقَدْ هَدَيْتَ كَمَا أَصْبَحْتَ تَهْدِينَا ۵
هَلْ مِثْلُ جَمْعِكَ لِلْقُرْآنِ تَعْرِفُهُ	لَفْظًا وَمَعْنَى وَنَاوِيلاً وَنَبِينَا ۶
هَلْ مِثْلُ حَالِكَ عِنْدَ الظُّبَيْرِ تُخَضِّرُهُ	بِدَعْوِهِ نِلْتَهَادُونَ الْمُصَلِّينَا ۷
هَلْ مِثْلُ بَدَلِكَ لِلْعَانِي الْأَسِيرِ وَلِدْ	ظُلْفِي الصَّغِيرِ وَقَدْ أَعْظَمْتَ مَسْكِينَنَا ۸

۱- آیه ۶۷ از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

هَلْ مِثْلُ صَبْرِكَ إِذْ خَانُوا وَأَذْخَرُوا
 هَلْ مِثْلُ فِتْوَاكَ إِذْ قَالُوا مُجَاهِرَةً
 يَا رَبِّ سَهْلُ زِيَارَتِي مَشَاهِدُهُمْ
 يَا رَبِّ صَيْرَ حَيَاتِي فِي مَحَبَّتِهِمْ
 حَتَّى جَرَى مَا جَرَى فِي يَوْمِ صَفِينَا ٩
 لَوْلَا عَلِيٌّ هَلَكْنَا فِي فِتَاوِنَا ١٠
 فَإِنَّ رُوحِي تَهْوَى ذَلِكَ الظِّلْبَانَا ١١
 وَقَحْشِرِي مَعَهُمْ آمِينَ آمِينَ ١٢

۱- «محبت پیغمبر و اهل بیت پیغمبر، اعتماد من است در هنگامی که مشکلات و مهمات ناخوشایند زندگی، روی آورده؛ و درباره ما نظر خود را بد و دگرگون سازد؛ و با ما بنای ناسازگاری و سرکجروی گذارد.

۲- ای پسر عموی رسول خدا که افضل و اشرف کسانی هستی که بر خلق سیادت و آقائی کرده اند؛ و افضل کسانی هستی که سرپرستی و تدبیر امور هاشمیون را کرده اند!

۳- ای اُسوه و مقتدای دین! وای نادره دهر! گوش فراده و بشنو صدیحه غلام خود را که تفضیل شما را بر خلق خدا، دین و آئین خود مقرر داشته است!

۴- آیا مثل و همانند سبقت تو در اسلام هست، اگر بدین نکته پی برند؟ و همین خصلت روشن و درخشان، ما را در می یابد؛ و حفظ می کند!

۵- آیا مثل و همانند علم تو هست، در آن وقتی که لغزش می نمودند، و سست و بی ارزش می شدند؛ و تو آنها را هدایت نمودی و به مسائل و مجهولاتشان دلالت کردی همچنانکه پیوسته ما را هدایت می کنی و از علم خود بهره مند می نمائی؟!؟

۶- آیا مثل و همانند تو در جمع کردن قرآن هست، که قرآن را از جهت لفظ و قرائت؛ و از جهت تفسیر و معنی؛ و از جهت تأویل و بیان معانی باطنیه؛ و از جهت روشنگری و تبیین آن بشناسی و بیان کنی!؟

۷- آیا مثل و همانند حال تو هست در وقتی که مرغ را از هوا خواندی و حاضر کردی؛ و سایر نمازگزاران نکردند!؟

۸- آیا همانند اعطاء توبه اسیر در بند کشیده شده رنج دیده؛ و به طفل خردسال، دیده شده؛ بعد از آنکه به مسکین عطا نمودی!؟

۱- «مناقب خوارزمی» طبع نجف، فصل ۷، ص ۵۵ و ص ۵۶.

- ۹- آیا همانند صبر تو دیده شده؛ در وقتی که خیانت کردند؛ و به اشد وجه مکر و خدعه نمودند؛ تا جایی که در روز صفین واقع شد آنچه واقع شد؟!
 ۱۰- آیا همانند فتوای تو دیده شده، در هنگامی که آشکارا گفتند: اگر علی نبود ما در فتاوی خود به هلاکت می افتادیم؟!
 ۱۱- ای پروردگار من! زیارت آن مشاهد و قبور شریف ایشان را بر من آسان گردان! زیرا که روح من عشق آن گل و خاک را دارد!
 ۱۲- «ای پروردگار من! زندگی مرا با محبت ایشان گردان! و حشر مرا در روز قیامت با آنها قرار بده! آمین، آمین.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمیع حجاج بیت الله الحرام از مکه در روز چهاردهم خارج شد؛ و به طرف مدینه می آمد؛ و ذکر شد که فقط حجاج مدینه را که با آنحضرت به حج آمده بودند مورخین یکصد و بیست هزار نفر و یا یکصد و بیست و چهار هزار شمرده اند؛ زیرا این حج با اعلان قبلی صورت گرفت؛ و پیامبر حتی برای قرآء و اطراف خبر داده بودند که رسول خدا عزم حج دارد؛ و هر کس متمکن است، عازم بیت الله شود.

فلهذا از مدینه غیر از پیر مردان زمین گیر و مریضان؛ همه حج کردند و حتی تمام زن ها حج کردند؛ و شهر مدینه از جمعیت معتنابه خود تهی شده بود.
 پیامبر اکرم راجع به توصیه به اهل بیت و لزوم رجوع به کتاب خدا و عترت چند بار خطبه خوانده بود، و زمینه را تا سرحد امکان برای اعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مساعد می نمود همین که کاروان رسول خدا به غدیر خم رسید، که نزدیک جحفه^۱ و آنجا محل انشعاب راه مدینه و راه مصر و راه شام است، باز

۱- جُحْفَه: قریه بزرگی بوده است که در راه مکه به فاصله چهار مرحله بوده است. این قریه دارای منبر بوده است (مسجد و نماز جمعه و خطبه در آن اقامه می شده است). نام اولی آن مَهْبِیْعَه بوده و چون سبیل آنجا را خراب کرده جُحْفَه گویند. لِأَنَّ السَّبِيلَ أَجْحَفَهَا. از جحفه تا ساحل دریا شش میل فاصله دارد (مرا صد الاطلاع ج ۱ ص ۳۱۵). و غَدِیر، برکه و آبگیر است که در ایام ریزش باران، از آب پر می شود؛ و رفته رفته آبش کم شده، و در تابستان و شدت حرارت هوا به کلی از بین می رود. و حُم، یا اسم مردی است؛ و یا اسم نیزار و درختزار است که در باتلاقها و یا مَصَبِ رود و ریزش آب پیدا می شود؛ و در زبان عرب به آن غِیْضَه گویند. و یا اسم محلی است که در آن چشمه می ریزد؛ و یا اسم چاهی است

جبرائیل نازل شد: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.

و این نزول در غدیر خم در روز هجدهم ذوالحجّه بود به اتفاق جمیع مورّخین؛ گرچه در اینک روز یکشنبه بوده و یا پنجشنبه به اختلاف سخن گفته اند. و طبق آنچه ما در مباحث گذشته آوردیم؛ باید در روز یکشنبه باشد.^۱ اینجا جبرائیل امر می کند که رسول خدا توقف کند، و علی را به عنوان سید و سالار و امام خلق معرفی نماید، و آنچه از ولایت در باره علی به پیامبر رسیده، و از طرف خدا تبلیغ شده، به مردم ابلاغ نماید؛ که علی، ولی و مولای تمام خلائق است؛ و اطاعت از او برای جمیع مردم واجب.

در این حال بود که قسمت مُقَدَّم کاروان و جمعیت حجاج به جُحْفَه رسیده بودند؛ و قسمتی در عقب بوده؛ و هنوز به رسول الله نپیوسته بودند؛ پیامبر در غدیر توقف فرمود؛ و دستور داد که قسمت جلو که به جُحْفَه رسیده اند برگردند؛ و انتظار کشید که قسمت پشت سر نیز رسیدند؛ و همه را در آن مکان متوقف ساخت. و نیز دستور داد که زیر پنج درخت بزرگی را که نزدیک بهم بودند و از جنس سَمُر^۲ بودند؛ جاروب زدند و پاک کردند؛ و امر فرمود کسی در این ناحیه ای که زیر پنج درخت است نزول نکند و ننشیند.

چون همه حجاج از جلو و عقب رسیدند؛ و همگی با جماعت رسول الله در آن مکان مجتمع گشتند؛ و زیر درخت ها پاک و پاکیزه شد؛ و اینک موقع نماز ظهر رسیده بود؛ پیامبر به زیر درخت ها تشریف آورد؛ و امر فرمود مردم آمدند؛ و نماز ظهر را با رسول خدا بجای آوردند. و آن روز بسیار گرم بود به طوری که مردمی که در آن صحرا حاضر شدند، از شدت گرمای آفتاب تابیده بر روی زمین و بر روی

که نزدیک جدول آب حفر کرده اند؛ و آن چاه را مُرّة بن کعب حفر کرده است. و به این خم نسبت داده می شود غدیر خم، و آن بین مکه و مدینه در سه میلی و یادر دومیلی جُحْفَه واقع است؛ و در آنجا مسجدی برای رسول خدا ﷺ است. (مراصد الاطلاع ج ۱ ص ۴۸۲).

۱- «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوم، ص ۴۱۰.

۲- سَمُر درختی است از گروه درخت عَصَاه؛ که در این گروه از این درخت محکمتر و چوبش مرغوبتر نیست. واحد آن سَمُرَة و جمع آن سَمُرَات آید.

ریگ های داغ شده، مقداری از ردای خود را در زیر پاها می انداختند؛ و بر روی آن می نشستند؛ و مقداری از آن را بر سرشان می افکندند.

و برای رسول خدا ﷺ، سایبانی درست کردند؛ بدین طور که پارچه ای را بر روی یکی از آن درختان سَمُرَه افکندند تا مظله ای درست شد. و از جمع کردن جهازهای شتران و انباشتن به روی هم در زیر آن سایبان منبری ترتیب دادند. چون رسول خدا ﷺ از نماز ظهر فارغ شد؛ بر آن منبر جهازی بالا رفت و در حالیکه در وسط جمعیت قرار گرفته بود صدای خود را به خواندن خطبه بلند کرد و به طوری بلند خطبه می خواند که صدایش را به همه جمعیت می رساند؛ و چنین ایراد خطبه کرد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَنَسْتَعِينُهُ، وَتُؤْمِنُ بِهِ، وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا،
وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، الَّتِي لَاهَادِي لِمَنْ ضَلَّ، وَلَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَى. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

أَمَا بَعْدُ: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ نَبَأْتِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يَعْمُرْ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نِصْفِ
عُمَرَ الَّذِي قَبْلَهُ! وَإِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِبْتُ! وَإِنِّي مَسْئُوكُمْ، وَأَنْتُمْ مَسْئُوكُمْ:
فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ وَجَهَدْتَ! فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا!
قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ وَأَنَّ جَنَّتَهُ
حَقٌّ؛ وَنَارُهُ حَقٌّ؛ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ؛ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا؛ وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ
مَنْ فِي الْقُبُورِ؟!

قَالُوا: بَلَى! نَشْهَدُ بِذَلِكَ!

قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا تَسْمَعُونَ؟!

قَالُوا: نَعَمْ!

قَالَ: فَإِنِّي فَرِطٌ عَلَى الْحَوْضِ؛ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ! وَإِنَّ عَرْضَهُ مَا بَيْنَ
صَنْعَاءَ وَبُصْرَى؛ فِيهِ أَفْدَاحُ عِدَّةِ النُّجُومِ مِنْ فِصَّةٍ. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِي
التَّقْلِينِ؟!

فَتَادَى مُتَادٍ وَمَا التَّقْلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ؛ طَرَفٌ يَبْدُو لِي عَزَّ وَجَلَّ؛ وَطَرَفٌ بِيَدَيْكُمْ؛ فَمَسَّكُمْ بِهِ لَا تَضِلُّوا! وَالْآخِرُ الْأَضْعَرُّ عِترتي؛ وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ! فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لَهُمَا رَبِّي، فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا؛ وَلَا تَقْضُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا!

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّى رَأَى بَيَاضَ آبَا طَيْهَمَا وَعَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ.
فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟!
قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ!

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ؛ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ! فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ وَفِي لَفْظِ أَحْمَدَ إِمَامِ الْحَنَابِلِيَّةِ: أَرْبَعَ مَرَّاتٍ!

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّه! وَأَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ! وَأَنْصُرْ مَنْ أَنْصَرَهُ! وَاحْذُلْ مَنْ حَذَلَهُ! وَأَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَا! أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ!

ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقُوا حَتَّى نَزَلَ أَمِينٌ وَخَى اللَّهُ بِقَوْلِهِ:
«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»
الآية ۲.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَأَوْلَايَةَ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي.

۱- ابن کثیر دمشق در تاریخ «البدایة و التهایة» گوید: نسائی در «سنن» خود از محمد بن مثنی، از یحیی بن حماد، از ابو معاویه، از اعمش، از حبیب بن ابی ثابت، از ابوظیفیل، از زید بن ارقم آورده است که او گفته است: لما رجع رسول الله من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بیدوحات فقمین ثم قال: گائی قد دعیئت فأجبت إنی قد ترکت فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی أهل بیتی؛ فانظروا کیف تحلفونی فیهما فإئهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. ثم قال: الله مولای وأنا ولی کل مؤمن. ثم أخذ ید علی فقال: من كنت مولاه فهذا ولیه، اللهم وال من والاه؛ وعاد من عاداه. فقلت لزید: سمعت من رسول الله ﷺ؟ فقال: ما كان فی الدوحات أحد إلا رآه بعینه و سمعه بأذنیه. نسائی متفرد است به این روایت از این وجه. و شیخ ما أبو عبد الله ذهبی گفته است: این حدیث صحیح است.

ثُمَّ طَفِقَ الْقَوْمُ يُهَيِّئُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. وَمِمَّنْ هُنَا فِي مُقَدِّمِ
الصَّحَابَةِ: الشَّيْخَانِ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ؛ كُلُّ يَقُولُ: بَحَّ بَحَّ لَكَ يَا بَنَ أَيْطَالِبِ أَصْبَحْتَ
وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ!
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَجَبَتْ فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ. فَقَالَ حَسَّانُ: إِذْنُ لِي يَا رَسُولَ
اللَّهِ أَنْ أَقُولَ فِي عَلِيٍّ أَيَّامًا تَسْمَعُهُنَّ! فَقَالَ: قُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ!
فَقَامَ حَسَّانُ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ مَشِيخَةِ فُرَيْشٍ أَتَبِعُهَا قَوْلِي بِشَهَادَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي
الْوَلَايَةِ مَاضِيَةٍ. ثُمَّ قَالَ:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ تَبِيئُهُمْ	يُحْمٌ فَأَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا ١
وَقَدْ جَاءَهُ جَبْرِيلُ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ	بِأَنَّكَ مَعْصُومٌ فَلَا تَكُ وَإِنِّيَا ٢
وَبَلَّغَهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ إِلَيْكَ	وَلَا تَخْشَ هُنَاكَ الْأَعْدِيَا ٣
فَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعٌ كَفَّهُ	بَكَفِّ عَلِيٍّ مُغْلِنِ الصَّوْتِ عَالِيَا ٤
فَقَالَ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيِّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يُدُوا هُنَاكَ تَعَامِيَا ٥
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيُّنَا	وَلَنْ تَجِدُنْ فِينَا لَكَ آلْيَوْمِ عَاصِيَا ٦
فَقَالَ لَهُ: فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا ٧
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقِ مَوَالِيَا ٨
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهِ	وَكَُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا ٩
فِيَارَبِّ أَنْصُرْ نَاصِرِيهِ لِتَضْرِيهِمْ	إِمَامَ هُدَى كَالْبَدْرِ يَجْلُو الدِّيَا جِيَا ١٠٢

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۱۰ و ص ۱۱؛ و «حبیب السیر» ج ۱، جزء سوم، ص ۴۱۰ و ص ۴۱۱؛ و «روضه الصفا» ج ۲، حجة الوداع. وابن کثیر در «البدایة والنہایة» ج ۵ ص ۲۰۹ و ص ۲۱۰ این حدیث را مختصراً از براء بن عازب با تصریح به من کنت مولاه فعلی مولاه و تهنیت عمر بن خطاب به هنبیئاً لک أصبحت و أمسیت آورده است.

و در «مناقب» ابن مغزلی، از ص ۱۶ تا ص ۱۸ مفصلاً آورده است، و همچنین در «الصواعق المحرقة» ص ۲۵ و در «فرائد السمطين» ج ۱، در سطر نهم، ص ۶۴ و ص ۶۵، دو حدیث در تحت شماره ۳۰ و ۳۱ آورده است. و در «بحار الانوار» ج ۹ ص ۱۹۹ و ص ۲۰۰ از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل کرده است و در ص ۲۰۱ و ص ۲۰۲ از «خصال» صدوق و در ص ۲۰۲ از «امالی شیخ» آورده است.

۲- «الغدیر»، ج ۲، ص ۳۹ از محقق فیض کاشانی در «علم الیقین»؛ و از کتاب سلیم بن قیس هلالی. و نیز قریب به همین مضمون را در ج ۱ «الغدیر» ص ۲۱۴ تا ص ۲۱۶ از ابوجعفر محمد بن جریر طبری در کتاب «ولایت» در طرق حدیث غدیر آورده است.

«حمد و ستایش مختص ذات خداوند است؛ و ما به او ایمان داریم؛ و توکل بر او می‌نمائیم؛ و پناه می‌بریم به خداوند از شرور نفس‌های خودمان؛ و از زشتی‌های کردارمان؛ آنچنان خداوندی که اگر کسی گمراه شود، راهنمای او نخواهد بود؛ و اگر کسی را هدایت نماید، دیگر گمراه کننده‌ای نخواهد داشت؛ و شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست؛ و اینکه محمد بنده او و فرستاده اوست.

اما بعد، ای مردم! خداوند لطیف و خبیر چنین به من آگاهانیده است که: مقدار عمر هر پیغمبری به قدر نصف عمر پیغمبری است که قبل از او آمده است؛ و نزدیک است که مرا برای ارتحال به سوی خدا بخوانند و من اجابت کنم؛ و من در پیشگاه خداوند مورد سؤال و پرسش واقع می‌شوم؛ و شما نیز مورد پرسش قرار می‌گیرید! بنابراین در موقف قیامت در پیشگاه پروردگار چه خواهید گفت؟! مردم گفتند: ما در پیشگاه خداوندی، گواهی می‌دهیم که حقا تو رسالات

و نیز در «اعلام الوری بأعلام الهدی» شیخ طبرسی از ص ۱۳۸ تا ص ۱۴۰ آورده است. و در «فرائد السمطين»، ج ۱ ص ۷۴ و ص ۷۵. و «غایة المرام» قسمت اول ص ۸۷ حدیث شماره هفتاد و یکم و شماره هفتاد و دوم از حمّوثی. و «روضه الصفا» طبع سنگی، ج ۲، واقعه غدیر در تمة داستان حجة الوداع؛ و «حبيب السیر» طبع حیدری، ج ۱ ص ۴۱۱؛ و «کتاب سلیم بن قیس هلالی» ص ۲۲۸ و ص ۲۲۹، و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۲۲، از کتاب سلیم بن قیس؛ و «مجالس المؤمنین»؛ مجلس اول، ص ۲۱.

۱- این عبارت را که **إِنَّهُ لَمْ يَعْمَرْ نَبِيٌّ إِلَّا مَثَلَ نَصْفِ عُمَرَ الَّذِي قَبْلَهُ** روایت عامه در کتب خود روایت کرده‌اند، و این حقیر به روایتی که راویان آن از شیعه باشند برخورد نکرده‌ام. و بر هر تقدیر باید معنای این نحوه تعبیر را دانست. زیرا که معلوم است که رسول خدا ﷺ شصت و سه سال عمر کرده‌اند. و پیغمبر قبل از ایشان، حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام چهل سال عمر کرده است. فعلیهذا نمی‌توانیم تمام شصت و سه سال را نصف از آن مقدار بگیریم؛ و باید گفت: شاید مراد خصوص زمان نبوت آنحضرت باشد که بیست و سه سال است؛ و پس از کسر سه سال دوره دعوت مخفیانه و عدم امر به تبلیغ علنی و آشکارا که بسیاری همان زمان را که بیست سال است دوره رسالت آنحضرت پنداشته‌اند، نصف مقدار چهل سال می‌شود که رسالت حضرت مسیح بوده است؛ زیرا که نبوت مسیح طبق آیه کریمه ۲۹ و ۳۰ از سوره ۱۹: **مَرِيَمَ: فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا** - قال إني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبياً، از دوران گاهواره و بدو زمان ولادت او بوده است.

خدا را ابلاغ کردی؛ و اَمّت را نصیحت نمودی! وجدّیت و کوشش کردی! پس خداوند تو را پاداش خیر دهد!

پیغمبر فرمود: آیا شما اینطور نیستید که شهادت دهید که: معبودی جز خداوند نیست! و محمّد بنده او و فرستاده اوست! و اینکه بهشت خدا حقّ است! و جهنّمش حقّ است! و مرگ حقّ است! و اینکه ساعت قیامت بدون شک می رسد! و خداوند مردگان را از میان قبرها برمی انگیزد؟!

همه گفتند: آری! ما بدین مطالب گواهی می دهیم!

پیغمبر عرض کرد: بار پروردگارا شاهد باش!

و سپس فرمود: ای مردم! آیا نمی شنوید؟!

گفتند: آری! پیغمبر فرمود: من در این راه خدا و قیامت، جلودار هستم؛ و پیشاپیش حرکت می کنم؛ و شما بعداً می رسید؛ و در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد! حوضی که مساحتش به اندازه فاصله صنعا و یمن و بصری در شام است! در آن برای آب برداشتن قدهائی است به اندازه تعداد ستارگان آسمان. و آن ظرف ها از نقره است! پس ملاحظه کنید و نظر نمائید که: چگونه جاننشینی و خلافت مرا در دو چیز نفیس و گرانبها که از خود به یادگار می گذارم رعایت می کنید؛ و چگونه مرا در آن دو نگاه می دارید؟!

یک نفر از میان آن مردم ندا کرد: ای پیغمبر خدا! مراد شما از دو چیز نفیس و گرانبها چیست؟!

فرمود: متاع نفیس بزرگتر: کتاب خداست، که یک طرف آن به دست خداوند عزّ و جلّ است؛ و یک طرف دیگر آن به دست های شماست! پس بدان تمسک کنید و محکم بگیرید که گمراه نشوید!

و متاع نفیس کوچکتر: عترت من است؛ و خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که: این دو متاع نفیس هیچگاه از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. و من این عدم افتراق و جدائی را برای آن دو از پروردگارم تقاضا نموده ام! ای مردم از این دو چیز جلونیفتید که هلاک می شوید! و درباره آنها کوتاه نباشید که هلاک می شوید!

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد؛ به طوری که سپیدی زیر بغل هر دوی آنها

دیده شد؛ و تمام مردم علی را دیدند و شناختند.
پس از آن فرمود: ای مردم ولایت چه کسی از مؤمنین نسبت به خود مؤمنین
بیشتر است؟!

گفتند: خداوند و پیغمبر او بهتر می دانند!

فرمود: خداوند مولای من است؛ و من مولای مؤمنان هستم؛ و من از جان
مؤمنان به خود مؤمنان ولایت بیشتر است! پس بدانید که: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ
مَوْلَاهُ هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست. سه بار رسول خدا این
جمله را تکرار کرد. و در عبارت أحمد حنبل که رئیس حنبلی هاست آمده است
که: رسول خدا چهار بار این جمله را تکرار نمود.

و سپس فرمود: اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَاَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهٗ! وَ
اَبْغِضْ مَنْ اَبْغَضَهٗ! وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهٗ! وَاَخْذُلْ مَنْ خَدَلَهٗ! وَاَدْرِ الْحَقَّ مَعَهٗ
حَيْثُ دَارَ!

«پروردگارا تو ولیّ و مولای کسی باش که ولایت علی را گرفته است! و
دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد! و دوست بدار کسی را که او را دوست
دارد! و مبغوض بدار کسی را که او را مبغوض دارد! و یاری کن کسی را که علی را
یاری کند! و ذلیل و خوار کن کسی را که علی را مخدول بنماید! و پروردگارا!
حقّ را با علی به حرکت و گردش درآور، آنجا که علی می گردد و حرکت
می کند!» آگاه باشید که باید این مطالب را حاضران به غائبان برسانند.

و هنوز مردم متفرّق نشده بودند که امین وحی خدا جبرئیل نازل شد، و این آیه
را آورد:

الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ
دِيْنًا.

خدا فرمود: «من امروز دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خودم را
بر شما تمام نمودم؛ و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».

در اینحال رسول خدا ﷺ فرمود: اَللّٰهُ اَكْبَرُ بر اكمال دین خدا؛ و بر اتمام
نعمت خدا؛ و بر رضایت پروردگاره رسالت من؛ و به ولایت علی بعد از من.
و پس از این جریان، شروع کردند آن قوم و جمعیت به تهنیت و مبارکباد

امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - و از زمره کسانی که در پیشاپیش اصحاب رسول خدا به امیرالمؤمنین تهنیت گفتند، ابوبکر و عمر بودند، که هریک از آنها گفتند: **بَعَّ بَعْ لَكَ يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ** «به به برتو! آفرین برتو باد! ای پسر ابوطالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که آقا و مولای من؛ و آقا و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستی»!

ابن عباس گفت: سوگند به خدا که تعهد بر ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام بر نفس ها و عهده های قوم ثابت و برقرار شد؛ و همه گردنگیر شدند. در این حال **حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ** گفت: ای رسول خدا به من اجازه دهید که درباره علی ابیاتی از شعر را انشاء کنم که این قوم آن ابیات را بشنوند! (و یا شما آن را استماع فرمائید).

حضرت رسول الله فرمودند: بگو با استمداد از برکات خدا!

حَسَّانُ برخاست؛ و سپس گفت: ای بزرگان، و ای شیوخ قریش! من پس از آنکه شهادت می دهم که گفتار رسول خدا درباره ولایت علی نافذ و مورد قبول است، گفتار خود را بدین ابیات دنبال می کنم:

۱- در روز غدیر خم، پیغمبر این قوم و جمعیت؛ این قوم را ندا می کند؛ و چقدر ندای این پیغمبر که منادی است شنوا کننده و فهماننده است.

۲- در حالی که جبرائیل به امر پروردگارش آمده بود؛ و چنین اعلام کرده بود که تو در عصمت و مصونیت خدا هستی پس در بیان و ابلاغ این امر سستی مکن!

۳- و برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از طرف پروردگارشان به تو نازل شده است؛ و در آنجا از دشمنی و عداوت دشمنان مترس؛ و هراس نداشته باش!

۴- پس پیغمبر، علی را بپاداشت؛ و در آن هنگام با دست خود دست علی را گرفته و بلند کرده بود؛ و با صدای بلند اعلان نموده و نشان می داد.

۵- پس رسول خدا فرمود: ای مردم مولا و ولی شما کیست؟! و آن قوم بدون آنکه تجاهلی کرده باشند گفتند:

۶- خدای تو مولای ماست! و تو ولی ما هستی! و امروز در میان ما هیچکس را مخالف خود که از فرمان تو سرپیچی کند نمی یابی!

۷- در این حال پیامبر به علی فرمود: برخیز ای علی! من راضی هستم و

خوشایند دارم که تو پس از من امام و هادی اُمت باشی.
 ۸- پس ای مردم! هرکس که من مولای او هستم، اینک علی ولی اوست! و شما مردم یاران صدیق و موالیان راستین او در هر حال بوده باشید!
 ۹- در آنجاست که پیامبر دعا کرد: بار پروردگار من! تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد! ونسبت به کسی که با علی خصومت ورزد؛ دشمن باش.

۱۰- ای پروردگار من! تو یاری کن کسانی را که علی را یاری می کنند به جهت یاری کردنشان. علی آن پیشوای هدایت است که همچون ماه شب چهاردهم ظلمت‌ها را می شکافد؛ و تاریکی‌ها را نور می بخشد».

چون حَسَّان این اشعار را انشاد کرد؛ رسول خدا ﷺ به او فرمودند: یا حَسَّانُ لَا تَزَالُ مُؤْتَدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ.^۱ «ای حَسَّان تو پیوسته از طرف روح القدس تأیید می شوی؛ تا هنگامی که ما را با زبانت یاری کنی»!

احمد بن ابی یعقوب ابن واضح کاتب عباسی، معروف به یعقوبی می گوید: رسول خدا ﷺ شبانه از مکه به سمت مدینه رهسپار شد و به محلی در نزدیکی جُحْفَه رسید که به آن غدیر خم می گویند، و این در وقتی بود که هجده شب از ماه ذوالحجه گذشته بود: وَقَامَ حَظِيْبًا وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَاللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَضْتُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدِيَّ عَلَيَّ الْحَوْضِ؛ وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا. وَقَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟؟! قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ سَبَبَ ظَرْفَهُ يُبْدِي اللَّهُ وَظَرْفَ بَأْيِدِكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تُضَلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا؛ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي.^۲

پیغمبر به خطبه برخاست و دست علی بن ابیطالب را گرفت و گفت: آیا من به مؤمنان سزاوارتر به آنها از آنها نیستم؟! گفتند: آری ای رسول خدا. گفت:

۱- «تفسیر أبوالفتح رازی» طبع مظفری، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹: ج ۲، ص ۱۱۲.

بنابراین هر کس که من به او از او سزاوارتر هستم؛ علی به او از او سزاوارتر است. بار پروردگارا تو ولایت کسی را به عهده بگیر که او ولایت علی را به عهده گرفته است؛ و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. و سپس گفت: ای مردم من پیشرو و جلو رونده شما هستم و شما وارد شوندگان بر من هستید در کنار حوض کوثر؛ و من از دو چیز نفیس و پر قیمت در آن وقتی که بر من در کنار حوض کوثر وارد می شوید از شما باز پرسى خواهم نمود. حال بیندیشید که چگونه حق مرا و خود مرا در آن دو چیز نفیس، بعد از مرگ من رعایت می کنید! گفتند: ای رسول خدا! آن دو چیز نفیس و گرانقدر کدام است؟

رسول خدا گفت: آن چیز نفیس بزرگتر کتاب خداست که سبب و وسیله ای است که یک طرفش به دست خداست و یک طرفش به دست شماست! آنرا محکم بگیرید و آنرا گم نکنید و به غیر آن تبدیل نکنید! و آن چیز نفیس دیگر، عترت من است که اهل بیت من است».

طبری در کتاب «ولایت» از زید بن ارقم نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخر خطبه گفتند: ای مردم بگوئید: ما بروایت علی بن ابیطالب از جانب ارواح خود به تو عهد و پیمان دادیم؛ و از طرف زبان های خود میثاق استوار نمودیم؛ و با دست های خود مصافحه و مصافقه کردیم؛ که این ولایت را به اولاد خود برسانیم؛ و به آنها ادا کنیم؛ و به اهل و قوم خود ابلاغ کنیم؛ و ما از این امر بدلی نمی جوئیم و نمی پذیریم؛ و تو ای پیامبر خدا بر ما گواهی! و خداوند بر شهادت ما کافی است که گواه بوده باشد.

ای مردم این را که گفتم بگوئید؛ و بر علی به **إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی امیر مؤمنان سلام کنید! و بگوئید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ**.^۱ چون خداوند از هر صدا و سخنی مطلع است؛ و بر هرجان و نفس خیانتکار، علیم و خبیر است؛ و بدانید که:

فَمَنْ نَكَّثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أُوْفِيَ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِهِ

۱- آیه ۴۳، از سوره ۷: اعراف: «حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین مطلب هدایت کرد؛ و اگر هدایت خداوند نبود، ما بدین مرحله هدایت نمی یافتیم».

أَجْرًا عَظِيمًا.^۱ بگوئید آنچه را که خدا را از شما راضی کند؛ فَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ
عَنِّي عَنْكُمْ.^۲

زیدبن ارقم گوید: در این حال مردم مبادرت کردند به گفتن سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا.^۳ «ما گوش می دهیم و امر خدا و رسول خدا را به
جان و دل می پذیریم».

رسول خدا درخیمه مختص خود نشستند؛ و امر کردند: امیرالمؤمنین درخیمه
دیگری بنشینند؛ و امر نمودند که طبقات مختلف مردم در آن خیمه روند و به علی-
بن ابیطالب در آن خیمه تهنیت گویند.

و چون تمام مردم از تهنیت به امیرالمؤمنین فارغ شدند؛ رسول خدا امر کرد تا
أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَنَاهَايَ خُودِشَ بَرَايَ تَهْنِيتِ بَهْ خِيمَةِ عَلِيٍّ بَرُونَد؛ وَ تَهْنِيتِ
گويند؛ زن ها رفتند؛ وَ تَهْنِيتِ گفتمند.

وَ از جمله صحابه که تهنیت گفت عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ بود که گفت: هَنِيئًا لَكَ
يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ.^۴

مردم فوج فوج می آمدند و با علی بن ابیطالب عليه السلام به عنوان امیرمؤمنان
بیعت می کردند؛ و بالفظ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تهنیت می گفتند؛ و
دست بیعت می دادند- به طوری که کف دست راست آنها برکف دست راست
آنحضرت قرار می گرفت-.

در کتاب «مناقب علی بن ابیطالب» خلیلی طبری آورده است که: اولین
کسانی که بیعت و مصافقه کردند ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر بودند؛ و سپس

۱- آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فتح: «پس کسی که پیمان بشکند او بر علیه نفس خودش پیمان شکسته
است. و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفا کند پس خداوند بزودی اجر بزرگی به او خواهد داد».

۲- آیه ۷، از سوره ۳۹: زمر: «پس اگر کافر شوید خداوند از شما بی نیاز است». و در قرآن کریم
إِنْ تَكْفُرُوا وَارِد است.

۳- «الغدیر» ج ۱ ص ۲۷۰ از محمد بن جریر طبری در کتاب «الولایة». و از احمد بن محمد طبری
خلیلی در کتاب «مناقب علی بن ابیطالب» تألیف سنه ۴۱۱ در قاهره.

۴- «روضه الصفا»، طبع سنگی جلد دوم، واقعه حجة الوداع؛ و «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوم ص
۴۱۱؛ و «الغدیر» ج ۱، ص ۲۷۱ از مولوی ولی الله لکهنوی در کتاب «مرآة المؤمنین».

بقیة مهاجرین و بقیة اصناف مردم بر حسب طبقات آنها و مقدار منزلت آنها؛ تا آنکه نماز ظهر و عصر را در وقت واحد خواندند؛ و همین طور بیعت مردم ادامه داشت تا مغرب و عشاء را نیز در وقت واحد خواندند؛ و باز همین طور فوج فوج از مردم برای بیعت می آمدند؛ و تا ثلث از شب گذشته بیعت و تهینت مردم ادامه داشت.

و هر وقتی که جماعتی و فوجی می آمدند؛ و بارسول خدا بر ولایت علی بعد از فوج دیگری بیعت می کردند و دست می دادند رسول خدا می فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ**. «سپاس خداوند راست که ما را بر تمامی اهل عالم برتری و فضیلت بخشید». و از اینجا مصافحه و مصافحه سنت شد، و رسم شد؛ و حتی این سنت را کسانی که اهلیت ولایت و بیعت و مصافحه نداشتند، نیز اعمال کردند.^۱

أَبُو سَعِيدٍ خُدْرِي كَوَيْدًا: به خدا سوگند که هنوز ما از زمین غدیر حرکت نکرده بودیم که این آیه نازل شد: **الْيَوْمَ بَيَّسَ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**.^۲

«امروز است که به واسطه ولایت، مردم کافراز دستبرد به دین شما مأیوس شدند؛ پس بنابراین از آنها نترسید! و از من بترسید! امروز است که من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمتم را برای شما تمام نمودم؛ و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد!»

مجلسی - رضوان الله علیه - در فصل روایات وارده در غدیر از مخالفین شیعه، که مورد اعتماد و وثوق هستند مطالبی به انضمام خطبه غدیر را از کتاب «النَّشْرُ وَالْقَلْبِيُّ» ذکر می کند؛ و می گوید: صاحب این کتاب، این کتاب را حجت ظاهر بر ولایت علی به اتفاق دوست و دشمن قرار داده است؛ و یک نسخه از آن را چون به ری آمد برای ملک شاه مازندران: رستم بن علی به عنوان هدیه آورد.

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۷۰ و ص ۲۷۱؛ و نیز همین مطلب را از کتاب «النشر والقلبي» آورده است. و ذیل روایت وارده در «احتجاج» ج ۱ ص ۸۴.

۲- «تفسیر ابوالفتح» ط مظفری، ج ۲، ص ۱۹۳ و ص ۱۹۴.

و در آن کتاب با سند متصل خود روایت می کند از عطیة سعدی که او گفت: من از حذیفه بن یمان درباره غدیر پرسیدم؛ او گفت: اولاً خداوند متعال (در مدینه) این آیه را آورد:

التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ.^۱

«پیغمبر نسبت به مؤمنان اولویت دارد از خود مؤمنان نسبت به نفوسشان؛ و زنهای پیغمبر مادرهای ایشان هستند، و صاحبان رَحِم در کتاب خدا بعضی به بعضی اولویت دارند از مؤمنان و مهاجران».

از رسول خدا پرسیدند: مراد از این ولایت که شما به سبب آن سزاوارترید از ما به نفوس ما چیست؟!

رسول خدا فرمود: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِيمَا أُخْبِيتُمْ وَكِرِهْتُمْ. «گوش فرا داشتن و اطاعت کردن از رسول خدا در هر چیزی که دوست دارید و ناپسند دارید»!

گفتند: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا «ما گوش می دهیم؛ و اطاعت می کنیم؛ و خداوند متعال این آیه را فرستاد:

وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.^۲

«و یاد بیاورید نعمتی را که خداوند به شما عنایت کرد؛ و پیمانی که خداوند بر آن پیمان از شما عهد و میثاق گرفت؛ در آن وقتی که شما گفتید: ما گوش دادیم و اطاعت کردیم! و تقوای خدا را پیش گیرید؛ که حقاً خداوند به نیات و افکار و مقاصدی که در سینه های مردم پنهان است؛ دانا و خبیر است».

حذیفه گوید: ما با رسول خدا از مدینه حرکت کردیم در حجة الوداع؛ و چون به مکه رسیدیم، جبرائیل آمد، و گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند؛ و می گوید: علی را به عنوان شاخص و رئیس برای مردم نصب کن! پیامبر گریه

۱- آیه ۶، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- آیه ۷، از سوره ۵: مائده.

کرد، تا به حدی که محاسن شریفش آشک آلود شد؛ و گفت: ای جبرائیل! این قوم من که مسلمان شده اند؛ با رسوم و آداب جاهلیت دیرزمانی نیست که جدائی جسته اند؛ من با آنها طوعاً یا کرهاً از در شدت در آمده ام تا منقاد و مطیع شده اند؛ در این صورت اگر غیر از خودم کسی را بر آنها تحمیل کنم چه خواهد شد؟ در این حال جبرائیل صعود کرد.

و صاحب کتاب «التَّشْرُوحُ الطَّلَبِيَّ» در اینجا داستان آمدن امیرالمؤمنین را از یمن به مکه؛ و داستان خاتم بخشی و نزول آیهٔ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» را مفصلاً نقل می‌کند؛ تا می‌رسد به قول رسول الله در مینى و آن را از غیر حذیفه نقل می‌کند، که رسول خدا در حجة الوداع در مینى فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَأَضْبَعِي هَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - الْأَقْمِنِ اعْتَصَمَ بِهِمَا فَقَدْ نَجَا؛ وَمَنْ خَالَفَهُمَا فَقَدْ هَلَكَ. الْأَهْلَ بَلَغْتُ أَيُّهَا النَّاسُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

«ای مردم! من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم، که اگر هر آینه شما هر دوی آنها را بگیرید و اخذ کنید هیچگاه به آبدگاه ابد گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت من، اهل بیت من! و بدانید حقاً که خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو تا هیچوقت از هم جدا نمی‌شوند، تا برحوض کوثر با هم بر من وارد شوند.

رسول خدا در این دو حال دو انگشت سبابة خود را با هم به مردم نشان داد و فرمود: مثل این دو انگشت من هستند. آگاه باشید ای مردم هر کس به آن دو تا اعتصام کند و تمسک جوید نجات می‌یابد؛ و هر کس از آن دو سرپیچی کند؛ هلاک می‌شود. ای مردم! آیا من رساندم و ابلاغ کردم؟! گفتند: آری! رسول خدا فرمود: بار پروردگارا گواه باش!

و چون آخر ایام تشریق (روز سیزدهم ذوالحجّة) رسید خداوند سورهٔ «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» را نازل کرد. حضرت فرمود: خبر مرگ من آمده است و در مسجد خیف آمد؛ و ندا در داد: «الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ». مردم همگی در اطراف آنحضرت گرد

آمدند؛ حضرت حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و خطبه خود را ایراد کرد؛ تا رسید بدینجا که:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ
 طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ؛ وَطَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ؛ وَالثَّقَلُ الْأَصْغَرُ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
 فَإِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَأَصْبَعَيَّ
 هَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَالْوُسْطَى -
 فَتَفْضَلْ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ.

«ای مردم! من درمیان شما از خود دو چیز نفیس و پرقیمت باقی می گذارم: متاع و چیز نفیس بزرگتر کتاب خداوند عز و جل است؛ یکطرف آن به دست خداست؛ و طرف دیگرش به دست شماست، پس شما بدان چنگ زیند و بگیرید! و چیز نفیس کوچکتر عترت من اهل بیت من است. چون خداوند لطیف خبیر به من آگاهانیده است که: آن دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

رسول خدا در این حال بین دو انگشت سبابه خود را جمع کرده؛ و فرمود: این طور مانند این دو انگشت. و سپس بین سبابه و وسطای خود را جمع نموده و فرمود: نمی گویم: اینطور مانند این دو انگشت که یکی بر دیگری برتری و فضیلت دارد». یعنی هر دو درآخذ و تمسک یکسان هستند گرچه یکی ثقل اکبر و دیگری ثقل اصغر است.

گروهی پس از شنیدن این خطبه اجتماع کردند و گفتند: محمد اراده کرده است که: امامت را در اهل بیت خودش قرار دهد. و چهار نفر از آنها از منی خارج شده؛ و داخل مکه شده؛ و رفتند تا درون کعبه؛ و در آنجا فیما بین خود معاهده کرده و پیمان نوشتند که اگر محمد بمیرد و یا کشته شود؛ نگذارند امر ولایت و امامت در میان اهل بیت او قرار گیرد؛ و در اینجا خداوند این آیه را نازل کرد.

أَمْ أُبْرِمُوا أَمْراً قَبْلَنَا مُبْرِمُونَ - أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى
 وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُمُونَ.^۱

۱- آیه ۷۹ و ۸۰ از سوره ۴۳: زحرف.

«بلکه ایشان امری را در نزد خود إبرام و محکم کاری می کنند، و ما این طور هستیم که امور را إبرام می کنیم و محکم می نمایم. بلکه ایشان چنین می پندارند که ما از اسرار آنان مطلع نیستیم، و نجوی و رازگوئی های آنها را نمی شنویم! آری می شنویم و اطلاع داریم؛ و فرستادگان ما از فرشتگان در نزد ایشان، آنها را می نویسند».

در اینجا مجلسی به عنوان جمله معترضه می گوید: نگاه کن به این تدریجی که از جانب رسول الله؛ و به لطفی که از جانب خدا درباره امامت مولانا امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - صورت گرفته است؛ زیرا در اولین وهله در مدینه خداوند آیه: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ** را فرستاد؛ و تصریح کرد که نزدیکترین فرد به پیغمبر از مؤمنان و مهاجران، مقدم است و اولویت دارد. و خداوند با نزول این آیه، مؤمنان و مهاجران را از امامت و ولایت اُمت اسلام عزل نموده، و این امر را اختصاص به اولوالأرحام رسول الله ﷺ داد.

و پس از این نظر کن: چگونه بعد از آنکه رسول خدا به مکه وارد شدند؛ جبرائیل برای تعیین علی آمد؛ و چون رسول خدا به جهت اشفاق و محبت به قوم که چون با علی حسد داشتند به پروردگارش مراجعه کرد، چگونه خداوند به لسان دیگر با نزول آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** مطلب را رسانید؛ و با این توصیف از علی، پرده از چهره اختفا برداشت!

و سپس نگاه کن و ببین: چگونه رسول خدا بواسطه خطبه هائی که در منی و در مسجد خیف خواند؛ در آنجا از اهل بیت خود یاد کرد؛ و زمینه ساز برای معرفی قرار داد!

صاحب کتاب «النشر والظلی» می گوید: رسول خدا از مکه متوجه مدینه شد؛ مراراً و مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ رسول خدا ﷺ به خداوند - سبحانه و تعالی - مراجعه کرده؛ و خداوند نیز در این باره به پیغمبرش مکرراً و حُجًّی فرستاده است. حُذِيفَه گوید: پیامبر به اصحاب و حجاج اذن رحیل از مکه به مدینه داد؛ و ما هم حرکت کردیم. در ضَجَّتَان جبرائیل نازل شد؛ و امر کرد که رسول الله اعلان ولایت علی را بنماید؛ از اینجا پیامبر آمد تا به حُجَفَه رسید؛ و همینکه مردم به امر

رسول خدا در منزلگاه‌های خود مستقر شدند، آن خطبه شیوا و غزآء را که حاوی ولایت بود ایراد کرد.

در اینجا خطبه را مفصلاً بیان می‌کند؛ و نیز عهد و بیعت مردم را در ذیل خطبه ذکر می‌نماید.^۱

شیخ أجل أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب طبرسی^۲، در کتاب «احتجاج» با سند متصل خود از عَلْقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَضْرَمِيٍّ از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت می‌کند که: رسول اکرم صلى الله عليه وآله از مدینه عازم حج شدند؛ در حالی که تمام دستورات و شرایع شریعت اسلام را غیر از فریضة حج و ولایت به مردم آموخته بودند. جبرائیل نازل شد و گفت: ای مُحَمَّدُ خدایند جَلَّ اسْمُهُ تورا سلام می‌رساند؛ و می‌گوید: من جان هیچ پیغمبری را به سوی خود قبض نکردم، مگر اینکه دین خود را کامل نموده و حجّت خود را تأکید نموده بودم.

واینک از فرائض که قوم تو بدان نیازمندند، دو فریضة باقی مانده است که باید به آنها برسانی و ابلاغ کنی: یکی فریضة حج است؛ و دیگری فریضة ولایت و خلافت بعد از تو. چون من هیچوقت زمین را از حجّت خالی نکرده‌ام؛ و از این به بعد نیز هیچوقت خالی نخواهم نمود.

و خدایند جَلَّ ثَنَاهُ اینک امر می‌کند که تو حجّ و آداب آن را به قومت بیاموزی؛ و خودت حجّ کنی. و هر کس که قدرت و استطاعت بر حجّ دارد، از اهل مدینه، و از اطراف آن، و از اعراب بادیه نشین، باید با تو حجّ کنند. و تو معالم و دستورات حجّ را به آنها تعلیم کنی؛ مثل آنکه معالم و دستورات نماز و زکوة و روزه را تعلیم

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۰۳ تا ص ۲۰۵.

۲- طبرسی (به فتح طاء و بآء): أبو منصور أحمد بن علی بن ابی طالب صاحب کتاب «احتجاج» از اهل ساری که یکی از شهرهای مازندران است بوده است، چنانکه شاگرد او محمد بن علی بن شهر آشوب سمری مازندرانی متوفی ۵۸۸ منسوب به ساری است؛ او در اواسط قرن ششم از هجرت بوده و با ابوالفتح رازی و با فضل بن حسن طبرسی (به فتح طاء و سکون بآء و کسر آء) که معرب تفرشی است، صاحب «مجمع البیان» معاصر بوده است؛ خودش با دو واسطه از شیخ طوسی و با چند واسطه از شیخ صدوق روایت می‌کند. شهید اول در «غایة المراد» فتاوی و اقوال او را بسیار نقل می‌کند. کتاب الاحتجاج علی اهل اللّجاج بسیار کتاب معروف و معتمد علیه و جلیلی است.

آنها نموده‌ای! و آنها را مطلع و واقف کنی بر اجزاء و شرایط و خصوصیات حج همانطور که بر خصوصیات سایر شرایع، آنها را واقف و مطلع نموده‌ای!

رسول خدا برای انجام مناسک حج از مدینه بیرون آمد؛ و مردم مدینه با آنحضرت بیرون آمدند؛ به طوری که جمعیت حُجَّاجِ بارسول خدا به هفتاد هزار نفر یا بیشتر— به تعداد اصحاب موسی که هفتاد هزار نفر بودند؛ و حضرت موسی از آنها برای بیعت با برادرش هارون عهد گرفت؛ و آنان پیمان را شکستند و از عَجَل (گوساله) و سَامِرِیّ پیروی کردند—بالغ شد.

همچنین رسول خدا ﷺ از مردم برای بیعت ولایت علی و خلافت او از هفتاد هزار نفر به تعداد اصحاب موسی عهد گرفت؛ و آنان این عهد را شکستند و از عَجَل و سَامِرِیّ متابعت کردند سُنَّةً سُنَّةً بِسُنَّةٍ وَمَثَلًا بِمِثْلٍ، هر کدام در طراز و مقابل یکدیگر.

مردم مدینه که برای حج بیرون شدند، صدای تلبیه آنان ما بین مدینه و مکه اتصال داشت.

چون منادی رسول خدا در مدینه اعلان کرده بود که أَيُّهَا النَّاسُ! رسول خدا اراده حج دارد؛ و می خواهد در این سفر شما را از آنچه مطلع نکرده است اطلاع دهد! و بر همان نهجی که سایر شرایع دین را به شما آموخت؛ شرایع حج را نیز به شما بیاموزد؛ و شما را بر آن واقف گرداند!

چون رسول خدا در موقف، وقوف کرد؛ جبرائیل از نزد خداوند عز و جل آمد؛ و گفت: ای محمد خداوند به تو سلام می رساند؛ و می گوید: أَجَلُ تُونَزِدِيكَ شَدِيدًا؛ و عمر توبه پایان رسیده است؛ و من قدوم تو را بر آن چیزی که چاره ای از آن نیست، که همان مرگ و مراحل بعد از آن باشد می خواهم!

و در این صورت تو عهد خود را استوار بدار! و وصیت خود را مقدم بدار؛ و آنچه از انواع علم، و میراث علوم پیامبران پیشین، و سلاح و تابوت عهد (صندوق عهد) و هر چه از آیات و خصائص انبیاء در نزد توست؛ همه را به وصی و خلیفه بعد از خودت بسپار؛ و او حجّت بالغه بر خلق من عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ است. او را به عنوان شاخص و عَلم و رئیس و پیشوای مردم در میان مردم اقامه کن! و عهد و میثاق و بیعت با او را تجدید کن!

و به مردم یادآوری کن: آن بیعت و میثاقی که تو از آنها از طرف من گرفتی؛ و آن عهدی را که تو از طرف من با آنها بستنی که: ولایت ولیّ و مولای خودشان، و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه: علیُّ بنُ ابیطالبٍ است را بر عهده گیرند.

چون من روح هیچ پیغمبری از پیغمبران را قبض نکرده‌ام، مگر بعد از آنکه دین خودم را کامل کردم، و حجّت خود را کامل کردم، و نعمت خود را بر بندگانم، به پیروی از ولیّ خودم و اطاعت از او تمام نمودم. زیرا که من هیچوقت زمین را بدون قیّم و نگهدار نمی گذارم، که آن قیّم حجّت من بر بندگانم باشد.

فَأَيُّكُمْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا بِوَلَايَةِ وَلِيِّيَ؛ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ عَلَيَّ عَبْدِي؛ وَوَصِيَّ نَبِيِّي؛ وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي، وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عَلَيَّ خَلْفِي؛ مَقْرُونٌ طَاعَتُهُ بِطَاعَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّيَ؛ وَمَقْرُونٌ طَاعَتُهُ مَعَ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ بِطَاعَتِي؛ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي؛ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي؛ جَعَلْتُهُ عَلِمًا بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي؛ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا؛ وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا؛ وَمَنْ أَشْرَكَ بَيْعَتَهُ كَانَ مُشْرِكًا؛ وَمَنْ لَفِينِي بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَمَنْ لَفِينِي بَعْدَ وَتِهِ دَخَلَ النَّارَ.

فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ عَلِيمًا عَلَمًا؛ وَخُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ؛ وَجَدِّدْ عَهْدِي وَمِيثَاقِي لَهُمْ الَّتِي وَأَتَمَمْتُهَا عَلَيْهِ؛ فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَمُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ!

«پس امروز است که من دین شما را برای شما کامل کردم! و نعمتم را برای شما تمام نمودم! و پسندیدم که دین اسلام، دین شما باشد؛ به ولایت ولیّ خودم، و مولای هر مؤمن و مؤمنه: علی بنده من؛ و وصیّ پیامبر من، و جانشین پس از آن پیامبر؛ و حجّت بالغه من بر بندگان من.

إطاعت از او مقرون است به إطاعت از محمد پیغمبر من؛ و اطاعت از او و اطاعت از محمد مقرون است به إطاعت از من. کسی که او را اطاعت کند، حقاً مرا اطاعت کرده است؛ و کسی که عصیان او را کند، عصیان مرا کرده است؛ من او را نشانه و آیت بین خودم و مخلوقاتم قرار دادم.

کسی که او را بشناسد مؤمن است؛ و کسی که او را انکار کند کافر است؛ و کسی که در بیعت با او غیر او را نیز شریک بیاورد مشرک است؛ و کسی که با ولایت او

مرا ملاقات کند، داخل در بهشت می شود؛ و کسی که با عداوت او ملاقات کند داخل در آتش می شود.

پس ای محمد! علی را اقامه کن! و برافراز به عنوان رئیس و پیشوا در میان مردم؛ و برای امر او از مردم بیعت بگیر؛ و آن عهد و میثاقی را که برای من از مردم گرفته ای تجدید کن! چون من قابض روح تو هستم! و تو را به سوی خودم می خوانم!»!

رسول خدا ﷺ از قوم خودش: قریش و از اهل نفاق و شقاق می ترسید که متفرق شوند؛ و به همان جاهلیت دیرین باز گردند؛ چون عداوت آنها را به خوبی می دانست؛ و از دشمنی که آنها با علی داشتند و پنهان می داشتند؛ و لیکن نفوسشان بر آن عداوت منطوی شده بود، به خوبی آگاه بود.

فلذا از جبرئیل خواست که از پروردگار تقاضای عصمت و مصونیت کند، تا از مردم گزندى نرسد. و پیوسته انتظار می کشید تا جبرئیل از جانب خداوند خیر عصمت و مصونیت از مردم و شرور ایشان را بیاورد.

و این امر به تأخیر انجامید تا رسول خدا در مسجد خیف آمد؛ جبرئیل نازل شد و پیامبر را امر کرد که بر عهدی که درباره علی بن ابیطالب است، مردم را آگاه کند؛ و علی را به عنوان شاخص و نمونه و آیت الهی بر مردم نصب کند؛ تا مردم از نعمت وجود او هدایت شوند؛ ولیکن آن تضمین عصمت را از جانب خدا آنطور که رسول خدا می خواست نیاورد؛ تا رسول خدا به کُرَاعُ الْعَمِیم رسید که بین مکه و مدینه است؛ باز جبرئیل نازل شد؛ و امر کرد که آن عهد را رسول خدا ابلاغ کند؛ و در این موقع نیز تضمین عصمت نکرد.

رسول خدا عرض کرد: ای جبرائیل! من از قوم خودم در ترس و هراس می باشم؛ و می ترسم که قوم من مرا تکذیب کنند؛ و گفتار مرا درباره علی نزنند. و دانستیم که از جبرئیل به نزول آیه عصمت تقاضا نموده بود؛ و جبرائیل

۱- در «مراسد الاطلاع» ج ۳ ص ۱۱۵۳ گوید: کُرَاعُ الْعَمِیم موضعی است در حجاز بین مکه و مدینه به فاصله هشت میل به عسفان مانده؛ و این کُرَاع کوه سیاهی است در طرف حَرّه که تا آنجا امتداد دارد.

به تأخیر انداخته بود. پیغمبر طیبی مراحل می کردند تا به غدیر خم که تا جُحْفَه سه میل فاصله دارد رسیدند؛ و در این هنگام که پنج ساعت از روز می گذشت، جبرئیل با تندی و شدت و زجر و تضمین عصمت از جانب خداوند نازل شد؛ و گفت: ای مُحَمَّد! خدایت سلام می رساند و می گوید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، فِي عَلِيٍّ «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

أوائل قوم در این وقت نزدیک جُحْفَه بودند؛ پیامبر دستور داد که مراجعت کنند؛ و کسانی که از عقب می رسیدند، توقف نمایند؛ تا آنکه علی را در این محلّ به عنوان ولایت و امامت معرفی کند؛ و بگوید که خداوند او را عَلَم برای مردم قرار داده؛ و تضمین عصمت کرده است.

منادی از جانب رسول الله ندا در داد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ؛ و به طرف راست جاّده؛ همانجائی که بعداً مسجد غدیر ساخته اند منحرف شد. پیامبر دستور داد زیر درخت‌ها را پاک کردند؛ و از حجاره و سنگ به صورت منبر برآوردند؛ پیامبر برفراز آن رفت و شروع کرد به خواندن خطبه.

این خطبه بسیار مفصل است؛ و رسول خدا پس از حَمْد و ثنای حضرت اُحَدِیْت سبْحانه و تعالی به طور کافی و شافی مطالب را بیان می کند؛ و حقیقت دین و روح ایمان را نشان می دهد؛ و با آیات قرآن به عنوان استشهاد دلیل می آورد؛ و از ولایت و روح امامت؛ و عدم انفکاک آن با قرآن کریم به طور مشروح سخن می گوید، و با خطاب به مردم به لَفْظِ مَعَاشِرَ النَّاسِ در پنجاه و چهار مورد؛ و به لَفْظِ أَيُّهَا النَّاسُ در یک مورد، آنان را مخاطب می سازد؛ و اقرار و اعتراف می گیرد؛ و محاجّه می فرماید؛ بطوریکه همگی اقرار و اعتراف می نمایند.

و ما به جهت مراعات مقام از ذکر خصوصیات آن در اینجا خودداری کردیم؛ و طالبان می توانند به «احتجاج طبرسی» طبع نجف ج ۱، از ص ۶۶ تا ص ۸۴؛ و یا به «بَحَارِ الْأَنْوَارِ» طبع کمپانی ج ۹، از ص ۲۲۴ تا ۲۲۸ مراجعه کنند.

مجلسی بعد از نقل این خطبه گوید: در کتاب «كَشْفُ الْيَقِينِ»، از أحمد بن محمد طبری که از علماء مخالفین است، آورده که او در کتاب خودش از مُحَمَّد بن اَبی بَكْر بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ، از حسن بن علی اَبی محمد دینوری، از

محمد بن موسی همدانی تا آخرین خبر را روایت کرده است.
و اکثر این خطبه را که راجع به نصوص و فضائل اهل بیت است مؤلف کتاب «الصَّراطُ الْمُسْتَقِيم» از محمد بن جریر طبری در کتاب خودش به نام «وَلَايَت»، با اسناد خود از زید بن ارقم آورده است؛ و تمام این خطبه را شیخ علی بن یوسف بن مُطَهَّر حَلّی، از زید بن ارقم روایت نموده است.^۱

و نیز در «احتجاج» از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام آورده است که: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این خطبه فارغ شد، مردم یک مرد زیبای خوش هیكل و خوش بوئی را دیدند، که می گفت: سوگند به خدا من تا امروز ندیدم محمد را که راجع به پسر عمویش اینطور تأکید کند و برای او پیمان و عهدهی استوار نماید، که آن را غیر از شخص کافر به خداوند عظیم و کافر به رسول او نتواند پاره کند؛ پس ای وای بر کسی که این پیمان را بشکند.

چون سخن او تمام شد؛ عُمَر بن الخطاب که کلام او را شنیده بود؛ و برای او خوشایند بود هیئت او و شکل و شمایل او؛ به پیغمبر اکرم رو کرده و گفت: آیا سخن این مرد را شنیدی که چه و چه می گفت؟!

پیغمبر فرمود: ای عُمَر آیا می دانی که این مرد که بود؟! عمر گفت: نه!
پیغمبر فرمود: این مرد رُوحُ الْأَمِينِ جبرائیل بود. مبادا تو پیمان باعلی را پاره کنی! زیرا که در این صورت خدا و رسول خدا و فرشتگان خدا و مؤمنین از تو بیزارند.^۲

أبوالفتح رازی در تفسیرش گوید: أَبُو إِسْحَاقِ ثَعْلَبِي مَفَسِّرُ إِمَامِ أَصْحَابِ حَدِيثٍ در کتاب تفسیر خود که آن را «كُشْفُ وَبَيَان» نام گذارده است، آورده است که از سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ درباره شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ^۳ سؤال کردند، که درباره چه کسی نازل شده است؟!

سفیان به شخص سائل گفت: از مسئله ای پرسش کردی که قبل از تو

۱- «بحار الأنوار»، ج ۹، ص ۲۲۸.

۲- «احتجاج» طبری ج ۱، ص ۸۴؛ و «بحار الأنوار»، ج ۹، ص ۲۲۸.

۳- آیه ۱، از سوره ۷۰: مقارح.

هیچکس از من آن را نپرسیده است!

روایت کرد برای من پدرم^۱، از اَبُو جَعْفَر: مُحَمَّد بن علی، از پدراننش—صلوات الله علیهم—که چون رسول خدا به غَدیر خم رسید، مردم را خبر کرد؛ و ایشان گرد آمدند؛ و دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ. این خبر شایع شد و به شهرها رسید از جمله به حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ فَهْرِي رسید. حَارِثُ سوار نَاقَةُ خود شد؛ و آهنگ رسول الله کرد و آمد تا به لشکرگاه رسید؛ و از نَاقَةُ خود پیاده شد؛ و زانوی نَاقه را بست؛ و رو به خیمه رسول الله آورد؛ و رسول الله در میان مهاجر و انصار نشسته بود.

وگفت: ای محمد تو آمدی و گفتی: سیصد و شصت معبود را رها کنید؛ و بگوئید: خدا یکی است! و ما گفتیم. و گفتی که: بگوئید: من رسول او هستم! ما هم گفتیم. گفتی که: پنج نماز بجای آورید! ما آوردیم. گفتی: ماه رمضان روزه بدارید! پذیرفتیم. گفتی: زکوة مال بدهید ما هم به گردن گرفتیم! حج فرمودی؛ رد نکردیم؛ جهاد فرمودی؛ قول تو را قبول نمودیم.

۱- در نسخه «فرآند السمطين»، ج ۱، باب ۱۵، ص ۸۲ که این روایت را از ثعلبی نقل می‌کند روایت را اسناد می‌دهد به سفیان بن عُیَیْنَة از حضرت صادق علیه السلام بدون واسطه پدرش: عُیَیْنَة. و ظاهراً این صحیح باشد، زیرا مجلسی رضوان الله علیه که همین روایت را در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹ ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷ از تفسیر «فرات بن ابراهیم» از «تفسیر ثعلبی» روایت می‌کند، از سفیان از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند. و اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که سفیان روایت را بدون واسطه از حضرت صادق علیه السلام و با واسطه پدرش از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده باشد؟ و بنابراین دو روایت بوده و با یکدیگر تنافی ندارند؛ در «تفسیر ابوالفتح» با یک سند، و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سند دیگر روایت شده باشد.

در جواب گوئیم: در کتب رجال از جمله «معجم رجال الحدیث» ج ۸ ص ۱۵۹ شماره ۵۲۳۷؛ و ج ۱۳ ص ۲۳۹ شماره ۹۲۵۱ و ۲۹۵۲؛ و تنقیح المقال»، مامقانی ج ۲ ص ۳۹ و ص ۴۰؛ و نیز در ص ۳۶۴ پدر سفیان: عُیَیْنَة بن میمون ابو عمران را از اصحاب حضرت باقر علیه السلام شمرده‌اند. و علاوه این رجال علم در تفاسیر خود روایت را از تفسیر ثعلبی روایت کرده‌اند نه از مصادر مختلف، و آن یک روایت بیش نیست، و امکان روایت از حضرت باقر علیه السلام، بیش از مجرد فرض چیزی نیست و روایت را متعدد نمی‌کند. مصدر این روایت که بسیاری از علماء شیعه و عامه در کتب تفسیر و مناقب خود آورده‌اند همانطور که در «تفسیر مجمع البیان» نیز در صفحه بعد می‌آید فقط «تفسیر ثعلبی» است، و روایت وارده در آن یک روایت است.

به این همه دستورات راضی نشدی تا آنکه: رَفَعْتَ بَضِيعَ ابْنِ عَمِّكَ فَرَفَعْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ عَلَيْنَا، فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ! فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أُمَّ مِنْ اللَّهِ؟! «وسط بازوی پسر عموی خود را گرفتی؛ و بلند کردی؛ و او را بر ما فضیلت و برتری بخشیدی؛ و گفتی: هر کس که من مولی و آقای او یم، علی مولی و آقای اوست! آیا این مطلب از توست؛ یا از خداست»؟!

رسول خدا فرمود: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ هَذَا مِنَ اللَّهِ «سوگند به آن کسی که جز او معبودی و خدائی نیست؛ این از طرف خداست؛ و من به امر خدا گفتم». حَارِثُ که این بشنید؛ پشت کرد و رو به سوی ناقه خود نهاد؛ و می گفت: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آيَاتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.^۱

«بار خدایا اگر این که محمد می گوید، حق است؛ و از پیش توست؛ بر ما سنگ از آسمان ببار! یا برای ما عذاب دردناکی بفرست!»!

هنوز سخنش تمام نشده بود که سنگی از آسمان آمد؛ و بر سر او خورد؛ و او را همچنان بر جای خود بکُشت. و خداوند تعالی این آیه فرستاد: سَأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ - لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. حق تعالی رحمت فرستاد، او عذاب خواست؛ گفتند: چون تو را رحمت نافع نیست؛ کسی عذاب را از تو دافع نیست. مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ من ولایتی فرستادم که کمال دین و تمام نعمت در او بستم الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.^۲

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» با سند متصل خود از حاکم ابوالقاسم حسکانی تا می رسد به سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ این حدیث و شأن نزول را درباره ولایت

۱- آیه ۳۲، از سوره ۸: أنفال.

۲- «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۲، ص ۱۹۴. طبع مظفری؛ و «تفسیر قرطبی»، ج ۱۸، ص ۲۷۸ و ۲۸۸؛ و «تذکره خواص الأئمة» ص ۱۹؛ و «فرائد السمطين» ج ۱، باب ۱۵، ص ۸۲ و ص ۸۳؛ و «نظم درالسمطين» ص ۹۳؛ و «سیره حلبیه» طبع سنة ۱۳۵۳ هـ ج ۳، ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹؛ و «تفسیر المنار»، ج ۶، ص ۴۶۴؛ و «تفسیر المیزان» ج ۱۹، ص ۷۹؛ و «غایة المرام» ج ۲، ص ۳۹۷، باب ۱۱۷، از طریق عامه دو حدیث، و درص ۳۹۸ باب ۱۱۸ از طریق خاصه شش حدیث آورده است. و «فصول المهمة» ابن صباغ مالکی طبع سنگی ص ۲۶ و ص ۲۷، و طبع نجف ص ۲۴.

أمیر المؤمنین علیه السلام به همین نهج ذکر می کند، با این تفاوت که اولاً سند حدیث را به حضرت جعفر بن محمد الصادق می رساند؛ نه حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام، و ثانیاً آن مرد سائل را به نام نُعْمَانُ بْنُ حَرْثِ فَهْرِي آورده است نه حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ. ولیکن در ابتدای بحث خودش گفته است: قائل این گفتار چنین گفته شده است که: نَضْرُ بْنُ حَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ بوده است.^۱

مجلسی در «بحار» این روایت را از «تفسیر فرات بن ابراهیم» می آورد؛ و نیز از «طرائف» سید ابن طاوس از ثعلبی؛ و نیز از کتاب «کنز جامع الفوائد» از محمد بن عباس با سند خود از سفیان بن عیینه؛ و سپس گفته است: صاحب «کنز» گوید: من با سند دیگری این حدیث را از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام بدین طریق روایت می کنم که:

حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ «تَوَلَّيْتَهُ عَلِيٌّ» لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ. و سپس فرمودند: در مصحف فاطمه اینطور آمده است.

و برقی از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابوبصیر، از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود: هَكَذَا وَاللَّهِ أَنْزَلَهَا جِبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ، وَهَكَذَا هُوَ مُثَبَّتٌ فِي مِصْحَفِ فَاطِمَةَ.^۲ «سوگند به خدا که همینطور و به همین کیفیت جبرئیل بر رسول اکرم نازل کرد، و همینطور در مصحف فاطمه ثبت است».

و نیز مجلسی دو روایت دیگر از «تفسیر فرات بن ابراهیم» درباره شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ روایت می کند، که درباره شخصی اعرابی که درباره ولایت علی بن ابیطالب خودش تقاضای عذاب کرد وارد شده است؛ اول، روایت را مُعَنَّأً از ابوهریره ذکر می کند؛ و دوم از جعفر بن محمد بن بشرویه قَطَانَ مُعَنَّأً از اوزاعی، از صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ وَأُحْنَفَ بْنِ قَيْسٍ، که هر دو می گفتند که: ما از ابن عباس شنیدیم که او می گفت: ما با رسول خدا بودیم که آن مرد سائل وارد شد؛ و سپس تمام قضیه را ذکر می کند.^۳

۱- «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۵، ص ۳۵۲.

۲- «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷.

۳- «بحار الأنوار»، ج ۹، ص ۲۱۶.

در کتاب «الغدیر» که این روایت را از ابوسعحاق ثعلبی نقل می کند، تقریباً به عین الفاظی است که ما از «تفسیر ابوالفتوح» آوردیم؛ با این تفاوت که اولاً روایت را از حضرت باقر علیه السلام بیان می کند؛ و ثانیاً می گوید که: حَرِثُ بْنُ نُعْمَانَ به سوی رسول خدا روانه شد تا به أَبِطَحِ آمَد^۱. و لفظ أَبِطَحِ در روایت ابوالفتوح نیست.

و علاوه بر این روایت، از تفاسیر و کتب تراجم و مناقب اهل تسنن به تعداد سی شماره درباره شأن نزول این آیه مطالبی را ذکر می کند.^۲ و از جمله نام شخصی سائل را بنابه روایت حَافِظِ أَبُو عُبَيْدِ هَرَوِی در تفسیر «عَرِيبُ الْقُرْآن» جابربن نصر بن حارث بن کلدۀ عبّدری ذکر کرده است.

و در پاورقی گوید: سائل بعید نیست که همین جابربن نصر بن حارث باشد. گرچه ثعلبی که بیشتر از علماء از او نقل کرده اند؛ حارث بن نعمان قَهْرِي ذکر کرده است. زیرا که پدر جابر را که نصر بن حارث باشد، امیر-المؤمنین علیه السلام در روز بدر کُبری که اسیر شد، به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله صَبْرًا گشتند؛ و مردم در آن زمان به دوره جاهلیت نزدیک بوده و ایمان در قلوبشان رسوخ نکرده بود؛ فلذا این بغضاء که بر اساس اوتار جاهلیت و خونهای آن زمان هنوز در سرها و دل ها بود، جابر را برانگیخت تا بر اساس خونهای پدرش چنین مطالبی را بگوید.^۳

أقول: اینکه، مؤید این گفتار آنست که: در «تفسیر ابوالفتوح» همانطور که دیدیم نصر بن حارث بن کلدۀ گفته شده است. و مسلماً خود نصر نیست؛ بلکه جابر است. و چون غالباً پسران را به نام پدر می خوانند؛ فلذا به نصر یاد آوری شده است.

باری اینک ما اولاً در آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، از جهت شأن نزول، و از جهت دلالت می پردازیم؛ و سپس در حدیث غدیر خم: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ آنهم از نقطه نظر سند، و از نقطه نظر دلالت. زیرا که این دو بحث: یعنی شأن نزول آیه بَلِّغْ؛ وَ حَدِيثِ وِلايَتِ، هر کدام علیحده بوده و ارتباطی به

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۹ تا ص ۲۴۶.

۳- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۹.

یکدیگر ندارند.

أما در شأن نزول آیه تبلیغ، در کتاب «غایة المرام» از طریق خاصه هشت حدیث؛ و از طریق عامه، نه حدیث روایت کرده است.^۱

از جهت کتب روایتی و تفسیری و تاریخی أصحاب ما امامیه - رضوان الله علیهم - در شأن نزول این آیه در باره ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام خلافاً نیست؛ و متسالمٌ علیه بین آنهاست؛ و ما از بعضی از مصادر حدیث آنها چند روایت می آوریم؛ و پس از آن به ذکر روایات وارده در کتب عامه می پردازیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ كُثَيْبِيُّ، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و محمد بن الحسین؛ هردو از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که اَبُو الْجَارُودُ گفت: من از حضرت ابوجعفر شنیدم که می فرمود:

خداوند عزّ و جلّ، پنج چیز بر مردم واجب کرده است؛ ولیکن این مردم، چهار چیز از آن را گرفتند؛ و یکی را رها کردند!

من عرض کردم: فدایت شوم! آیا نام آنها را برای من بیان می کنید؟!

حضرت فرمود: نماز؛ مردم در ابتداء نمی دانستند چطور نماز بخوانند؛ جبرائیل نازل شد؛ و گفت: ای محمد مردم را به نمازشان و اوقات نمازشان مطلع کن!
پس از آن زکات نازل شد؛ و گفت: ای محمد! مردم را به مسائل زکاتشان آشنا کن! همانطوری که به مسائل نمازشان آشنا کردی! و سپس روزه نازل شد؛ زیرا قبل از این نزول، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون روز عاشوراء می شد، به اطراف قریه ها که در حوالای آنحضرت بودند؛ نمایندگی می فرستاد؛ تا آن روز را روزه بگیرند؛ چون روزه نازل شد، در ماه رمضان که بین شعبان و شوال است نازل شد. و سپس حج نازل شد؛ و جبرائیل نازل شد و گفت: ایشان را از مسائل حجشان آگاه گردان! همانطور که از نمازشان و زکاتشان و روزه شان آگاه گردانیدی!

و در آخر ولایت نازل شد؛ و این نزول در روز جمعه در عرفات بود، که خداوند عزّ و جلّ این آیه را فرستاد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ**

۱- «غایة المرام» ج ۱، از ص ۳۳۴ تا ص ۳۳۶.

نِعْمَتِي؛ و کمال دین به ولایة علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام است.

پیغمبر اکرم، در این حال با خود حدیث نفس می کرد که: أُمَّتٌ مِنْ تَارِهِ مُسْلِمَانِدٌ وَ بِهٖ عَهْدٌ جَاهِلِيَّةٍ نَزْدِيكَ. و اگر من هر وقت ایشان را به ولایت دربارۀ پسرعمویم علی خبر دهم یک گوینده آنها چنین می گوید؛ و یک گوینده دیگر چنان و البته این را من به زبان نیاوردم بلکه حدیث نفسی بود که در دل با خود داشتم -.

در این حال إِرَادَهُ وَ عَزِيْمَتِ إِلٰهِي بِهٖ مِنْ رَسِيْدٍ وَ بِهٖ شِدَّةٍ مَرَا بِيْمٍ دَادَ كِهٖ اِكْرَ تَبْلِيغِ نَكْنَمِ مَرَا عَذَابِ خَوَاهِدِ نَمُوْدُ؛ وَ اِيْنِ اِيَّهٖ فَرُوْدَ اَمْدٍ: يَا اَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اَللّٰهُ يَعْصِيْكَ مِنَ النَّاسِ وَ اَللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ.

رسول خدا دست علی را گرفت؛ و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! هِيْجِ پِيَامْبِرِيْ اَزِ پِيَامْبِرَانِ پِيَشِ اَزِ مَنْ نَبُوْدَهٗ اَسْتِ، مَكْرَ اَنَكِهٖ خَدَاوَنْدِ عَمْرِيْ رَا بِهٖ اِيْشَانِ عِنَايَتِ فَرَمُوْدُ؛ وَ سِيْسِ اَنَهَا رَا بِهٖ سُوِيْ خُوْدِ خَوَانْدُ؛ وَ اَنَهَا دَعْوَتِ اُوْرَا لَبِيْكَ كَفْتَنْدِ وَ بِهٖ دَارِ اٰخِرَتِ اِرْتِحَالِ نَمُوْدَنْدِ. وَ مَنْ نَزْدِيكَ اَسْتِ كِهٖ خَوَانْدَهٗ شُوْمِ وَ اِجَابَتِ كَنْمِ! وَ مَنْ دَرِ پِيَشْگَاهِ خَدَاوَنْدِيْ دَرِ مَوْقِفِ مَوْرُوْدِ بَاَزِ پَرَسِيْ قَرَارِ مِيْ گِيْرَمِ؛ وَ شَمَا نِيْزِ بَاَزِ پَرَسِيْ خَوَاهِيْدِ شَدْ! شَمَا چِهٖ مِيْ گوئيْدُ؟! اُمَّتٌ كَفْتَنْدِ: شَهَادَتِ مِيْ دِهِيْمِ كِهٖ تُو تَبْلِيغِ رِسَالَتِ كَرْدِيْ! وَ نَصِيْحَتِ نَمُوْدِيْ، وَ اَنچِهٖ بَرِ عَهْدَهٗ اَتِ بُوْدِ تَا دِيْهٖ فَرَمُوْدِيْ! وَ خَدَاوَنْدِ عَالِيْتَرِيْنَ جَزَايِ پِيَامْبِرَانِ رَا بِهٖ تُو مَرْحَمَتِ كَنْدِ!

پیغمبر سه بار گفت: اَللّٰهُمَّ اَشْهَدُ وَ پَسِ اَزِ اَن كَفْتِ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِيْنَ! هٰذَا وَ لِيْكُمْ بَعْدِيْ؛ فَلْيَبْلِغِ الشّٰهِيْدُ الْغَايِبِ!

«ای گروه مسلمانان: این (علی) ولی شماست پس از من؛ و حضار باید به غائبین بگویند؛ و مطلب را برسانند»!

حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام گفتند: سوگند به خداوند که: علی عَلَيْهِ السَّلَام، آمین خدا بود در خلقتش؛ و آمین خدا بود بر غیبتش؛ و بر دینش؛ آن دینی که آن را برای خود می پسندید و بدان راضی بود.

چون زمان رحلت رسول خدا فرا رسید؛ علی را إحضار کرد؛ و گفت: ای علی من تو را آمین قرار می دهم بر آنچه خداوند مرا بر حفظ آن آمین قرار داده است؛ از علمش، و از غیبتش، و از خلقتش، و از دینش؛ آن دینی که خداوند برای خود

پسندیده است. ای زیاده (أَبُو الْجَارُود) سوگند به خدا که این امانت منحصر در علی بود؛ و به خدا سوگند آنحضرت (رسول الله) هیچیک از خلائق را در این امر با علی شریک قرار نداد.

و چون زمان ارتحال علی رسید، پسران خود را خواست؛ و آنان دوازده نفر بودند؛ و به آنها گفت: ای پسران من! خداوند چنین تقدیر و اراده کرده است که در من سُنَّتِی را از حضرت یعقوب قرار دهد. حضرت یعقوب پسران خود را که دوازده نفر بودند، إحضار کرد؛ و آنها را به اطاعت از یکی که معین کرده بود امر کرد. ای پسران من، من شما را به اطاعت از ولیّ و مولای شما امر می‌کنم.

آگاه باشید که این دو نفر: پسران رسول خدا: حَسَن و حُسَین علیهما السلام اند. از این دو نفر اطاعت کنید؛ و گوش به فرمان آنها بدهید؛ و ایشان را کمک و معاونت کنید! زیرا من آنها را مورد امانت و اَمین اُمّت دانستم در آنچه رسول خدا مرا مورد امانت و اَمین اُمّت دانست در آن چیزهایی که خداوند رسول خود را اَمین اُمّت و مورد امانت خود دانست، از بندگانش، و از غیبتش، و از دینش: آن دینی که بر آن رضایت داشت؛ و مورد پسند و اِمضای خود دانست.

و بنابراین همان منزله و مقامی را که خداوند بر علی نسبت به رسول خدا مُعین کرد؛ همان منزله و مقام را برای حَسَنین نسبت به علی مقرر کرد؛ و هیچکدام از این دو (حَسَنین) بر یکدیگر فضیلت و برتری ندارند، مگر به زیادی سن. و روی همین زمینه هر وقت حُسَین عَلَيْهِ السَّلَام در مجلس حسن عَلَيْهِ السَّلَام حاضر می‌شد، به احترام برادر بزرگتر هیچ سخنی نمی‌گفت، تا از آن مجلس برخیزد.

و چون زمان رحلت حسن عَلَيْهِ السَّلَام رسید، این امر ولایت را به حسین عَلَيْهِ السَّلَام سپرد. و چون زمان رحلت حُسَین عَلَيْهِ السَّلَام رسید؛ دختر بزرگ خود: فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَین را خواست؛ و نامه‌ای پیچیده و سر بسته با وصیت ظاهر و آشکاری را به او سپرد. چون در وقت ارتحال حسین عَلَيْهِ السَّلَام حضرت سَجّاد به مرض دل درد و شکم درد (إسهال) مبتلا بود؛ و دشمنان همان مرض را برای او کافی دانستند، که با آن رحلت کنند؛ و متعرض کشتن او نشدند.

فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَین آن نامه و وصیت را به عَلِیُّ بْنُ الْحُسَین سپرد؛ و سوگند به

خداوند که آن نامه و وصیت به ما رسیده است.^۱
 کلینی همین روایت را با سند دیگر، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد،
 از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل بن بَرِیع، از منصور بن یونس، از
 ابوالجارود از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند.^۲

و نیز کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین و احمد بن محمد، از ابن
 محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت ابی جعفر امام محمد
 باقر علیه السلام روایت می کند؛ که ابو حمزه گفت: شنیدم که: آنحضرت
 می فرمود: چون دوران نبوت محمد به پایان رسید، و روزگار و ایامش به کمال
 رسید، خداوند تعالی به او وحی فرستاد: ای مُحَمَّد دوران نبوت تو به پایان رسیده،
 و ایام تو سپری شده است.

فلهذا آن علمی که در نزد تست، و آن ایمان، و اسم اکبر، و میراث علمی که
 از پیامبران به تو رسیده است، و آثار علم نبوت که در اهل بیت توهست، همه را در
 نزد علی بن ابیطالب بگذار!

چون من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم پیامبران و آثار علم نبوت را از
 فرزندان از ذریه تو قطع نمی کنم؛ همچنانکه از ذریه پیامبران قطع نکردم.^۳
 و نیز کلینی از محمد بن الحسین و غیره، از سهل، از محمد بن عیسی و
 محمد بن یحیی و محمد بن الحسین جمیعاً از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر
 و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن اَبودَیلم، از حضرت ابوعبدالله امام صادق
علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

حضرت موسی، وصی خود را یوشع بن نون قرار داد؛ و یوشع بن نون وصیت را
 در اولاد هارون قرار داد؛ و در اولاد خودش و یا در اولاد موسی قرار نداد. اختیار به
 دست خدای تعالی است، هرکس را که اختیار کند، از میان هرکس که اختیار

۱- «أصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۰ و ص ۲۹۱؛ و «غایة المرام»، ج ۱، باب ۳۸، حدیث اول ص

۳۳۵.

۲- «أصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۱.

۳- «أصول کافی»، ج ۱ ص ۲۹۲ و ص ۲۹۳.

کند. و موسی و یوشع بشارت به مسیح دادند. و چون خداوند مسیح را برانگیخت، مسیح به ایشان گفت: بزودی بعد از من پیامبری از اولاد اسماعیل می آید که اسم او أحمد است؛ و او تصدیق مرا می کند (در رسالت و صحت ولادت)؛ و تصدیق شما را می کند (در ایمان و حسن متابعت) و حجّت مرا و حجّت شما را می پذیرد.

و آن وصیت و سنت و اختیار الهی بعد از مسیح در حواریین او که مُسْتَحْفَظِينَ بوده اند^۱ جاری و ساری شد. و خداوند ایشان را مُسْتَحْفَظِينَ نامیده است به جهت آنکه از آنان طلب و سؤال از حفظ اسم اکبر شد؛ و ایشان همچون وَعَاءٍ و ظرفی، مورد حفظ و نگهداری اسم اکبر خداوند قرار گرفتند. و اسم اکبر کتابی است که بواسطه آن علم هر چیزی که با پیغمبران بوده است، دانسته می شود؛ خداوند می فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ.

«حَقًّا که ما پیغمبرانی را قبل از تو فرستادیم؛ و با ایشان کتاب و میزان را فرو

فرستادیم»!

و کتاب اسم اکبر است. و آنچه معروف شده است که کتاب نامیده می شود، غیر از سه کتاب: تَوْرَاتٍ و اِنْجِيلٍ و فُرْقَانٍ چیزی نیست؛ با آنکه با آن پیامبران پیشین کتابهای دیگری بوده است: کتاب نُوحٍ و کتاب صَالِحٍ و کتاب شَعْبٍ و اِبْرَاهِيمٍ چون خداوند عزّ و جلّ از آنها خیر می دهد:

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى - صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى.

«این مطالب در صحف پیشینیان است، که صحف ابراهیم و موسی باشد».

۱- نام گذاری خداوند آنها را به مُسْتَحْفَظِينَ، گویا اشاره به گفتار خداوند باشد، در شأن تورات که می فرماید: فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهِ التَّيْبُونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّزَّائِيُونَ وَالْأَجْرَابِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ (آیه ۴۴، از سوره ۵: مآئده).

۲- در نسخه های «کافی» و «مرآة العقول» به همین عبارت آمده است؛ ولی آنچه در قرآن است در آیه ۲۵، از سوره ۵۷: حَدِيدٍ بَدِينٍ عِبَارَتِ اسْت: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ.

۳- آیه ۱۸ و ۱۹، از سوره ۸۷: اُغْلَى.

پس صُحُفْ ابراهیم کجاست؟ صُحُفْ ابراهیم اسم اکبر است؛ و صحف موسی اسم اکبر است. و پیوسته به این اسم اکبر وصیت شده است از عالمی به عالم دیگری تا آنکه آن را به مُحَمَّدٌ ﷺ رسانیدند.

و چون خداوند عزّ و جلّ، مُحَمَّد را به رسالت مبعوث کرد، آن گروه از مُسْتَحْفَظِينَ که در آن زمان بوده، و در ردیف عقب از سلسله مُسْتَحْفَظِينَ بودند، به اسلام او گرویدند؛ و بنی اسرائیل آنحضرت را تکذیب کردند. آنحضرت به سوی خداوند عزّ و جلّ دعوت کرد؛ و در راه او مجاهده کرد.

پس از آن خداوند جلّ ذکره، به آنحضرت وّحی فرستاد که: فضل و برتری وصیّ خودت را به اُمت اعلان کن! حضرت عرض کرد: ای پروردگار من! مردم عَرَب مردمی هستند جفاکار؛ و در معاشرت و معامله غلیظ بوده و اهل رفق و مدارا نیستند! در میان ایشان کتاب آسمانی نبوده؛ و پیغمبری به سویشان مبعوث نشده؛ و فضل و شرف نبوت پیامبران را نمی دانند؛ و اگر من آنها را به فضل و شرف اهل بیت خودم خبر دهم، ایمان نمی آورند، و از من نمی پذیرند؛ خداوند جلّ ذکره فرمود:

وَلَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ^۱.

«بر ایشان غمگین مباش! و سلام بگو (از در مسالمت درآی) پس بزودی

خواهید دانست».

در این حال رسول خدا از مقام و فضل وصیّ خود مختصر ذکری به میان آورد؛ که نفاق در دل‌های آنان پیدا شد.

رسول خدا ﷺ از پیدایش این نفاق؛ و از گفتار آنان که در این باره

۱- مجلسی در «مرآة العقول» فرموده است: این آیه بدین عبارت در مصاحف مشهور نیست زیرا در سوره جُحُر وارد است: لَا تَمُدَّنَّ عَيْنِيَكَ اِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ. و در سوره نحل وارد است: وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ اِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ. و در سوره زخرف وارد است: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. و علیهذا ممکن است که آنحضرت دو آیه را ذکر کرده باشند: یک آیه سابق را و این آیه اخیر را؛ آنگاه از راویان و یا از ناسخان جملات وسط افتاده باشد؛ و ممکن است که آنحضرت صدر یک آیه و دنباله آیه دیگری را بیان کرده باشند؛ و یا آنکه نقل به معنی نموده باشند؛ و یا آنکه در مصحف آنها اینطور بوده است. (مرآة- العقول، طبع حروفی، ج ۳، ص ۲۷۳ و ص ۲۷۴).

می گفتند، اطلاع پیدا کرد؛ خداوند جَلَّ ذِكْرُهُ فرمود: يَا مُحَمَّدُ! وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ.^۱

«ای محمد! به تحقیق که ما می دانیم که سینه تو در اثر گفتار ایشان تنگی می گیرد! آنان تو را تکذیب نمی کنند! و لیکن ستمکاران پیوسته آیات خداوند را انکار می کنند»!

آری ایشان بدون حجت و برهانی که داشته باشند، آیات خدا را تکذیب می کنند. و رسول پیوسته با آنها به مدارا عمل می نمود؛ و تألیف قلوبشان می فرمود؛ و برای غلبه بر بعضی از آنها از بعضی دیگر از آنها کمک می جست و همینطور تدریجاً مقداری از فضیلت وصی خود را برای آنها بیان می کرد؛ تا سوره **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ** نازل شد؛

در اینجا خدا فرمود: **فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ**.^۲

«و چون فارغ شدی از عبادت بواسطه انجام عبادت های پی در پی دیگر خود را به تعب و مشقت افکن! و به سوی پروردگارت رغبت کن»!

خداوند می فرماید: چون فارغ شدی؛ پس عَلم و آیت خود را نَصَب کن!^۳ و

۱- مجلسی در «مرآة العقول» گوید: در مصاحف مشهور در سوره حَجَر این آیه است: **ولقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين**، و در سوره أنعام، این آیه است: **قد نعلم إنه ليحزنك الذي يقولون فإنهم لا يكذبونك**. و بحث و گفتار در پیرامون آیه مورد استشهاد همان بحث و گفتاری است که در **ولا تحزن عليهم وقل سلام قريباً** گذشت. (مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۷۴).

۲- آیه ۷ و ۸ از سوره ۹۴: انشراح.

۳- **نَصَبَهُ يَنْصِبُ نَصْباً** به کسر و **ضَمَّ صَادٍ** مضارع و از باب **ضَرَبَ يَضْرِبُ**؛ و **قَتَلَ يَقْتُلُ**، و سکون **مَضْرَبِهِ** معنای بلند کردن و اقامه نمودن و بطور ثابت چیزی را گذاردن است. و **نَصِبَ يَنْصِبُ نَصْباً** از باب **عَلِمَ يَعْلَمُ** و فتح **صَادٍ** مضربه معنای **تَحَمَّلَ مَشَقَّتَ** کردن و خسته شدن و جد و جهد کردن است. و در مصاحف مشهور چون با فتح **صَادٍ** در مضارع است یعنی: **جد و جهد کن در عبادت و یا در جهاد**. و اما بنابراین روایت که **فانصب** را به معنای نصب کردن **عَلم** و آیت خود یعنی **امیرالمؤمنین علی** گرفته است ممکن است که در قرائت مصحف **أهل بیت** **عليه السلام** به کسر **صَادٍ** **فانصب** قرائت شده باشد؛ و ممکن است که ایضاً به فتح **صَادٍ** باشد و تفسیری که حضرت باقر **عليه السلام** در این روایت کرده اند بیان حاصل معنی باشد؛ و منظور این باشد که: به **تَعَب** و رنج و **مَشَقَّت** بینداز نفس خود را در **إعلان وصی** و **نَصَب** او به مقام خلافت و ولایت؛ به آنچه از منافقان و دشمنان و مخالفان علی در این باره می شنوی!

وصی خود را اعلام کن و بطور آشکارا فضل و برتری و درجات او را فاش ساز!
رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ!
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! سه بار این جمله را تکرار کرد.
و نیز فرمود: لِأَبْعَثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَيْسَ
بِفِرَّارٍ.

«من برای فتح خیبر مردی را می فرستم که خدا و رسول خدا را دوست دارد؛ و
خدا و رسول خدا او را دوست دارند و او فرار نمی کند». و با این جمله رسول خدا
تعریض کرد به آن کسانی که برگشته بودند؛ و فرار کرده بودند؛ و أصحاب رسول
خدا و خود رسول خدا را می ترسانیدند، که: چنین و چنان است (اشاره است به
فرار ابوبکر و فرار عمر از جنگ؛ که رسول الله در دو روز قبل آنان را مأمور ساخته
بود؛ و ایشان گریخته بودند).

و نیز فرمود: عَلِيُّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ: «علی سید و سالار مؤمنان است».
و نیز فرمود: عَلِيُّ عَمُودِ الدِّينِ: «علی ستون و پایه دین است».
و نیز فرمود: هَذَا الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلِيُّ الْحَقِّ بَعْدِي: «این مرد
همان کسی است، که پس از من بر اساس حق، مردم را با شمشیر می زند».
و نیز فرمود: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيُّتَمَّا مَالَ: «حق با علی است، هر جا که میل
کند».

و نیز فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ؛ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ، وَأَهْلَ بَيْتِي عِترَتِي؛ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَقَدْ بَلَغْتُ: إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلِيَّ
الْحَوْضَ! فَأَسْأَلُكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ.
وَالثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي! فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا!
وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

«من دو امر را در میان شما می گذارم؛ که اگر به آنها تمسک کنید؛ و
بگیرید هیچگاه گمراه نشوید: کتاب خداوند عزّ و جلّ، و اهل بیت من که عترت
من هستند! ای مردم! بشنوید و حقیقاً که من رسانیدم و تبلیغ کردم: شما بزودی در
حوض کوثر بر من وارد می شوید! و من از شما می پرسم راجع به آنچه در باره این
دو چیز پر قیمت و نفیس انجام داده اید!

دو چیز نفیس و گرانمایه: کتاب خداوند است؛ و اهل بیت من! شما بر اهل بیت من پیشی نگیرید! و جلونیفتید! که هلاک می شوید! و به آنها چیزی یاد مدهید! زیرا که آنان از شما داناترند!»!

و علی‌هذا بنا بر گفتار رسول خدا ﷺ؛ و بنا بر کتاب خدا که مردم آنرا می خواندند، حجت تمام شد. و معذک پیوسته رسول خدا، با گفتار گوناگون فضل و شرف اهل بیت را بازگومی کرد؛ و با آیات قرآن مُبرهن و مُدلل می ساخت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.^۱

«اینست و جزء این نیست که خداوند اراده کرده است که: از شما اهل بیت هر گونه پلیدی و رجس را از بین ببرد؛ و به طهارت واقعیّه به نحو اتمّ و اکمل برساند»!

و خداوند فرموده است: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ.**^۲

«و بدانید که: شما از هر چیزی بهره و نفعی ببرید، خمس مقدار آن برای خداوند و رسول خدا و ذوی القربای رسول خداست.»
و سپس فرموده است: **وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ**^۳: «حقّ ذوی القربی را به ایشان بده»!

و علی عليه السلام بود. و حقّ او همان وصیّتی است که برای او قرار داده شده است؛ و دیگر اسم اکبر، و میراث علوم انبیاء، و آثار علم نبوت است. که باید به او داده شود.

و فرموده است: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.**^۴
«بگو ای پیامبر: من از شما هیچ پاداش و مزدی را نمی خواهم، مگر مودت

۱- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- آیه ۴۱، از سوره ۸: انفال.

۳- آیه ۲۶، از سوره ۱۷: اسراء.

۴- آیه ۲۳، از سوره ۴۲: شوری.

به اقربای من»!

و فرموده است: **وَإِذَا الْمَوْدَّةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ**^۱.
 «وزمانی که از اهل مودت و کسانی که محبت ایشان را خدا و رسول خدا واجب کرده اند، سؤال شود که: به چه علت آنها را کشته اند؟! می گوید: من از مودتی که فضل آن را برای شما بیان کردم؛ و آیه آن را نازل کردم مودت قُربی پرسش می کنم که: به چه گناهی شما آنها را کشته اید؟! و نیز خداوند جلّ ذکره فرموده است: **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**^۲.

«از اهل الذکر پرسید، اگر اینطور هستید که نمی دانید»!
 حضرت فرمود: مراد از ذکر، همان کتاب یعنی قرآن کریم است. و مراد از اهل ذکر، آل محمد علیهم السلام هستند؛ خداوند اُمت و مردم را امر کرده است که از ایشان بپرسند آنچه را که نمی دانند؛ و مردم امر نشده اند که از جاهلان چیزی را سؤال کنند.

و خداوند عزّ و جلّ، قرآن را ذکر نامیده است؛ آنجا که فرماید:
وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۳.

۱- مجلسی در *مرآة العقول* گوید: قرائت مشهور *المؤدّة* با همزه است؛ و طبرسی گفته است: مؤدّة، دختری است که او را زنده به گور کنند؛ و از حضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت شده است که آنها **إِذَا الْمَوْدَّةُ سُئِلَتْ** با فتح میم و او خوانده اند. و از ابن عباس روایت شده که گفته است: مراد کسی است که در مودت با اهل بیت کشته شده است. و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که مراد قرابت رسول الله است، و کسی که در جهاد کشته شده است. و در روایت دیگر است که مراد کسی است که در مودت ما و ولایت کشته شده است. انتهی کلام طبرسی. آنگاه مجلسی گفته است: یا اینکه اکثر این اخبار براساس همان قرائت دوم است، یا به حذف مضاف یعنی از اهل مودت پرسیده می شود؛ به کدام گناه کشته شده اند؛ و یا به اسناد قتل به مودت مجازاً و مراد قتل اهل مودت باشد؛ و یا تجاوز در قتل باشد و مراد تضييع مودت اهل بیت و ابطال آن باشد.

و یا اینکه بعضی از این اخبار مبني بر قرائت اول که مشهور است بوده است و مراد از مؤدّة نفس مدفون در خاک، بطور زنده باشد و اشاره به آن باشد که چون آنها مقتول فی سبیل الله هستند مرده نیستند بلکه زنده هستند که در نزد خداوند روزی می خورند. پس گویا مثل اینکه ایشان، زنده دفن شده اند، لطف این تعبیر شایان دقت است. (*مرآة العقول* ج ۳، ص ۲۸۱ و ص ۲۸۲).

۲ و ۳- آیه ۴۳ و ۴۴، از سوره ۱۶: نحل.

«و ما ذکر را به سوی تو فرستادیم، تا اینکه آنچه را که به سوی مردم نازل شده است؛ برای ایشان مبین و روشن سازی! و به امید آنکه ایشان تفکر کنند».

و نیز فرماید: **وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ**^۱.

«و حقیقتاً که این قرآن برای تو و برای قوم تو ذکر است؛ و بزودی مورد پرسش قرار خواهید گرفت»!

و نیز خداوند فرماید: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۲.
 «از خداوند اطاعت کنید! و از رسول خدا و از صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید»!

و نیز فرماید: **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ**^۳.

«و اگر آن امر مورد اختلاف را به سوی خدا و به سوی رسول خدا و به سوی صاحبان امری که از آنهاست رد کنند؛ آن کسانی که اهل استنباط و درایتند از آنها، آنرا خواهند فهمید».

در اینجا می بینیم که امر را رد کرده است— امر مردم را— به سوی صاحبان امری که از ایشان هستند، آنانکه خداوند امر کرده است که مردم از ایشان اطاعت کنند و امور خود را به سوی ایشان إرجاع دهند.

چون رسول خدا ﷺ از حجة الوداع مراجعت کرد؛ جبرائیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**^۴.

رسول خدا پس از نزول این آیه، در میان مردم ندا درداد؛ و آنان مجتمع شدند؛ و امر کرد که زیر درخت های سمر را پاک کردند؛ و خطبه خواند و فرمود: **[يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيَّتْكُمْ وَأُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟] فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.**

۱- آیه ۴۴، از سوره ۴۳: زُحُف.

۲- آیه ۵۹، از سوره ۴: نِسَاء.

۳- آیه ۸۲، از سوره ۴: نِسَاء. و کلمه «إلى الله» در قرآن شریف نیست.

۴- آیه ۶۷، از سوره ۵: مَائِدَة.

«ای مردم اولی و سزاوارتر به شما از شما کیست؟! و لای شما کیست؟! گفتند: خدا و رسولش. حضرت فرمود: هر کس که من سزاوارتر به او از خود اویم، پس علی سزاوارتر به او از خود اوست. خداوند تو لای و سزاوارتر به کسی باش که علی را لای و سزاوارتر به خود گرفته است! و دشمن باش با کسی که با علی دشمنی کرده است»!

در اینجا خا نفاق در دل های قوم روئید؛ و گفتند: هیچگاه این معنی را خداوند بر مُحَمَّد نازل نکرده است وَمَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَيْعِ ابْنِ عَمَّتِهِ اراده ای ندارد جز اینکه می خواهد بازوهای پسرعمویش را بگیرد و بالا برد.

و چون به مدینه آمد، انصار مدینه نزد او آمدند؛ و عرض کردند: يَا رَسُولَ اللَّهِ! خداوند بواسطه قدوم تو بر ما و نزول تو نزد ما بطوریکه پیوسته از جلو و عقب نگاهدار و پاسدار تو باشیم، به ما احسان فرموده و شرف و فضیلت بخشیده است. و خداوند دوستان ما را شاد کرده؛ و دشمنان ما را منکوب و مخدول نموده است. و ما می بینیم که برای شما از اطراف و اکناف میهمانان و واردین و تقاضامندان دسته جمعی (وُفُود) می آیند؛ و شما چیزی ندارید که به آنها بدهید! و اطعام کنید! و بدین جهت دشمن شماتت می کند.

ما دوست داریم ثُلُث از اموال خود را به شما بدهیم، تا بدین جهت وُفود مکه که به سوی شما می آیند؛ چیزی در نزد شما باشد که به ایشان عنایت کنی! پیامبر تقاضای آنان را رد نکرد؛ و انتظار می کشید که از طرف حضرت پروردگار خبر آید. جبرائیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شد؛ و این آیه را آورد:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. ۱

«بگو ای پیغمبر من در برابر رسالت خداوندی، از شما اجرومزدی را نمی خواهم؛ مگر مودت به ذوی القربی را».

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اموال آنها را قبول نکرد؛ و منافقون گفتند: این آیه را نیز خداوند بر مُحَمَّد نازل نکرده است. او می خواهد بازوی پسر عمش را بگیرد و بلند کند؛ و اهل بیت خود را بر ما بار کند و سوار کند؛ دیروز می گفت: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و امروز می گوید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. و پس از آنکه آیه خمس آمد، گفتند: محمد اراده دارد که اموال ما و قبی و بهره ما را به اقربای خود بدهد.

و پس از این جریانات جبرائیل آمد و گفت: ای محمد نبوت تو سپری شده است؛ و روزهای زندگی و عمر تو پایان یافته است؛ بنابراین اسم اکبر، و میراث علم، و آثار علم نبوت را به علی علیه السلام بسپار! چون من هیچگاه زمین را بدون عالمی از طرف خود که بواسطه او، طاعت من و ولایت من شناخته شود نمی گذارم؛ و آن حجت من می باشد برای بندگان من، از آن افرادی که بین قبض روح پیغمبر من تا خروج پیغمبر دیگر به وجود می آیند.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره اسم اکبر، و میراث علم پیامبران، و آثار علم نبوت، به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند؛ و نیز به هزار کلمه و هزار در علم وصیت کردند؛ که هر کلمه ای و هر دری، هزار کلمه و هزار در را می گشاید.^۱

عیاشی در تفسیر خود همین مضمون روایت را قدری مختصرتر، از راوی این حدیث: أبو الجارود، از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند،^۲ با این زیاده که چون حضرت باقر علیه السلام در ابطنح برای مردم گفتگو داشتند؛ مردی از اهل بصره که نامش: عُثْمَانُ أَعَشَى بود، برخاست؛ و گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم؛ حَسَنَ بَصْرِيَّ برای ما روایتی را روایت کرد؛ و چنین می پنداشت که این آیه، درباره مردی نازل شده است؛ و به ما خبر نمی داد که آن مرد چه کسی بود؟!

حضرت فرمود: مَالَهُ لَا قَضَى اللَّهُ دَيْنَهُ - يَعْنِي صَلَاتَهُ - أَمَا أَنْ لَوْ شَاءَ أَنْ يُخْبِرِيهِ لَأَخْبَرِيهِ.^۳

«چرا خبر نمی داد؟ خداوند دین او را ادا نکند، یعنی نمازش قبول نشود، زیرا اگر می خواست خبر بدهد خبر می داد».

۱- «اصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۳ تا ص ۲۹۶.

۲ و ۳- «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴؛ و «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث هفتم؛

و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۳۰۷، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۴۹۰؛ و «تفسیر المیزان» ج ۶ ص ۵۶.

از شیخ صدوق با سلسله سند متصل خود از محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از حضرت باقر علیه السلام، از پدرش، از جدش روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی سواره بیرون رفت؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام پیاده بیرون شد. رسول خدا فرمود: ای علی! یا تو هم سوار شو؛ و یا از آمدن صرف نظر کن! زیرا که خداوند عزّوجلّ به من امر کرده است که: زمانی که من سوار می شوم؛ تو هم باید سوار شوی! و زمانی که من پیاده می روم؛ تو هم باید پیاده بروی! و زمانی که من می نشینم تو هم باید بنشینی! مگر اینکه در حدی از حدود خدا و در امری باشد که باید توبه آن قیام کنی!

خداوند مرا به کرامتی، بزرگ و مکرم نداشته است؛ مگر آنکه تورا به مثل آن امر، بزرگ و مکرم داشته است! خداوند مرا به نبوت و رسالت برگزیده است؛ و تورا ولیّ من در این امر قرار داده است که: در حدود نبوت قیام کنی! و در مشکل ترین امور آن متعهد گردی! سوگند به آن کسی که محمد را به حق برگزیده است؛ کسی که تورا انکار کند، به من ایمان نیاورده است! و کسی که تورا تکذیب کند؛ به من اقرار نکرده است! و کسی که به تو کافر شود؛ به من نگروده است! فضل و شرف تو از من است؛ و فضل و شرف من از خداست؛ و اینست گفتار خدا که:

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ قَبِدْ لَكَ قَلْبِفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.^۱

«بگو به فضل خدا و به رحمت او باید شاد گردند؛ که آن از آنچه که مردم

گیرد می آورند و جمع می کنند؛ مورد انتخاب و پسند است».

مراد از فضل خدا، نبوت پیغمبر شماست! و مراد از رحمت خدا، ولایت علی بن ابیطالب است. قَبِدْ لَكَ یعنی به نبوت و ولایت قَلْبِفْرَحُوا باید شیعه شاد شوند؛ که هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ آن بهتر است از آنچه را که مخالفین شیعه برای خود از اهل و مال و فرزند گرد می آورند، در این دار دنیا. سوگند به خدا ای علی! که خداوند تورا نیافریده است، مگر برای آنکه عبادت او را انجام دهی! و معالم دین خدا بواسطه تو شناخته شود! و راههای خراب و کهنه و مندرس با تو اصلاح گردد!

۱- آیه ۵۸، از سوره ۱۰: یونس.

کسی که از پیوستگی با تو کنار افتاده است، گمراه شده است! و کسی که به تو راه نیابد، به خدا راه نیافته است! و کسی که به ولایت تو وارد نشود، از خدا بهره و نصیبی ندارد؛ خداوند می فرماید:

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى. ۱

«وحقاً که من آمرزنده ام کسی را که بازگشت کند؛ و ایمان بیاورد؛ و عمل صالح انجام دهد؛ و سپس هدایت یابد». یعنی به سوی ولایت تو هدایت یابد؛ و در آستان ولایت راه پیدا کند.

و خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرده است که آن حقوقی را که از من برای مردم واجب کرده است؛ من نیز مثل آن حقوق را از تو برای مردم واجب کنم؛ و حق تو مفروض و واجب است بر هر کس که به من ایمان آورده است. و اگر تو نبودی جزب خدا شناخته نمی شد! و بواسطه تو دشمن خدا شناخته می شود.

کسی که خدا را به ولایت تو ملاقات و دیدار نکند؛ خدا را با هیچ چیز دیدار نکرده است! و خداوند عزوجل نازل کرده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي فِي الْوَلَايَةِ تَوَالِي عَلِيٍّ! و اگر آنچه را که درباره ولایت است تبلیغ نکنی؛ اصلاً نبوت خود را انجام نداده ای!

و آنچه را که درباره ولایت تو خداوند به من نازل کرده است؛ اگر تبلیغ نکنم؛ عمل من حبط و نابود می شود! و هر کس که خداوند را بدون ولایت تو دیدار کند، اعمالش حبط و نابود می گردد!

و فرد است که خداوند به وعده هائی که به من داده است، وفا می کند! و آنچه را که من می گویم گفتار پروردگار من است تبارک و تعالی؛ و آنچه را که من گفته ام، گفتار خداست که درباره تو نازل کرده است. ۲

و عتاشی از مُفَضَّل بن صالح، از بعضی اصحاب، از حضرت باقر، و یا حضرت صادق عليه السلام آورده است که چون آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۳ بر رسول خدا وخی

۱- آیه ۸۲، از سوره ۲۰: طه.

۲- «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۵ و ص ۳۳۶ حدیث دوم؛ و «تفسیر المیزان» ج ۶، ص ۵۶.

۳- آیه ۵۵، از سوره ۵: مائده.

شد، بر پیغمبر سخت آمد؛ و ترسید که قریش او را تکذیب کنند؛ در این حال خداوند این آیه را فرستاد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. فلهذا در روز غدیر خم علی را معرفی کرد؛ و بر امر خداوند قیام و اهتمام نمود.^۱

و نیز عیاشی، از صفوان جمال روایت کرده است که: حضرت صادق عليه السلام فرمودند: چون این آیه راجع به ولایت فرود آمد؛ رسول خدا امر کردند که زیر دَوْحَاتِ غَدِيرِ خُمِّ را پاک کردند (دو حات جمع دَوْحَة، درخت بزرگی را گویند که بواسطه زیادی شاخه ها حکم سایبان را دارد؛ و مراد همان پنج درخت سَمْرَه است) و چون زیر درخت ها پاک شد؛ ندا کرد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ و سپس فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ گفتند: آری! فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ؛ رَبِّ وَآلِ مَنْ وَآلَاهُ؛ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ!

و سپس امر کرد مردم را که با امیرالمؤمنین عليه السلام بیعت کنند؛ همه مردم بیعت کردند بطوریکه یکنفر از جمعیت نمانده بود مگر اینکه بیعت کرد؛ و پیامبر سخنی گفت تا اینکه ابوبکر آمد، و فرمود: ای ابوبکر با علی به ولایت بیعت کن!

ابوبکر گفت: مِنَ اللَّهِ (أ) وَمِنْ رَسُولِهِ؟! از خداوند است و یا از رسول او؟!!

پیامبر فرمود: مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ. از طرف خداوند است و از طرف رسول او.

سپس عمر آمد؛ پیامبر فرمود: با علی به ولایت بیعت کن!

عمر گفت: مِنَ اللَّهِ (أ) وَمِنْ رَسُولِهِ؟! از خداوند است، و یا از رسول او؟!!

پیامبر فرمود: مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ. از طرف خداوند است و از طرف رسول او.

عمر اعراض کرد و چون با ابوبکر ملاقات کرد گفت: لَشَدَّ مَا يَرْفَعُ بَضْبَعِي

ابن عمه، چه خوب بازوهای پسرعموی خود را با بلند کردن محکم و نیرومند ساخت.

در اینجا حضرت صادق عليه السلام قضیه ملاقات عمر با آن مرد زیبا و خوشبورا

بیان می کنند و سپس می فرمایند: در روز غدیر دوازده هزار نفر حاضر بودند، و بر

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۳۲۸؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۳۵؛ و «تفسیر برهان» ج ۱ ص

ولایت علی بن ابیطالب شهادت دادند؛ و علی نتوانست حق خود را بگیرد؛ و یکی از شما چنانچه دو شاهد داشته باشد می تواند حق مال خود را بگیرد. فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^۱ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۲.

«و بالأخره حِزْبِ خدایند، درباره ولایت علی عليه السلام مظفر و پیروزند».

و نیز عیاشی از ابوصالح، از ابن عباس و جابر بن عبدالله آورده است که: این دو صحابی گفتند: خداوند تعالی پیغمبرش محمد را امر کرد که علی را به عنوان عَلَم و آیت در بین مردم نَصَب کند. تا آنکه مردم را از ولایت او با خبر سازد. رسول خدا ترسید که مردم بگویند: از پسرعموی خود دفاع می کند؛ و در این مسئله طغیان کنند. خداوند وَحی فرستاد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ در اینصورت رسول خدا صلى الله عليه وآله برای ولایت او در غدیر خم قیام کرد.^۳

و نیز عیاشی از حنان بن سدیر، از پدرش، از حضرت باقر عليه السلام آورده است که: چون جبرائیل در حجة الوداع بر رسول خدا صلى الله عليه وآله نازل شد، و آنحضرت را امر به اعلان امر علی بن ابیطالب به آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ نمود، حضرت رسول سه روز مکث کردند تا به جُحْفَه آمدند؛ و دست علی را برای معرفی به مردم از ترس مردم نگرفت.

چون به جُحْفَه آمدند؛ و روز غدیر بود؛ در مکانی که آنرا مَهْبِيعَةَ گویند نزول کرد و ندا در داد: الصَّلَاةَ جَامِعَةً مردم جمع شدند؛ و رسول خدا فرمود: مَنْ أَوْلَى

۱- آیه ۵۶، از سوره ۵: مآئده.

۲- «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۳۲۹؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان»، ج ۱، ص ۴۸۵.

۳- «تفسیر عیاشی»، ج ۱ ص ۳۳۱ و ص ۳۳۲؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۴۸۹. و «غایة المرام»، ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث چهارم، و «المیزان» ج ۶، ص ۵۴ و ص ۵۵، و «تفسیر مجمع البیان» ط صیدا ج ۲، ص ۲۲۳.

و در «کشف الغمّة» ص ۹۴ حدیث غدیر را با شأن نزول آیه تبلیغ و آیات حسان بن ثابت، از ابن عباس نقل کرده است.

يَكْفُرُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!﴾

چه کسی از شما به جان های خود شما نزدیکتر است؟! همه با صدا های بلند گفتند: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. خدا و رسول او.

پیغمبر دو مرتبه فرمود؛ همه با صدای بلند گفتند: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. باز پیامبر برای مرتبه سوم فرمود، گفتند: اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

پیغمبر دست علی را گرفت و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُكُ مَنْ خَدَلَهُ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۱

«علی از من است و من از علی هستم؛ و نسبت او با من همانند نسبت هارون است به موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست.»

و نیز از عیاشی از عُمَرُ بن یزید وارد است که حضرت صادق عليه السلام بدون سؤال کسی، ابتدآء خودشان فرمودند: الْعَجَبُ اِيْ أَبُوحَفْصٍ، از آنچه به علی بن ابيطالب رسید. آنحضرت ده هزار شاهد داشت و نتوانست حق خود را بگیرد؛ و یکنفر آدم حق خود را با دو نفر شاهد می گیرد.

رسول خدا از مدینه برای حج حرکت کرد؛ و پنج هزار نفر با او بودند؛ و از مکه برگشت؛ و پنج هزار نفر از اهل مکه او را مشایعت کردند؛ چون به جحفه رسید جبرائیل برای اعلان ولایت علی نازل شد. — ولایت علی از جانب خداوند، در مینای نازل شده بود؛ ولی رسول خدا به لحاظ ملاحظه از مردم از قیام به آن خودداری نمود — جبرائیل از جانب خداوند گفت:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

و خداوند تو را از آنچه در مینای کراحت داشتی، از گزند مردم حفظ می کند. و رسول خدا امر کرد تا زیر درخت های سمر را پاک کردند. یک نفر از مردم گفت: سوگند به خدا مصیبتی بزرگ و امر مئکری را به بار خواهد آورد.

۱ — «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۳۳۲؛ و «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث پنجم، و «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان»، ج ۱، ص ۴۸۹؛ و «تفسیر المیزان»، ج ۶، ص ۵۵.

من به عُمر بن یزید راوی این روایت گفتم: آن مرد که بود؟ گفت: حَبَشَى^۱.

و در «غایة المرام» وارد است: الْحَبَشِيُّ يَعْنِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ: مراد از حَبَشَى عمر بن خطاب است.^۲

و در «بحار الانوار» در ذیل این روایت در بیان آن گوید: الْحَبَشِيُّ هُوَ عُمَرُ لِإِنْتِسَابِهِ إِلَى الصَّهَابَةِ الْحَبَشِيَّةِ: ^۳ مراد از حَبَشَى عُمر است؛ چون منتسب است به صَهَابَةُ حَبَشِيَّة.

و نیز عیاشی از ابوالجارود، از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده است که: چون خداوند بر پیغمبرش آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ را نازل کرد؛ رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ هِيَجْ بِيَعْمَبِرِي از پیغمبران پیش از من نبوده‌اند مگر اینکه مقداری عمر کردند؛ و سپس خداوند آنها را به سوی خود خواند؛ و ایشان اجابت کردند؛ و من نیز نزدیک است که خوانده شوم؛ و اجابت کنم؛ و من مسئولم و شما مسئولید! و بنابراین در پاسخ خدای خود چه خواهید گفت؟!

گفتند: ما شهادت می دهیم که تو رسالات خدای خود را تبلیغ کردی و نصیحت اُمت نمودی! و آنچه بر عهده‌ات بود، ادا کردی! و خداوند بهترین پاداشی را که به پیامبران می دهد، به تو مرحمت فرماید.

رسول خدا عرض کرد: اللَّهُمَّ اشْهَدْ: بار پروردگارا تو گواه باش! و پس از آن فرمود: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! باید حاضران به غائبان برسانند: خداوند به من فرموده است و سفارش و وصیت کرده است که: هر کس که به من ایمان آورده است؛ و مرا تصدیق کرده است؛ باید به ولایت علی درآید. آگاه باشید ای مردم! ولایت علی ولایت من است (و ولایت من، ولایت پروردگار من است) و شما نمی دانید

۱- «تفسیر عیاشی»، ج ۱ ص ۳۳۲؛ و «غایة المرام» ج ۱ ص ۳۳۶ حدیث ششم؛ و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۴۸۹؛ و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۲۰۷.

۲- «غایة المرام» ج ۱ ص ۳۳۶.

۳- «بحار الانوار» ج ۹ ص ۲۰۷.

که: این عهدهی است که پروردگار من با من کرده است؛ و مرا امر کرده است که آنرا به شما برسانم و ابلاغ کنم.

و سپس فرمود: هَلْ سَمِعْتُمْ؟! ثَلَاثَ مَرَّاتٍ! آیا شنیدید؟ سه بار!

گوینده ای گفت: شنیدیم ای رسول خدا ﷺ.^۱

باری این، بعضی از روایاتی بود که از طریق شیعه بیان کردیم؛ و اما از طریق عاقله نیز چند روایت از مشایخ و اعلام آنها که در کتب خود ضبط نموده اند می آوریم:

از حافظ ابن عساکر شافعی روایت است که: با اسناد خود از ابوسعید خدری تخریج کرده است که آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در غدیر خم درباره علی بن ابیطالب نازل شده است.^۲

حافظ حاکم حسکانی حنفی در کتاب «شواهد التنزیل»، هشت روایت با هشت سند مختلف که منتهی می شوند به ابوهزیره، و ابواسحاق حمیدی (خدری - خ)، و ابن عباس، و حبری، و قیس بن ماصیر از عبدالله بن ابی اوفی، و زیاد بن منذر ابوالجارود، و جابر بن عبدالله روایت می کند که آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در روز غدیر درباره علی بن ابیطالب ﷺ نازل شده است، و در بعضی از آنها وارد است که: و پیامبر دست علی را بلند کردند، بطوریکه سیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و فرمود: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

و مضمون روایتی را که از زیاد بن منذر (ابوالجارود) نقل می کند؛ تقریباً به همان مضمون روایتی است که ما از «تفسیر عیاشی» اخیراً از ابوالجارود آوردیم. و روایتی را که از اعمش، از عبایه بن ربیع، از ابن عباس، از رسول خدا ﷺ روایت می کند، حدیث معراج است تا اینکه خداوند می فرماید: وَإِنِّي لَمْ أُنْعَثَ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَزِيرًا، وَإِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَإِنَّ عَلِيًّا وَزِيرُكَ!

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۳۳۴؛ و «غایة المرام» ج ۱ ص ۳۳۶ حدیث هشتم؛ و «تفسیر برهان»، ج ۱، ص ۴۹۰؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر المیزان»، ج ۶، ص ۵۵.

۲- «تفسیر الدر المنثور»، ج ۲ ص ۲۹۸.

«ومن هیچ پیغمبری را مبعوث نکردم مگر آنکه برای او وزیری قرار دادم؛ و بدرستی که تو رسول خدائی، و بدرستی که علی وزیرتست!»^۱

ابن عباس می گوید: رسول خدا هُجُوط کرد؛ و ناپسند داشت که این مطلب را برای مردم حدیث کند، چون مردم با زمان جاهلیت نزدیک بودند؛ تا اینکه از این قضیه شش روز گذشت؛ و خداوند این آیه را فرستاد: **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ!** «شاید اینطور است که تو بعضی از آن چیزهایی را که به تو وحی می فرستیم، ترک می کنی!»^۲

این را نیز پیامبر تحمّل کرد؛ تا اینکه روز هجدهم رسید؛ و خداوند این آیه را نازل کرد: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. وَرَسُولَ خِزْلَانَ** که در میان مردم إعلان کند که: هیچکس از مردم باقی نماند مگر آنکه فردا به وادی غدیر حُتم بیاید. و رسول خدا و مردم به غدیر آمدند؛ و پیغمبر فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! خُذُوا مِنْ مَّا مَمْرُوتِي** داده است که از ترس آنکه مبادا شما مرا مٹهم کنید! و تکذیب نمائید؛ حوصله ام تنگ و خسته شده ام؛ تا به جائی که پروردگار من مرا به وعید دنبال وعید دیگر معاتبه و مؤاخذه نموده است! در این حال دست علی بن ابیطالب را گرفت و بلند کرد بطوری که مردم سفیدی زیر بغل هر دو را دیدند و سپس فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَاكُمْ! فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ! اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَأَخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ!** و خداوند این آیه را نازل کرد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.**^۱

حاکم حَسْكَانِي در ذیل روایتی که از حبری روایت می کند، می گوید: و طرق این حدیث را بطور مُسْتَقْصَى در کتابی که در ده جزء به نام **دُعَاةُ الْهُدَاةِ إِلَىٰ أَدَاءِ حَقِّ الْمَوْلَاةِ** درباره‌ی ولایت علی بن ابیطالب تصنیف کرده ام، آورده ام.^۲ و مرحوم سیّد ابن طاوس می گوید: از کسانی که درباره‌ی حدیث غدیر کتاب نوشته اند، حاکم حَسْكَانِي است که کتاب خود را به نام **دُعَاةُ الْهُدَاةِ إِلَىٰ أَدَاءِ**

۱- «شواهد التنزیل»، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۳، حدیث شماره ۲۴۳ تا شماره ۲۵۰. و در «تفسیر مجمع البیان» (طبع صیدا ج ۲ ص ۲۲۳) دو تا از این حدیث‌ها را از «شواهد التنزیل» با اسناد خود از ابن ابی عمیر و ابن عباس روایت می کند.

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۱۹۰.

حَقَّ الْمُوَالَاةُ نَامِيْدَةً اسْت. ۱

جلال الدین سبوطی شافعی در «تفسیر الدر المنثور» گوید: قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - آية، ابوالشیخ از حسن تخریج کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند تعالی به من مأموریت و رسالتی داده است که از تبلیغ آن سینه من تنگ شد؛ زیرا که می دانستم: مردم تکذیب مرا می کنند؛ فلهمذا مرا بیم داد که: یا باید تبلیغ آنرا کنم؛ و یا مرا عذاب می نماید؛ و این آیه را فرستاد: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ.

و نیز عبد بن حمید، و ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و ابوالشیخ، از مجاهد تخریج کرده اند که: چون آیه بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فرود آمد؛ رسول خدا عرض کرد: ای پروردگار من! من یک تن بیش نیستم! اگر تمام مردم بر علیه من اجتماع کنند، من چه کنم؟ این جمله فرود آمد: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ!

و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر، از ابوسعید خدری تخریج کرده اند که: این آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بر رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم راجع به علی بن ابیطالب نازل شد.

و ابن مردویه از ابن مسعود تخریج کرده است که: ما در زمان رسول خدا ﷺ، آیه را اینطور قرائت می نمودیم:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. ۲

امام فخر رازی شافعی در «تفسیر کبیر» خود می گوید: دهمین وجه از وجوه وارده در شأن نزول آیه تبلیغ آنست که: در فضیلت علی بن ابیطالب نازل شده است؛ و چون این آیه نازل شد، رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ! اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ. و چون عمر - رضی الله عنه - او را ملاقات کرد، گفت: هِنِيئاً لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ

۱- «اقبال» ص ۴۵۳؛ و «طرائف» بنابر نقل صاحب «عباقت»، ج غدیر ص ۳۷ از طبع دوم.

۲- «تفسیر الدر المنثور» ج ۲، ص ۲۹۸.

وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ!

و این قول، گفتار ابن عباس و برآء بن عازب و محمد بن علی است.^۱
 نظام الدین قمی نیشابوری در تفسیر خود گوید: و سپس خداوند رسول خود را امر کرد که: به کمی مردم میانه رو و مقتصد؛ و به زیادی مردم دشمن و معاند ننگرد؛ و از نیات سوء آنان ترس نداشته باشد؛ و این آیه را فرستاد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ). از ابوسعید خدری وارد است که این آیه در فضل علی بن ابیطالب - رضی الله عنه و کرم الله وجهه - در روز غدیر ختم وارد شده است.
 رسول خدا ﷺ دست او را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاَهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ؛ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. و پس از اینکه عمر با علی دیدار کرد گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ! و این قول، گفتار عبدالله بن عباس و برآء بن عازب و محمد بن علی است.^۲

در این روایت بخصوصه لفظ مَوْلَاَهُ عَلِيٌّ مَوْلَاَهُ آمده است؛ و هَذَا که اشاره به شخص خارجی است دلالت بر تأکید در تعیین و تشخیص دارد. و از ابواسحق ثعلبی نیشابوری در تفسیر خود: «الکشف والبيان» دو روایت شده است: اول از حضرت ابوجعفر محمد بن علی امام باقر عليه السلام که معنای آیه بَلِّغْ اینست: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِيٍّ. و چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ.

دوم با سند متصل خود از ابن عباس در گفتار خداوند متعال: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - الآية که او گفت: این آیه درباره علی نازل شده است. خداوند پیغمبرش را امر کرد که درباره ولایت علی تبلیغ کند؛ رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. این دو حدیث را از ثعلبی در «الغدیر» ج ۱ ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ نقل کرده و مصادر آن را ابن بطریق در «عمدة» ص ۴۹ و سیدابن طاوس در

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع اول، ج ۳، ص ۶۳۶.

۲- «تفسیر غرائب القرآن» و «غرائب الفرقان»، ج ۶، ص ۱۲۹؛ طبع اول ۱۳۸۱ هجری.

«طرائف» و اربلی در «کشف الغمّة» ص ۹۴ ذکر کرده و از طبرسی در «مجمع البیان» ج ۲ ص ۲۲۳ حدیث دوم را از تفسیر «الکشف والبیان»؛ و حدیث اول را از ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱ ص ۵۲۶ آورده است. و استاد ما علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - از «تفسیر ثعلبی» سه روایت: دو تا از حضرت باقر عليه السلام و یکی از ابن عباس نقل می کنند. (المیزان، ج ۶، ص ۵۶).

شهاب الدین سید محمود آلوسی شافعی بغدادی در تفسیر خود آورده است که: شیعه می پندارند که مراد به مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ خِلاَفَتِ عَلِيٍّ - کرم الله وجهه - است؛ چون با اسانید خود از ابوجعفر و ابوعبدالله - رضی الله تعالی عنهما - روایت کرده اند که: خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی فرستاد که علی - کرم الله وجهه - را خلیفه خود گرداند؛ و رسول الله می ترسید که این استخلاف بر جماعتی از اصحاب خود گران آید؛ فلذا به جهت تشجیع آنحضرت به ادای امر خود خداوند تعالی این آیه را فرستاد.

و از ابن عباس - رضی الله تعالی عنهما - روایت است که او گفت: این آیه درباره علی - کرم الله وجهه - نازل شده است؛ چون خداوند سبحانه پیغمبر را امر کرد که مردم را به ولایت علی خبر دهد، و رسول خدا ترسید که بگویند: از پسر عموی خود دفاع می کند؛ و ملاحظه حفظ اطراف و جوانب او را می نماید؛ و لهذا پیامبر را بدین مرام طعن زنند؛ خداوند تعالی به پیامبر این آیه را وحی کرد؛ و آنحضرت در روز غدیر خم به ولایت علی قیام فرمود؛ و دست او را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاَهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.

و سیوطی در «الدر المنثور» از ابوحاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر، تخریج می کند که آنها از ابوسعید خدری روایت می کنند که: او گفت: این آیه بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم راجع به علی بن ابیطالب - کرم الله وجهه - نازل شد. و ابن مردویه از ابن مسعود تخریج کرده است که ما در عهد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه را این طریق می خواندیم: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (إِنَّ عَلِيًّا وَوَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۱.

۱- «تفسیر روح المعانی» طبع دارالطباعه المنیریة، ج ۶، ص ۱۹۲ و ص ۱۹۳.

شیخ الإسلام إبراهيم بن محمد بن مؤيد حموي، از چهار طریق: برهان الدین أبو الوفاء إبراهيم بن عمر بطور اذن در روایت؛ و مجدالدین عبدالله بن محمود بن مؤدود مؤصلی؛ و بدرالدین محمد بن محمد بن أسعد بخاری، به طریق اجازه در روایت؛ و عبدالحافظ بن بدران به طریق قرائت بر او؛ سند متصل را به أبوهریره می رساند که: رسول خدا ﷺ فرمودند: آن شبی که مرا برای معراج به آسمان سیر می دادند؛ ندائی از زیر عرش خدا شنیدم که: إِنَّ عَلِيًّا رَأَيْتُهُ الْهَدَى، وَ حَبِيبٌ مِّنْ يُؤْمِنُ بِي؛ بَلَّغَ عَلِيًّا (ذَلِكَ). فَلَمَّا نَزَلَ النَّبِيُّ أَنَسِي ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلًّا وَعَلَا عَلَيْهِ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.^۱

«بدرستی که علی را پرچم هدایت است؛ و حبیب کسی است که به من ایمان بیاورد؛ این مطلب را به علی ابلاغ کن. چون پیامبر از آسمان نزول نمود، به فراموشی سپرده شد؛ خداوند این آیه ببلغ ما انزل إليك را فرستاد.

الشیخ نور الدین علی بن محمد ابن صباغ مالکی گوید: امام أبو الحسن واحدی در کتاب خود مستی به «أسباب النزول» گوید: با سند مرفوعه از ابوسعید خدری وارد شده است که: این آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در روز غدیر خم نازل شده است، درباره علی بن ابیطالب.

و سپس گوید: شیخ محیی الدین نووی گفته است: غدیر خم — به ضم خاء معجمه و تشدید میم با تنوین — اسم است برای غیضه ای (نیزار و درخت زار که دارای نباتات بهم پیچیده باشد) که در سه میلی از جحفه واقع است؛ و در آنجا غدیری (آبگیر) است که به آن غیضه نسبت دارد؛ و به آن می گویند: غَدِيرُ خُمِّ.^۲

مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ شَافِعِي گوید: زیاده تفریر: امام أبو الحسن واحدی در کتاب

۱- «فرائد السمطين في فضائل المرتضى والتول والتبطين» ج ۱، ص ۱۵۸.

۲- «الفصول المهمة»، طبع سنگی ص ۲۷، طبع نجف ص ۲۴ و ص ۲۵. در «مرصد الاطلاع» ج ۱ ص ۸۲؛ گوید: خُم، قیل: رَجُلٌ وَقِيلَ: غَيْضَةٌ. وَقِيلَ: مَوْضِعٌ تَصَبَّ فِيهِ عَيْنٌ. وَقِيلَ: بِرُقْرِبٍ مِنَ الْمَيْسَبِ، حَفْرًا مَرَّةً بَن كَعْب، نُسِبَ إِلَى ذَلِكَ غَدِيرِ خُمٍّ وَهُوَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، قِيلَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ مِنَ الْجَحْفَةِ. وَقِيلَ: عَلَى مِيلٍ. وَهَذَا مَسْجِدُ النَّبِيِّ ﷺ.

خود که به «أسباب النزول» نامیده است، با سند مرفوعه خود به ابوسعید خُدَری
 إسناد می دهد که: این آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي ذَلِكَ
 رَجَعْتُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ نَازِلٌ شَدِيدٌ ۱.

أبو الحسن واحدی نیشابوری با سند خود از اعمش، و أبو جِجَاف، از عطیه، از
 ابوسعید خُدَری روایت کرده است که آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 رَجَعْتُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرُودٌ آمَدَةٌ ۲.

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در تفسیر یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 گفته است: ثعلبی از ابوصالح، از ابن عباس، و از محمد بن علی الباقر—رضی
 الله عنهما—تخریج کرده است که: آن دو نفر گفته اند: آیه در باره علی بن
 ابیطالب نازل شده است.

و همچنین حَمَوِيُّ در «فرائد السَّمَطِينِ»، از ابوهیریه تخریج کرده است.
 و أيضاً مالکی در «فُصُولِ الْمَهْمَةِ» از ابوسعید خُدَری تخریج کرده است، که
 او گفته است: این آیه راجع به علی است و در غدیر خم نازل شده است. اینطور
 شیخ محیی الدین نووی بیان کرده است. ۳.

سید علی بن شهاب همدانی در ضمن مودت پنجم از کتاب خود که به نام
 «مَوَدَّةُ الْقُرْبَى» می باشد گوید: از بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ روایت است که گوید: چون
 با رسول خدا از حَجَّةِ الْوَدَاعِ به مدینه بر می گشتیم: چون به غدیر خم رسید ندا در
 داد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ. و رسول خدا در زیر درختی دست علی را گرفت و گفت:
 أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟! ۴

گفتند: آری يَا رَسُولَ اللَّهِ! حضرت فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛
 و سپس عرض کرد: اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِي مَنْ عَادَاهُ. و عمر بن خطاب او را
 ملاقات کرده و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ
 وَمُؤْمِنَةٍ. و در این مورد نازل شد آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - الآیة. ۴

۱- «مَطَالِبُ السُّؤْلِ فِي مَنَاقِبِ آلِ الرَّسُولِ» ص ۱۶.

۲- «أسباب النزول»، ص ۱۵۰؛ و «فصول المهمة» ابن صباغ ص ۲۷، و «الميزان» ج ۶ ص ۶۰.

۳- «يتابع المودة» طبع اسلامبول سنة ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴- کتاب «مودة القربى» که تمام آن درج «بنایع المودة» آمده است؛ مودت پنجم، ص ۲۴۹.

میرخواند: غیاث الدین بن همام در «حبيب السیر» از «كشف الغمة» آورده است که: حضرت شفیع الأئمة چون به موضع غدیر خم رسید و معلوم گردید که پس از تجاوز از آن مکان طوایف انسان از موکب همایون جدا شده به طرف منازل خود خواهند رفت و اراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از این معنی خبر داشته باشند این آیه نازل شد که: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** یعنی در استخلاف علیّ و نصّ بر او به امامت **وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس**.^۱

شیخ مُحَمَّد عَبْدُهُ مِصری رئیس جامعه الأزهر گوید: ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از أبوسعید خُدَری روایت کرده اند که: **آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** در روز غدیر خم درباره علیّ بن ابیطالب نازل شده است.^۲ باری این فی الجملة بحثی بود که در پیرامون شأن نزول آیه تبلیغ از مصادر شیعه و عامه بعمل آمد؛ و علامه امینی — رحمة الله علیه — که فقط از مصادر عامه بحث فرموده است، درباره شأن نزول این آیه از کتب معتبره آنها از سی کتاب از مشایخ و حفاظ آنها این بحث را مشروحاً بیان کرده است.^۳ و اما بحث از نقطه نظر دلالت آیه تبلیغ، و انتساب آن به قضیه ولایت؛ و بیان مفاد آن که به فقه الآیه تعبیر می شود از این قرار است:

در این آیه جهاتی از نکات ادبی است که آنرا از سایر آیات متمایز می کند: **أَوَّلُ** خطاب به رسول الله است به لفظ **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** (ای فرستاده و پیغام آورنده) که در اینجا آنحضرت را به صفت رسالت مخاطب ساخته است؛ و در هیچ جای قرآن بدین صفت رسول خدا مورد خطاب قرار نگرفته است غیر از همین مورد؛ و

۱- «حبيب السیر» طبع حیدری با مقدمه همائی ج ۱ ص ۴۱۱. باید دانست که تاریخ «حبيب السیر» از کتب معتبره است. در «كشف الطنون» ج ۱ ص ۴۱۹ گوید: این کتاب از کتب پرفایده و معتبر است. و نیز حسام الدین در کتاب «مَرَافِضُ الرَّوَافِضِ» آن را از کتابهای معتبر شمرده است. و ابوالحسنات حنفی در کتاب «الفوائد البهیة» کراً از آن نقل کرده و آن را از کتب معتبر شمرده است.

۲- «تفسیر المنار»، ج ۶، ص ۴۶۳.

۳- «الغدیر»، ج ۱، از ص ۲۱۴ تا ص ۲۲۳.

فقط یک مورد دیگر باز هم در همین سوره مائده آیه ۴۱:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ. «ای فرستاده ما، به غم و آندوه نیندازد تو را کسانی که در کفر شتاب می ورزند! از آن کسانی که با زبانهایشان می گویند ایمان آورده ایم؛ ولی با دل‌هایشان ایمان نیاورده اند!»

ولیکن خطاب به آنحضرت به لفظ **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** (ای خبر داده شده؛ و از عوالم غیب مطلع گردیده، که به صفت نبأ و انبأ آنحضرت را یاد می کند؛ و دلالت بر مجرد اطلاع و علم به عالم غیب و نزول وحی توسط جبریل می کند) در سیزده جای از قرآن آمده است.

و چون امر به تبلیغ در آیه **بَلِّغْ**، امر و الزام به رساندن حکم نازل شده از سوی خداست؛ فلذا انسب است به لفظ رسول، مخاطب شود تا همانند برهانی باشد بر وجوب تبلیغ مضمون آیه؛ تا آنحضرت را هشدار دهد که وظیفه رسول خدا تبلیغ رسالت اوست؛ طبق آنچه که رسالت را تحمّل کرده و متعهد به قیام در برابر مشکلات وارده از ناحیه رسالت شده است.

دوم کلمه **بَلِّغْ** است که امر است به تبلیغ؛ و تبلیغ عبارت است از رسانیدن و ایصال کردن و ابلاغ نمودن و اتمام حجت کردن؛ غیر از کلمه **قُلْ** و **اقْرَأْ** و **اتْلُ** و **ادْكُرْ** و **ذَكُرْ** و امثال اینهاست که فقط دلالت بر گفتن و خواندن و تذکر دادن و گذشتن است. چنانکه در سوره ۳۳: **أحزاب آیه ۳۸ و ۳۹** گوید: **مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَفْدُورًا— الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.**

«برای پیغمبر در رسانیدن و ابلاغ کردن آن چیزی را که خدا بر او واجب کرده است هیچگونه گرفتگی و سختی و مشقتی نیست. و این دأب و سنت خداوند است در همه پیامبرانی که قبلاً آمده و وظایف خود را انجام داده و گذشته اند؛ و امر خداوند معین و مشخص و در تحت قدر و اندازه، اندازه گیری شده است. آن کسانی که رسالات خداوند را تبلیغ می کنند؛ و از خدا می ترسند؛ و از هیچکس جز خدای ترس ندارند؛ و خداوند در حساب و رسیدگی کافی

است».

و از همین جهت است که شأن رسالت را در قرآن ابلاغ دانسته است: در آیه ۹۹، از سوره ۵: مائده: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (برعهده رسول غیر از رسانیدن چیزی نیست).

سوم کلمه «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» است یعنی ابلاغ کن چیزی را که به تو نازل شده است. در اینجا نام آن چیز را بخصوصه نبرده است، بلکه با صفت «مَا أَنْزَلَ» آورده است، تا دلالت بر اهمیت و بزرگی این امر کند؛ و اینکه چون فرستاده شده از جانب خداست، پیامبر در تأخیر آن حقی ندارد؛ و نیز برای بیان آن به مردم، برای آنحضرت عذری است.

چهارم قید «مِنْ رَبِّكَ» است. یعنی از جانب پروردگارتو؛ و این می رساند که خداوند رحیم و کریم و خالق و مدبر و هادی تو که همه چیز تو در تحت قدرت اوست؛ این را فرستاده است. پس چگونه جای تردید و تأمل و ترووی و تأخیر است؟

پنجم جمله «وَأِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» اگر این مأموریت را بجانیاوری، اصلاً ادای رسالت پروردگارت را ننموده ای! و در بعضی از قرائت ها «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتِهِ» (اصلاً رسالت های پروردگارت را انجام نداده ای)، آمده است! و این جمله نهایت تأکید، و اهمیت حکم مزبور را می رساند؛ که آن در درجه و منزلت ای است که اگر تنها آن را انجام ندهی، مثل آنست که بطور کلی هیچیک از رسالات خدا را که متحمل و متعهد شده ای انجام نداده ای!

و این جمله به صورت تهدید آمده است، که بفهماند: اهمیت این حکم تا حدی است که اگر به مردم نرسد؛ و حق آن کاملاً مراعات نگردد؛ گو یا هیچ حکم از احکام خدا توسط رسول او به مردم نرسیده است و هیچیک از اجزای دین به محلّ و مقرّ خود ننشسته؛ و به جای خود قرار نگرفته است.

باید دانست که این جمله شرطیه؛ اگر بجا نیاوری رسالت خدا را بجا نیاورده ای! مانند سایر جمله های شرطیه متداوله نیست؛ چه معمولاً جمله شرطیه را وقتی بکار می برند، که تحقق جمله شرطیه مجهول باشد؛ و بنابراین جمله جزایه مرتب بر تحقق جمله شرطیه است. ولیکن در اینجا مقام پیامبر اکرم اشرف

و ارفع است از آنکه خداوند درباره او احتمال تبلیغ حکم و عدم تبلیغ حکم را بدهد؛ در حالی که خود خدا می فرماید: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**^۱. «خداوند داناتر است آنجائی را که رسالت خود را قرار دهد». فعليهذا این جمله شرطیه در ظاهر مفادش تهدید؛ و در حقیقت اعلام به غیر رسول الله است که تا چه سرحد این امر نازل شده، حاوی اهمّیت بوده و رسول خدا در تبلیغش معذور است.

ششم دو جمله **وَاللَّهُ يَفْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** «خداوند تو را از مردم حفظ می کند! وحقاً خداوند گروه مخالفان و معاندان را که پیوسته روی حق را می پوشانند، و با حق باطناً در ستیز و منازعه اند؛ به مقاصد دنیوی و اسباب وصول به اهداف خود در شکستن این حکم نازل شده از ناحیه ما رهبری و هدایت نمی نماید.

جمله اول می رساند که در تبلیغ این حکم، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مردم نگرانی و وحشت داشته است؛ و جمله دوم به منزله جمله تعلیلیّه برای این جمله است. زیرا خداوند همه گروهها و دستجات مخالف را مهار و مقید می کند؛ و آنها را به دسترسی به اسبابی که بتوانند در این حکم با پیغمبر منازعه و مخاصمه نمایند؛ و برای برانداختن دین او و آئین او قیام و اقدام کنند متمکن نمی گرداند، و آن اسباب را عاطل و باطل می سازد. و بالنتیجه ایشان موفق به ستیزه و منازعه با او در این امر نخواهند شد.

در اینجا اولاً می بینیم که عصمت از مردم را مطلق آورده و بیان نکرده است که: خداوند از کدام گونه از انواع تعدّیات مردم، از آزار رسانیدن به جسم مثل کشتن و یا مسموم کردن و یا به اقسام قتل ناگهانی بدون توجّه (فَشْک و ترور)؛ و یا معارضه با عرض و آبرو مثل سَب و لَعْن و شَم و افتراء و اتّهام؛ و یا معارضه با آنحضرت به غیر این امور مانند برگردانیدن وجهه نبوت و خطّ مشی آنرا با مکر و خدعه و کید و حيله؛ پیغمبر خود را حفظ می کند؛ و بطور کلی از بیان آن سکوت کرده است. این برای إفاده تعمیم است که خلاصه از هر گونه گزند که راجع به

۱- آیه ۱۲۴، از سوره ۶: انعام.

دین باشد او را حفظ می‌کند. و آنچه را که سیاق آیه حتماً می‌رساند؛ آن نوع شرّ و فتنه‌ای است که موجب انقلاب امر نبوت برای پیغمبر می‌شده است؛ بطوریکه زحمات پیغمبر را در بالا بردن پرچم دین و إعلاء کلمه توحید و عدل؛ و دعوت مردم را به عبودیت حضرت حقّ ساقط می‌کرده است.

و ثانیاً لفظ نّاس (مردم) را مطلق آورده است، تا دلالت کند که در این سواد مردم همه گونه از مؤمن و منافق و کسانی که دلشان مریض و قلبشان آلوده است یافت می‌شود که همه با هم مخلوط بوده و تمایزی ندارند.

و علیهذا اگر بنا بشود ترس وجود داشته باشد؛ باید از عامه آنان ترسید؛ و جمله تعلیلیّه: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** إشعار به این نکته دارد.

و ثالثاً مراد به کافرین، خصوص مشرکان و یا یهود و نصاری نیستند؛ بلکه کفر در اینجا به معنای عام خود از پوشانیدن و مستور نمودن روی حق آمده است، همچنانکه در آیه ۹۷ از سوره آل عمران:

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ «و کسی که (به امر خدا در ایجاب حجّ بیت الله الحرام در صورت استطاعت) کفر ورزد؛ (یعنی نپذیرد و به حقّ نگراید و به باطل متوجه شود) پس خداوند از جهانیان بی نیاز است»، دلالت بر همین قسم از اقسام کفر به معنای عامّ و مطلق دارد؛ و همانطور که خواهیم دانست: مراد از کفر، استکبار و استنکار از اصل دین نیست که با امتناع از شهادتین متحقّق شود؛ زیرا آن معنای از کفر مناسبت با مورد آیه ندارد؛ مگر در صورتی که بگوئیم مراد از ما **أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** مجموع احکام و دستورات دین بوده باشد؛ و این زاهم خواهیم دانست که صحیح نیست.

و رابعاً مراد از عدم هدایت خداوند، عدم هدایت آنهاست در کید و مکرشان؛ بطوریکه با توسّل به اسباب جاریه دنیویّه موقّق به وصول به هدف‌های خود نگردند؛ و به آنچه را که از شرّ و فساد آرزو می‌کنند نرسند مانند آیه ۶ از سوره ۶۳: **مَنَافِقُونَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** «خداوند گروه فاسقان را به اهداف خود رهبری نمی‌کند».

و اما اینکه مراد از عدم هدایت، عدم هدایت آنها در ایمان باشد، این معنی صحیح نیست؛ زیرا که منافات با اصل دعوت پیامبر و تبلیغ دارد؛ زیرا که معنی

ندارد خدا بگوید: ای پیغمبر ما! تو کافران را به اسلام و حکم خدا دعوت کن؛ و من البته آنها را رهبری نمی کنم؛ و راه ایمان را نشان نمی دهم مگر در مورد اتمام حُجَّت!

علاوه بر این ما پیوسته بالعیان می بینیم که خداوند پیوسته کافران را هدایت می کند؛ و گروه گروه مسلمان می شوند و خداوند وعده هدایت ایشان را إجمالاً داده است؛ آنجا که فرماید:

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیه ۲۱۳، از سوره ۲: بقره) «و

خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می نماید».

و از آنچه که بیان شد، روشن شد که مراد از عدم هدایت کافران آنست که خداوند آنها را در مقاصد و مهمات خود آزاد نمی گذارد؛ و در توسل به اسباب عادیة دنیویة برای خاموش کردن نور خدا و احکام نازل شده از جانب او یله ورها نمی کند. زیرا که همیشه کافران و ظالمان و فاسقان روی سوء سریره و نیات خود می خواهند دست به اسبابی زنند، تا سبب خدا را دگرگون کنند؛ و با این اسباب به مسببات منویة خود که مخودین و کلمه حق باشد نائل گردند. در این حال خداوند راه جریان و سریان اسباب صورتیه را می بندد؛ و از وصول به غایات و مسببات جلوگیری می شود. زیرا که سببیت اسباب به دست خدا است؛ و هیچگاه حضرت خداوندی مقهور و محکوم اسباب ساخته شده به دست خود نخواهد شد.

این گروه چه بسا در مساعی خود به هدفهایشان موفق می شوند؛ و در زمانهای کوتاهی دست می یابند و بلند پروازی نموده استعلا می جویند و استکبار می ورزند؛ لیکن دیر زمانی نمی باید که علم ایشان و اثرگون و خدعه آنها به خود آنها بازگشت می کند.

وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. (آیه ۴۳، از سوره ۳۵: فاطر)

«مکربند و خدعه بد نمی چسبد، و واجب و لازم نمی شود، مگر به اهل آن

مکرب».

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ

النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ. (آیه ۱۷، از سوره ۱۳: رعد)

«اینطور خداوند حق را به باطل می زند (و درهم می ریزد و مخلوط می کند) اما زبد و کف در جای خود مستقر نمی ماند و از بین می رود؛ و اما آنچه که به مردم منفعت می رساند، در روی زمین درنگ می کند؛ اینطور خداوند مثالها می زند».

و محصل آنچه ذکر شد اینست که: این جمله: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** در حکم تعلیل و تفسیر جمله **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** می باشد؛ و مراد از عصمت، حفظ رسول الله است از آفاتی که به او برسد؛ بدون اینکه او به هدفش نائل آید؛ و به مقصد و مرام خود در برافراشتن لوای حمد و توحید برسد؛ به اینکه او را **مُتَّهَم** به بی دینی و دنیا پرستی کنند؛ یا او را بکشند بدون أخذ نتیجه و انگیزه از بعثت و نبوت.

و اما اینکه اگر بخواهیم آیه را به إطلاقش أخذ کنیم و بگوئیم: خداوند رسول خود را از هرگونه گزندی محفوظ می دارد؛ این منافات با آیات قرآن و حدیث و تاریخ قطعی دارد. آنقدر نفس نفیس آنحضرت از اُمت خود چه از کُفّارشان؛ و چه از منافقانشان؛ و چه از مؤمنانشان؛ رنج و مصیبت دید؛ و به انواع اذیت ها و آزارها مبتلا گشت، که هیچ ذی نفسی قابل تحمل این همه بلاها و مصائب نیست مگر نفس شریف خود آنحضرت. چنانکه در حدیث مشهور فرموده است: **مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَ قَطُّ** «هیچگاه پیغمبری بقدری که من آزار دیده ام؛ آزار ندیده است».

از آنچه بیان کردیم معلوم شد که مفاد این آیه بسیار مهم؛ و شاید از مهمترین آیاتی است که در قرآن کریم وارد شده است. این آیه، آیه ۶۷ از سوره مائده است؛ و سوره مائده آخرین سوره ای است که بر رسول خدا ﷺ در مدینه نازل شده است؛ و همه و یا بیشتر آن در حَجَّة الوداع نازل شده است،^۱ و به اتفاق جمیع مفسران از سوره های مَدَنی است؛ زیرا که سوره های مدنی به سوره هائی گویند که بعد از هجرت رسول خدا نازل شده است؛ گرچه آنحضرت در سفر بوده اند.

۱- «إتقان» طبع اول ج ۱ ص ۲۳ از محمد بن کعب از طریق ابی عبید آورده است که: سوره مائده در حَجَّة الوداع، فیما بین مکه و مدینه نازل شده است.

ولیکن قبل از این آیه و بعد از این، آیات راجع به اهل کتاب است؛ و این آیه در میان آمده است. قبل از این آیه، اینست:

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ. (آیه ۶۶)

«و اگر هر آینه اهل کتاب، تورات و انجیل را بر پا می کردند؛ و آنچه را که از پروردگارشان به سوی ایشان نازل شده اقامه می نمودند؛ هر آینه از سمت بالایشان و از زیر پاهایشان نعمت می خوردند. بعضی از ایشان گروه مقتصد و میانه رو هستند، و بسیاری از آنان اعمالی که انجام می دهند زشت است.»

و آیه بعد، این آیه است: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ. (آیه ۶۸)

«بگو (ای پیغمبر) ای اهل کتاب! شما مایه و وزنی ندارید، و به چیزی اتکاء و اعتماد ندارید، و ارزش و قیمتی ندارید تا زمانیکه تورات و انجیل و آنچه را که از پروردگارتان به سویتان نازل شده اقامه کنید! (وای پیغمبر) برای بسیاری از ایشان، آنچه که از پروردگارتوبه سوی تو نازل شده است؛ موجب مزید طغیان و سرکشی و کفر می گردد؛ پس بر قوم کافران اَسَفِ مخور؛ و اندوهگین مباش!»

آیه مورد بحث ما (آیه تبلیغ) در وسط این دو آیه است؛ و بسیار جای تعجب است؛ زیرا که مناسبت و ارتباطی بین این آیه، و آیات ماقبل و مابعد، منجمله این دو آیه نیست؛ و حَقّاً نمی توان گفت: آیه تبلیغ، تبلیغ در باره اهل کتاب است؛ و به همین مناسبت در لابلای آیات راجع به آنها آمده باشد.

زیرا اولاً در این آیات راجع به اهل کتاب جزیک دستورات عمومی و دعوت های کلی چیزی نیست تا در وسط، نیاز به آیه تبلیغ با آن شدت و حدت باشد!

و ثانیاً سوره مائده در آخر حیات رسول خدا و در مدینه نازل شده؛ و در آن زمان اسلام به اعلی درجه شوکت و عزت خود رسیده؛ کفار و مشرکان و یهود و نصاری مخذول و منکوب شده بودند، و دیگر قدرتی نداشتند که نیاز به تبلیغ حکمی باشد که در آن رسول خدا ترس و دهشت داشته باشد؛ و خداوند به او وعده عصمت و

مصونیت دهد.

در دوران هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، اهل کتاب بالأخص یهود دشمنی‌ها نمودند، و ستیزگی‌ها کردند؛ و با کفار قریش در جنگ‌ها مساعدت‌ها نمودند؛ و احزاب تشکیل دادند؛ تا بالأخره منجر به قضیه بنی قریظ و بنی النضیر و بنی قینقاع و بالأخره یهود خبیر و قَدْک شد؛ و همه مخدول و منکوب شدند. علاوه بر این، آیه متضمن امر شدید و حکم حاد و تندی نسبت به یهود نیست و در قرآن کریم در مواضع عدیده، دستوراتی آمده است که برای یهود بسیار تلخ‌تر و سنگین‌تر بوده است؛ و معذک نحوه خطاب به پیامبر همانند آیه تبلیغ نبوده است؛ و از طرف دیگر پیامبر نیز مأموریت‌های شدیدتر و سنگین‌تری داشته است، مانند تبلیغ توحید و نفی بت‌پرستی از کفار قریش و مشرکین عرب. و آنها از طائفه یهود خونخوارتر و غلیظ‌تر و سخت‌تر بوده‌اند. و معذک خداوند پیامبرش را در تبلیغ به آنان بمانند چنین آیه‌ای تهدید نموده است و برای او عصمت و محفوظیت را تضمین نکرده است. آیات متعرض به اهل کتاب در این سوره؛ غالب آیات این سوره را تشکیل می‌دهند؛ و آیه تبلیغ هم مسلماً در همین سوره نازل شده است. و در آن هنگام که صولت یهود شکسته شده و غضب الهی ایشان را فرا گرفته است کَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَاءَهَا اللَّهُ چه معنی دارد که آیه تبلیغ با این خصوصیت در باره آنها و نصاری نازل شود؟ در آن زمان همه آنها در تحت حظیره اسلام و پناه آن آمده بودند و یهود و نصارای نجران که شدیدترین مسیحیان بودند؛ قبول جزیه کرده بودند؛ و با این حال تهدید خدا چه معنی دارد؟

و علیهذا آنچه را که فخر رازی و به تبع او بعضی از مفسران دیگر عامه از جمله محمد عبده در «المنار» آورده‌اند^۱ که این آیه به مناسبت سیاق آیات، راجع به اهل کتاب است؛ خالی از تحقیق و محتوای صحیح است؛ زیرا علاوه بر آنچه ذکر شد، وارد شدن آیه‌ای، در میان سیاق آیات؛ قابل معارضه با دلیل قطعی و روایات و اخباری که از علماء عامه و از بزرگان آنها در کتبشان ثبت شده و از اصحاب بزرگ رسول خدا و تابعین روایت کرده‌اند نمی‌باشد. کجا می‌توان به

۱- تفسیر «مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۶؛ و «تفسیر المنار» ج ۶ ص ۶۷.

مجرد حفظ سیاق، دست از دلیل قطعی و حجت عقلانی شست؛ در حالی که سیاق جز فی الجملة ظهوری بیش نیست؟

و به همین جهت بسیاری از مخالفان ولایت از عامه چون در این محذور واقع شدند؛ گفته اند که: آیه تبلیغ در ابتدای بعثت رسول خدا و در مکه نازل شده؛ و راجع به کفار قریش است؛ که دست از تبلیغ برندار! و در رساندن آیات به کفار قریش کوتاهی مکن؛ که در اینصورت گویا انجام وظیفه نبوت ننموده ای! و خداوند تو را از شر کفار محفوظ می دارد! و بنابراین، این آیه مکی در میان سوره مائده مدنی قرار گرفته است.

این کلام نیز خالی از تحقیق است زیرا اولاً آیات ابتدای بعثت همگی از تهدید و شدت و جدت عاری هستند، و لسان آیات نرم و ملایم است همانند **إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ** تا آخر سوره علق ۹۶: «بخوان به نام پروردگارت که آفریده است». و مانند **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ**. «ای دثار و ردا به خود پیچیده برخیز؛ و پروردگارت را به بزرگی یاد کن!» تا آخر سوره ۷۴؛ و مانند **فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ** «پس به سوی خدا راستی و استقامت پیشه گیرید! و از او طلب غفران و آمرزش کنید! و وای بر مشرکان».

و ثانیاً رسول خدا در مقام اطاعت امر خدا و تبلیغ احکام او ترسی ندارد؛ مقام و احوال پیامبر اکرم اشرف و اجل است از آنکه نفس خود را برای امر خدا فدا نکند؛ و در مقابل اطاعت از او، از دادن خون خود دریغ نماید. این کلامی است که وجدان - شاهد و سیره شریفه او در مظاهر دوران زندگی و حیات او آن را تکذیب می کند.

علاوه بر این، خداوند آنچه از حالات پیامبرانش نقل کرده همه بر خلاف این مطلب است که آنها بترسند.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا - الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.^۲

۱- آیه ۶، از سوره ۴۱: حم سجده.

۲- آیه ۳۸ و ۳۹، از سوره ۳۳: احزاب.

باید دانست که طبق نص صریح این دو آیه، اصولاً پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و بطور عموم، سایر پیامبران هیچگونه وحشت و دهشتی در برابر مسئولیت الهی و انجام اوامر ذات احدیت ندارند. و آن مقام و درجه نبوت و اتصال به عالم غیب، و انس با موجودات مجرد، و انوار بسیطه و عقول کامله، و فرشتگان مقرب، و ذات و صفات و اسماء خداوند جلّ شأنه؛ دیگر برای آنان میل و محبتی به پیکر مادی و کالبد طبعی و طبیعی باقی نمی گذارد.

این آیه ظهور دارد در اینکه: برای پیغمبر تکویناً حرجی و ترس نیست؛ و همچنین سنت خدا بر این بوده که برای پیامبران پیشین نیز تکویناً حرجی و ترسی نبوده باشد؛ و اقتضای مقام نبوت، یکنوع شجاعت و پُردلی است که عشق و جاذبه حضرت الهی چنان ایشان را مجذوب و محو و مطموس کرده است که فقط ملاحظه جمال و جلال او را دارند؛ و برای هیچ موجود دیگری اصالت نمی بینند تا از آن بترسند و خوف داشته باشند؛ در اینجا دیگر سخنی از بدن و پیکر و گزند و آسیب و قتل و فتک و غیرها نیست؛ اینجا خداست و بس و یخشونهُ وَلَا یَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ فقط و فقط، خشیت حضرت او ایشان را گرفته؛ و از هیچکس جز او خشیتی ندارند.

خداوند مؤمنین را منع می کند که از سروکار داران با شیطان بترسند:

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱

«اینست و غیر از این نیست که این شیطان اولیای خود را که با او دوستی و محبت می کنند؛ و از او پیروی می نمایند؛ و با او سروکار دارند؛ می ترسند. پس ای گروه مؤمنین! شما از اولیای شیطان مترسید؛ و از من بترسید اگر ایمان دارید!»^۱ و خداوند جماعتی از مؤمنان را که در عین حالی که مردم آنها را می ترسانیدند، آنها نترسیدند، تمجید و تحسین می کند:

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۲

۱- آیه ۱۷۵، از سوره ۳: آل عمران.

۲- آیه ۱۷۳، از سوره ۳: آل عمران.

«آن کسانی دعوت خدا و رسول را بعد از آنکه زخم و جراحت دیده بودند؛ اجابت کردند؛ برای مُحسنان و مُتقیان از آنها مزدی بزرگ است) آن کسانی که مردم به ایشان گفتند: مردم برای نبرد و کارزار با شما اتفاق کرده و مجهز شده اند؛ و بنابر این از آنها بترسید! این اِرعاب و ترسانیدن موجب زیادی ایمانشان شد؛ و گفتند: خداوند ما را کافی است؛ و او وکیل و عهده دار خوبی است.»

و همچنین صحیح نیست که بگوئیم: پیغمبر می ترسید او را بکشند و بالتیجه اثر دعوت به خدا باطل می شد؛ و نتیجه نبوت عقیم می ماند؛ فعلیها این مأموریت به مَا اُنزِلَ را به تعویق می انداخت؛ تا این مفسده بر آن مرتب نشود؛ زیرا که خداوند تعالی به او خطاب دارد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ۚ

«ای پیغمبر تو در این مطلب، اختیاری نداری (فقط مأموریت داری! کار خود را بکن!)». زیرا خداوند تعالی عاجز و ناتوان نبود که در صورت کشته شدن پیغمبرش ﷺ با بعضی از وسائل دیگر؛ و با سببی از اسباب غیر از وجود رسولش، دعوت به توحید و اسلام را زنده کند.

آری فقط معنای صحیحی که برای خوف رسول خدا از وَاللَّهُ يَغْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ می توان استنباط کرد، آنست که: پیامبر در امر تبلیغش می ترسید که او را متهم به اتهامی کنند که با آن تهمت، اثر دعوت بکلی خراب و فاسد می شد؛ و دیگر در اثر مساعی جمیله او قابل جبران نبود. مثل اینکه بگویند: این نبوت نیست؛ حکومت دنیوی و ریاست مادی و ترأس و تحکّم بر مردم در لباس نبوت و در کسوت رسالت ظاهری است. امری است تهی و تو خالی و دلیل آن اینست که اکنون که می خواهد از دنیا برود؛ به روش سلاطین مادی و حکام دنیوی، ریاست را در اعقاب خود به ارث نهاده است. و چون فرزند پسر ندارد؛ داماد خود را که در حکم ریاست دختر اوست بجای خود منصوب کرده است.

این نوع تهمت اگر بر جای خود می نشست؛ اثر دعوت رسول الله را بکلی ضایع می نمود و باطل می ساخت.

آری این گونه اجتهاد و رأی درباره رسول خدا جایز بوده است؛ و آنحضرت

در اعمال این نحوه مأذون بوده است؛ بدون اینکه مرجع خوف به نفس شریفش بوده باشد.

و از اینجا معلوم می‌شود که همچنانکه بعضی از مفسران گفته‌اند: که آیه تبلیغ در ابتدای بعثت نازل شده است؛ درست نیست زیرا نزول در بدو بعثت وقتی جائز بود که معنای **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** این بوده باشد که پیامبر از جهت خوف از مردم که مباد او را بکشند، درانجاز تبلیغ و دعوت مردم ملاحظه می‌کرد. زیرا اگر او را در آنوقت می‌کشتند، لَوای دعوت بگلی می‌خواستید. این احتمال در باره رسول اکرم نمی‌رود، پس آیه در ابتدای بعثت فرود نیامده است.

و علاوه بر این، اگر آیه در ابتدای بعثت نازل شده بود باید مراد از **مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَصْلَ دِينٍ** و یا مجموعه احکام و مسائل دین بوده باشد؛ و دیگر مسئله خاص مهمتی نبود تا عدم تبلیغ آن مساوق با عدم تبلیغ اصل رسالت باشد. و بنابر این فرض، معنای **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ** به این بازگشت می‌نمود که: ای پیغمبر! دین را تبلیغ کن، و اگر دین را تبلیغ نکنی؛ دین را تبلیغ نکرده‌ای! و این کلام غلط است.

فخر رازی برای رفع این اشکال گفته است در اینصورت، آیه از قبیل شعر **أَبُو النَّجْمِ** است که گوید:

أَنَا أَبُو النَّجْمِ وَشِعْرِي شِعْرِي «من أبو النَّجْمِ هستم؛ و شعر من شعر من است».

یعنی اگر تو رسالت پروردگارت را تبلیغ نکنی؛ شناعت قصور در تبلیغ، و إهمال در مسارعت در إطاعت امر خدا که به توفرو فرستاده است؛ تو را خواهد گرفت؛ همچنانکه معنای شعر **أَبُو النَّجْمِ** اینست که: من **أَبُو النَّجْمِ** هستم؛ و شعر من اینک که می‌سرایم؛ همان شعر معروف و مشهور به بلاغت و براعت است.^۱

این کلام امام رازی صحیح نیست؛ زیرا این گونه صناعت شعری در موارد **حَمْلِ خَبْرِي** بر همان عنوان وقتی صحیح است که: بین آن‌ها اختلافی از قبیل اختلاف عام و خاص، و یا مطلق و مقید و امثال ذلک بوده باشد؛ و با این سیاق در قضیه حمله اتحاد آن دو معنی را می‌رسانیم؛ مثل گفتار **أَبُو النَّجْمِ** که مفادش

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۵.

اینست که:

شعر من، همان شعر من است. یعنی کسی نپندارد که قریحه شعری من خراب شده؛ و از کار افتاده و کند شده است، و یا اینکه حوادث روزگار مرا خسته کرده؛ و از شعر گفتن همانند شعر سابق انداخته است؛ بلکه شعر من در امروز از جهت فصاحت و بلاغت، همان گونه شعری است که دیروز می سروده ام.

ولی اینگونه توجیه در باره آیه تبلیغ درست نیست؛ چون بنابر فرض نزول آیه در اول بعثت؛ رسالت رسول الله که اصل دین و یا مجموعه دین است؛ امر واحدی بوده است، که هیچوقت دستخوش تغییر و تبدیل و اختلاف قرار نمی گرفته است؛ تا اینکه گفته شود: اگر آن رسالت را تبلیغ نکنی؛ یا اصل رسالت را تبلیغ نکنی! زیرا که مفروض اینست که رسالت رسول الله؛ همان اصل رسالتی است که مجموعه معارف دینیّه است.

و از اینجا استفاده می شود که این آیه صلاحیت ندارد که در بدو بعثت آمده باشد؛ و مراد از ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَصْلَ دِينٍ و یا مجموع معارف و احکام آن باشد. و به همین دلیل این آیه صلاحیت ندارد که در وقت دیگری تا آخر زمان حیات رسول خدا نازل شده باشد؛ اگر مراد از ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَصْلَ دِينٍ و یا مجموع معارف آن باشد. زیرا که اشکال در هر صورت یکی است؛ و آن لزوم لغویت در گفتار خدا است که مفادش به این برگردد که: اگر تبلیغ اصل دین و یا مجموعه آنرا نکنی؛ تبلیغ اصل دین و یا مجموعه آنرا نکرده ای! و علاوه اشکال خوف رسول خدا بر نفس خود در اینصورت باقی است؛ گرچه آیه در بدو بعثت نیامده باشد.

و از آنچه گفتیم واضح شد که مراد از وجوب تبلیغ رسول خدا، در این آیه در هر تقدیر نمی تواند اصل دین و یا مجموعه معارف آن باشد؛ و لابد باید آنرا بعضی از دین قرار دهیم. و در اینصورت نیز اگر جمله فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ نیز معنایش همین رسالت بعضی از دین باشد؛ عین همان محذور و اشکال برمی گردد. پس چاره ای نیست مگر آنکه مراد از رسالت را تمام دین و یا اصل آن بگیریم؛ و در اینصورت معنای آن اینطور می شود که:

اگر این حکم خاصی که به تو نازل شده است تبلیغ نکنی؛ اصل دین و مجموعه احکام آنرا تبلیغ نکرده ای! و این معنایی صحیح و قابل قبول است نظیر

گفتار اَبُو النَّجْم که شِعْرِي شِعْرِي به همین گونه توجیه شد. بعضی گفته اند: چون معارف و احکام دین همگی با هم مرتبط هستند، بطوریکه اگر إخلال به بعضی از آنها وارد شود؛ إخلال به تمام آنها وارد شده است، و این به جهت بساطت امر نبوت و کمال رِبْط و ارتباط در مسائل آن است؛ و بالأخص در تبلیغ آن؛ از این جهت صحیح است که گفته شود: اگر این حکم را تبلیغ نکنی، اصل نبوت را تبلیغ نکرده ای!

این مطلب صحیح است و لیکن با ذیل آیه مناسبت ندارد. زیرا دو جمله: وَ اللَّهُ يَغْضِبُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ دلالت دارند بر آنکه: جماعتی از کافران اهتمام به مخالفت این حکم نازل شده داشتند؛ و یا لأقلّ از کیفیت حال آنان چنین انتظار می رفت که با این حکم به مخالفت شدید برخیزند؛ و به هر وسیله ای که ممکنست، و به هر تدبیر و توانی که در خور قدرت و حیطة استطاعت آنهاست، دست زنند؛ تا این دعوت را باطل کنند؛ و آنرا مهمل گذارند بطوریکه هیچ قابل بهره برداری و نتیجه ای نباشد. و در اینصورت خداوند وعده می دهد که پیغمبر را از کید ایشان مصون نگاه می دارد؛ و مکر و حيلة ایشان را باطل می کند؛ و نمی گذارد به نتیجه منظور برسند.

و این مفاد ذیل آیه با هر حکمی که در صدر آیه بتوان فرض نمود، مناسبت ندارد. زیرا احکام و معارف اسلام با آنکه همگی از جهت اهمیت در رتبه واحدی نیستند بعضی مانند نماز حکم ستون دین را دارد، و بعضی مانند دعا خواندن هنگام دیدن ماه در شب اول ماه است؛ برخی مانند زناى مُحصنه شدید است، و برخی مانند نگاه کردن به زن نامحرم آن شدت را ندارد؛ و إخلال به هر یک از آنها از نظر ارتباط به دین إخلال به اصل دین است؛ ولی معذک دهشت و وحشت رسول الله، و وعده عصمت إلهی در زمینه تبلیغ آنها؛ با هیچیک از این احکام و نظائر آن مناسبت ندارد.

و بنابراین باید ملازمه بین عدم تبلیغ این حکم خاصی که نازل شده، و بین عدم تبلیغ اصل دین و عدم أداء رسالت بطور کلی به جهت اهمیتی باشد که در این

حکم وجود دارد؛ بطوریکه اگر مهمل گذارده شود گوئی شریعت مهمل گذاشته شده؛ و تمام معارف و احکام آن به خاک نسیان و بطلان سپرده شده است. گوئی این حکم به منزله جان و روح است؛ که به کالبد و جسد افتاده شریعت و ناموس دین حیات می بخشد؛ و آن را زنده می کند؛ و به آن شعور و حس و حرکت می دهد. و از اینجا می توان به دست آورد که آیه دلالت دارد بر آنکه خدا به پیامبر اکرم امری نموده و حکمی فرستاده است که به آن امر دین صورت کمال پذیرد؛ و شریعت به مقام تمام و درجه منتظره خود برسد؛ و کشتی نجات در محل خود قرار گیرد و در این حال انتظار می رفت که مردم به مخالفت برخیزند؛ و امر نبوت را بر پیغمبر واژگون کنند؛ و چهره شریعت را برگردانند؛ بطوریکه ستونهای دین که رسول اکرم با دست خود بنا نهاده است؛ منهدم گردد؛ و ارکان و اجزای دین متلاشی شود؛ و پیامبر این مطلب را می فهمید؛ و از کیفیت حال و وضعیت قوم خود تفرس می نمود؛ و می ترسید که چنین صحنه ای پیش آید. فلذا تبلیغ این حکم مهم را که روح و جان دین بود؛ به تأخیر می انداخت؛ و از زمانی به زمان دیگر مَحْوَل می کرد؛ تا ظرف صالح؛ و جَوِّ پسندیده و آرامی پیش آید؛ تا در آن جَوِّ بتواند دعوت خود را ابلاغ و امر خدا را به مردم برساند؛ و سعی و کوشش او خراب و بیهوده نماند.

در اینجا خداوند امر به تبلیغ فوری می نماید؛ و اهمیت حکم را برای او بیان می کند؛ و وعده مصونیت می دهد؛ و پیامبر را دلگرم می کند، که جلوی خدعه و مکر دشمنان را می گیرد؛ و آنان را در دستیابی به مقاصد شوم، یله ورها نمی گذارد؛ و اجازه نمی دهد که امر نبوت را واژگون کنند؛ و دعوت او را تباه و بیهوده سازند.

و بسم پیامبر از واژگون کردن دعوت اسلام و چهره نبوت، در زمان انتشار صیت اسلام است؛ و طبعاً باید در مدینه و سالیانی بعد از هجرت باشد. زیرا این بیم از کفار مکه و در زمان قبل از هجرت نبود.

گفتار مشرکان و کیفیت مخالفت های ایشان را قرآن بیان کرده است همانند: مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ^۱ «محمد دیوانه ای است که مردم قرآن را به او

۱- آیه ۱۴، از سوره ۴۴: دُحَّان.

آموخته اند». و همانند: **إِنْ تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا**^۱ «شما مردم پیروی نمی کنید مگر از مردی جادو شده». و همانند: **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلِّى عَلَيْهِ **بُكْرَةً وَ أَصِيلاً**^۲ «گفتاری که دارد چیزی نیست مگر افسانه های پیشینیان که خواسته است برای او بنویسند و آن افسانه هر صبح و شب بر او خوانده می شود». و همانند: **أَنْ اِمْسُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ** إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ^۳ «شما مردم بروید در راه خود، و در پرستش خدایان خود پافشاری کنید! آن چیزی است که مطلوب است و از شما خواسته شده است».

و این گونه گفتار و نظائر آن چیزی نیست که موجب سُستی پایه دین و هدم ارکان آئین گردد؛ بلکه دلالت دارد بر آنکه قوم رسول خدا (کفار قریش) در امرشان مضطرب بوده و استقامتی نداشته اند.

علاوه بر همه اینها، این اتهامات و افتراءات، و این کارشکنی ها اختصاص به رسول ما ندارد تا اینکه چون تفرس کند مضطرب شود؛ و از وقوع آن در ترس و دهشت افتد. سائر انبیاء و پیغمبران نیز در ابتلاء به سختی ها و بلاها و مشکلات دعوت، با پیامبر ما شریک بوده اند؛ و اُمَّت هایشان با بسیاری از آزارها و انواع اذیت ها آنها را می آزدند. همچنانکه می بینیم قرآن مجید از حضرت نوح و پیامبرانی که بعد از او آمده اند مفصلاً بیان دارد.

و اما بعد از هجرت و استقرار امر دین در مجتمع اسلامی، این امر بسیار تصوّرش ساده است؛ زیرا در این برهه از زمان، در مسلمانان همه گونه اشخاص مختلف از مؤمنان و منافقان، و کسانی که در پنهان برای کفار جاسوسی می کرده اند، و کسانی که در دل هایشان مَرَضی بود یافت می شدند. و این افراد در عین اینکه به پیغمبر اکرم ایمان آورده بودند؛ ولی معذک با آنحضرت معامله با پادشاهان را می کردند؛ و از جهت حکومت و ریاست دنیوی به آنحضرت می نگریستند؛ و باقرآن مجید که کتاب وحی آسمانی است، معامله با قوانین

۱- آیه ۴۷، از سوره ۱۷: اسراء.

۲- آیه ۵، از سوره ۲۵: فرقان.

۳- آیه ۶، از سوره ۳۸: ص.

ظاهریه و وضعیه بشریه را می کردند.

و این زمینه و این طرز تفکر سواد جمعیت، ایجاب می کرد که چنانچه رسول خدا حکمی بیاورد که در آن نمونه ای و یا شائبه ای از نفع شخصی خود باشد، نسبت به شریعت او توطئه کنند، و بگویند: این همان سلطنت و امارت استبدادی شاهان است که بدین صورت نبوت، و به لباس رسالت برای مردم تجلی کرده است.

و این شبهه اگر صورت تحقق خارجی به خود می گرفت، و حزب مخالف موفق می شدند آنرا به کرسی بنشانند؛ و در این اتهام فائق آیند؛ رخنه و فساد در دین پیدا می شد که ابدأ قابل تدارک و جبران نبود؛ و هیچ مصلحی نمی توانست آنرا اصلاح کند. البته برای پیامبر بعضی از اختصاصاتی که در آن توهم نفع شخصی بوده است، که در آن مزایا منحصر به فرد بوده موجود بوده است؛ ولی طوری نبود که بتوان آنرا دستاویز کرد؛ و به اصطلاح هُو و جنجال راه انداخت. نظیر قضیه زید بن حارثه و طلاق زینب عمه زاده پیامبر و ازدواج با او، که عیال پسر خوانده او بود. و نظیر اختصاص آنحضرت به خمس غنائم؛ و نظیر تعدد ازواج؛ و امثالها.

زیرا جواز ازدواج با عیال مُطَلَّقه پسر خوانده، اختصاص به رسول الله نداشته است. و آنحضرت به امر خدا در اولین وَهله این حکم را درباره خود اجرا کرد، تا زمینه اجرای آن در بین همه مسلمین آسان شود.

و جواز ازدواج با بیشتر از چهار زن برای آنحضرت اگر از روی هوای نفس و بدون اذن خدا بود؛ هیچگاه آن را از مسلمانان دریغ نمی نمود؛ زیرا سیره آنحضرت در ایثار مسلمانان و مقدم داشتن آنها را بر منافع شخصی خود، در آنچه برای خدا و برای خود از اموال و غیرها معین می فرمود؛ هیچ شبهه و شکی را باقی نمی گذارد که این نحوه ازدواج بر اساس امر خداست؛ نه ملاحظه منفعت شخصی.

از اینجا خوب به دست می آید که آیه تبلیغ دلالت دارد بر آنکه حکمی که نازل شده است؛ حکمی است که در آن شائبه توهم انتفاع رسول خدا، و اختصاص او به مزایای حیاتی است، که آنها نیز مورد نظر و خواست غیر رسول خدا بوده؛ و

تبلیغ آن موجب جرمان سائر مردم می شده است. و رسول خدا از ابلاغ چنین امری در بیم بوده است، که خداوند امر به تبلیغ آن می کند؛ و وعده مصونیت از قوم مخالف و عدم موفقیت ایشان را در کیدشان می دهد.

و این مطالبی را که اینک مفضلاً ذکر کردیم همه مؤید نصوص مستفیضه‌ای است که از طریق شیعه و عامه همگی دلالت دارند که آیه در باره «وَلَا يَتَّعَلِقُ بِئِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» فرود آمده است؛ و خداوند امر به تبلیغ آن می فرموده است؛ و رسول خدا بیم از آن داشته است که او را در باره پسر عمویش متهم نمایند؛ و لهذا پیوسته به تأخیر می انداخته تا زمینه مساعد، و زمان موافق شود. تا اینکه در غدیر خم این امر را ابلاغ نموده؛ و دو دست علی را در زیر درختهای سمرات در بیابان قریب جحفة در روی جهازهای شتر، در برابر تمام حجاجی که با آنحضرت از مکه مراجعت کرده بودند، گرفته؛ و بعد از خطبه بلیغی به همه مردم نشان داد و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ «هرکس من ولی و قائم به امر او هستم علی ولی و قائم به امر اوست». آری امر ولایت امت مطلبی نیست که مبهم و مخفی باشد؛ و کسی در لزوم آن شک و تردید نماید.

ما روی حکم فطری و عقلی می بینیم که: هر صاحب مسئولیتی چون بخواهد غیبت کند، امور خود را یله ورها نمی گذارد، و به دیگری که مورد امانت و لایق قیام به امر اوست می سپرد. عالم که می میرد؛ شاگردان خود را به معلمی امین می سپارد. طبیب که می میرد، محکمه خود را به طبیب امینی می سپارد. تاجر و کاسب و زارع و حتی حمامی که می میرد و یا غیبت جزئی می کند، مثلاً به سفر می رود، امور خود را حتماً و الزاماً به دیگری می سپارد. و حتی چغندر فروش در طشت چغندر پخته اش که در سرکوپه فریاد می زند: آئی لَبُؤْأی لَبُؤْ! چون بخواهد برای قضاء حاجت و نماز برود، آن لُؤْگ و ترازویی را که مجموعاً با لَبُؤها و چغندر پخته هایش کمتر از یک دینار ارزش دارد، به کاسب محلی و همسایه اش می سپرد؛ و اگر اینها اینکار را نکنند، مورد مذمت عقلا واقع می شوند، می گویند: عجباً مگر آن حمامی دیوانه شده است که: از حمام رفته، و در را باز گذارده و به کسی نسپرد است؟ عجباً آن تاجر مگر دیوانه شده است که:

تجارتخانه خود را به کسی نسپرد؛ و خود به سفر رفته است؟
 و این امر آنقدر بدیهی است که به قول اهل ادب مِنْ الْقَضَايَا الَّتِي قِيَاسَاتُهَا
 مَعَهَا نِيَازٌ بِه اسْتِدْلَالٌ وَبِرَهَانٌ نَدَارِدُ. امر وصیت در اینگونه امور از مسلمات است.
 آنگاه چگونه شخصی می تواند به خود اجازه دهد که: چنین گمان کند که:
 دینی همچون اسلام که از نقطه اتساعش برای همه جهان تا روز قیامت است؛ و
 نِطاق محتویاتش جمیع مایحتاجِ اِلَيْهِ الْبَشَرِ است، از حکم طهارتِ اَوْلِيَّهٖ بَدُو يَه تا
 نهایت درجه مسائل غامضه توحید و معارفِ اِلَهِيَّة؛ و از اصول اخلاقیه و احکام
 فرعیه فقهیه عامه برای جمیع حرکات انسان فرداً و اجتماعاً؛ نیازمند به قائم و ولی
 امر نباشد؛ و پیامبری همچون مُحَمَّد که عقل کل است؛ از دنیا برود و ولایت
 امور مردم را به کسی نسپارد؛ و اُمت را همچون گلیه بی چوپان رها کند، که
 دستخوش حملات گرگها و گزند آفات و مهالک خانمان سوزفقدان رئیس و امام
 و سرپرست و مُدَبِّر و مُدِير؛ قرار گیرند؟

آیا دین اسلام برخلاف سایر موازین و مقررات عامه و قوانین است که نیاز به
 حافظ و نگهبان ندارد؟ و آیا اُمت اسلام و مجتمع دینی، از سایر مجتمعات انسانی
 مستثنی هستند؛ و نیازمند به والی و ولی امر که امورشان را منظم و مرتب سازد
 نیستند؟ و آیا نیازمند به مُجری امری که امور آنها را جریان دهد؛ و چرخ حیات
 آنها را به گردش درآورد، نمی باشند؟ و آن شخص دانشمندی که در سیره و
 منهج رسول اکرم مطالعه می کند؛ و می بیند که چون به غزوه ای می رود، بجای
 خود شخصی را می گمارد که چرخ آسیای مجتمع را درغیبت او به گردش آورد؛ و
 دولا ب حرکت از حرکت باز نایستد؛ به چه عذری می توان او را قانع کرد که
 پیغمبر رحلت کرد؛ و برای مردم سرپرست و خلیفه معین نکرد؟

پیغمبر چون به غزوه تبوک می رفت عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ را بجای خود خلیفه
 نمود؛ و علی عليه السلام به او عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اَتَخْلُفُنِي عَلَى النَّسَاءِ
 وَالصَّبِيَّانِ؟! «آیا مرا برای سرپرستی و ولایت بر زنان و کودکان بجای خود
 خلیفه نمودی»؟!!

رسول خدا صلى الله عليه وآله در پاسخ گفت: اَمَّا تَرْضَى اَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ

مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي!؟^۱ «آیا خوشایند تو نیست که: نسبت تو با من همان نسبت هارون به موسی پیامبر باشد؛ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست»؟!

پیغمبر اکرم ﷺ برای شهرهائی که به دست مسلمین بود مانند مکه و طائف و یمن والی معین می کرد؛ و برای جیوش و سرایائی که به اطراف می فرستاد، امیر و رئیس مقرر می نمود. چه تفاوتی است بین حیات او و بین مرگ او؟ آیا نیاز مردم به والی و قیم و سرپرست در زمان مرگ بیشتر نیست؟! آری بیشتر است، و بر همین منهای، رسول خدا والی و ولی معین کرد؛ و امور اُمّت را بدو سپرد؛ و در آن زمین بی آب و علف، در زیر پنج درخت بیابانی به همه جهانیان اعلام کرد که علی وصی من است؛ خلیفه من است؛ اولی به هر مرد مؤمن و زن مؤمنه، همانند اولویت من است.

این بحثی بود که به مقداری که مقام، گنجایش داشت در پیرامون شأن نزول و مفاد آیه تبلیغ نمودیم و دانستیم که: بزرگان از علمای عامه آنرا در کتب حدیث و تفسیر خود آورده اند و همچون طبری، و ابن ابی حاتم، و ابونعیم اصفهانی، و ابو-اسحاق ثعلبی، و واحدی، و سجستانی، و نطنزی، و رسعی، و ابن مردویه و ابن عساکر و حسکانی و غیرهم با سندهای مختلف از بزرگانی از صحابه و غیرهم

۱- این روایت از احادیث متواتره وارد از رسول خدا ﷺ است که علاوه بر شیعه آنقدر در کتب معتبره عامه آمده است که از حد احصاء خارج است؛ و حتی شاه ولی الله دهلوی در کتاب «إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» در ص ۲۶۰ و ۲۶۱ از ج ۲ در ضمن فصلی که در ترجمه احوال امیرالمؤمنین علی علیه السلام ذکر کرده است آورده است؛ این ترجمه شایان دقت است. و در ضمن آن داستان غدیر خم را در ج ۲ ص ۲۵۹ آورده است و در ص ۲۶۱ به روایت ولایت بدین عبارت: من كنت مولاه فإنّ مولاه علی اقرار و اعتراف دارد؛ و داستان غدیر را بدین عبارت آورده است که: چون از حجّه الوداع مراجعت فرمودند در غدیر خم خطبه خواندند، متضمن اظهار فضائل حضرت مرتضی - رضی الله عنه - أخرج الحاكم و أبو عمرو و غیرهما - و هذا لفظ الحاكم - عن زید بن أرقم: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَنَزَلَ غَدِيرَ خَمٍّ أَمْرٌ بِدَوْحَاتٍ فَمُؤْمِنٌ؛ قال: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأُجِبْتُ. إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله تعالى و عترتي، فانظروا كيف تخلفوني فيها فإنّهما لن يتفرقا حتى يرثا عليّ الحوض. ثم قال: إنّ الله عزّوجلّ مولاي و أنا وليّ كلّ مؤمن. ثم أخذ بيد عليّ - رضی الله عنه - فقال: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيًّا؛ اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

همانند بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، و جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنْصَارِي، و عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، و أَبُو ذَرٍّ غِفَارِي، و سَلْمَانَ فَارِسِي، و حُدَيْفَةَ يَمَانِي، و ابْنَ عَبَّاسٍ، و أَبُو سَعِيدٍ خُدْرِي، و زَيْنُ دِينَ أَرْقَمٍ، و أَبُو هُرَيْرَةَ، و ابْنَ مَسْعُودٍ، و عَامِرَ بْنَ لَيْثِي بْنِ ضَمْرَةَ و حضرت امام باقر محمد بن علی علیه السلام روایت کرده اند؛ و شأن نزول این آیه را درباره ولایت، از ائمه سته أهل تستن؛ ترمذی، و نسائی، و ابن ماجه، و أحمد بن حنبل در کتب خود روایت کرده اند.

و در اینصورت به آنچه در بعضی از کتب خود در شأن نزول این آیه آورده اند؛ و خواسته اند مصب آیه را از ولایت برگردانند؛ و جوهی است ضعیف؛ و روایات مرسله و مقطوعه، و غیر قابل اعتماد؛ و همانطور که مرحوم علامه امینی گفته است: یا تفسیر به رأی است؛ و یا از روی استحسان بدون حجت و برهان؛ و یا به جهت تکثیر طُرُق در مقابل حدیث ولایت، تا آنکه آنرا از احکام و استحکام بیندازند؛ و از درجه تصدیق و یقین ساقط کنند و یأبى الله إلا أن یتیم نوره! فخر رازی که آثار تعصب و ناراحتی از عباراتش پیداست، ده وجه در شأن نزول آیه ذکر کرده است:

۱- این آیه درباره قصه رجم و قصاص ردأ علی مذهب اليهود نازل شده

است.

۲- درباره عیب یهودیان و استهزاء آنان به اسلام و دین خدا آمده است.

۳- چون آیه تخییر آمد: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعِكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا - وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا.^۲

«ای پیغمبر به زینت بگو: اگر شما زندگی و عیش دنیوی و زینت های آنرا می طلبید؛ پس بیائید من شما را از مالیّه ای متمتع کنم؛ و بطور نیکی شما را آزاد کنم و رها نمایم! و اگر شما اینطور هستید که خدا و رسول او و دار آخرت را می طلبید؛ پس خداوند برای نیکوکاران از شما مزد بزرگی مقرر کرده است»!

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۲۶.

۲- آیه ۲۸، از سوره ۳۳: احزاب.

پیغمبر این را به زنهایش نگفت از خوف آنکه آنها دنیا را بخواهند؛ و پیامبر آنها را رها کند.

۴- درباره داستان زیدبن حارثه و زوجه اش زینب دختر عمه رسول الله وارد شده است.

۵- درباره جهاد نازل شده؛ چون آنحضرت بعضی از اوقات از ترغیب منافقین به جهاد خودداری می کرد.

۶- چون آنحضرت از عیب گوئی خدایان دوگانه پرستان سکوت کرد؛ این آیه فرود آمد.

۷- چون در حَجَّة الوداع بعد از بیان مناسک و شرایع فرمود: هَلْ بَلَّغْتُ أَنْهَا گفتند: نَعَمْ. پیغمبر عرض کرد: اَللَّهِمَّ اشْهَدْ دَرَايِنِحَالِ اِيْنِ اَيِّه نَازِلْ شَد.

۸- چون یک اعرابی قصد کشتن او را نمود؛ در وقتیکه در زیر درخت خوابیده بود؛ این آیه آمد.

۹- چون از قریش و یهود می ترسید؛ خداوند با این آیه هیبت آنها را از دلش بیرون کرد.

۱۰- درباره قصه غدیر خم نازل شده است.^۱

فخر رازی که این وجوه را ذکر کرده و قصه غدیر را دهمین یعنی آخرین آنها شمرده است؛ سپس همان وجه نهم را ترجیح داده و از مطلب عبور کرده است؛ با آنکه او از دانشمندان است و به طرق روایت و استفاضه آن؛ و به ضعف و ارسال وجوه دیگر خوب مطلع بوده است؛ فلذا نظام الدین نیشابوری که نیز از مفسران عامه است قصه غدیر را اولین وجه شمرده و از ابن عباس و برآء بن عازب و أبوسَعيد خُدَری و حضرت باقر عليه السلام آورده و بقیه وجوه را با لَفْظِ قِيلَ (یعنی گفته شده است) که دلالت بر ضعف آنها می کند ذکر کرده است.^۲

و طبری که از اینها مقدم است نه در تاریخ و نه در تفسیر خود این وجوه را نیاورده است؛ ولیکن کتابی مستقل در ولایت تألیف کرده و حدیث ولایت (مَنْ

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۵ و ص ۶۳۶.

۲- «تفسیر غرائب القرآن» ج ۶، ص ۱۲۹ و ص ۱۳۰.

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ) را از هفتاد و چند طریق آورده است. و در این کتاب درباره شأن نزول آیه تبلیغ درباره علی بن ابیطالب با اسناد خود از زید بن ارقم سخن گفته است.

باری عمده تمسک فخر رازی و تابعان او اینست که آیه تبلیغ در سوره مائده آمده؛ و در بین آیات راجعه به اهل کتاب است؛ پس مناسب است درباره حکم نازل درباره اهل کتاب بوده باشد.

با آنکه هر که مختصر بصیرتی به سرگذشت قرآن داشته باشد، می داند که: ترتیب نزول آیات غالباً غیر از ترتیب ذکر آنهاست. و ترتیب سوره های نازل غیر از ترتیب این سوره های قرآن است؛ سوره های اولین؛ سوره علق و مدثر و مزمل و نون والقلم و سایر سوره قصار است که مکی است؛ و آخرین سوره، سوره مائده و سوره نصر است: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ. و بسیاری از آیات در مکه نازل شده و در سوره های مدنی قرار گرفته است و بالعکس.

سیوطی در کتاب «إِتْقَان» گوید: إجماع و نصوص دلالت دارد بر اینکه ترتیب آیات توقیفی است؛ و ما باید قرآن را به همین کیفیتی که نوشته شده است بخوانیم. و در این مطلب شبهه ای نیست. اما إجماع را بسیاری از بزرگان از جمله زرکشی در کتاب «برهان» و ابوجعفر بن زبیر در کتاب «مُنَاسِبَات» خود نقل کرده اند؛ و عین عبارت ابوجعفر اینست: «ترتیب آیات در سوره ها به توقیف و قرارداد رسول خدا ﷺ است؛ و بدون خلاف با امر آنحضرت صورت گرفته و مسلمین در این مطلب اختلافی ندارند». و سپس نصوصی را ذکر کرده است که: رسول خدا ﷺ اصحاب خود را تلقین می کرد؛ و به آنها قرآن را بر همین ترتیبی که امروزه ما در مصاحف خودمان مشاهده می کنیم، با دلالت و راهنمایی جبرائیل آن را بر این نهج، تعلیم می داد. و هر آیه ای که نازل می شد، مردم را إعلان می کرد که باید عقب فلان آیه در فلان سوره قرار گیرد.^۱

و ما مفصلاً بیان کردیم که ترس رسول خدا از یهود و نصاری، یا باید در اول بعثت باشد؛ و یا بعد از هجرت به فاصله مختصری؛ نه در آخر هجرت که شوکت

۱- «إِتْقَان» طبع اول مصر در سنه ۱۲۷۸ ج ۱، ص ۷۵.

اسلام به درجه اعلا رسیده؛ و یهود و نصاری مخذول و منکوب شدند، در آن وقتی که دول عالم را اسلام به دهشت انداخته بود؛ و به اُمراء و سلاطین عالم رسول خدا نامه نوشت؛ و رسماً آنها را امر به اسلام کرد.

در اینصورت هیچ معنی ندارد که آیه تبلیغ که در سوره مائده (آخرین سوره نازلۀ بر پیامبر اکرم) وارد شده است، راجع به یهود و نصاری باشد. قُرطبی در تفسیر خود می گوید: إجماع قائم است بر اینکه سوره مائده، مدنی است؛ و چون از ابن نقّاش نقل می کنند که در سال ششم (حُدیبیّه) نازل شده است؛ فوراً به دنبال این نقل، از ابن عَرَبی نقل می کند که: این گفتاری است ساختگی و حلال نیست بر مسلمانی بدان اعتقاد کند.^۲ و بنابراین مُجرّد ورود آیه تبلیغ در بین آیات وارده در میان آیات راجع به اهل کتاب منشأ اثری از نقطه نظر برهان و دلیل علمی برای تمسک نخواهد بود.

و نیز از آنچه ذکر کردیم معلوم می شود که: آنچه را قرطبی ذکر کرده است بی اساس است. او گوید: از ابن عَبّاس آمده است که: أَبوطالب هر روزه مردانی را از بنی هاشم می فرستاد تا رسول خدا را حراست کنند؛ تا اینکه این آیه نازل شد: **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** و چون خواست کسانی را با رسول خدا بفرستد حضرت رسول فرمود: **يَا عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ عَصَمَنِي مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ!** ای عموجان! خداوند مرا از جنّ و انس محافظت کرده است. و قرطبی گوید: صحّت این روایت مبنی بر آنست که این آیه مکی باشد؛ و این آیه مدنی است.^۳

و این روایت ضعیف تر است از آنکه بتواند با احادیث گذشته و اجماع و نصوص مفسران مقاومت کند. علاوه بالبداهة می بینیم که چه مصائب و آزارهایی از دست این انسان ها به رسول خدا رسید.

۱- سال ششم از هجرت را به جهت اینکه واقعه حُدیبیّه در آن واقع شده است، سال حُدیبیّه گویند.

۲- «تفسیر قرطبی» ج ۶، ص ۳۰.

۳- «تفسیر قرطبی» ج ۶، ص ۲۴۴.

درس نود و هشتم تا صد و یکم

در سید

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

درس ۹۸ تا ۱۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی مُحَمَّد وآله الظاهرين؛ ولعنة
الله علی أعدائهم أجمعين، من الآن إلى قیام
یوم الدین؛ ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ
العظیم.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

الْيَوْمَ يَسِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۱

«امروز نا امید شده اند آنانکه کافر شده اند، از دین شما؛ بنابراین از آنها
نترسید؛ و از من بترسید! امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت
خودم را بر شما تمام نمودم؛ و پسندیدم برای شما که اسلام دین شما باشد!»!

این آیه مبارکه در روز غدیر خم بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد در وقتیکه از
خطبه غزای خود در نصب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به مقام ولایت کلیّیه مطلقه الهیه،
فارغ شده بودند و آنحضرت را به عنوان خلافت و امارت و ولایت معرفی کرده بودند.

ما در این بحث های اخیر یادآور شدیم که خطبه غدیر رسول الله در پی آمدن نزول
آیه کریمه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^۲، نازل شد. و رسول خدا

۱- میانه آیه سوم از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

۲- آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

خطبه ای خواندند که در آن عبارت **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** آمده است. **آيَةُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** به آیه تبلیغ معروف است؛ و حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ** **مَوْلَاهُ** به حدیث ولایت مشهور است؛ و بحث در این دو مورد از هم جدا و ارتباطی با هم ندارند؛ یعنی ممکنست کسی مانند بعضی از عامه در شأن نزول آیه تبلیغ و یا در دلالت آن تشکیک کند ولی در حدیث ولایت سنداً و یا دلاله تشکیک نکند. ما بحمدالله و مته این دو بحث را از هم متمایز نمودیم؛ و در آیه تبلیغ از جهت شأن نزول آن راجع به سرور موحدان **عَلِيٌّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ** و همچنین راجع به مفاد و محتوای تفسیری آن بحث وافی کردیم؛ و بحث در حدیث ولایت را به بعد از آن موکول نمودیم.

و اینک که با توفیق حضرت خداوندی بحث در باره آیه تبلیغ به پایان رسیده است؛ زمان بحث در حدیث ولایت فرا رسیده است؛ امید است ان شاء الله تعالی در این موضوع هم به قدر توان ناقابل خود بحثی بنمائیم؛ و سپس به بحث در مفاد آیه مطلع سخن که در روز غدیر نازل شده است پردازیم.

مُونِي الزَّكَاةَ الْمَرْعَى وَهُوَ رَاكِعٌ لِلْقَوْمِ؟ هَلْ تَمَّ ذَلِيلٌ قَاطِعٌ؟ ۱	۲۱ وَهُوَ الْوَلِيُّ أَيُّهَا السَّامِعُ وَالشَّاهِدُ التَّالِي فَأَيْنَ الْجَامِعُ
وَالْأَمْرَ وَالنَّهْيَ عَلَى الْأَنَامِ وَمَقَاضَاهُ فِي أَوْلِي الْأَرْحَامِ ۲	۲۲ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَلَّ وَالْإِبْرَامِ بِحُكْمِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
وَمَثَلُهُ: أَنْتَ الْوَزِيرُ وَالْوَصِي فَأَيُّهُمْ قَالَ لَهُ مِثْلَ عَلِيٍّ؟ ۳	۵۴ وَقَالَ فِيهِ الْمُضْطَفِيُّ: أَنْتَ الْوَلِيُّ وَكَمْ وَكَمْ قَالَ لَهُ: أَنْتَ أَخِي؟
يَوْمَ «الْغَدِيرِ» وَالصَّحِيحُ أَوْلِي لَمْ يُبْقِ لِلْمُخَالِفِينَ حَوْلًا؟ ۴	۵۵ وَهَلْ سَمِعْتَ بِحَدِيثِ مَوْلِي أَلَمْ يَقُلْ فِيهِ الرَّسُولُ قَوْلًا
يَجْعَلُ هَارُونَ النَّبِيَّ مِثْلَهُ؟ مِنْ صِنْوِهِ مُوسَى فَصَارَ مَدْخَلَهُ ۵	۵۶ وَهَلْ سَمِعْتَ بِحَدِيثِ الْمَنْزِلَةِ وَتَبَّتْ الظُّهْرَ لَهُ مَا كَانَ لَهُ
كَأَنْتَ لَهُ مِنْ تَعْدِهِ مَرْجُوَّةٌ عُمومَ مَا لِلْمُضْطَفِيِّ مِنْ قُوَّةِ ۶	۵۷ مِنْ حَيْثُ لَوْلَمْ يَدْ كُرَّ التُّبُوَّةُ فَاسْتُثْنِيَتْ وَتَالَ ذُو الْقُوَّةِ

۱- این ابیات از ابومحمد المنصور بالله متولد در ۵۹۶ و متوفی در ۶۷۰ است که از ائمه زیدیه در بلاد

۱- «و اوست (علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ) تنها ولی (صاحب اختیار و کافل به امور دینی و دنیوی) ای شخص شنونده! که دهنده صدقه و زکوة است به آن مرد سائل در حال رکوع.

و اوست شاهد حاضر گواهی که در پهلوی پیامبر است؛ و در جنب او و کنار اوست. پس بنابراین جمع کننده و اجتماع دهنده اُمت کسی غیر از او آیا می تواند بوده باشد؟ پس او کجاست؟ چرا علی در صحنه نیست؟ آیا گروه مخالفان دلیل قاطعی دارند؟

(إشارة است به آیه ۱۷، از سوره ۱۱: هود: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ رَبَّهُ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمَنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ: «آیا آن کسی که (محمد) از جانب پروردگار خود دارای بینه و برهانی قاطع است؛ و در پهلوی و کنار او شاهی از خود اوست؛ و پیش از او کتاب موسی بوده است که آن کتاب پیشوای هدایت و رحمت است (مثل کسی است که چنین نیست) ایشانند (محمد و علی که صاحب بینه و شاهدند) که به کتاب خداوند: قرآن مجید ایمان می آورند)). منظور در کلمه يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ است که بدون شک مراد از آن علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است).

۲- و اوست صاحب اختیار هرگونه گشودن گیزی و پیمانی و عهدی؛ و هرگونه إبرام و محکم نمودن آن گره و عهد و پیمان. و اوست صاحب اختیار هر امری، و هرگونه نهی، بر تمام افراد جهان.

و این ولایت و صاحب اختیاری به حکم خداوند ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، صورت پذیرفته است؛ و بر طبق حکمی که در قرآن کریم در آیه وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ است نازل کرده است.

یَسْمَن بوده و از اولاد یحیی الهادی الی الحق یمنی است؛ و از امامان ادب و عربیت و حدیث و شعرو مناظره و احتجاج بوده؛ و در این فنون ید طولانی داشته است؛ غدیریّه و ترجمه احوال او را در «الغدیر» ج ۵ از ص ۱۸ تا ص ۴۲۴ آورده است؛ و گفته است غدیریّه او ۷۰۸ بیت است، و همه آن به صورت دو بیتی است؛ و ۶۲ قسمت از آن دو بیتی را انتخاب نموده است، و ذکر کرده است؛ و ما از آنها به مناسبت مقام و اختصارش دو بیتی به شماره های مرقوم انتخاب کرده؛ و در اینجا آوردیم.

۳- و درباره او مُحَمَّد مُصْطَفَى آن یگانه برگزیده خدا فرموده است: توتنها ولیّ و مَوْلى و کافل به تمام امور مردم هستی! و نظیراین گفتار فرموده است: تو یگانه وزیر و معین من؛ و تویگانه وصیّ من می باشی!

و چه بسیار مکرّر در مکرّر به او گفته است: تو برادر من هستی! پس به کدام یک از آن دیگران چنین گفتاری را رسول خدا ﷺ همانند گفتاری که به علی گفته؛ گفته است؟

۴- و آیا توحید مولى (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَفَعِلِيّ مَوْلَاهُ) را شنیده‌ای؟! که در روز غدیر پیامبر مکرم ایراد فرمود؟ و صحیح آنست که مراد از مولى، اولی و برتر بر نفوس باشد (و سایر معانی که نموده اند غلط است و برای فرار از مطلب و گریختن از حقّ است به تشبّث به خس و خاشاکی که بر روی آب قرار می گیرد). آیا رسول خدا ﷺ درباره علی سخنانی نگفت که برای مخالفان او جای شبهه و تردید و دگرگونی فکر، و از این جابه جای دیگر گریختن؛ باقی نگذارده باشد؟

۵ و ۶- و آیا توحید منزل را شنیده‌ای، که در آن علی را به مثابه و مثال هارون پیغمبر وصیّ موسی قرار داده است؟! و از جهت پاکی و طهارت نفس آن درجه و مرتبه‌ای را برای او ثابت کرده است که: برای هارون همدوش و همپایه موسی پیامبر بوده است. پس بنا بر این علی در این منزل و پایه نسبت به پیغمبر اکرم قرار گرفت؛ و نظیر هارون دارای تمام شئون او شد؛ بطوریکه اگر رسول اکرم استثناء نبوت را بعد از خود نمی نمود، امید آن بود که برای علی درجه نبوت هم ثابت باشد.

و لیکن پیامبر اکرم نبوت را استثناء نمود؛ و علی ذوالفُتُوهُ و جوانمرد، آنچه را که مصطفی از مقام و درجه و منزلت و قوت و قدرت معنوی داشت؛ همه را نائل شد.».

بحث در حدیث غدیر: حدیث ولایت، نیز از دو جهت قرار می گیرد؛ اول از جهت سَنَد؛ و دوم از جهت دلالت. و ما در هر یک از این دو جهت إنّ شاء الله تعالی بطور مستوفی بحث می نمائیم.

آقا بحث از جهت سَنَد؛ یعنی از جهت وقوع واقعه غدیر، در روز هیجدهم

ذوالحجّة الحرام بواسطه خطبه ای که رسول خدا ﷺ ایراد کردند؛ از مسلمات تاریخ اسلام، بلکه از مسلمات تاریخ بشریت است. این واقعه جزو ضروریات محسوب می شود. و نه تنها می توان واقعه غدیر را متواتر شمرد، که مافوق تواتر است. یعنی درجه اخبار از این حادثه به حدی است که مثلاً اگر با نیم آن مقدار از خبر؛ و اگر با خمس و یا عشر آن هم واقع می شد؛ باز به ملاک تواتر إفاده یقین می نمود. اگر شیعه در این باره کتاب بنویسد؛ و بحث کند و با سلسله اسناد متصل خود از اعلام و ائمه دین، این واقعه را حکایت کند، جای تعجب نیست؛ زیرا که سَنَد زنده و گویای اوست؛ زیرا که اساس مذهب و منهاج اوست؛ زیرا که مَفْرَق طُرُق و محلّ بروز زاویه بین او و بین هم خصمان اوست.

ولی جای شگفت اینجاست که مخالفان در این باره، روایات و احادیث بقدری بیان کرده اند، که خود اعتراف به صحت در اسناد و یقین بودن این واقعه نموده اند؛ و بقدری کتاب مستقلّ در این موضوع نوشته اند که در حادثه ای از حوادث اسلام نمی توان یافت که اینقدر کتاب نوشته باشند؛ و بحث های طولانی و مُتَمَد داشته باشند.

با اینکه از صدر اسلام تا همین امروز ما دیده می شود که بقدری ایشان اهتمام در گتتم حقایق و مختلفی مانند قضیه ولایت دارند؛ و اهتمام در عدم ذکر خبر، و تحریف آن، و تحریف کتب سابقین، و تحریف در طبع و انتشار آن می نمایند که هر شخص بصیر و خبیر به کتاب ها و روایات و تواریخ و سنن آنها را دچار حیرت و بُهت می کند.

عاقه صریحاً در کتابهای خود تحریف دارند؛ و علناً می گویند و می نویسند که ما باید حقایق را بیان نکنیم تا دستاویز دست عوام نگردد^۱. این بحث که

۱- مثلاً ابن حجر هیتمی در کتاب «تطهیر اللسان» که در فضیلت و تقدیس معاویه تألیف کرده و در حاشیه «صواعق» او به طبع رسیده است بحث و انتقاد را در اطراف کارهای صحابه جایز ندانسته است، از ترس آنکه مبادا نقضی به دستگاه خلفا وارد آید. آنگاه درد دل نموده و درص ۹۴ گوید: وقد علمت مما قدّمته فی معنی الإمساك من ذلك أنّ عدم الإمساك إقابکون واجباً لا سیماع ولوع العواقر به؛ ومع تألیف صَدَرَت من بعض المحدثین کابن فُتَیبه مع جلالته المقاضیه بأنّه کان ینبغی أن لا یذکر تلك الظواهر؛ فإنّ أبی إلا ذکرها فلیبّین جریانها علی قواعد أهل السنّه حتّی لا یتمسک مبتدع أوجاهل

ملازم با بحث در صیحه گذاردن به اَعمال صحابه است؛ بحث مفصلی است که ان شاء الله به مقام خود موكول می‌کنیم.

معهدا آن حَقانیت امیرمؤمنان و سرور موحدان، و آن تابش نور ولایت، طوری است که به هر کتابی که دست می‌زنیم، احادیث ولایتی و مناقب و فضائل آن پیشوای راستان، و امام راست کرداران به چشم می‌خورد، و احادیث غدیر خم در برابر دیده قرار می‌گیرد. یعنی با وجود آنکه دشمنان از حقد و حسد در اختفاء آثارش کوشیدند؛ و دوستان از روی ترس و تقیه از بیان آن آثار خودداری کردند معذک در مشرق و مغرب عالم کتابهایی که درباره حدیث غدیر نوشته شده؛ و یا لأقلّ روایات غدیر را ذکر می‌کند، سند زنده و جاویدان از طلوع نور ولایت علی در لابلای کتابها؛ و در سینه نویسندگان؛ و در دل مشتاقان و محبان و عاشقان؛ و در برابر دیدگان دوستان و دشمنان طوعاً و کرهاً واقع می‌شود.

به هر طرف که نگه می‌کنم تو در نظری چرا که بهر توجز دیده جایگاهی نیست

جمال السالکین و سیّد اهل المراقبة علی بن طاووس — رحمة الله علیه — در «إقبال» گوید: فضل در مختصر اوصافی که علماء مخالفین برای روز غدیر معلوم داشته‌اند. بدان که تصریح و تنصیح حضرت رسول اکرم ﷺ در باره امامت علی بن ابیطالب — صلوات الله علیه — در روز غدیر از اموری است که نیاز به

بها. «و از آنچه ما برای تو در لزوم امساک و خودداری کردن از روایات و احادیث بیان کردیم، دانستی که عدم امساک در بعضی از اوقات واجب می‌شود بخصوص در صورتی که عوام مردم به شنیدن و دانستن آن حریص شوند، و با وجود تألیفی که از بعضی از محدثان همانند ابن قتیبه صادر شده است؛ با آنکه جلالت ابن قتیبه اقتضا می‌کرد که چنین احادیثی را بیان نکند؛ یا لأقلّ اگر حتماً اراده بیان را داشت، طوری بیان کند که با قواعد اهل سنت موافق باشد تا آنکه شخص بدعتکار و جاهل آنرا دستاویز خود قرار ندهد.» و مثلاً طبری در تاریخ خود، ج ۳ ص ۳۶۱ ضمن محاصره عثمان پس از نقل روایاتی گوید: اما واقدی در علت حرکت مصریان به سوی عثمان، و ورود آنها در منزل ذی مطالب بسیاری را ذکر می‌کند که من مقداری از آنها آوردم؛ و مقداری از آنها به جهت زشتی آن نیاوردم.

و مثلاً طبری در ج ۳ ص ۵۵۷ گوید: هشام از ابو مخنف آورده است که یزید بن ضبیان همدانی، از محمد بن ابوبکر آورده است که چون معاویه، امارت را متصرف شد، نامه‌هایی بین او و بین معاویه رد و بدل شد که من ناپسند دارم آنها را نقل کنم زیرا عامه مردم طاقت شنیدن آنها ندارند.

کشف و بیان، برای اهل علم و امانت و درایت ندارد؛ و ما فقط به جهت تنبّه کسی که بخواهد بیابد؛ و معنای آنرا واقف شود؛ بعضی از او یان غدیر را ذکر می‌کنیم. از جمله مصنفاتی که در این باره تصنیف شده است، تصنیفی است که أَبُو سَعْدٍ مَسْعُودُ بْنُ نَاصِرِ سَجِسْتَانِي کرده است؛ این مرد در عقیده، مخالف اهل بیت است؛ ولیکن کسانی که به حال او معرفت دارند، متفقاً بر آنند که آنچه راجع به اهل بیت ذکر کرده است صحیح است؛ و در نقل آنها اُمین است. تصنیفی را که او نموده است نامش را «کِتَابُ الدَّرَايَةِ فِي حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» گذارده؛ و آن کتاب مشتمل بر هفده جزء است. در این کتاب نصوص و تصریحاتی را که درباره مناقب و مراتب مولانا عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام در روز غدیر رسول مکرّم - صلوات الله علیه - نموده اند از یکصد و بیست تن از اصحاب آنحضرت روایت می‌کند.

و از جمله مصنفات، کتابی است که مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِي صاحب «تاریخ کبیر» روایت کرده؛ و نام آن کتاب را «کِتَابُ الرَّدِّ عَلَيَّ الْحَرْفُوصِيَّة» گذارده است.^۱ در آن کتاب حدیث روز غدیر، و نصی را که رسول خدا درباره عَلِيِّ - صلوات الله علیهما - به ولایت نموده است؛ و مقام رفیع و بزرگ او را معرفی کرده است؛ از هفتاد و پنج طریق روایتی ذکر کرده است.

و از جمله مصنفات، کتابی است که أَبُو الْقَاسِمِ عُمَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَسْكَانِي تألیف کرده؛ و نام آنرا «کِتَابُ دُعَاةِ الْهُدَاةِ إِلَى آذَاءِ حَقِّ الْمُوَالَاةِ» گذارده است.

و از جمله مصنفات، کتابی است که از شخصی که همانند او در علم و دانش در زمان او یافت نمی‌شد؛ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ حافظ تألیف شده است. آن کسی که خطیب در «تاریخ بغداد» او را تزکیه کرده و شهادت به تقوی و علم او داده است. او کتابی نوشته و نامش را «حَدِيثُ الْوَلَايَةِ» گذارده

۱- مراد از حَرْفُوصِيَّة، حَنْبَلِيَّة می‌باشد؛ چون احمد بن حنبل از اولاد حَرْفُوصِ بْنِ زَهْرٍ خارجی است. و گفته شده است که: طبری آنها را بدین نام نامیده است به جهت آنکه بر بهاری حنبلی در بعضی از چیزهایی که راجع به غدیر ختم بود، طعن نموده است. (عبقات، ج غدیر، آخر ص ۳۳)

است.

من یک نسخه از این کتاب را که در زمان خود ابوالعباس بن عقیده نوشته شده بود؛ و تاریخ کتابتش سنه سیصد و سی بود؛ و برای صحت نقل از او خط شیخ طوسی و جماعتی از مشایخ اسلام در آن بود یافتیم؛ و بنابراین صحت محتویات آن نسخه بر آرباب بصیرت پوشیده نیست. در آن کتاب نص رسول اکرم - صلوات الله علیه - را بر ولایت مولانا علی علیه السلام از یکصد و پنج طریق ذکر کرده بود.

و اگر من تعداد آسامی مصنفان از مسلمین را که در این باب کتابی نگاشته‌اند، در اینجا بیاورم؛ برای مطالعه کنندگان این کتاب به طول خواهد انجامید. و تمامی آن تصانیف اینک در نزد ما موجود است؛ مگر کتاب طبری^۱. و نیز در «اقبال» گوید: «فصل»؛ و اما آنچه را که مسعود بن ناصر سجستانی در کیفیت نص رسول خدا درباره ولایت مولانا علی علیه السلام روایت کرده است، یک جلد است که حاوی بیش از بیست جزوه است. و اما آنچه را که محمد بن جریر صاحب تاریخ در این باره روایت کرده است، آن هم یک جلد است؛ و اما آنچه را که ابوالعباس بن عقیده و غیر او از علماء و رؤات آورده‌اند مجلدات عدیده‌ای است.^۲

ابن شهر آشوب گوید: علماء همگی إجماع و اتفاق دارند بر قبول حدیث ولایت؛ و اختلاف آنها در تأویل و معنای آنست؛ این حدیث را محمد بن إسحاق، و أحمد بلاذری، و مسلم بن حجاج، و أبو نعیم إصفهانی، و ابوالحسن دارقطنی، و ابوبکر بن مردویه، و ابن شاهین، و ابوبکر باقلانی، و ابوالمعانی جونی، و ابواسحق ثعلبی، و ابوسعید خرگوشی، و ابوالمظفر سمعانی، و ابوبکر بن سبیه، و علی بن جعد، و شعبه، و أعمش، و ابن عباس، و ابن التلّاج، و شعبی، و زهری، و اقلیشی، و ابن ماجه، و ابن السبّیح، و ابن عبد ربّه، و الکانی، و ابویعلی موصلی، از چند طریق، و أحمد بن حنبل از چهل طریق، و ابن بطلّه از بیست و سه طریق، و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق در کتاب «الولایة»، و ابوالعباس

۱- «اقبال» ص ۴۵۳.

۲- «اقبال» ص ۴۵۷.

ابن عُقْدَةَ از یکصد و پنج طریق، و أَبُو بَكْرٍ جَعَابِي از یکصد و بیست و پنج طریق، روایت کرده اند.

و عَلِيّ بن هِلَال مَهَلْبِي کتاب «الغدیر» را تصنیف کرده است؛ و أحمد بن مُحَمَّد بن سَعْد، کتاب مَنْ رَوَى غَدِيرِ حُمّ را تصنیف کرده است؛ و مَسْعُود شَجْرِي کتابی که در آن راویان این حدیث و طرق آنست تصنیف کرده است؛ و مَنْصُور لَانِي رازی در کتاب خود أسامی راویان آنرا به ترتیب حروف معجم استخراج نموده است؛ و از صاحب «کافی» ذکر کرده است که او گفته است: قِصَّةُ غَدِيرِ حُمّ را برای ما قَاضِي أَبُو بَكْرٍ جَعَابِي از أَبُو بَكْرٍ، و عمرو عثمان، و عَلِيّ، و طَلْحَةَ، و زُبَيْر، و حَسَن، و حُسَيْن، و عبد الله بن جَعْفَر، و عَبَّاس بن عبد المَطَّلِب، و عبد الله بن عَبَّاس، و أَبُو ذَرٍّ، و سَلْمَان، و عبد الرَّحْمَن، و أَبُو قَتَادَةَ، و زَيْد بن أَرْقَم، و جَرِير بن حَمِيد، و عَدِيّ بن حَاتِم، و عبد الله بن أَنِيس، و بَرَاء بن عَازِب، و أَبُو أَيُّوب، و أَبُو بَرزَةَ أَسْلَمِي، و سَهْل بن حُنَيْف، و سَمُرَةَ بن جُنْدَب، و أَبُو الْهَيْثَم، و عبد الله بن ثَابِت انصاری، و سَلَمَةَ بن أَكْوَع، و خُدْرِي، و عَقَبَةَ بن عَامِر، و أَبُو رَافِع، و كَعْب بن عُجْرَةَ، و خُدَيْفَةَ بن يَمَان، و أَبُو مَسْعُود بَدْرِي، و خُدَيْفَةَ بن أُسَيْد، و زَيْد بن ثَابِت، و سَعْد بن عَبَادَةَ، و خُرَيْمَةَ بن ثَابِت، و خَبَّاب بن عُتْبَةَ، و جُنْدَب بن سُفْيَان، و عَمْر بن أَبِي سَلَمَةَ، و قَيْس بن سَعْد، و عَبَادَةَ بن صَامِت، و أَبُو زَيْنَب، و أَبُو لَيْلَى، و عبد الله بن زَبِيْعَةَ، و أُسَامَةَ بن زَيْد، و سَعْد بن جُنَادَةَ، و خَبَّاب بن سَمُرَةَ، و يَعْلى بن مُرَّة، و ابن قَدَامَةَ انصاری، و نَاجِيَةَ بن عُمَيْرَةَ، و أَبُو كَاهِل، و خَالِد بن وَلِيد، و حَسَّان بن ثَابِت، و نُعْمَان بن عَجْلَان، و أَبُو رِفَاعَةَ، و عَمْر بن حَمِيْق، و عبد الله بن يَعْمر، و مَالِك بن حُوَيْرِث، و أَبُو حَمْرَاء، و ضَمْرَةَ بن حَبِيب، و وَحْشِي بن حَرْب، و عُروَةَ بن أَبِي جَعْد، و عَامِر بن نَمِيرِي^۱ و بَشِير بن عبد المُنْدِر، و رِفَاعَةَ بن عبد المُنْدِر، و ثَابِت بن وَدِيعَةَ، و عَمْر بن حُرْث، و قَيْس بن عَاصِم، و عبد الأعلى بن عَدِيّ، و عُثْمَان بن حُنَيْف، و أُبَيّ بن كَعْب، و از زنان: فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَام، و عَائِشَةُ، و أُمّ سَلَمَةَ، و أُمّ هَانِي، و فَاطِمَةُ بنتِ حَمْزَةَ بن عبد المَطَّلِب، روایت کرده اند.^۲

۱- در نسخه «مناقب» نمیری است؛ و در «عَبَقَات» ج غدیر ص ۹ عامر بن عمیر العمیري ضبط

کرده؛ و در «الغدیر» ج ۱ ص ۴۶ عامر بن عمیر النمیری آورده است.

۲- «مناقب» ج ۱، ص ۵۲۸ و ص ۵۲۹.

عالم جلیل میرحامد حسین هندی نیشابوری، در کتاب شریف «عَبَقَات الأَنْوَارِ فِي إِثْبَاتِ إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ» در جلدی که در خصوص غدیر تصنیف نموده است، پس از ذکر آنچه ما در اینجا از سید بن طاوس - رضوان الله علیه - دربارهٔ تصنیف این عُقْدَة کتابی را در مسئلهٔ غدیر که در چند مجلد گنج‌انیده شده است؛ و تعداد طرقی را که در آنجا بیان می‌کند، به یکصد و پنج می‌رسد بیان کردیم؛ گوید: این کتاب در نزد ابن طاوس موجود بوده و در «طَرَائِفِ فِي مَعْرِفَةِ مَذَاهِبِ الْقَوَائِفِ» از آن نام برده است؛ و اسماء آن صحابه را که ابن عُقْدَة از ایشان حدیث غدیر را نقل کرده است؛ آورده است.

آنگاه نام یکایک از صحابه را که ابن عُقْدَة، حدیث را به آنها منتهی نموده است ذکر می‌کند. و ایشان علاوه بر بسیاری از صحابه که ما نامشان را از کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب اخیراً ذکر کردیم عبارتند از: سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ، عبدالله بن مَسْعُودٍ، عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، أَشْعَدِ بْنِ زُرَّارَةَ أَنْصَارِي، خَالِدِ بْنِ زَيْدِ أَنْصَارِي، عبدالله بن عَمْرِ بْنِ خَطَّابٍ، رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ أَنْصَارِي، سَهْلُ بْنُ سَعْدِ أَنْصَارِي، هَاشِمِ بْنِ عُثْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، مِقْدَادِ بْنِ عَمْرٍو كِنْدِي، عبدالله بن أَسِيدِ مَخْرُومِي، عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنِ خُرَاعِي، بُرَيْدَةَ بْنِ جَبَلَةَ بْنِ عَمْرٍو أَنْصَارِي، أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، سَعِيدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، أَبُو سَرِيحَةَ غِفَارِي، زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ سُؤَالِي، حُبَشِيِّ بْنِ جُنَادَةَ سَلُولِي، ضَمِيرَةَ أَسَدِي، عُثَيْبِ بْنِ عَازِبِ أَنْصَارِي، عبدالله بن أَبِي أَوْفَى، أَسْلَمِي، زَيْدِ بْنِ شَرَّاحِيلِ أَنْصَارِي، عبدالله بن بِشْرَمَازِنِي، عبدالله بن نَعِيمِ دَيْلَمِي، أَبُو فُضَالَةَ أَنْصَارِي، عَطِيَّةَ بْنِ بِشْرَمَازِنِي، عَامِرِ بْنِ لَيْلِي غِفَارِي، أَبُو طَفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ كِنَانِي، عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَبْدِ رَبِّ أَنْصَارِي، عبدالله بن يَامِيلِ، حَبَّهَ بْنِ جُوَيْنِ غُرَنِي، أَبُو زُوَيْبِ شَاعِرٍ، أَبُو شُرَيْحِ خُرَاعِي، أَبُو جُحَيْفَةَ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ سُؤَالِي، أَبُو أَمَامَةَ صُدَيْجِي بْنِ عَجَلَانَ بَاهِلِي، عَامِرِ بْنِ لَيْلِ بْنِ صَمْرَةَ، قَيْسِ بْنِ ثَابِتِ شَمَّاسِ أَنْصَارِي، عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُدَلِّجِ، حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءِ خُرَاعِي، و از زنان علاوه بر زنان سابق الذکر، أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسِ خُنَيمِيَّةِ می‌باشد.

و سپس صاحب «عَبَقَات» گوید: از این عبارت ظاهراًست که ابن عقده، حدیث غدیر را از این صحابه مذکورین که قریب صدگس اند روایت کرده؛ و نیز روایت کردن بیست و هشت دیگر صحابه علاوه بر مذکورین این حدیث شریف را

افاده نموده.^۱

و نیز گوید: أبو الحسن علی بن محمد بن خطیب جَلَّابی معروف به ابن مَغَازِلی در کتاب «مناقب»، بنابه نقل شیخ أبو الحسن یحیی بن حسن بن حسین بن علی اسدی جَلِّی ربعی معروف به ابنِ بِطْرِیق^۲ در کتاب «العُمْدَةُ فی عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار أمير المؤمنين علی بن أبی طالب وصیِّ المختار»، روایت کرده است که: برای من روایت کرد أبو القاسم فضل بن محمد بن عبدالله اصفهانی چون در شهر واسط بر ما وارد شد، بطوریکه از روی کتابش می خواند و إملا می کرد در بیستم شهر رمضان سنه ۴۳۴، گفت: روایت کرد برای من محمد بن علی بن عُمَر بن مهدی، گفت: روایت کرد برای من سلیمان بن أحمد بن آیُوب ظَبْرانی؛ گفت: روایت کرد برای من أحمد بن إبراهیم بن کیسان ثقفی اصفهانی؛ گفت: روایت کرد برای من اسماعیل بن عُمَر بَجَلِّی؛ گفت: روایت کرد برای من مِسْعَر بن کِدَام، از طلحة بن معروف، از عُمَر بن سَعْد که گفت: من حضور داشتم که علی امیر المؤمنین عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ برفراز منبر، اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سوگند می داد که هر کس آنچه را که در روز غدیر خم از پیغمبر شنیده است بگوید و شهادت دهد! دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند. از ایشان بود أَبُو سَعِيد خُدْرِي و أَبُو هُرَيْرَةَ و أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ. شهادت دادند که آنها همگی شنیدند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ

۱- «عبقات»، جلد غدیر طبع دوم، ص ۸ و ص ۹. میرحامد حسین چنانکه خود در ابتدای این مجلد گوید: این کتاب را در ردّه «تحفة عزیزته» تصنیف کرده؛ و از افادات والد ماجدش علامه مولی محمد قلی -رحمة الله علیه- استعانت جسته است. و مولانا سید محمد قلی که از اعظام علمای اسلام و پاسداران مکتب تشیع بوده است کتاب «تَشْيِيدُ الْمَطَّاعِنِ وَ كَشْفُ الضَّغَائِنِ» را در ردّه «تحفة اثنا عشریه تصنیف» کرده است. تولدش در ۱۱۸۸ و رحلتش در ۱۲۶۸ در شهر لکهنو واقع شد. «تحفة اثنا عشریه» را شاه ولیّ الله صاحب هندی تصنیف کرده است؛ و خواجه عبدالله کابلی در کتاب «صواعق» به تقلید او برخاسته و از او تأیید کرده است.

۲- ابن مغازلی شافعی از اَجَلَاء و اَکَابِرِ عِلْمَاءِ عامه است و در سنه ۴۸۳ وفات کرده است؛ و ابن -بطریق بنابه نقل ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» نزد حمصی رمزی علم فقه و کلام را بنا بر مذهب امامیه خوانده است؛ و مدتی در بغداد ساکن بوده و سپس در واسط به عبادت اشتغال داشت. وفات او در شعبان سنه ۶۰۰ در هفتاد و هفت سالگی اتفاق افتاد.

وَالْأَهْ، وَعَادِمَنْ عَمَادًا.

و سپس ابن بطریق گفته است: راوی این حدیث: ابوالقاسم فضل بن محمد گفته است: این حدیث صحیح است از رسول خدا ﷺ. و حدیث غدیر خم را از رسول الله قریب به صد نفر روایت کرده اند که از آن جمله می باشند عَشْرَةٌ مُبَشَّرَةٌ. و آن حدیثی است که من در آن هیچگونه عیب و نقض روایتی نمی بینم؛ و این فضیلتی است که علی (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) به آن اختصاص یافته؛ و در این فضیلت هیچکس با او شریک نمی باشد. انتهى^۱.

سپس گوید: از این عبارت ظاهر است که حدیث غدیر خم، حدیث صحیح است از جناب رسالت مآب ﷺ؛ و روایت کرده اند این حدیث شریف را صد کس از صحابه که از جمله ایشان عشره اند؛ یعنی ده کس از صحابه که حدیث بشارت جنت را در حق ایشان نقل می کنند. و فضل بن محمد بنا بر مزید تأکید، برین کلام اکتفا نکرده، به مزید تأکید و تشدید مبانی صحت و ثبوت این روایت باز فرموده که: این حدیث ثابت است؛ نمی دانم برای آن علتی (نَقْصی و عیبی). و نیز فرموده که: متفرد شده علی (عَلَيْهِ السَّلَام) به این فضیلت؛ شریک نشده است آنحضرت را کسی. و این کلام قطع نظر از دلالت بر کمال صحت و ثبوت و تواتر و استفاضه حدیث غدیر دالّ است بر آنکه این حدیث بر امامت یا افضلیت آنجناب که مستلزم امامت است دلالت دارد. زیرا که عدم مشارکت دیگری جناب امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَام) را در این فضیلت، دلیل صریح است بر اختصاص آنجناب به این فضیلت؛ پس اگر فضیلت عین امامت است فذاک المطلوب؛ و اگر غیر امامت است پس باز هم چون دیگران از آن بهره ندارند، جناب امیر (عَلَيْهِ السَّلَام) افضل ایشان باشد.^۲

و پس از این، شرح مفصّلی بیان کرده است در اینکه علماء بزرگ و اکابر اهل سنّت بر کتاب ابن عقده و خطبه غدیر خم در آن با طرق متعدده تصریح نموده اند.

۱- خصوص این حدیث را از ابوالقاسم فضل بن محمد، ابن مغازلی در «مناقب» خود ص ۲۷ حدیث شماره ۳۹ آورده است.

۲- «عقبات»، ج غدیر ص ۶ و ص ۷.

از جمله شیخ تقی الدین أحمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام ابن تیمیة حرّانی حنبلی است - که فاضل معاصر در «مُنْتَهَى الْكَلَامِ»^۱ او را به شیخ الإسلام می ستاید؛ و بر افادات او در مقابله أهل حق تشبث می نماید - در «مِنْهَاجُ السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ فِي رَدِّ كَلَامِ الشَّيْخَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ»، که آنرا جواب «مِنْهَاجُ الْكِرَامَةِ» تصنیف علامه حلی - اَحَلَّهُ اللهُ مَظَانَ الْكِرَامَةِ وَبَوَّأَهُ دَارَ السَّلَامَةِ - یکسان ساخته در ذکر حدیث غدیر گفته: وَقَدْ صَنَّفَ أَبُو الْعَبَّاسِ ابْنُ عُقْدَةَ مُصَنَّفًا فِي جَمْعِ طُرُقِهِ.^۲ «أبو عباس ابن عقدة کتابی در جمع آوری طُرُق حدیث غدیر تصنیف کرده است».

و از جمله شیخ محمد بن محمد بن علی أبو الفضل کِنَانِي عَسْقَلَانِي مصري شافعی معروف به ابْن حَجَر که جلالت و فضائل او در نزد مترجمین أهل تستن، همچون مقریزی؛ و «تَوْضِيحُ الْمُشْتَبِه» تصنیف شمس بن ناصر الدین دمشقی و «طَبَقَاتُ شُعْرَاء» بدر الدین محمد بن ابراهیم بستنکی قاهری؛ و غیر هم جای شبهه نیست،... و فاضل معاصر در «مُنْتَهَى الْكَلَامِ» بر تحقیقات او می نازد؛ و تبخّر او را در فن حدیث شریف مُسَلَّم الثَّبوت می داند، در «فَتْحُ الْبَارِي» شرح «صَحِيح بخاری» که حسب إفاده مخاطب در «بستان المحدثین» به جهت کثرت شهرت و کثرت نقل و اعتماد بر آن، حکم متن، یعنی «صَحِيح بخاری» حاصل شده؛ در مناقب جناب أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

وَأَمَّا حَدِيثُ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»، ترمذی و نسائی آنرا تخریج کرده اند؛ و آن حدیثی است که جَدًّا طَرُقَ آن بسیار است. و ابن عقده در کتابی به تنهایی آن طرق را جمع کرده است؛ و بسیاری از سندهای آن طرق صحیح و حَسَن است - انتهى.^۳

پس از این علامه میرحامد حسین شرح مُشْبَعِي در باره ابن عقده و اعظام از بزرگانی که از او نقل کرده اند؛ و ایرائه کتب تراجم و رجالی که آن اعظام را به

۱ - کتاب «مُنْتَهَى الْكَلَامِ» را مولوی حیدر بن شیخ محمد حسن فیض آبادی تصنیف کرده است، و تصنیف این کتاب بعد از تصنیف «تحفة اثناعشریه» بوده است.

۲ و ۳ - «عَبَقَات»، ج غدیر، ص ۱۰ و ص ۱۱.

جلالت می ستاید، می آورد؛ و سپس می گوید:

«مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِيِّ صَاحِبِ تَارِيخٍ، خَبَرَ يَوْمَ الْغَدِيرِ رَأَى فِي كِتَابِي عَلَيْهِ أُورِدَ؛ وَ بَرَأَى أَنْ هَفْتَادَ وَ بَنِي طَرِيقَ بَيَانٍ كَرَّمَهُ اسْتِ وَ أَنَا «كِتَابُ الْوَلَايَةِ» نَامِ نَهَادَهُ اسْتِ.» چنانکه صاحب «عُمْدَةُ» — طاب ثَرَاهُ — این مطلب را با همین عباراتی که آوردیم بیان کرده است. و پس از بیان آنچه ما از کتاب «إِقْبَالِ» سید بن طاوس دربارهٔ کتاب طبری آورده ایم گوید: و در «طرائف» گفته است: حدیث غدیر را محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است؛ و علاوه بر آن کتابی مستقل در این موضوع نوشته؛ و اسم آنرا «کتاب ولایت» گذارده است؛ و من در بعضی از کتابهای طبری خوانده ام: آن کتابهایی در صحت خبریوم الغدیر نگاشته است؛ که اسم آن کتاب را ردّ بن حُرْقُوصِيَّةً گذارده است یعنی حنبله؛ چون أحمد بن حنبل از اولاد حُرْقُوصِ بْنِ زُهَيْرِ خَارِجِي اسْتِ؛ و بعضی گفته اند طبری کتابش را بدین نام نهاده است چون بر بهاری حنبلی به بعضی از چیزهایی که دربارهٔ غدیر است، طعن داشته است.

و علامه شمس الدین ابو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز ترکمانی دمشقی ذهبی به تألیف طبری کتابی را مستقلاً در طرق حدیث غدیر، اعتراف نموده؛ و به اظهار وقوف خود بر آن کتاب و مدهوش گردیدن به ملاحظه کثرت طرق حدیث، کَسْرَ ظَهْرٍ مَنكَرِينَ نُصَابًا^۱ نموده؛ چنانچه محمد بن اسماعیل در «رَوْضَةُ نَدِيَّةٍ» شرح «تُحْفَةُ عَلَوِيَّةٍ» گفته است: ذهبی در «تَذَكْرَةُ الْخُفَاطِ» در ترجمه مَن كُنْتُ مَوْلَاهُ گفته است که: محمد بن جریر طبری در این موضوع کتابی تصنیف کرده است، که من بر آن واقف شدم؛ و از کثرت طُرُقِ آن مدهوش گشتم.

و اسماعیل بن عمربن کثیر بن ضو بن کثیر شافعی که نمودن فضائل و محامد و مناقب و مفاخر او را در مابعد ان شاء الله تعالی خواهی شنید؛ در تاریخ خود در ذکر محمد بن جریر طبری — علی ما نُقِلَ — گفته: من دیدم کتابی را از طبری که راجع به احادیث غدیر ختم بود؛ و در دو جلد ضخیم بود؛ و کتابی را نیز

۱ — یعنی موجب شکست پشت منکران و معاندان بود.

دیدم که در حدیث طَیْر تَأْلِیف کرده بود.^۱ و پس از آن شرح مفصلی در باره طبری و شهرت او و إحاطه او و کسانی که از او تعظیم و تبجیل کرده اند آورده است؛ و سپس گفته است:

مُحَدَّث شَهِیر: أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَسَّكَانِي نَزَّ كِتَابِي فِي إِثْبَاتِ حَدِيثِ غَدِيرٍ وَ جَمَعَ طَرِيقَ أَنْ تَصْنِيفُ كَرَّمَهُ. وَ پَسِ از بِيانِ آنچِه ما از «اِقْبَالَ» سَيِّدِنِ طَاوُسِ نَقَلَ كَرَدِيمُ كَوَيْدُ:

و در «طَرَائِفُ فِي مَعْرِفَةِ مَذَاهِبِ الطَّوَائِفِ» فرموده است که: حَاكِمُ حَسَّكَانِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كِتَابِي فِي حَدِيثِ يَوْمِ الْغَدِيرِ تَصْنِيفُ كَرَّمَهُ؛ وَ نَامُ آنرا «كِتَابُ دُعَاةِ الْهُدَاةِ إِلَى أَذْيَةِ حَقِّ الْمَوْلَاةِ»، كُذِّرَ لَهُ اسْتِ؛ وَ اَيْنِ كِتَابِ دَوَاوَزْدَه جَزْوِ اسْتِ.

و مخفی نماند که: أَبُو الْقَاسِمِ حَسَّكَانِي از أَجَلِّهِ عِلْمَايِ مُتَّقِينِ وَ عَمْدَهُ كُمَلَايِ مُحَدَّثِينَ وَ أَثْبَاتِ نَحَارِيرِ مَمْدُوحِينَ، وَ ثِقَاتِ جِهَابِذَه مَعْتَمِدِينَ اسْتِ؛ جَلالِ الدِّينِ سَيُّوطِي در «طَبَقَاتِ الْحَفَاطِ» كُفْتَه:

الْحَسَّكَانِيُّ الْقَاضِي الْمُحَدَّثُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ حَسَّكَانِ الْقُرَشِيِّ الْعَامِرِيِّ النَّسَابُورِيِّ وَيَعْرِفُ بِابْنِ الْحَدَّادِيِّ، شَيْخٌ مُتَّقِنٌ ذُو عِنَايَةٍ تَامَّةٍ بِعِلْمِ الْحَدِيثِ، عُمَرُ وَعَلَا إِسْنَادُهُ؛ وَ صَنَّفَ فِي الْأَبْوَابِ وَ جَمَعَ؛ حَدَّثَ عَنْ جَدِّهِ: الْحَاكِمِ وَأَبِي طَاهِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ تَفَقَّهَ بِالْقَاضِي أَبِي الْعَلَاءِ صَاعِدِي؛ أَمَلَى مَجْلِسًا صَحَّحَ فِيهِ رَدَّ الشَّمْسِ لِعَلِيِّ، وَ هُوَ يَدُلُّ عَلَى خُبْرَتِهِ بِالْحَدِيثِ، وَ تَشَيَّعَ، مَاتَ بَعْدَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَسَبْعِينَ.

ازین عبارت شعشه مأثَرُ جَمِيلَه حَسَّكَانِي لمعان ظهور دارد، چه از آن واضح است که حَسَّكَانِي شَيْخٌ مُتَّقِنٌ بود؛ عنایت و توجّه تامّ به علم حدیث داشت، و عُمَرُ طویل یافت، و اسناد او عالی بود؛ و به تصنیف احادیث مُتَّبَوِّبَه وَ جَمْعِ روایاتِ اِقَامَتِ فرموده. و تحدیث نمود از جدِّ خود حاکم نيسابوري و ابوطاهر بن محمش. و تحصیل فقه کرد از قاضی ابوالعلاء صاعد. و اِمْلَاءِ مجلسی کرد که در آن تصحیح حدیث ردّ شمس برای جناب امیرالمؤمنین عَلِيٍّ اُمَمًا؛ وَ آن مجلس

۱- «عَبَقَات»، ج غدير، ص ۳۴ و ص ۳۵.

دلالت بر خیرت او به حدیث دارد.

و از این فقرات به وجوه عدیده جلالت و نبالت و مهارت و نباهت و غایت فضل و کمال و حَداقت حَسْکانی مستفاد است. اما ادعای دلالت مجلس تصحیح حدیث ردّ شمس بر تشیع پس ضرری نمی رساند؛ چه آنفاً دانستی که تشیع حسب تصریح علامه ابن حَجَر عَسْقلانی عبارت است از محبت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و تقدیم آنحضرت بر صحابه وَتِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرَةٌ عَنْكَ عَمَّا هَا.^۱ و پس از آنکه فصلی در مدح و منقبت حاکم حَسْکانی سخن می گوید، از سِجِسْتانی سخن به میان می آورد:

أبو سَعِيدٍ مَسْعُودِ بْنِ نَاصِرِ سَجِسْتَانِي نَزَحَ كِتَابِي مُسْتَقِلًّا كَمَا ضَخَمْتَ أَنْ بِي هَفْدَهُ جِزْءٌ مِي رَسَدٌ؛ در جمع طرق حدیث غدیر تصنیف نموده و آن را به كِتَابُ دِرَايَةِ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» موسوم ساخته و أعداد اسانید آن یک هزار و سیصد است. و پس از آنچه ما از «اقبال» سیدبن طاوس راجع به کتابش در غدیر آوردیم؛ گوید:

از این عبارت برمی آید که سِجِسْتانی کتابی خاص در ضبط طرق حدیث غدیر تصنیف نموده؛ و آن کتاب هفده جزء است که نام آنرا کتاب دِرَايَةِ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» گذاشته؛ و در آن از صد و بیست صحابه این حدیث شریف را روایت کرده. در «طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» فرموده:

من وقوف یافتم بر کتابی که أبو سعید مسعود بن ناصر سجستانی تصنیف نموده؛ و آنرا کتاب «درایة حدیث الولاية» نام گذاری کرده است. و آن مشتمل بر هفده جزء است. و من همانند چنین کتابی ندیده ام؛ و این مسعود بن ناصر از موثق ترین مردان مذاهب اربعه است؛ او از حدیث یوم الغدیر و نص رسول الله بر اینکه علی بن ابیطالب بعد از او خلیفه است، پرده برداشته است. از یکصد و بیست تن از صحابه روایت کرده است؛ که شش تن از آنها زن می باشند؛ و هرکس بر مضمون و محتوای کتاب «دِرَايَةِ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» اطلاع پیدا کند هیچ شکی برای او نمی ماند که آن کسانی که بر علی بن ابیطالب تقدم جستند،

۱- «عقبات»، ج غدیر، ص ۳۷.

دشمنی کردند؛ و میل به ریاست پیدا کردند؛ و عَدَد سَنَدِهای کتاب «دِرَایَةُ الْوَلَايَةِ» یکهزار و سیصد سند است.

این عبارت دلالت دارد بر آنکه سجستانی تصنیف کتابی در جمع طرق حدیث غدیر نموده که از یکصد و بیست صحابه در آن روایت کرده و عدد آسانید این کتاب به یکهزار و سه صد می رسد. و مخفی نماند که مسعود سجستانی از اجَلَّة حُفَّاط و أعاضِم محدثین و اکابر معتمدین و مشایخ معتبرین و سُبَّاق مُوَثَّقین و حُفَّاط متقین سُنَّیَه است.

عبدالکریم سَمْعَانی در «أنساب» گفته: ابوسعید مسعود بن ناصر بن ابی زید سَنَجَری الرِّکَاب، کان حَافِظًا مُتَقِنًا فَاضِلًا. به سوی خراسان و جبال و عراقین و حجاز مسافرت کرد؛ و زیاد حدیث شنید، و روایت کرد؛ و جمع احادیث نمود. جماعتی کثیر از مرو و نیشابور و اصفهان برای ما بیان کردند؛ و در سنه چهارصد و هفتاد و هفت رحلت کرد.^۱

و پس از شرحی درباره احوال سجستانی، گوید:

شمس الدین ابن ابوعبدالله محمد بن أحمد ذهبی که مشایخ محققین و علماء معتمدین قوم، أسفار خود را به طراز جلائل فضائل او مُعَلِّم و مُطَرَّر کرده اند، نیز کتابی خاص در ذکر طرق حدیث غدیر، مُفرد ساخته؛ و تصریح نموده که برای این حدیث طرق جیده است.

در کتاب «مِفْتَاحُ كُنُزِ دِرَايَةِ رِوَايَةِ الْمَجْمُوعِ مِنْ دُرَرِ النُّجَلِدِ الْمَسْمُوعِ» مسطور است که: خطیب بغدادی گفته است: حاکم، عالمی موثق بود و میل به تشیع داشت. احادیثی را جمع کرده و پنداشت که آنها بنابر شرط بخاری و مُسَلِّم صحیح می باشند، که از آن جمله است: حدیث ظَیْر، و حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ لیکن أصحاب حدیث این احادیث را از او مُنْكَر شمرند؛ و به قول خودشان التفتات نکردند.

حافظ ذهبی گوید: شگ نیست که در «مستدرک» احادیثی بسیار است که آنها بر شرط صحت نیستند، بلکه در آن احادیث موضوعه ای است که شأن

۱- «عبارات»، ج غدیر، ص ۴۱.

«مستدرک» إخراج آنهاست. و اما حدیث طَیْر دارای طُرُق بسیاری است که جداً زیاد است و من برای آن تصنیفی مستقل نموده ام که مجموع آن احادیث ایجاب می کند که دارای اصل است. و اما حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ دارای طُرُق بسیار خوبی است؛ و من برای آن نیز تصنیفی مستقل کرده ام. تا آنکه گوید: خطیب بغدادی که در حال حاکم نوشته است: ثقه است و میل به تشیع دارد؛ بعضی از علماء گفته اند که معنای تشیع او اینست که قائل بود به تفضیل حضرت علی بر عثمان که مذهب جمعی از أسلاف بود؛ و الله اعلم. تا آنکه گوید: و بالاتر از همه آنست که بعضی از علماء در جمع طرق حدیث غدیر بیست و هشت جلد یا زیاد تصنیف کرده اند.

چنانچه محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی؛ که صلاح الدین خلیل بن ابییک صفدی در «وَأَفِي بِالْوَفِيَّاتِ»؛ و شیخ مجد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب فیروز آبادی در کتاب «الْبُلْغَةُ فِي تَرَاجِمِ أئِمَّةِ النَّحْوِ وَاللُّغَةِ»؛ و جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی در «بُغْيَةُ الْوُعَاةِ فِي طَبَقَاتِ الثُّحَاةِ» جناب او را به مدائح عظیمه و مناقب فخیمه و محاسن جلیله و أوصاف جمیله ستوده اند؛ و صفدی تصریح کرده است که: او صدوق اللّه جَه بوده؛ در کتاب «مناقب» بنابر نقل حسین بن خیرا در کتاب «نُحْبِ الْمَتَاقِبِ لِأَبِي طَالِبٍ» گفته است: جَدِّ مَنْ: شهر آشوب می گفت که: من از ابوالمعالی جوینی شنیدم که متعجبانه می گفت: من یک جلد در بغداد در دست یک نفر صحاف دیدم که در آن روایات حدیث غدیر بود؛ و بر روی آن نوشته بود: جلد بیست و هشتم از طرق گفتار رسول خدا ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ و به دنبال این جلد، جلد بیست و نهم است.

و ابن کثیر شامی از ابوالمعالی جوینی — علی ما نقل — در تاریخ خود نقل کرده: إِنَّهُ كَانَ يَتَعَجَّبُ وَيَقُولُ: شَاهَدْتُ مُجَلِّدًا يَبْغِدَادَ فِي يَدِ صَحَافٍ فِيهِ رَوَايَاتُ هَذَا الْخَبَرِ مَكْتُوبًا عَلَيْهِ الْمَجْلَدُ الثَّامِنَةُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ طُرُقِ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛ وَ يَتْلُوهُ الْمَجْلَدُ التَّاسِعُ وَالْعِشْرُونَ.^۲

۱- در «الذريعة» حسین بن جبیر ضبط کرده است.

۲- این داستان را از جوینی، شیخ سلیمان حنفی قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۳۶؛ و علامه

زیاده از این تواتر و استفاضه چه خواهد بود؟ که صرف در نقل طرق این حدیث بیست و هشت جلد یا زیاده تصنیف شد؛ هرگز خبری در اهل اسلام همچین تواتر و استفاضه متعارف نیست که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند؛ و اکثر آسانید آن صحاح و حسان باشند. و علمای اعلام اهل سنت در جمع طرق آن، کتب تصنیف کرده باشند؛ تا آنکه بعضی از علماء بیست و هشت مجلد یا زیاده در طرق آن نوشتند.^۱

میرحامد حسین - رضوان الله علیه - که از مفاخر علمای اسلام و از برجستگان پاسداران حریم تشیع است^۲؛ بعد از بیان مشروحی که درباره کتب مُصَنَّفَه در موضوع حدیث غدیر نموده است؛ آنگاه به تفصیل نام بسیاری از علمائی را که معترف به تواتر حدیث شده اند؛ می برد و مفصلاً در ترجمه احوال آنها داد سخن می دهد. رضوان الله علیه و أسکنه بُخْبُوحَةَ جَنَّتِه مع اولیائِه.

مرحوم علامه امینی که مفخر علمای ماست؛ در دوره کتاب بی نظیر و بدیع «الغدیر» که حقاً در موضوع خود فرید است؛ بحث را در سند حدیث غدیر تمام



امینی درج ۱ «الغدیر» ص ۱۵۸ از قندوزی در «ینابیع» نقل می کند. و در «غایة المرام» جزو اول ص ۱۰۳ از ابن شهر آشوب از جدش شهر آشوب از جونی نقل می کند.

۱- «عَبَقَات»، ج غدیر، ص ۴۲ و ص ۴۳.

۲- علامه امینی در «الغدیر» ج ۱ ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷ بیست و یکمین نفر از مصنفان درباره حدیث را میرحامد حسین می شمرد؛ و در شرح ترجمه او گوید: «سید میرحامد حسین بن سید محمدقلی موسوی هندی لکهنوی متوفی در سنه ۱۳۰۶ در سن شصت سالگی، حدیث غدیر را و طرق آنرا، و تواتر آن، و مفاد آن را در دو مجلد ضخیم در هزار و هشت صفحه آورده است. و این دو جلد، از مجلدات کتاب کبیر او (عَبَقَات) است. و این سید طاهر عظیم همانند پدر مقدسش شمشیری از شمشیرهای کشیده شده خدا بر دشمنانش بود؛ و پرچی از پیروزی حق و إعلاء دین؛ و آیت کبرای الهی از آیات او بود. خداوند بواسطه او حجت را تمام کرد و راه راست و روشن را نشان داد. و اما کتاب او (عَبَقَات) بوی عطر ورائحه دلنشین آن بین دو فضای واسع عالم منتشر شده است و بین مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است. و هر کس بر مطالب آن واقف شود می یابد که آن همان کتاب معجز آسای آشکاری است که نه از روبرو؛ و نه از پشت سر باطل به او راه ندارد. ما از بسیاری از علموی که در آن به ودیعت نهاده بود، از این کتاب نفیس و قیم استفاده کردیم. و پیوسته شکر پی در پی ما برای او و برای پدر پاک اوست، و از جانب خدا بهترین پاداش».

کرده؛ و آن را از یکصد و ده نفر صحابی با ترجمه احوال آنان مفصلاً به ترتیب حروف هجاء ذکر کرده است؛ و از تابعین هشتاد و چهار نفر نیز به ترتیب حروف^۱. و از رومیانی که این حدیث را روایت کرده اند مرتباً از قرن دوم تا قرن چهارم، به ترتیب قرون مجموعاً سیصد و شصت راوی را با ترجمه احوال آنها بیان می کند؛ و از مؤلفانی که بخصوص در حدیث غدیر تصنیف کرده اند؛ مجموعاً بیست و شش نفر را نام می برد؛ و در آخر مطلب به عنوان تکمله آورده است که: این کثیر در کتاب خود: «الْبَدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ» ج ۵ ص ۲۰۸ گوید: به شأن این حدیث أبو جعفر محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ اعتنای خاصی داشته است. و درباره آن دو مجلد جمع کرده که در آن طرق اسناد و الفاظ حدیث را آورده است؛ و همچنین حافظ کبیر: أبو القاسم ابن عساکر احادیث کثیری را در این خطبه روایت کرده است؛ که ما اصول آنرا در کتاب خود می آوریم.

و پس از نقل داستان جونی در بغداد و مشاهده جلد ۲۸ غدیر در نزد صحاف از «ینایع المودة» گوید: عَلَوِي هَذَا حَدَادٌ فِي كِتَابِ «الْقَوْلِ الْفَصْلِ» ج ۱ ص ۴۴۵ گوید: حافظ ابوالعلاء همدانی عطار می گفت: من این حدیث را به دو بست و پنجاه طریق روایت می کنم. و در اینجا تألیفات دیگری نیز هست که اختصاص به این موضوع دارد و ذکر آن در کیفیت نماز غدیر ان شاء الله خواهد آمد.^۲

صاحب «الغدیر» در این دوره از کتاب خود شعر تمام شعراء را از صدر اسلام همچون شعر حسان بن ثابت و کُمَیْتِ تا قرن چهاردهم جمع آوری کرده است، آن شعرها و قصائدی که درباره غدیر سروده شده است؛ و سپس به ترتیب زمان السابق فالسابق، آنها را آورده و در ترجمه احوال آن شاعران و کیفیت زندگی و منهاج و مقدار علوم و تضرع ایشان در قرص و شعر و جدل و مراتب خلوص آنان به اهل بیت

۱- ما در اینجا نام بعضی از مشاهیر تابعین را می آوریم. أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ، سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو، سُلَيْمُ بْنُ قَيْسِ هِلَالِي، سَلِيمَانُ بْنُ مَهْرَانَ أَعْمَشُ، طَاوَسُ بْنُ كَيْانِ يَمَانِي، عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، أَبُو مَرْيَمَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادِ أَسَدِي كُوفِي، عَائِشَةُ دَخْتَرِ سَعْدٍ، عَطِيَّةُ بْنُ سَعْدِ بْنِ جُنَادَةَ عُوفِي كُوفِي، عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَمْرُ بْنُ عَلِيٍّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

۲- «الغدیر»، ج ۱ ص ۱۴ تا ص ۱۵۸.

بِحَثِّ بَلِيغٍ نَمُوْدَةٌ اسْت. و در حقیقت کتاب «الغدیر» موسوعه و دائرة المعارفی است بر اساس مکتب تشیع که از همه گونه شعر و ادب و تاریخ و فن و اخلاق و علم و دین و آئین در آن موجود است. جزاه الله عن العلم و الدین و الإسلام و الإیمان أحسنَ الجزاء؛ و أسکنته فی بُحْبوحَةِ جَنَانِهِ مَعَ أَوْلِيَائِهِ أُمَّةَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ آلِ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ.

علامه امینی در مقدمه کتاب، بحثی درباره لزوم تاریخ صحیح نموده است؛ و آنرا موجب رشد و رُقَاءِ جامعه دانسته است. یعنی هر سعادتتی که به هر ملت می برسد، در اثر تدوین و بحث و نقد و تعدیل و ترجیح در تاریخ صحیح است، که آن ملت را به مَثَلِ واقع رهبری می کند؛ و به واقع امر و حقیقت سوق می دهد؛ و اگر أحياناً تاریخ از مجرای صحیح خود منحرف شود؛ و مورّخین و خطّبا و بُلغا و محدّثین و نویسندگان، حقایق را به صورت دگری جلوه دهند؛ و راه تخیلات و توهمات بر مردم باز شود؛ بطوریکه نتوانند حق را از باطل تمیز دهند؛ آن وقت است که آن جامعه رو به تباهی می رود؛ زیرا که اساس تاریخ و واقعیت خود را بر اُمور واهی و بدون اساس پایه گذاری کرده است.

أهمیّتی که واقعه غدیر در تاریخ اسلام؛ بلکه در تاریخ بشر دارد، جای هیچگونه تردید نیست؛ زیرا که هیچ عاقلی شک ندارد که شرف هر چیز به شرف غایت و نتیجه ای است که از آن عائد می شود. و بنابر این بر هر عاقلی لازم است که برای دست یافتن به دین و نحلّه و ستونهای مذهب خود از مواضع تاریخ و بنیادهای آن و اساس و ریشه آن بکوشد؛ زیرا که بدین وسیله اُمت ها بهم نزدیک می شوند؛ و دولت ها بر پا می گردد؛ و نامشان تا ابد پایدار می ماند.

و به همین لحاظ مشاهده می شود که مورّخان واقعی و پیشوایان تاریخ نگاری؛ در ضَبْط و ثَبْتِ مبادی اُدیان و تعالیم آنها؛ و آنچه در پی آمد آنها از تبلیغات، و دَعایات، و جنگ ها، و حکومت ها، و اِمارت هائی که نسل های بعد را در سالیان متممادی فرا می گیرد؛ تهالک نموده و خود را در معرض خطر قرار می دهند.

و چنانچه مورّخی بعضی از این گونه اُمور را مهمل گذارد؛ و آنطور که باید غور و بررسی نکند؛ در صحیفه تاریخ خود جای چیزی را خالی گذارده است، که بیان هیچ واقعه و حادثه مهمی نمی تواند جای آن را بگیرد؛ و تاریخ خود را ناقص و

أبتر و بریده آورده است که مبدأ آن مشخص و معلوم نیست. و چه بسا همین اهمال کوچک، موجب جهالت خواننده در مصیر امر و در منتهای آن گردد. واقعه غدیر از اهمّ آن قضایائی است که در تاریخ اتفاق افتاده است؛ زیرا که مذهب پیروان آثار اهل بیت رسول الله - صلوات الله علیه و علیهم - مبتنی بر این واقعه؛ و بر بسیاری از قضایا و حجّت های باطل کننده و محق نماینده دیگری است که بر همین وتیره است؛ آن پیروانی که تعداد نفوس آنها در میان افراد بشر به میلیون ها بالغ می گردد. و در میان آنها علماء، و بزرگان، و حکماء، و ابرار و نیکان، و نوابغ در علوم اوایل و اواخر، و پادشاهان و سیاستمداران، و اُمراء، و پیشوایان موجود است، و در آنها علم و سیادت و ادب فراوان، و فضل بسیار، و کتابهای پر ارزش و نفیس در هر فتنی از فتنون وجود دارد.

بنابر این اگر مورّخ از پیروان اهل بیت باشد بر او واجب است که برای اُمّت خود، خبر ابتدای دعوتش را اثبات کند؛ و بر خصم غالب آید. و اگر از غیر اهل بیت باشد؛ لا اقلّ آنرا بطور بسیط در وقتی که تاریخ اُمّت کبیری را درمی نوردد، ذکر کند و یاد آور شود؛ و یا آنرا با آنچه به نظر و تدبّر خود از نقصانی که در دلالت آن می بیند، همراه آورده و بیان کند، اگر حالت نفسی او چنانست که نمی تواند از احکام عواطف نفسانی خود عبور کند؛ و نفس خود را پیوسته در مرحله عاطفه سرازیر می نماید؛ و اگر از نعره ها و صدا های در بینی انداخته گروه و طائفه منتسب به خودش نمی تواند برهد؛ در حالی که به هیچوجه نمی تواند عیبی در سند آن بجوید؛ و نقصی را در آن آماده و مهیا سازد. چون آنچه را که پیامبر اسلام در روز غدیر از دعوت به مفاد حدیث ولایت، برای آن قیام کردند در بین هیچیک از دو نفر اختلافی نیست؛ و اگر اختلافی باشد در مؤدّی و مفاد حدیث است بر اساس اغراض و شوائبی که بر شخص با فهم و بصیر مختفی نیست.

و از جمله پیشوایان مورّخانی که حدیث غدیر را ذکر کرده اند؛ افراد زیر می باشند:

- ۱- بلاذری متوفّی در سنه ۲۷۹ در «أنساب».
- ۲- ابن قتیّبه متوفّی در ۲۷۶ در «معارف» و در کتاب دیگر خود به نام «الإمامة و السیاسة».

- ۳- طَبْرِي متوفی در ۳۱۰ در کتاب مستقل .
 - ۴- ابن زولاق لَيْثِي مصري متوفی در ۲۸۷ در تألیف خود .
 - ۵- حَطِيب بغدادی متوفی در ۴۶۳ در تاریخ خود .
 - ۶- ابن عبد البرّ متوفی در ۴۶۳ در «استیعاب» .
 - ۷- شهرستانی متوفی در ۵۴۸ در «مِلَل و نحل» .
 - ۸- ابن عَسَاكِر متوفی در ۵۷۱ در «تاریخ دمشق» .
 - ۹- یاقوت حَمَوِي در «معجم الأَدبَا» ج ۱۸ ص ۸۴ از طبع اخیر .
 - ۱۰- ابن اثیر متوفی در ۶۳۰ در «أَسَد الغَابَة» .
 - ۱۱- ابن أبی الحدید متوفی در ۶۵۶ در «شرح نهج البلاغه» .
 - ۱۲- ابن خَلْكَان متوفی در ۶۸۱ در تاریخ خود .
 - ۱۳- یافعی متوفی در ۷۶۸ در «مرآة الجنان» .
 - ۱۴- ابن الشیخ بلوی در «أَلْف بَاء» .
 - ۱۵- ابن کثیر شامی متوفی در ۷۷۴ در «البدایة و النهایة» .
 - ۱۶- ابن خَلْدُون متوفی در ۸۰۸ در مقدمه تاریخ خود .
 - ۱۷- شمس الدّین ذَهَبِي در «تذکرة الحفّاظ» .
 - ۱۸- نُوبَرِي متوفی حدود ۸۳۳ در «نهایه الإرب» .
 - ۱۹- ابن حَجَر عَسْقلَانِي متوفی در ۸۵۲ در «اصابة» و «تهذیب التّهذیب» .
 - ۲۰- ابن صَبَّاح مالکی متوفی در ۸۵۵ در «فصول المهمّة» .
 - ۲۱- مقریزی متوفی در ۸۴۵ در «خِطَط» .
 - ۲۲- جلال الدّین سُیُوطِي متوفی در ۹۱۰ در کتب بسیاری .
 - ۲۳- قِرْمَانِي دمشقی متوفی در ۱۰۱۹ در «أخبار الدّوَل» .
 - ۲۴- نورالدّین حَلَبِي متوفی در ۱۰۴۴ در «سیره حلبیّه» .
- و غیر ایشان از مورّخان دیگر.

أهمیّت مطلب در علم حدیث نیز کمتر از اهمیت آن در علم تاریخ نیست؛ محدّث در هر گوشه و کنار از فضای واسع فنّ خود در علم حدیث دیده بگشاید؛ و وجهه خود را منعطف دارد؛ یکدسته از احادیث صحیحه و مسانید می یابد، که این فضیلت و شرف را برای ولیّ امر دین علیه السلام اثبات می کند؛ و همینطور پیوسته

خَلْفَ از سَلَفِ خود تحویل گرفته تا اینکه نوبت به دور صحابه و گروه آنان می‌رسد، که حافظان و واعیان حدیث بوده‌اند؛ و پیوسته برای این حدیث در تعاقب طبقات؛ و پی در آمدن دوره‌ها نور و ضیاء و إشراقی را می‌نگرد که چشم‌ها را خیره می‌کند.

و اگر مُحدثینی از موضوعی که دارای چنین درجه‌الائمی از اهمیت است چشم بپوشد؛ حَقُّ اُمَّتِ را ضایع کرده است و از بسیاری از خیرات و طیباتی که پیامبر این اُمَّت که پیامبر رحمت است؛ و از احسان و اسع خود به عنوان تتمیم نعمت و احسان، به این اُمَّت ارزانی داشته است، اُمَّت را محروم کرده است، و از هدایت به سوی بهترین راه و روش باز داشته است. از امامان و پیشوایان فن حدیث، کسانی که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند عبارتند از:

۱- امام شافعی‌ها: أبو عبد الله محمد بن إدريس شافعی متوفی در سنه ۲۰۴ چنانکه در «نهایة ابن اثیر» آمده است.

۲- امام حَنْبَلی‌ها: أحمد بن حَنْبَل متوفی در سنه ۲۴۱ در دو کتاب «مُسند» و «مناقب» خود.

۳- ابن مَاجَة متوفی در ۲۷۳ در «سُنن» خود.

۴- تِرْمِذی متوفی در ۲۷۹ در «صحیح» خود.

۵- نَسَائی متوفی در ۳۰۳ در «خصائص».

۶- أبو یَعْلَى مَوْصِلی متوفی در ۳۰۷ در «مُسند» خود.

۷- بَغَوی متوفی در ۳۱۷ در «سُنن» خود.

۸- دُولَابی متوفی در ۳۲۰ در «الکُنئی والأسماء».

۹- طَحَاوی متوفی در ۳۲۱ در «مُشکل الآثار».

۱۰- حاکم متوفی در ۴۰۵ در «مستدرک».

۱۱- ابن مَغَازلی شافعی متوفی در ۴۸۳ در «مناقب».

۱۲- ابن منده اصفهانی متوفی ۵۱۲ با طرق عدیده در تألیفش.

۱۳- خطیب خوارزمی متوفی در ۵۶۸ در «مناقب» و نیز در «مقتل حضرت امام سبط سید الشهداء علیه السلام».

۱۴- کَنجی متوفی در ۶۵۸ در «کِفایة الطالب».

- ۱۵- مُحَبِّبُ الدِّينِ طَبْرِي مَتَوَفَّى در ۶۹۴ در دو کتاب خود به نام: «الرِّيَاضُ النَّصْرَةَ» و «ذَخَائِرُ الْعُقْبَى».
- ۱۶- حَمَوِيُّ مَتَوَفَّى در ۷۲۲ در «فرائد السَّمطين».
- ۱۷- هَيْثَمِيُّ مَتَوَفَّى در ۸۰۷ در «مجمع الزَّوَاهِد».
- ۱۸- ذَهَبِيُّ مَتَوَفَّى در ۷۴۸ در «تلخیص».
- ۱۹- جَزْرِيُّ مَتَوَفَّى در ۸۳۰ در «أَسْنَى الْمَطَالِب».
- ۲۰- قَسْطَلَانِيُّ مَتَوَفَّى در ۹۲۳ در «المواهب اللدنیَّة».
- ۲۱- مُتَّقِي هِنْدِيُّ مَتَوَفَّى در ۹۷۵ در «کنز العمال».
- ۲۲- هَرَوِيُّ قَارِي مَتَوَفَّى در ۱۰۱۴ در «المرقاة فی شرح المشكاة».
- ۲۳- تاج الدین مَنَاوِي مَتَوَفَّى در ۱۰۳۱ در «كُنُوزُ الْحَقَائِقِ فِي حَدِيثِ خَيْرِ الْخَلَائِقِ»؛ و در «فیض القدير».
- ۲۴- شَيْخَانِيُّ قَادِرِي در کتاب «الصَّرَاطُ السَّوِيُّ فِي مَنَاقِبِ آلِ النَّبِيِّ».
- ۲۵- بَاكْثِيرُ الْمَكِّي مَتَوَفَّى در ۱۰۴۷ در «وسيلة الآمال من مناقب آل».
- ۲۶- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ زَرْقَانِيُّ مَالِكِيُّ مَتَوَفَّى در ۱۱۲۲ در «شرح مَوَاهِب».
- ۲۷- ابْنُ حَمَزَةَ دِمَشْقِيُّ حَنَفِي در کتاب «البيان والتعريف»، و غیر ایشان از محدثان دیگر.

همچنانکه مفسرین در برابر دیدگان خود آیاتی را از قرآن کریم می نگرند که در این مسئله نازل شده است؛ و بنا بر این بر خود ختم و لازم می شمردند که در مدارک تفسیری و شأن نزول آنها گردش کنند؛ و چنین نمی پسندند که عمل آنها ناقص و سعی آنها معیوب باشد.

ومفسرانی که آیه غدیر را در تفسیر خود آورده اند عبارتند از:

- ۱- طبری متوفی ۳۱۰ در تفسیر خود.
- ۲- ثعلبی متوفی ۴۲۷/ ۴۳۷ در تفسیر خود.
- ۳- واحدی متوفی ۴۶۸ در «أسباب النزول».
- ۴- قرطبی متوفی ۵۶۷ در تفسیر خود.
- ۵- أبو السُّعُود در تفسیر خود.
- ۶- فخر رازی متوفی ۶۰۶ در تفسیر کبیر خود.

- ۷- ابن کثیر شامی متوفی ۷۷۴ در تفسیر خود.
 ۸- نیشابوری متوفی در قرن هشتم در تفسیر خود.
 ۹- جلال الدین سیوطی در تفسیر خود.
 ۱۰- خطیب شربینی در تفسیر خود.
 ۱۱- آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر خود. و غیر ایشان از مفسرین دیگر.
 و متکلم چون درهریک مسئله از مسائل علم کلام، إقامة برهان می‌کند؛ چون به مسئله امامت رسد، هیچ گریزگاهی ندارد مگر آنکه متعرض حدیث غدیر گردد؛ یا به جهت إقامة حجت برای خود در برابر خصم؛ و یا به جهت نقل حجت خصم بر علیه خود. و اگر چه در هنگام استدلال به آن مناقشه وارد کند؛ مانند:
- ۱- قاضی ابوبکر باقلانی بصری متوفی در سنه ۴۰۳ در کتاب «تمهید القواعد».

- ۲- قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی متوفی ۷۵۶ در «مواقف».
 ۳- السید شریف جرجانی متوفی ۸۱۶ در «شرح مواقف».
 ۴- بیضاوی متوفی ۶۸۵ در «طوالع الأنوار».
 ۵- شمس الدین اصفهانی در «مطالع الأنظار».
 ۶- تفتازانی متوفی ۷۹۲ در «شرح مقاصد».
 ۷- قوشجی مولی علاء الدین متوفی در ۸۷۹ در «شرح تجرید».
 و عبارتی که همه این متکلمان آورده اند چنین است که: پیغمبر اکرم ﷺ مردم را در جُحفه که موضعی است بین مکه و مدینه در روز غدیر ختم جمع کردند؛ و این در مراجعت آنحضرت بود در حجة الوداع؛ و روز گرم بود بطوریکه مردم برای رفع شدت حرارت ردای خود را در زیر پای خود می انداختند؛ و جهازهای شتران را به روی هم انباشتند؛ و پیامبر بر آنها بالا رفت؛ و مردم را مخاطب نموده و گفت:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

این جملات را متکلمین از منبعی و مصدری نقل نمی کنند؛ بلکه بطور ارسال

مسلم بیان می نمایند.

و از جمله متکلمین قاضی منجم محمد شافعی متوفی در سنه ۸۷۶ در «بدیع المعانی» است. و از جمله آنان جلال الدین سیوطی در کتاب «أربعین» خود؛ و از جمله مفتی شام حامد بن علی عمادی در «الصلاة الفاخرة بالأحادیث المتواترة»؛ و از جمله آلوسی بغدادی متوفی در ۱۳۲۴ است در «نثر اللآلی»؛ و غیر از اینها از متکلمین دیگر.

و لغوین هیچ چاره‌ای برای خود نمی بینند چون در معنای مؤلی و یا خُم و یا غدیر و یا ولی می روند و در آن حرکت و گردش دارند، مگر اینکه به حدیث غدیر، اشاره‌ای بنمایند؛ همانند:

ابن دُرید محمد بن الحسن متوفی در سنه ۳۲۱ در «جمهره» خود ج ۱ ص

۱۷۱.

و ابن اثیر در «نهایه»؛ و حموی در «معجم البلدان» در خُم؛ و زبیدی حَتَفی در «تاج العروس» و نَبْهانی در «مجموعه نَبْهانیه».^۲

در «غایة المرام» در تحت عنوان نَصِّ رسول خدا ﷺ بر أمير المؤمنين علیّ - بن ابیطالب عليه السلام در غدیر خُم به ولایت که مقتضی امارت و امامت است، در گفتار آنحضرت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ هشتاد و نه روایت از طریق عامه؛ و چهل و سه روایت از طریق خاصه نقل می کند. و ما چند روایت از عامه و چند روایت از خاصه در اینجا می آوریم:

أحمد بن حنبل گفت: روایت کرد برای من ابن نُمَيْر که او گفت: روایت کرد برای من عبدالملک بن عطیة عوفی که او گفت: به نزد زید بن أرقم رفتم و گفتم: دای من از تو روایتی در شأن علی در روز غدیر خُم روایت کرده است؛ و

۱- گفته است: غدیر خُم معروف است، و آن موضعی است که رسول خدا ﷺ در آنجا برای بیان فضل أمير المؤمنين عليه السلام به خطبه ایستاد. در «جمهره» طبع شده اینطور وارد است؛ ولیکن ابن شهر آشوب که این مطلب را در عصر پیش از طبع از روی نسخه‌های خطی از او حکایت می کند اینطور می گوید که: غدیر خُم موضعی است که در آنجا پیامبر بر ولایت علی تنصیب کردند. و سپس دست امین مطبوع آنرا بدینصورت تحریف نموده است.

۲- «الغدیر»، ج ۱، ص ۵ تا ص ۸.

من دوست دارم از خودت بشنوم!

زید گفت: ای جماعت اهل عراق، در شماست آنچه در شماست! گفتم: از ناحیه من باکی نداشته باش! گفت: آری! مادر جُحفه بودیم، که رسول خدا ﷺ در وقت ظهر خارج شد در حالی که دست علی عَلِيٍّ را گرفته بود؛ پس گفت: ای جماعت مردم! آیا شما نمی دانید که من نسبت به مؤمنان اولویتم از مؤمنان به خود آنها بیشتر است؟! گفتند: آری! رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ.

من گفتم: آیا رسول خدا فرمود: اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ! زید گفت: من آن چیزی را که شنیدم به تو خبر دادم!

عبدالله بن أحمد بن حنبل گفت: روایت کرد برای ما حمّاد؛ از علی بن زید؛ از عدی بن ثابت، از بَرّ، که او ابن عازب است، که او گفت: ما از حجّة الوداع با رسول خدا ﷺ بر می گشتیم؛ چون به غدیر خم رسید؛ ما رابه اجتماع ندادادند؛ و برای رسول خدا در میان دو درخت زمین را نظیف و جارو کردند؛ رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: اَلَسْتُ اَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ؟ گفتند: بَلَىٰ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ!

پیغمبر گفت: اَلَسْتُ اَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ آیا من به هر مؤمنی از او به خود او اَوْلَىٰ نیستم؟! گفتند: بَلَىٰ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ!

پیغمبر گفت: هَذَا مَوْلَىٰ مَنْ اَنَا مَوْلَاهُ «این مولای کسی است که من مولای او هستم». اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. و چون عمر به علی برخورد کرد گفت: هِنِيْئًا لَكَ يَا اَبْنَ اَبِي طَالِبٍ اُضْبَحْتَ وَاْمْسَيْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ. ۲ عبدالله بن أحمد بن حنبل گفت: عبدالله بن صَفْر در سنه ۲۹۹ برای من روایت کرد که: يعقوب بن حَمْدان بن کاتب گفت: روایت کرد برای من سُفیان، از ابن ابی نجیح، از پدرش؛ و ربیعہ خدسی که ذکری از علی بن - اَبِي طَالِب نزد مردی به میان آمد؛ و در آنجا سَعْد بن اَبِي وَقَاص بود؛ سعد گفت: من

۱- «غایة المرام» قسمت اول ص ۷۹، حدیث هشتم.

۲- همین کتاب ص ۸۰، حدیث یازدهم.

چیزی را درباره علی به یاد دارم. او دارای چهار منقبت است که اگر هر آینه یکی از آنها برای من بود، از فلان چیز و فلان چیز برای من محبوب تر بود— و شتران سرخ مو را ذکر کرد— یکی گفتار رسول خدا: لَا أُعْطِينَ الرَّايَةَ. و دیگری: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى. و سومی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

و سفیان روای روایت می گوید: منقبت چهارم را من فراموش کردم.^۱ از «صحاح مُسْلِم» روایت است که او گفت: ابن بَکَّار بن رَيَّان برای ما روایت کرد که حَسَّان بن ابراهیم از سَعِيد بن مَسْرُوق، از یزید بن حَيَّان روایت کرد که او گفت: ما وارد بر زید بن اَرْقَم شدیم؛ و معروض داشتیم که: تو با رسول خدا ﷺ مصاحبت کرده‌ای! و پشت سر آنحضرت نماز خوانده‌ای! و خیر بسیاری به تو رسیده است، حال آنچه را که از رسول خدا شنیده‌ای برای ما بیان کن!

زید گفت: ای برادرزاده من! سوگند به خدا که سن من زیاد است و پیر شده‌ام؛ و از زمان ملاقات من با رسول خدا بسیار گذشته است. و بعضی از آن چیزهایی را که از رسول خدا حفظ داشته‌ام فراموش کرده‌ام. و بنابراین آنچه را که اینک بیان می‌کنم از رسول خدا، شما بپذیرید! و آنچه را که بیان نمی‌کنم مرا به تکلف نیندازید! و سپس گفت: رسول خدا ﷺ در مکانی که خُم نامیده می‌شد؛ در بین مکه و مدینه به خطبه ایستاد؛ و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد؛ و مردم را موعظه نمود و پند داد و پس از آن گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ؛ أَلَا وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ؛ وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ؛ فِيهِ الْهُدَى وَالتَّوْرُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي، أَدَّكْرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَدَّكْرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! قَالَ: فَقُلْنَا: وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نِسَاءٌ؟!

قَالَ: لَا! أَيْمُ اللَّهِ إِنْ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرَتُمُ الدَّهْرَتُمُ يُطَلَّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهَا وَقَوْمِهَا. أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُهُ وَعَصَبَتُهُ الَّذِينَ حَرَّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ.^۲

۱— «غایة المرام» ص ۸۰ حدیث شانزدهم.

۲— همین کتاب، ص ۸۰ حدیث نوزدهم عطفاً بر حدیث هفدهم.

پیغمبر در خطبه فرمود: «ای مردم من بشر هستم؛ و نزدیک است که فرستاده مرگ از پروردگارم بیاید و من اجابت کنم؛ و من در میان شما دو چیز پر ارزش و نفیس باقی می گذارم: یکی از آن دو کتاب خداست؛ کسی که از آن پیروی کند بر هدایت است؛ و کسی که آن را ترک کند بر ضلالت است؛ و در کتاب خدا هدایت و نور است. بنابراین کتاب خدا را بگیرید و به آن متمسک گردید! آنگاه رسول خدا بسیار تحریص و ترغیب به کتاب خدا نمود؛ و سپس فرمود: اهل بیت من. من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت خودم! من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت خودم! من خدا را به یاد شما می آورم درباره اهل بیت خودم!

ما گفتیم: آیا زنان رسول خدا جزء اهل بیت او می باشند؟! زید گفت: نه سوگند به خدا. زیرا که زن باشوهرش در زمانی زیست می کند؛ و سپس در مدتی مدید زیست می کند؛ و پس از آن مرد او را طلاق می دهد، و آن زن به قوم و عشیره خود برمی گردد؛ اهل بیت رسول خدا، اهل او و عصبه او هستند که صدقه بر آنها حرام شده است».

و از «مناقب ابن مغازلی» ابوالحسن علی بن مغازلی واسطی شافعی باسند متصل خود از زید بن ارقم قضیه غدیر را آورده است که رسول خدا پس از حمد و ثنای خدا فرمودند: *أَمَا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَبِيٍّ مِنَ الْعُمَرِ إِلَّا نِصْفُ مَا عُمِّرَ مَنْ قَبْلَهُ؛ وَإِنَّ عَيْسَى بِنَ مَرْيَمَ لَبِثَ فِي قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ وَإِنِّي قَدْ أُشْرِعْتُ فِي الْعَشْرِينَ، أَلَا وَإِنِّي يُوشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمْ وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ.* و پس از حث و ترغیب مردم به تمسک به ثقلین می فرماید: *فَأِنِّي قَدْ سَأَلْتُ لَهُمَا اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي؛ نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ؛ وَخَاذِلُهُمَا لِي خَاذِلٌ؛ وَوَلِيَّهُمَا لِي وَلِيٌّ؛ وَعَدُوَّهُمَا لِي عَدُوٌّ؛ أَلَا فَإِنَّهَا لَمْ تَهْلِكْ أُمَّةٌ قَبْلَكُمْ حَتَّى تَدِينَ بِأَهْوَائِهَا، وَتَطَاهَرَ عَلَى نُبُوتِهَا، وَتَقْتُلَ مَنْ قَامَ بِالْقِسْطِ مِنْهَا. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرَفَعَهَا وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيُّهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ،*

۱- در «مناقب» قَدْ أُشْرِعْتُ با سین مهمله آمده است؛ یعنی من با شتاب وارد در سال بیستم

شده ام.

وَعَادِمَنْ عَادَاهُ - قَالَهَا ثَلَاثًا - آخِرُ الْخُطْبَةِ.^۱

«اما بعد؛ ای مردم! برای هیچ پیغمبری عُمرش مقدر نشده است مگر به اندازه نصف عمر پیغمبری که قبل از او بوده است. عیسی بن مریم در میان قوم خود چهل سال درنگ نمود؛ و من اینک وارد دربیست شده‌ام.^۲ آگاه باشید که دیگر نزدیک است من با شما مفارقت کنم؛ و من مورد باز پرسى واقع خواهم شد؛ و شما نیز مورد باز پرسى واقع خواهید شد!

تا آنکه می فرماید: من از پروردگار لطیف و خبیر برای آنها چیزهائی خواسته‌ام و به من عطا فرموده است. ناصر آندو ناصر من است، و خوار کننده آندو خوار کننده من است، و ولّی آندو ولّی من است، و دشمن آندو دشمن من است. آگاه باشید که هیچگاه اُمّتی قبل از شما هلاک نشده است مگر آنکه از أهواء و آراء خود پیروی کرده؛ و افکار خویشان را مُقتدّی و دین خود قرار داده است؛ و بر مقام نبوت آنزمان خود تظاهر نموده؛ و به غلبه برخاسته است؛ و با کسی که در آن اُمّت به عدل و قسط قیام کرده است، به قتال و منازعه برخاسته است. و سپس دست علی را گرفت؛ و بلند کرد و گفت: هر کس که من ولّی او هستم پس این ولّی اوست؛ خداوند بر کسی ولّی باش که او را ولّی خود قرار داده است؛ و با کسی دشمن باش که او را دشمن خود شمرده است. این جمله را رسول خدا سه بار تکرار کرد. و این آخر خطبه رسول خدا بود.»^۳

۱- «غایة المرام» ص ۸۱ و ص ۸۲، حدیث بیست و هفتم و «مناقب ابن مغازلی»، ص ۱۶ تا ص ۱۸ حدیث شماره ۲۳. و نیز در «غایة المرام» ص ۸۸ حدیث ۷۹ در ضمن حدیثی که از علی بن احمد مالکی نقل می کند اشاره رسول خدا را به اینکه عمر هر پیغمبری به قدر نصف عمر پیامبر پیشین است ذکر می کند.

۲- شگ نیست که رسول خدا شصت و سه سال عمر کردند. و در اینصورت که می فرماید: من داخل در سال بیستم از عمرم شده‌ام؛ مراد عمر نبوت است، که مجموعاً بیست و سه سال از ابتدای آن بوده. و چون سه سال از اول آن را که دعوت خصوصی بوده و هنوز آیه فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُونَ اَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ نازل نشده بود، حذف کنیم بقیة آن بیست سال می شود که دعوت رسول الله چهاراً بوده است؛ و این نصف عمر حضرت عیسی بن مریم است که تمام چهل سال آن در نبوت بوده است چون از زمان کودکی^۴ به مقام نبوت رسید. قال: اِنِّی عَبْدُ اللّهِ اَنَانِی الْکِتَابِ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا وَجَعَلَنِی مُبَارَکًا اَیْمَنًا کُنْتُ وَ اَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَ الزَّکْوَةِ مَا دُمْتُ حَیًّا.

۳- و نیز در «غایة المرام» ص ۸۹ حدیث هشتاد و هشت از ابن مغازلی، حدیثی به همین مضمون

و نیز در «مناقب» ابن مغّزلی با سند متصل خود حدیث می کند از جابر بن عبدالله که رسول خدا در خُمّ فرود آمد؛ و مردم از آنحضرت دور شدند؛ و علی بن ابیطالب با آنحضرت فرود آمد؛ و این دور شدن و کنار افتادن مردم بر رسول خدا گران آمد؛ و علی را امر کرد تا آنها را جمع کند؛ و چون مجتمع شدند در میان ایشان درحالی که برعلی بن ابیطالب تکیه کرده بود ایستاد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد؛ و پس از آن گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ كَرِهْتُ تَخَلُّفَكُمْ عَنِّي حَتَّى حُيِّلَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَيْسَ شَجَرَةٌ أَبْغَضَ إِلَيْكُمْ مِنْ شَجَرَةٍ تَلِينِي؛ ثُمَّ قَالَ: لَكِنِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْهُ؛ فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَمَا أَنَا عَنْهُ رَاضٍ فَإِنَّهُ لَا يَخْتَارُ عَلِيَّ قُرْبِي وَمَحَبَّتِي شَيْئًا. ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ.**

قَالَ: فَأَبْتَدَرَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَبْكُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ وَيَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تَنَحَّيْنَا عَنْكَ إِلَّا كَرَاهِيَةً أَنْ نَنْقُلَ عَلَيْكَ! فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَخَطِ رَسُولِ اللَّهِ. فَرَضِيَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ.^۱

«ای مردم! من تخلف شما را از خودم ناپسند داشتم؛ تا به حدی که پنداشتم هیچ درختی مبعوض تر در نزد شما نیست از این درختی که در جوار من است؛ و سپس فرمود: و لیکن منزله ای را که خداوند به علی بن ابیطالب داده است نسبت به من؛ همان منزله ای است که من نسبت به خدا دارم؛ و بنابر این خداوند از او راضی است، همچنانکه من از او راضی هستم، چون علی غیر از محبت من و قرب من چیزی را اختیار نمی کند. و سپس دست خود را بلند کرده و گفت: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست؛ بار پروردگارا تو ولایت کسی را داشته باش که علی را ولی خود دارد، و دشمن باش با کسی که علی را دشمن دارد!

جابر گفت: در این حال مردم به سوی رسول خدا شتافته و مبادرت می کردند؛ و گریه می نمودند و تضرع و زاری می کردند؛ و می گفتند: ای رسول خدا ما از تو

آورده است که رسول خدا فرمود: عمر هر پیامبری به قدر نصف عمر پیامبر قبل از اوست و عیسی بن مریم چهل سال عمر کرد؛ و من الآن داخل در سنه بیستم شده ام.

۱- «غایة المرام» ص ۸۲، حدیث سی ام؛ و «مناقب ابن مغّزلی»، ص ۲۵ و ص ۲۶، حدیث

دور نشدیم مگر به جهت آنکه ناگوار داشتیم که بر تو سنگین باشیم؛ پس ما پناه می‌بریم به خدا از شرّهای نفس‌های خودمان، و از غضب رسول خدا. در این حال رسول خدا از آنها راضی شد».

موفق بن احمد أخطب خطبای خوارزم با اسناد خود آورده است که: أَصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ گوید: من بر معاویة داخل شدم که او بر روی تشکی از چرم نشسته بود؛ و بر دو بالش سبز رنگ تکیه زده بود؛ و در طرف راست او عمرو بن عاص، و حوْشَب، و ذُو الْكَلْعِ و در طرف چپ او برادرش: عُتْبَةَ، و ابْنُ عَامِرٍ و ابْنُ کَرِيز، و وَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ، و عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، و شَرْحَبِيلُ بْنُ سَمَطٍ؛ و در مقابل او أَبُو هُرَيْرَةَ، و أَبُو دَرْدَا، و نُعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، و أَبُو أَمَامَةَ بَاهِلِي بودند.

من چون نامه امیرالمؤمنین عليه السلام را به او دادم؛ و آنرا قرائت کرد، گفت: علی بن ابیطالب؛ کشندگان عثمان را به ما تحویل نمی‌دهد. من به او گفتم: ای معاویة! توبه داعیه أخذ قتله عثمان جنگ مکن! زیرا که تو سلطنت و حکومت می‌خواهی! و اگر تو می‌خواستی عثمان رایاری کنی، در وقتی که زنده بود یاری می‌کردی! ولیکن تو عمداً انتظار کشیدی تا کشته شود؛ و سپس خونخواهی او را وسیله وصول به قدرت و امارت خود قرار دهی!

معاویة از این گفتار من به غضب آمد؛ و من خواستم غضب او را تشدید کنم؛ به ابوهریره گفتم: ای صحابی رسول خدا! من تو را سوگند می‌دهم به خداوند: آن که هیچ معبودی جز او نیست؛ و اوست که به پنهان و آشکارا اطلاع دارد؛ و به حق حبیب او: مُصْطَفَى عليه السلام، اینکه به من خبر دهی! آیا تو در روز غدیر خم حضور داشتی؟ ابوهریره گفت: آری حضور داشتم! من گفتم: چه شنیدی که درباره علی می‌گفت؟! گفت شنیدم که می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِي مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

گفتم: بنابراین تو با دشمن او موالات کردی! و با ولی او دشمنی نمودی! ابوهریره، نفسی عمیق کشید و گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.^۱

۱- «غایة المرام» ص ۸۴ حدیث چهل و نهم؛ و «مناقب خوارزمی» طبع نجف ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵. و طبع سنگی ص ۱۳۰.

سَمْعَانِي بِإِسْنَادٍ خَوْصًا مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ رَوَيْتَ مِي كُنْدَ كِه: بِه عَمْرُ كُفْتَه
شَد: تَصْنَعُ بِيَعْلِيٍّ مَالًا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ مِنْ صَحَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ! قَالَ: لِأَنَّهُ
مَوْلَايَ.^۱

«می بینیم که تو با علی طوری رفتار می کنی که با احدی از اصحاب رسول
خدا چنین رفتار نمی کنی! عمر در پاسخ گفت: به سبب آنکه علی مولای من
است.»

ابراهیم بن محمد حمّوئی که از اعیان علماء عامه است گفت: به من خبر
داد: شیخ مجدالدین عبدالله بن محمود بن مؤدود حنفی، به طریق قرائت من برای
او، در بغداد سَوّم ماه رجب سنه ششصد و هفتاد و دو؛ که شیخ ابوبکر مسمار بن
عمر بن عویس بغدادی خبر داد به من، به طریق استماع من از او، که ابوالفتح
محمد بن عبدالباقی معروف به ابن بظی خبر داد به من، به طریق استماع من از او.
و دیگر آنکه^۲ خبر داد به من امام فقیه کمال الدین ابوغالب هبة الله بن ابی القاسم
ابن ابی غالب سامری، به طریق قرائت من برای او، در مسجد قصر در بغداد، شب
یکشنبه بیست و هفتم ماه رمضان سنه ششصد و هشتاد و دو، که خبر داد به من
شیخ محاسن بن عمّار بن رضوان حرّائنی، به طریق استماع من از او، در بیست
و یکم از ماه محرّم سنه ششصد و بیست و دو، که خبر داد به من ابوبکر محمد بن
عبدالله بن نصر ابن زعفرانی، به طریق استماع من از او، در شانزدهم از ماه رجب
از سنه پانصد و پنجاه، که خبر داد به من ابوعبدالله مالک بن أحمد بن علی بن
ابراهیم قرّاء بانیاسی، به طریق استماع من از او، که ابن راغونی در ماه شعبان
سنه چهارصد و شصت و سه خبر داد که، ابوالحسن أحمد بن محمد بن موسی بن
قاسم ابن صلّت خبر داد به من، به طریقی که برای او خوانده می شد و من
می شنیدم، در ماه رجب روز سیزدهم سنه چهارصد و پنج، که خبر داد به من
ابراهیم بن عبدالصمد هاشمی مُکَنّی به ابواسحق که گفت: خبر داد به من ابوسعید
أشجّ، که خبر داد به من مُظَلِّب بن زیاد، از عبدالله بن محمد بن عقیل، که او

۱- «غایة المرام» ص ۸۴، حدیث پنجاه و ششم.

۲- در اینجا حیلولة است یعنی سند حدیث مُجَدّد می شود.

گفت:

من درخانه جابر بن عبدالله بودم و علی بن الحسین علیه السلام و محمد ابن حنفیه و حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام نیز در آنجا بودند، که مردی از اهل عراق داخل شد؛ و به جابر گفت: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که برای من حدیث کنی به آنچه دیدی و شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله!

جابر گفت: ما در جحفه در غدیر خم بودیم؛ و در آنجا مردم بسیاری از طائفه جُهینة و مُزینة و غِفَار بودند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خِباء و یا از فُسْطَاط^۱ خود خارج شد؛ و سه بار بادست خود اشاره کرد؛ و سپس دست علی - صلوات الله علیه - را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ.^۲

و خوارزمی در ضمن بیان نامه معاویه به عمرو عاص که می‌خواست او را بر علیه علی علیه السلام در جنگ با آنحضرت حرکت دهد؛ و عمرو عاص امتناع می‌کرد؛ و سپس معاویه جواب او را پاسخ داد، می‌نویسد که: عمرو عاص چون نامه پاسخ معاویه را جواب نوشت: فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را یکایک برشمرد: تا آنکه نوشت: وَقَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ؛ وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ وَقَدْ قَالَ فِيهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ: أَلَا وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْ مَوْلَاَهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. تا آخر نامه که مفصل است.^۳

ابراهیم بن محمد حمّوئی با سند متصل خود نقل می‌کند، از زید بن عمرو بن مُورِق که او می‌گفت: من در شام بودم و عمرو بن عبدالعزیز به مردم عطیه می‌داد؛ من پیش رفتم. گفت: از کدام قبیله ای؟!

۱- خِباء چادری است که از پشم و یا کرک و یا مودرست می‌کنند؛ و در آن سکونت می‌نمایند. و جمع آن أُخْبِيَّة است. و فُسْطَاط و فُسْطَاط و فُسْطَاط چادری است که از مودرست می‌کنند؛ و جمع آن فُسْطَاطِط است.

۲- «غایة المرام»، ص ۸۵، حدیث شصت و یکم. و «فرائد السمطين» ج ۱ ص ۶۲ و ص ۶۳، حدیث شماره ۲۹.

۳- «غایة المرام» ص ۸۴ حدیث چهل و هشتم؛ و «مناقب خوارزمی»، طبع نجف ص ۱۳۰؛ و طبع سنگی ص ۱۲۶.

گفتم: از قریش! گفت: از کدام طائفه قریش؟! گفتم: از بنی هاشم! گفت: از کدام فرقه بنی هاشم؟! من در پاسخ او ساکت ماندم! او دست خود را روی سینه اش گذارد و گفت: سوگند به خدا که مَوْلای (غلام و عبد) علی بن ابیطالب هستم!

و پس از آن گفت: جماعتی برای من روایت کرده اند که: ایشان از رسول خدا ﷺ شنیده اند که می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و سپس به خازن خود گفت: ای مُزَاحِم! به امثال این مرد از عطایا چقدر می دهی؟! مُزَاحِم گفت: یکصد و یا دو یست درهم!

عمر بن عبدالعزیز گفت: به او پنجاه دینار بده؛ به جهت ولایت علی بن ابیطالب، و سپس گفت: برو به شهر خودت. و از این به بعد نیز آنچه به امثال تواز عطایا می رسد به تو نیز خواهد رسید.^۱

و حَمَوُیْ ایضاً با سند متصل خود روایت می کند از اَبُو سَعِيدِ خُدْرِي که رسول خدا ﷺ مردم را در غدیر خم به جهت علی علیه السلام طلب کرد؛ و امر کرد تا آنچه را که از خار در زیر درخت بود، همه را هموار نموده و زمین را پاک کردند. و این واقعه در روز پنجشنبه^۲ بود. و علی را طلب کرد و دو بازوی او را گرفت و بلند کرد بطوریکه مردم سپیدی زیر بغل رسول الله را دیدند؛ و مردم متفرق نشده بودند که این آیه نازل شد:

أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۳

«امروز من دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و

۱- «غایة المرام» ص ۸۶ حدیث شصت و چهارم. و «فرائد السمطين» ج ۱ ص ۶۶ حدیث شماره ۳۲. و در نسخه «فرائد» چنین وارد است که بعد از آنکه عمر بن عبدالعزیز می پرسد: از کدام فرقه بنی هاشم؟ من گفتم: مَوْلَى عَلِيٍّ! او گفت: مَوْلَى عَلِيٍّ؟ من ساکت ماندم.

۲- باید دانست که طبق آنچه ما در حرکت رسول خدا به مکه در حجة الوداع آوردیم، اول ماه ذوالحجة پنجشنبه و روز عرفه جمعه بوده و بنابراین روز غدیر که هجدهم است روز یکشنبه می شود. لیکن بعضی از تواریخ و روایات روز پنجشنبه ذکر کرده اند.

۳- آیه ۳، از سوره ۵: مآئده.

راضی شدم که برای شما دین اسلام، دین باشد». پیغمبر در این حال گفت: اللّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِنَّمَا النِّعْمَةُ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةُ لِعَلِيِّ مِنْ بَعْدِي؛ «خداوند بزرگتر است از آنچه به وصف آید، بر کامل نمودن دین؛ و تمام کردن نعمت؛ و راضی شدن پروردگار من به رسالت من؛ و به ولایت برای علی بن-أبيطالب بعد از من».

و پیغمبر فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرَ مَنْ نَصَرَهُ، وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ. حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ گفت: به من اجازه بده که درباره علی ابیاتی را بسرایم که جناب شما آنرا بشنوید! حضرت فرمود: بگوبا برکت از خدا!

حَسَّانُ بَرَخَاسْتُ؛ وَگفت: ای بزرگان و ای شیوخ قریش! بشنوید سخن مرا که شهادت رسول خداست درباره ولایت که برای علی ثابت است! و سپس ابیات زیر را انشاد کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	بُحْمٌ وَأَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُتَادِيًا
يَقُولُ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيُّكُمْ؟	فَقَالُوا وَلَمْ يُبَدِّوْا هُنَاكَ التَّعَامِيَا ^۱
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيُّنَا	وَلَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيَا
هُنَاكَ دَعَا: اللَّهُمَّ وَالِي وَلِيِّهِ	وَكَنْ لِلذِّي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا
فَقَالَ لَهُ: فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِقَامًا وَهَادِيَا. ^۲

باید دانست که اعلام و علمای از علم حدیث و تاریخ، بر اشعار حَسَّانُ بنِ ثَابِتٍ اتفاق دارند؛ و خود این ابیات سند زنده ای برای ولایت در روز غدیر است؛ و از اسناد مهمه غدیر محسوب می شود که در محضر رسول خدا ایراد کرده؛ و مفاد حدیث ولایت را در روز غدیر، در آن گنجانیده است.

حَسَّانُ شَاعِرِ رَسُولِ خُدا است؛ و در شعر مقامی منیع دارد؛ و شعر او را در قصائد و مدائحی که درباره رسول الله و أمير المؤمنين — عليهما الصلوة والسلام — سروده است در کتب خود بالمنااسبة در هر مقام و موضعی آورده اند. شعر غدیر او را

۱- در بعضی از نسخ تعاریب آورده است ولیکن أظهر تعامیا است.

۲- «غایة المرام» ص ۸۷ حدیث شماره هفتاد و دوم؛ و «فرائد السمطين»، ج ۱ ص ۷۴ و ص ۷۵.

که ضبط کرده‌اند به اختلاف نوشته‌اند؛ بعضی سه بیت، و بعضی چهار بیت، و بعضی پنج بیت، و در اغلب شش بیت، و بعضی ده بیت، و بیشتر از آن نیز ذکر کرده‌اند؛ و ما اینک طبق نقل «الغدیر» آنرا می‌آوریم؛ و بعضی از بزرگان از عامه و شیعه را که آن غدیریّه را در کتب خود ذکر کرده‌اند، به اجمال ذکر می‌کنیم:

بُنَادِبِهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ	بُحْمٌ وَأَسِيعٌ بِالرَّسُولِ مُتَادِبًا ١
فَقَالَ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَنَبِيِّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يُبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا ٢
:إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ نَبِيُّنَا	وَلَمْ تَلَقْ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيَا ٣
فَقَالَ لَهُ: فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا ٤
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيَا ٥
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ: وَالِ وَلِيَّتُهُ	وَكَُنْ لِلذِّي عَاذًا عَلِيًّا مُعَادِيَا ٦

۱- «در روز غدیرختم، پیامبر این مردم و این اُمت، این قوم را ندا می‌کند؛ و چقدر ندای این پیامبر که منادی حق است برای اُمت، شنوا کننده و فهماننده است».

۲- پس پیامبر گفت: ای مردم! مولای شما و پیامبر شما کیست؟! و آن اُمت بدون آنکه تجاهلی کرده و چشم برهم نهاده باشند، گفتند:

۳- خدای تو مولای ماست! و تو پیامبر ما هستی! و درباره ولایت از میان ما هیچ مخالفی را نخواهی یافت.

۴- در این حال پیامبر به علی گفت: برپا خیز ای علی! زیرا که من می‌پسندم که تو بعد از من امام و هادی باشی!

۵- پس هرکس که من مولای او هستم؛ این علی ولیّ اوست؛ و بنابراین ای مردم! شما پیروان صدیق، و از موالیان راستین او بوده باشید.

۶- در آنجا پیامبر دعا کرد، که: بار پروردگارا! تو ولایت آنکه را داشته باش که او ولایت علی را دارد! و دشمن باش با آنکه با علی دشمن است»!

از مشاهیر علمای عامه کسانی که ابیات غدیریّه حسان را در کتب خود آورده‌اند عبارتند از:

۱- حافظ أبو عبد الله مرزبان محمد بن عمران خراسانی متوفی در سنه ۳۷۸

- در کتاب «مِرْقَاةَ شَعْرٍ».
- ۲- حافظ أبوسعَد خَرگوشی متوفی در ۴۰۶، و در کتاب «شرف المصطفی».
- ۳- حافظ ابن مردویه اصفهانی متوفی در ۴۱۰ در کتاب خود تخریج کرده است.
- ۴- حافظ أبونُعَیم اصفهانی متوفی در ۴۳۰ در کتاب خود: «مَانَزَلٌ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ».
- ۵- حافظ أبوسعید سیجستانی متوفی در ۴۷۷ در کتاب «الْوَلَايَةُ».
- ۶- أخطب الخطبَاءِ خوارزمی متوفی ۵۶۸ در کتاب «مناقب»، و کتاب «مقتل الإمام السبطين الشهيد».
- ۷- حافظ أبوالمفتح نطنزی در کتاب «خصائص العلوية على سائر البرية».
- ۸- أبوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی متوفی در ۶۵۴، در کتاب «تذكرة خواص الأمة».
- ۹- صدر الحفّاظ گنجی شافعی متوفی در ۶۵۸، در کتاب «كفاية الطالب».
- ۱۰- شیخ الاسلام صدرالدین حمّوئی متوفی در ۷۲۲، در کتاب «قرائد السمطين».
- ۱۱- حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرندی متوفی در قدری بیشتر از ۷۵۰، در «نظم دُرر السمطين».
- ۱۲- حافظ جلال الدین سیوطی متوفی در ۹۱۱ در کتاب «الْإِزْدَهَارُ فِيمَا عَقَدَهُ الشُّعْرَاءُ مِنَ الْأَشْعَارِ».
- و از مشاهیر علمای شیعه کسانی که ابیات حسان را آورده اند عبارتند از:
- ۱- أبو عبدالله مُفَجَّع محمد بن أحمد متوفی در ۲۲۷.
- ۲- أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری در «مُسْتَرَشِدٌ».
- ۳- أبو جعفر صدوق محمد بن بابویه متوفی در ۳۸۱ در کتاب «أمالی».
- ۴- سید رضی متوفی در ۴۰۶.
- ۵- مُعَلِّمُ الْأُمَّةِ شیخ مفید متوفی در ۴۱۳ در کتاب «الْفُصُولُ الْمُخْتَارَةُ»، و نیز در رساله خود در معنای مَوَلَى؛ و نیز در تألیف دیگر خود به نام: «النُّصْرَةُ

- لِسَيِّدِ الْعِتْرَةِ فِي حَرْبِ الْبَصْرَةِ؛ و همچنین در کتاب «إرشاد».
- ۶- شریف سید مرتضی عَلَمُ الْهُدَى متوفی در ۴۳۶ در شرح بائیه سید حمیری.
- ۷- أبوالفتح گراجکی متوفی در ۴۴۹ در «كَنْزُ الْفَوَائِدِ».
- ۸- شیخ عبیدالله بن عبدالله سدآبادی در کتاب «الْمُنْفِعُ فِي الْوَلَايَةِ».
- ۹- شیخ الطائفه أبوجعفر طوسی متوفی در ۴۶۰ در کتاب «تَلْخِصُ الشَّافِي».
- ۱۰- مفسر کبیر شیخ أبوالفتح خزاعی رازی متوفی در ۵۸۸ در تفسیر خود.
- ۱۱- شیخ فتال در «روضه الواعظین».
- ۱۲- أبوعلی فضل بن حسن ظبرسی در «إِعْلَامُ الْوَرَى».
- ۱۳- ابن شهر آشوب سَرَوِی مازندرانی متوفی در ۵۸۸ در «مناقب».
- ۱۴- أبوزکریا یحیی بن حسن جلی معروف به ابن بطریق در کتاب «خصائص».
- ۱۵- سید هبة الدین در کتاب «الْمَجْمُوعُ الرَّائِقُ».
- ۱۶- رضی الدین علی بن طاوس متوفی در ۶۶۴ در کتاب «طرائف».
- ۱۷- بهاء الدین أبوالحسن رزبلی متوفی در ۶۹۲ و یا ۶۹۳ در «کشف الغمّة».
- ۱۸- عماد الدین حسن ظبری در کتاب «كَامِلُ بَهَائِي».
- ۱۹- شیخ یوسف بن ابی حاتم شامی در دو موضع از کتاب «الدُّرُّ النَّظِيمُ».
- ۲۰- شیخ علی بیاضی عاملی در کتاب «الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».
- ۲۱- قاضی نورالله مَرَعَشِي شوشتری شهید متوفی در ۱۰۹۱ در «مجالس المؤمنین».
- ۲۲- مولی محسن فیض کاشانی متوفی ۱۰۹۱ در کتاب «علم الیقین».
- ۲۳- شیخ ابراهیم قَطِيفِي در کتاب «الْفِرْقَةُ النَّاجِيَّةُ».
- ۲۴- سید هاشم بحرانی متوفی در ۱۱۰۷ در «غایة المرام».
- ۲۵- علامه مجلسی متوفی در سنه ۱۱۱۱ در «بحار الأنوار».
- ۲۶- شیخ یوسف بَحْرَانِي صاحب «حدائق» متوفی در ۱۱۸۶ در کتاب «کشکول» خود. و بسیاری دیگر از علماء که این حدیث را از شعر حسان روایت

کرده‌اند.^۱ و چون بحث مافِعلاً درسند حدیث غدیر و ولایت است، فلذا نام این اعلام و کتابهایشان را ذکر کردیم.

و نیز از حَمُوثی باسند متصل خود از أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ روایت می‌کند که:
 قَالَ: سَأَلَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ -
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا - فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ
 بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَاكُمْ فَأَحِبُّوهُ! وَكَبِيرُكُمْ فَاتَّبِعُوهُ! وَعَالِمُكُمْ فَأَكْرَمُوهُ!
 وَقَائِدُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فَعَزَّزُوهُ! فَإِذَا دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ! وَإِذَا أَمَرَكُمْ فَأَطِيعُوهُ!
 أَحِبُّوهُ بِحُبِّي! وَأَكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي! مَا قُلْتُ لَكُمْ فِي عَلِيٍّ إِلَّا مَا أَمَرَنِي بِهِ رَبِّي
 جَلَّتْ عَظَمَتُهُ.^۲

«از سلمان فارسی راجع به علی بن ابی طالب و فاطمه - سلام الله علیهما - سؤال شد. سلمان گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: بر شما باد به علی بن ابیطالب؛ چون او مولای شماست! پس او را دوست داشته باشید! و بزرگ شماست پس از او پیروی کنید! و عالم شماست پس او را گرامی بدارید! و رهبر و پیشوای شما به سوی بهشت است، پس او را تعظیم نمائید! زمانی که شما را بخواند اجابت کنید! و چون امر کند اطاعت نمائید! به حُبِّ من به او محبت کنید! و به کرامت من او را مُکَرِّم بدارید! من چیزی درباره علی به شما نگفتم مگر آنچه را پروردگارم - جَلَّتْ عَظَمَتُهُ - به من امر کرد».

ابن اَبِی الْحَدِيدِ در «شرح نهج البلاغه» از سفیان ثوری، از عبدالرحمن بن قاسم؛ از عمرو بن عبدالغفار آورده است که چون أَبُوهُرَيْرَةَ با معاویه وارد کوفه شد؛ و عصرها در مسجد کوفه در باب کِنْدَه می‌نشست و جلوس می‌نمود؛ و مردم نیز در برابر او می‌نشستند؛ جوانی از جوانان کوفه آمد و در برابر او نشست، و گفت: ای أَبُوهُرَيْرَةَ من تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا شنیدی که درباره علی بن ابیطالب می‌گفت: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟! أَبُوهُرَيْرَةَ گفت: اللَّهُمَّ نَعَمْ! آری بحق پروردگارم. جوان گفت: فَأَشْهَدُ

۱- «الغدیر» ج ۲ ص ۳۴ تا ص ۳۹.

۲- «غایة المرام» ص ۸۸ حدیث هفتاد و هفتم.

بِاللَّهِ لَقَدْ وَآلَيْتَ عَدُوَّهُ، وَعَادَيْتَ وَلِيَّهُ. ثُمَّ قَامَ عَنْهُ.^۱

«من به خداوندشهادت می دهم که: تو با دشمن علی موالات کردی؛ و با ولی او دشمنی نمودی! این بگفت، و برخاست.»

و نیز ابن ابی الحدید در شرح آورده است که: ابن نُوح گفته است: وَاعْجَبَا مِنْ قَوْمٍ - يَعْنِي مِنْ أَصْحَابِ صِفِّينَ - يَعْتَرِبُهُمُ الشَّكُّ فِي أَمْرِهِمْ فِي مَكَانِ عَمَّارٍ؛ وَلَا يَعْتَرِبُهُمُ الشَّكُّ فِي مَكَانِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَسْتَدْلُونَ عَلَيَّ أَنَّ الْحَقَّ مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَكُونُ عَمَّارٌ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ؛ وَلَا يَتَعَنُونَ بِمَكَانِ عَلِيٍّ؛ وَيَحْذَرُونَ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ وَيَرْتَاغُونَ لِذَلِكَ؛ وَلَا يَرْتَاغُونَ لِقَوْلِهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ؛ وَلَا لِقَوْلِهِ: لَا يَجِبُكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُغْضُكَ إِلَّا مُتَّافِقٌ.^۲

«ای چه امری شگفت انگیز است از امر جماعتی (یعنی از اصحاب صفین و لشکریان امیرالمؤمنین که با آنحضرت بر علیه معاویه می جنگیدند) که چون عمار در میان آنها بود، و کشته شد؛ شک برای آنها پیدا شد که: این دلیل بر آن است که علی برحق است؛ و عمار در لشکریان علی بود. و برای خود مقام و منزلت علی شکی برای آنان پیدا نشد که: علی برحق است؛ و باید در برابر او فداکاری کرد!»

و استدلال می کنند که حق با اهل عراق است؛ نه اهل شام، چون عمار در میان اهل عراق است؛ و به وجود علی در حقیقت لشکر عراق استدلال نمی نمایند. و از گفتار رسول خدا که به عمار گفت: تو را گروه ستمگرمی کشند، ترس دارند؛ و نگران می شوند؛ و به گفتار رسول خدا درباره علی که گفت: بار پروردگارا! ولایت آن که را داشته باشی، که او ولایت علی را دارد؛ و دشمن باش با آن که علی را دشمن دارد؛ نگران نمی شوند؛ و در ترس نمی آیند؛ و نیز به گفتار دیگر رسول خدا که به علی فرمود: دوست ندارد تو را مگر مؤمن؛ و دشمن ندارد تو را مگر منافق؛ نیز در ترس نمی افتند و بر حذر نمی شوند.»

۱- «غایة المرام» ص ۸۹، حدیث هشتاد و سوم.

۲- «غایة المرام» ص ۸۹، حدیث هشتاد و پنجم.

و نیز ابن ابی الحدید در شرح آورده است که: عمار بن یاسر با عمرو عاص، در روز صیفین گفتگوئی داشتند.

عمار بن یاسر به عمرو عاص گفت: من تو را مطلع می‌کنم که به چه علت با تو و با اصحاب تو جنگ می‌کنم؟! رسول خدا به من امر کرد با ناکین جنگ کنم (شکنندگان بیعت با علی) و من جنگ کردم؛ و به من امر کرد تا با قاسطین جنگ کنم (متعدیان و متجاوزان) و شما آنها هستید! و اما قارقین (خارج شدگان از دین) پس نمی‌دانم آنها را ادراک می‌کنم یا نه؟! ^۱

أَيُّهَا الْأُبْتَرُ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ؟ وَأَنَا مَوْلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ وَعَلِيٌّ مَوْلَايَ بَعْدَهُمَا. ^۱

«ای اُبْتَر (مفطوع الخیر و الرحمة) آیا نمی‌دانی که رسول خدا درباره علی چنین فرمود؟! و من مولای خدا و رسول خدا هستم؛ و بعد از آن دو، علی مولای من است.»

عَلَمَةٌ کبیر و مُحَدَّث عظیم: سیدهاشم بحرانی که از علمای ارزشمند اسلام و مکتب تشیع است و صاحب «تفسیر برهان» و «مدینه المعاجز» و «غایة المرام» و کتب دیگر؛ در «غایة المرام» بعد از نقل هشناد و نه روایت از عامه که ما اندکی از آنرا در اینجا ذکر کردیم گوید: خبر غدیر خم چه از ناحیه عامه و چه از ناحیه خاصه به حد تواتر رسیده است؛ حتی اینکه محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ، کتابی مستقل در این باب نوشته و نام آنرا کتاب «الْوَلَايَةِ» گذارده است و در آن طُرُق این حدیث را از هفتاد و پنج طریق استخراج کرده است؛ و این مرد عامی المذهب است.

و أبو العباس محمد بن سعید بن عُقْدَةَ نیز کتابی مستقلاً نگاشته؛ و طرق حدیث غدیر را از یکصد و پنج طریق استخراج کرده است؛ و این مقدار از حد تواتر متجاوز است؛ و بنابر این هیچگاه خبری یافت نشده است که تعداد طرق آن به این مقدار باشد. و علیهذا واجب است که این حدیث أصل مُتَّبَع و طریق واضح و

۱— «غایة المرام» ص ۸۹ حدیث هشناد و ششم.

روشن شمرده شود. و پس از آنکه از ابن طاوس، داستان ابوالمعالی جَوَیْنی را در بغداد و مشاهده جلد ۲۸ از غدیر را نزد صحاف بیان می کند می گوید: حِکَايَةُ لَطِيفَةَ: ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» می گوید که: یحیی بن سعید بن علی حَنْبَلِی که معروف به ابْنِ عَالِيَةِ است، و در قتیفا که در جانب غرب بغداد است سکنی دارد؛ و از کثرت وثوق و اعتماد به او یکی از شهودی است که شهادت او نزد قاضی محکمه مسموع است، برای من بیان کرد که: من در نزد فخر اسماعیل بن علی حَنْبَلِی فقیه معروف به عَلَامِ ابْنِ الْمُثَنَّى حاضر بودم— و فخر اسماعیل از پیشوایان حنبلی ها در بغداد بود؛ و در فقه و مسائل خِلاف ید طولائی داشت، و تدریس علم منطق می کرد؛ و مجلسی خوش و شیرین عبارت داشت. من او را دیده ام و سخن او را شنیده ام؛ و درسش ششصد و ده از دنیا رفت—.

ابن غالیه می گوید: ما روزی در نزد او بودیم و به گفتگو مشغول بودیم که یکنفر از حنبلی ها وارد شد، و داستانی داشت که: بر عهده یکی از مردمان کوفه طلبی داشت که رفته بود به کوفه تا دین خود را بگیرد؛ و اتفاقاً رفتن او به کوفه، مصادف شده بود با زیارت روز غدیر؛ و این مرد حنبلی در کوفه بود؛ و این زیارت که در روز هیجدهم از ماه ذوالحجه است، آنقدر از خلاق به مشهد و مرقد امیرالمؤمنین عليه السلام گرد آمده بودند که از حد شمارش و إحصاء بیرون بود.

ابن غالیه می گوید: فخر اسماعیل شروع کرد از احوال آن مرد پرسیدن، که آیا مال تو وصول شد؟! و آیا مقداری از آن مال در نزد غریم و بدهکار تو باقیمانده است؟! و آن مرد حنبلی جواب فخر را می داد. تا اینکه آن مرد به فخر گفت: یا سَيِّدِی اگر تو در روز غدیر حضور داشتی؛ مشاهده می کردی آنچه را که از فضایح و گفتار شنیع و سَبِّ صحابه عَلَنی با صداهای بلند بدون هیچ مراقبه و هیچ ترسی، در کنار قبر علی بن ابیطالب به وقوع می پیوندد!

فخر اسماعیل گفت: این مردم که سَبِّ می کنند چه گناهی دارند؟ سوگند به خدا، کسی آنها را برسَبِّ جرأت نداد، و این باب را به روی آنان نگشود مگر صاحب همین قبر.

آن مرد گفت: صاحب این قبر کیست؟!

فخر گفت: علی بن ابیطالب.

آن مرد گفت: یا سَیِّدِی! اوست آن کسی که این سَبِّ را برای این مردم سُنَّت کرد، و به آنها یاد داد، و راه مردم را به آن گشود؟! فخر گفت: آری!

آن مرد گفت: یا سَیِّدِی! بنابر این اگر علی بر حقّ است، پس چرا ما فلان و فلان را دوست داریم؟ و اگر بر باطل است پس چرا ما او را دوست داریم؟! در اینجا سزاوار اینست که یا از او و یا از دو نفر دیگر تبری بجوئیم و بیزار شویم!

ابن غالبه می گوید: آنچنان فقیه حنبلی فخر در جواب او درماند، که از مجلس به سرعت برخاست و نعل خود را پوشید و گفت: خدا لعنت کند اسماعیل را (فاعل بن فاعل) اگر جواب این مسئله را بداند؛ رفت و در اندرونش داخل شد؛ ما نیز برخاستیم و منصرف شدیم.^۱

واقا روایات وارده از خاصه:

مرحوم صدوق از پدرش، از احمد بن ادریس، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از محمد قبطی روایت می کند که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام گفتند: مردم از گفتار رسول خدا درباره علی بن ابیطالب در مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْرَاهِيم غفلت کردند؛ همانطور که از گفتارش در روز غدیر خم غفلت کردند.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْرَاهِيم بودند، و جماعتی از اصحاب نزد آنحضرت بودند که علی بن ابیطالب وارد شد؛ و آن صحابه به ورود علی خوشحال نشدند و اظهار سرور نکردند. چون رسول الله دیدند که آنها آمدن علی را ناخوشایند داشتند فرمود: **مَعَاشِرَ النَّاسِ!** این اهل بیت من است که شما اینک به آنها استخفاف می کنید؛ و ارج نمی نهید، و من هنوز زنده هستم و در میان شما هستم!

سوگند به خداوند که چون از میان شما رخت بر بندم و غیبت کنم؛ خداوند از شما غیبت نمی کند. رَوْح و رَاحَت و بُشْرَى و بَشَارَت برای کسی است که به علی اقتدا کند، و ولایت او را بپذیرد، و در برابر او تسلیم باشد، و نیز در برابر او صیای من از فرزندان او. من بر عهده دارم که ایشان را در شفاعت خود داخل کنم؛ چون ایشان پیروان من هستند، و کسی که از من پیروی کند از من است. و این سُنَّتِی است که

۱- «غایة المرام» ص ۹۰.

از اِبْرَاهِيمَ خَلِيلٍ در من جاری شده است؛ چون من از اِبْرَاهِيمَ هستم، و اِبْرَاهِيمَ از من است، و فضیلت من، فضیلت اوست، و فضیلت او فضیلت من است؛ و من از اِبْرَاهِيمَ افضل هستم؛ و این تصدیق گفتار پروردگار من است که: **ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**.^۱ رسول خدا هنوز حیات داشت و پایش در مَشْرَبَهُ أُمَّ اِبْرَاهِيمَ بود که مردم امر را از علی بن ابیطالب برگرداندند»^۲.

و نیز صدوق باسند متصل خود روایت می کند از وَكَيْعِ مَسْعُودِي، مرفوعاً از سَلْمَانَ فَارِسِي - رحمه الله - که او می گفت: اِبْلِيسُ - لعنه الله - به جماعتی عبور کرد که آنها امیرالمؤمنین **عَلِيٌّ** را سب می کردند. اِبْلِيسُ در مقابل آنها ایستاد. آنها گفتند: اینکه در برابر ما ایستاده است کیست؟! اِبْلِيسُ گفت: من اَبُوْمُرَّةٍ هستم (اَبُوْمُرَّةٍ لقب اِبْلِيسُ است) گفتند: ای اَبُوْمُرَّةٍ آیا تو سخن ما را نمی شنوی؟! اِبْلِيسُ گفت: بدی و زشتی برای شما باشد! شما مولای خودتان علی بن ابیطالب را سب می کنید! گفتند: تو از کجا می دانی که علی مولای ماست؟! اِبْلِيسُ گفت: از گفتار پیغمبرتان که گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَاٰلَ مَنْ وَاٰلَهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ**. آنها گفتند: آیا تو از موالیان و شیعیان او هستی؟! گفت: نه، من از موالیان و شیعیان او نیستم و لیکن او را دوست دارم؛ و هر کس که بَعْضِ او را دردل داشته باشد من در مال و فرزندان او شریک خواهم شد.

آنها گفتند: ای اَبُوْمُرَّةٍ! تو درباره علی به ما چیزی نمی گوئی؟! اِبْلِيسُ گفت: ای جماعت ناکین و قاسطین و مارقین شما از من بشنوید! من در میان گروه جن خداوند را دوازده هزار سال عبادت کردم؛ چون خداوند طائفه جن را هلاک کرد من از تنهایی به سوی خداوند عز و جل شکایت آوردم؛ خداوند مرا به آسمان دنیا بالا برد؛ و من خداوند را دوازده هزار سال در میان فرشتگان عبادت کردم. و در این بین که ما خداوند عز و جل را تسبیح و تقدیس می نمودیم یک نور

۱- آیه ۳۴ از سوره ۳: آل عمران: «ذُرِّيَّةَ مَنْ نَحْنُ مِنْ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» و خداوند شنوا

و داناست».

۲- «غایة المرام» ص ۹۰ حدیث دوم.

شعشعانی از برابر ما عبور کرد بطوریکه همه ملائکه به سجده افتاده و گفتند: **سُبُوحٌ قُدُّوسٌ**، این نور نور فرشته مقرب بود، و یا نور پیغمبر مُرسَلی؟ در این حال ندا از ناحیه خداوند عزّوجلّ رسید که: **لَا نُورُ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ؛ وَلَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، هَذَا نُورُ طَيْبَةٍ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ.**^۱ «این نور فرشته مقرب نیست، و نور پیامبر مرسل نیست، این نور سیرشت علی بن ابیطالب است.»

و علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از حضرت صادق **عَلَيْهِ السَّلَامُ** روایت کرده است که: چون خداوند پیغمبرش را امر کرد که امیرالمؤمنین را به ولایت برای مردم نصب کند در گفتارش که فرمود: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «فِي عَلِيٍّ» بِغَدِيرِ حُجْمٍ؛** و پیامبر فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**، در این حال جمیع شیاطین و ابالسه نزد ابلیس اکبر و شیطان بزرگ جمع شدند و خاک بر سر و صورت خود می ریختند.

ابلیس اکبر (شیطان بزرگ) به آنها گفت: چه می کنید؟! چرا اینکارها را می کنید؟! آنها گفتند: این مرد (پیغمبر) عَقْدی بسته است که تا روز قیامت کسی نمی تواند آنرا باز کند. ابلیس اکبر گفت: **كَلَّا** چنین نیست. آن کسانی که در حول و اطراف او هستند به من وعده ای داده اند وعده جزمی که مخالفت مرا نکنند! و در این حال خداوند این آیه را فرستاد: **وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا قَرِيْقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.**^۲

«و شیطان، رأی باطل خود را بطور جدی به صورت حق برایشان جلوه داد، تا غیر از جماعتی از مؤمنان بقیه همگی او را تصدیق نموده و پیرو او شدند.»

و شیخ طوسی در «تهذیب» با اسناد خود از حَسَّانِ جَمَّال روایت می کند که گفت: من حضرت صادق **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را از مدینه به مکه حمل می دادم؛ چون به مسجد غدیر رسیدیم نظری به طرف چپ کوه نمود و فرمود: اینجا جای پای رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است در آن وقتی که می گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّهُمَّ وَالِ مَنْ**

۱- «غایة المرام» ص ۹۱، حدیث ششم.

۲- آیه ۲۰، از سوره ۳۴: سبأ.

۳- «غایة المرام» ص ۹۱، حدیث هشتم؛ و «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» ص ۵۳۸.

وَالْأَهْ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ. و پس از آن نظری به جانب دیگر کرد و گفت: اینجا جای چادر ابوفلان، وفلان، و سالم مولی ابی حذیفه، و ابو عبیده جراح است که چون پیغمبر را دیدند که دست خود را بلند کرده است، بعضی از ایشان گفتند: به چشمانش نگاه کنید، ببینید چگونه مانند دو چشم شخص دیوانه در گردش است! و جبرائیل این آیه را آورد: وَإِنْ يَكْسَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُرْلِفُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.^۱

«و نزدیک بود که آنان که کافر شده اند ای پیغمبر تو را با چشماهیشان بزنند چون ذکر نازل از خدا را شنیدند، و می گفتند که: حَقّاً او دیوانه است. در حالی که وحی قرآنی جز زیاد و تذکری برای عالمیان چیزی نیست.» سپس حضرت صادق فرمود: ای حَسَّان! اگر تو شتربان من نبودی تو را به این حدیث، حدیث نمی کردم.^۲

محمد بن علی بن شهر آشوب، از معاویه بن عمار، از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است که: چون پیغمبر فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، عَدُوٌّ كُفْتُ: نه سوگند به خدا که خداوند به او چنین امری نکرده است، و این مطلب فقط تَقْوَلِي است که رسول خدا نموده است (یعنی مطلبی است که از نزد خود ساخته و پرداخته است و به خدا نسبت می دهد). و خداوند تعالی این آیات را فرستاد:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ * وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ * وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ.^۳

«و اگر او (محمد) بعضی از گفتارها را به ما ببیند؛ ما با دست قدرت خود او را خواهیم گرفت؛ و پس از آن، رگ حیاتی قلب او را (که خون از قلب بواسطه آن به رگها جریان می یابد) می بریم؛ و هیچیک از شما مانع از این عمل ما

۱- آیه ۵۱، از سوره، ۶۸: نون والقلم.

۲- «غایة المرام» ص ۹۲، حدیث شانزدهم.

۳- آیه ۴۴ تا ۵۱، از سوره ۶۹: الحاقه.

نمی شوید. و این برای متقیان موجب یادآوری خداست، و ما حَقّاً می دانیم که بعضی از افراد شما از جمله تکذیب کنندگان هستند؛ و حَقّاً او برای کافران موجب حسرت است. و بدرستی که او حَقُّ الْيَقِينِ است».

که در این آیات، مراد از وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ محمد است؛ و مراد از وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ علی است.^۱

و محمد بن عباس بن ماهیار با سند خود روایت می کند از فضیل بن عبدالمملک، از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام که چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را در روز غدیر به ولایت منصوب کرد؛ مردم سه دسته شدند: یک دسته گفتند: محمد گمراه شده است. و یک دسته گفتند: زیانکار و هلاک شده است؟ و یک دسته گفتند: عشق علی را در سر دارد که در باره اهل بیت و پسر عمویش چنان می گوید. خداوند تبارک و تعالی این آیات را فرستاد:

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.^۲

«سوگند به ستاره هنگامی که نزول می کند، که صاحب شما گمراه نشده و زیان نکرده است؛ و از روی هوای نفس خود سخن نمی گوید؛ نیست گفتار او مگر وحیی که به او وحی شده است».

شیخ طوسی در «أمالی» خود، از شیخ مفید، با سند متصل از زید بن ارقم آورده است که: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِغَدِيرِ خُمٍّ يَقُولُ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِي وَلَا لِأَهْلِ بَيْتِي. لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ادَّعَىٰ إِلَيَّ غَيْرَ أَبِيهِ؛ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَوَلَّىٰ غَيْرَ مَوَالِيهِ. أَلَوْلَدُ لِصَاحِبِ الْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ. وَنَيْسَ لَوَارِثٍ وَصِيَّةٌ. أَلَا وَقَدْ سَمِعْتُمْ مِنِّي وَرَأَيْتُمُونِي. أَلَا مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. أَلَا وَإِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَمُكَائِرٌ بِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَا تُسَوِّدُوا وَجْهِي. أَلَا لَأَسْتَفِذَّنَّ رِجَالًا مِنَ النَّارِ وَلْيُسْتَفِذَّنَّ مِنِّي أَعْوَامٌ. إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَ

۱- «غاية المرام» ص ۹۲، حدیث هفدهم.

۲- آیه ۱ تا ۴، از سوره ۵۳: والنجم.

۳- «غاية المرام» ص ۹۲؛ حدیث هجدهم.

أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ. أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاَهُ.^۱

«شنیدم که رسول خدا ﷺ در غدیر خم می فرمود: صدقه حلال نیست، نه برای من و نه برای اهل بیت من. خداوند لعنت کرده است کسی را که خود را به غیر پدرش نسبت دهد. خداوند لعنت کرده است کسی را که در تحت ولایت غیر موالی خود درآید. فرزند متعلق به کسی است که صاحب فراش است (که به نکاح صحیح زن حامله را داراست) و از برای شخص فاجر و زناکار، از فرزند بهره ای نیست، بهره او سنگ است (که به حکم حاکم شرع باید در صورت إحصان سنگسار شود). برای وارث وصیت نافذ نیست (بطوریکه از حق سایر وراثت کم شود و در زیادی از ثلث که حق متوفی است قرار گیرد). آگاه باشید که شما از من شنیدید و مرا دیدید؛ آگاه باشید که هر کس بر من متعمداً دروغ ببندد محلّ و مأوای او آتش می باشد. آگاه باشید که من پیشدار و جلودار شما هستم در روز قیامت به رفتن به سوی حوض کوثر، و بواسطه کثرت شما در روز قیامت خود را غالب می بینم؛ و به کثرت شما در خود احساس کثرت و مطلوبیت می کنم. پس شما موجب خجالت من (روسیاهی) نشوید! آگاه باشید که من مردانی را که سهمیه آنها آتش است استنقاذ می کنم و می گیرم و نجات می دهم؛ و هرآینه استنقاذ می شوند و رבוده می گردند از دودست من اقوامی. حقاً خداوند مولای من است، و من مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستم. آگاه باشید که هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای اوست».

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از سَهْم بن حَصِين أسدی روایت می کند که او گفت: من با عبدالله بن عَلْقَمَة وارد مکه شدیم؛ و عبدالله بن عَلْقَمَة در مدت روزگار خود از سب کنندگان علی بن ابیطالب بود.

من به عبدالله گفتم: میل داری نزد این مرد (أبوسعيد خُدري) برویم و با او تجدید عهد بنمائیم؟!

گفت: آری! و ما به نزد أبوسعيد رفتیم. عبدالله به او گفت: آیا تو در باره علی منقبتی از رسول خدا شنیده ای؟! گفت: آری! چون آن را برای تو بازگو کردم

۱- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و دوم، و «أمالی شیخ» جزء هشتم طبع نجف ص ۲۳۱.

می توانی از مهاجرین و انصار و از قریش نیز پرسی و بدانی که رسول خدا در روز غدیر حتمً ابلاغ امر خدا کرد و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟** گفتند: آری پیغمبر سه بار این جمله را تکرار نمود و پس از آن گفت: ای علی نزدیک بیا! و رسول خدا دستهای علی را بلند کرد بطوریکه سپیدی زیر بغل آن دو نمایان شد و گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ**. و این جمله را نیز سه بار تکرار کرد.

عبدالله بن علقمه به ابوسعید گفت: تو خودت این کلمات را از رسول خدا شنیدی؟! ابوسعید گفت: آری؛ و اشاره به سینه اش و به دو گوشش کرد و گفت: دو گوش شنیده و قلب من آنرا حفظ کرده است.

عبدالله بن شریک گوید: چون عبدالله بن علقمه و سهم بن حصین از سفر برگشتند؛ در وقتی که ما نماز ظهر را در جماعت خوانده بودیم عبدالله بن علقمه برخاست و در حضور جمعیت سه بار گفت: **إِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَأَسْتَغْفِرُهُ مِنْ سَبِّ عَلِيٍّ**^۱ «من به سوی خداوند توبه می کنم، و از او طلب آمرزش و غفران می نمایم از سبّی که به علی کرده ام».

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از عبدالله بن یزید، از پدرش روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: **عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، وَهُوَ وَثِقُكُمْ مِنْ بَعْدِي**.^۲

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از عُمیر بن سعد آورده است که او شنیده است سخن علی را که در رُحْبَةِ مردم را سوگند می داده است که هر کس سخن رسول خدا را شنیده است که: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَمَادٍ مَنْ عَمَادَاهُ** برخیزد و شهادت دهد. و ده نفر و اندی برخاستند و شهادت دادند.^۳

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود روایت می کند از عبدالرحمن بن

۱- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و سوم و «أمالی شیخ» طبع نجف ص ۲۵۲ مجلس نهم.

۲- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و چهارم. و «أمالی شیخ» جزء نهم طبع نجف ص ۲۵۳.

۳- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و هفتم، و «أمالی شیخ» جزء دوازدهم ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

أبی لیلی کہ گفت: پدرم گفت: رسول خدا ﷺ پرچم را در روز خیبر به علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ داد، و خداوند خیبر را به دست او فتح کرد. و او را در روز غدیر خم بپا ایستاند، و به مردم اعلان کرد کہ او مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای است. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ. وَقَالَ لَهُ: تَقَاتِلْ يَا عَلِيُّ عَلَى التَّوْبِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ أَنَا عَلَى التَّنْزِيلِ. وَقَالَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. وَقَالَ لَهُ: أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكَ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى. وَقَالَ لَهُ أَنْتَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ إِمَامٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؛ وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: وَأَذَاكَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْآخِذُ بِسُنَّتِي وَالذَّابُّ عَنِّي. وَقَالَ لَهُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَأَنْتَ مَعِيَ. وَقَالَ لَهُ: أَنَا عِنْدَ الْحَوْضِ وَأَنْتَ مَعِيَ. وَقَالَ لَهُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَأَنْتَ بَعْدِي، تَدْخُلُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَقَاطِمَةُ. وَقَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ بِأَنْ أَقُومَ بِفَضْلِكَ، فَقُمْتُ بِهِ فِي النَّاسِ، وَبَلَّغْتُهُمْ مَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِتَلْيِيعِهِ. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الضَّغَائِنُ الَّتِي فِي صُدُورِ مَنْ لَا يُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي؛ أَوْلَيْكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.

«وبه او گفت: تو از من هستی و من از تو هستم. و به او گفت: ای علی من برای پذیرش ظاهر قرآن با مردم جنگ کردم؛ و تو برای پذیرش واقعیت و تحقق آن. و به او گفت: نسبت توبا من همانند نسبت هارون است با موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست. و به او گفت: من صلح هستم با هر که با تو صلح باشد، و مبارز هستم با هر که با تو مبارزه کند. و به او گفت: تو دستاویز محکم خدا هستی. و به او گفت: تو واضح کننده و روشن کننده هستی برای آنان آنچه را که بعد از من برایشان مشتبه گردد. و به او گفت: تو امام و پیشوای هر مؤمن و مؤمنه ای هستی؛ و تو ولی هر مؤمن و مؤمنه ای بعد از من هستی. و به او گفت: تو آن کسی هستی که خداوند در شأن او وَأَذَاكَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ را نازل کرد. و به او گفت: تو گیرنده سنت من هستی و دفاع کننده از آئین من. و به او گفت: من اولین کسی هستم که هنگام رستاخیز زمین برای او شکافته می شود و توبا من هستی. و به او گفت: من در کنار حوض کوثرم و توبا من هستی. و من اولین کسی هستم که وارد بهشت می شود و تو بعد از من هستی که با حسن و حسین و

فاطمه علیها السلام وارد می شوی. و خداوند به من وحی کرده است که برای بیان فضل تو بر پا خیزم، و من برای آن در میان مردم قیام کردم و آنچه را که خداوند مرا به تبلیغ آن امر کرده بود تبلیغ کردم. و به او گفتم: بپرهیز از کینه‌هایی که در سینه کسانی است که آن را آشکار نمی کنند مگر پس از مرگ من؛ ایشان را خداوند لعنت می کند و لعنت کنندگان نیز لعنت می کنند.

ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ فَقِيلَ: مِمَّا بُكََاؤُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ عليه السلام عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَّ ذَلِكَ يَزُولُ إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ، وَعَلَتْ كَلِمَتُهُمْ، وَاجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ، وَكَانَ الشَّانِي لَهُمْ قَبِيلاً، وَالْكَارَهُ لَهُمْ ذَلِيلاً، وَكَثُرَ الْمَادِحُ لَهُمْ؛ وَذَلِكَ حِينَ تَغْيُرُ الْبِلَادَ، وَتَضَعُ الْعِبَادَ، وَالْإِيَّاسِ مِنَ الْفَرْجِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ الْقَائِمُ فِيهِمْ - الْحَدِيثُ ١.

«و سپس رسول خدا گریست. از آنحضرت از علت گریه چون سؤال شد، گفت: جبرئیل عليه السلام از پروردگارش عزوجل به من خبر داده است که این کینه‌ها و آزارها، در وقتی که قائم آل محمد قیام کند سپری می شود، و در هنگامی که کلمه و نام ایشان بالا رود و امت من بر محبت ایشان مجتمع گردند. و در آنوقت زشت گویان بر آنها کم خواهند بود، و ناپسند داران آنها ذلیل و بی ارج خواهند بود، و مداحان و ثناگویان آنها زیاد خواهند بود؛ و این زمانی به وقوع خواهد پیوست که شهرها و بلاد دگرگون گردد، و بندگان خدا در ضعف و ناتوانی بسر برند؛ و یأس و ناامیدی از فرج و گشایش همه را فرا گیرد. در آن وقت است که قائم آل محمد در میان آنها پدیدار گردد» - الحدیث.

و نیز شیخ در «امالی» با سند متصل خود از مجابعی، با دو سند: یکی از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش حضرت صادق عليه السلام؛ و دیگری از حضرت رضا عليه السلام، از پدرش موسی، از پدرش جعفر بن محمد عليه السلام؛ و با هر دو سند آنحضرت از آبائشان، از امیر المؤمنین عليه السلام روایت کرده اند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسِ خِصَالٍ: عَلَى الشَّهَادَتَيْنِ، وَالْقَرِينَتَيْنِ، قِيلَ

۱- «غایة المرام» ص ۹۴ و ص ۹۵، حدیث سی ام. و «امالی شیخ» قسمت اول، جزء دوازدهم ص ۳۶۱ و ص ۳۶۲.

لَهُ: أَمَا الشَّهَادَتَيْنِ فَقَدْ عَرَفْتَاهُمَا، فَمَا الْقَرِينَتَانِ؟ قَالَ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ؛ لَا يُقْبَلُ إِخْدِيهُمَا إِلَّا بِالْأُخْرَى؛ وَالصَّيَامُ وَحَجَّ بَيْتِ اللَّهِ مِنْ اسْتِطَاعَ سَبِيلًا؛ وَحَتَمَ ذَلِكَ بِالْوَلَايَةِ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۱

«اسلام بر پنج صفت فضیلت دار بنا شده است: بر شهادتین؛ و بر قرینتین. از آنحضرت پرسیده شد که: ما شهادتین را دانسته ایم و لیکن مراد از قرینتین چیست؟ رسول خدا فرمود: نماز و زکوة؛ یکی از آن دو قبول نمی شود بدون دیگری. و سوئی از پنج خصال، روزه؛ و چهارمی حج بیت الله الحرام است برای کسی که مستطیع باشد. و این چهار خصلت به موضوع پنجم ختم شده است که آن ولایت است. و خداوند در این باره آیه اِكْمَالَ دِينٍ وَاِتْمَامِ نِعْمَتِ رَافِرُود آورده است.»

و نیز شیخ در «امالی» با سند متصل خود از ابودرغفاری: جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ روایت کرده است که يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ يَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أُخِي، وَصَفِيٌّ، وَوَصِيٌّ، وَوَزِيرِي، وَأَمِينِي؛ مَكَانَكَ مِنِّي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي كَمَا كَانَ هَارُونُ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ مَعِيَ. مَنْ مَاتَ وَهُوَ يُحِبُّكَ حَتَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ؛ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ.^۲

ابودر می گفت: دیدم که رسول خدا دست علی را گرفته بود و به او می گفت: ای علی! تو برادر من هستی! تو برگزیده و خلاصه و نتیجه من هستی! تو وصی من هستی! تو وزیر من هستی! تو امین من هستی! مقام و منزلت تو نسبت به من چه در حیات من و چه بعد از مرگ من مقام و منزله هارون است نسبت به موسی مگر اینکه با من پیغمبری دیگر نیست؛ کسی که بمیرد با دوستی تو خداوند عزوجل خاتمه کار او را به امن و ایمان منتهی می کند؛ و کسی که بمیرد با دشمنی تو، او از اسلام بهره ای ندارد.»

۱- «غایة المرام» ص ۹۵، حدیث سی و یکم. و «امالی شیخ» ج ۲، جزء هجدهم ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲- «غایة المرام» ص ۹۵، حدیث سی و دوم. و «امالی ابن شیخ» ج ۲، مجلس جمعه ۴ محرم سنه

و نیز در «امالی» شیخ با سند متصل خود از عمرو بن میمون اودی روایت کرده است که در حضور او از علی بن ابیطالب علیه السلام سخنی به میان آمد او گفت: جماعتی که علی علیه السلام را به زشتی یاد کنند، ایشان آتش گیره دوزخند. و من این آیه را از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که از جمله آنها حذیفه بن یمان و کعب بن عجره بودند که هریک از آنها می گفتند: به علی علیه السلام چیزهایی عنایت شده است که به هیچ یک از افراد بشر داده نشده است: او شوهر فاطمه سیده زنان اولین و آخرین است. چه کسی همانند فاطمه را دیده و یا شنیده است که یکنفر از اولین و آخرین با مثل فاطمه ازدواج کرده است؟ و علی پدر حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین است. ای جماعت مردم! شما چه کسی را همانند این دو فرزند می یابید؟ و دیگر آنکه رسول خدا پدر زن اوست، و او وصی رسول خداست در اهلش و از واجش. پیامبر تمام درهای خانه های اصحاب خود را به مسجد بست غیر از درخانه علی را. و علی فاتح خیبر؛ و دارنده لوی جنگ در روز خیبر است. رسول خدا دو چشمان او را با آب دهان تر کرد در حالی که چشمان او درد می کرد؛ علی چشمانش فوراً خوب شد و دیگر تا آخر عمر از چشم درد شکایت نکرد، و نه از شدت حرارت و از برودت چیزی احساس نمود.

و علی صاحب روز غدیر است که پیامبر نام او را به بزرگی یاد کرد، و بر تمام اُمت خود ولایت او را لازم و واجب شمرد، و عظمت و اُبّهت این امر را برای مردم شناسانید؛ و مقام و مکانت علی را مبین و روشن ساخت و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.**^۱

و نیز شیخ در «امالی» از اُبی عمیر زاذان؛ در خطبه ای که حضرت امام حسن علیه السلام در میان مردم در حضور معاویه ایراد کردند بیان می کند که حضرت در آن خطبه، فضل و شرف پدرشان، و سوابق او را در اسلام، و آنچه را که از تصریحات

۱- «غایة المرام» ص ۹۵ و ص ۹۶، حدیث سی و چهارم. و «امالی شیخ» ج ۲، ص ۱۷۰ و ص

و نصوص رسول اکرم ﷺ درباره او ذکر کرده اند همه را بیان می کنند تا اینکه در این خطبه می فرماید: فَقَدْ تَرَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَى فِيهِمْ وَاتَّبَعُوا السَّامِرِيَّ، وَقَدْ تَرَكَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَبِي وَبَاتَعُوا غَيْرَهُ وَقَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا الشُّبُوهَ. وَقَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَبْلُغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ.^۱

«بنی اسرائیل نیز هارون را ترک کردند با آنکه می دانستند او جانشین حضرت موسی است در میان آنها، و از سامیری پیروی کردند. و این اُمّت پدر مرا ترک کردند و با غیر او بیعت کردند در حالیکه از رسول خدا ﷺ شنیده بودند که به او می فرمود: منزله تو نسبت به من منزله هارون است نسبت به موسی به استثناء نبوت. و آنها رسول خدا ﷺ را دیده بودند که در روز غدیر ختم پدرم را به ولایت نصب نمود و مردم را امر کرد که حاضران از ایشان به غائبان برسانند.»
و نیز در «أمالی» همین مضمون از خطبه حضرت امام حسن را با ألفاظی دیگر و با سندی دیگر از عبد الرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش: علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند.^۲

و نیز شیخ محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، در «أمالی» خود با سند متصل خود روایت می کند از محمد بن نوفل بن عمّاد صیرفی که او گفت: من در نزد هبشم بن حبیب صیرفی بودم که أبو حنیفه: نعمان بن ثابت بر ما وارد شد؛ و در بین ما سخن از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به میان آمد، و سخن از غدیر ختم بین ما ردّ و بدل شد.

أبو حنیفه گفت: من به أصحاب خودم گفته ام که شما در برابر اینها (شیعیان) إقرار به حدیث غدیر ختم نکنید زیرا که در اینصورت در محاصمه و نزاع بر شما غالب می شوند!

در این حال رنگ از چهره هبشم بن حبیب صیرفی پرید و سیمایش دگرگون

۱- «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و پنجم. و «أمالی شیخ» ج ۲، ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳.

۲- «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و ششم.

شد، و گفت: چرا اقرار و اعتراف به حدیث غدیر نکنند؟ ای نعمان مگر حدیث غدیر نزد تو ثابت نیست؟!
 أبوحنیفه گفت: آری حدیث غدیر در نزد من است و برای من روایت شده است!

هیشتم گفت: پس چرا شما به آن اقرار نمی کنید در حالیکه روایت کرد برای ما حبیب بن اَبی ثابت از اَبوطفیل، از زید بن ارقم که علی عَلِيٌّ در رُحبه مردمی را که آنرا از پیغمبر شنیده بودند سوگند داد که شهادت دهند؟
 اَبُوحنیفه گفت: آیا شما نمی بینید که در این مسئله چقدر گفتگو و بحث به میان آمده است که علی مجبور می شود مردم را برای اقرار و اعتراف به آن سوگند دهد؟!
 هیشتم گفت: آیا ما علی را تکذیب کنیم؟! و یا گفتار او را رد کنیم؟!
 اَبُوحنیفه گفت: ما علی را تکذیب نمی کنیم و گفتار او را نیز رد نمی نمایم ولیکن تومی دانی که در میان مردم افرادی هستند که غلو می کنند!

هیشتم گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث غدیر را می گوید، و در میان مردم بانندای بلند خطبه می خواند، آنگاه ما از بیان آن بترسیم و تقیه کنیم که شاید غلو کننده ای غلو کند، و یا گوینده ای چنان گوید؟!
 در اینحال مردی برای مسئله ای در مجلس آمد که بپرسد، بحث را قطع کرد. و این گفتار مجلس ما در کوفه منعکس شد؛ و در بازار کوفه با ما حبیب بن نزار بن حیان بود، که به نزد هیشتم آمد و به او گفت: آنچه در باره علی توسخن گفته ای و سخن آن شخص دیگر به من رسید. و حبیب مولای بنی هاشم بود^۲ — هیشتم گفت:

۱ — «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و هشتم.

۲ — چون لفظ مؤلی را به شخصی اضافه کنند، معنای غلام و بنده و یا معنای آقا دهد، مثل آنکه بگوئیم: قَبْرُ مؤلی عَلِيٍّ یعنی قبر غلام علی بود، و یا اینکه بگوئیم: عَلِيٌّ مؤلی قَبْرِ یعنی علی آقای قبر بود؛ ولی اگر مؤلی را به قبیله نسبت دهند، مثل آنکه بگویند: مؤلی بنی اَسَد، مؤلی اَزْد، مؤلی ثَقِيف، یکی از دو معنی را اراده کنند:

۱ — معنای حلیف و هم سوگند. ۲ — معنای نزول و مهاجر بدان قبیله. و علیهذا حبیب بن نزار بن حیان که مولای بنی هاشم بود یعنی یا با آنها هم قسم بود و یا در طائفه بنی هاشم وارد شده و بدانجا مهاجرت کرده

نظر در این مطلب بیش از این مقدار است لیکن تو امر را سهل و آسان بگیر!
 و بعد از این جریان، در موسم حج ما برای حج حرکت کردیم، و با ما حبیب
 نیز بود؛ و داخل شدیم بر حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام و سلام کردیم؛ و
 حبیب جریان واقعه کوفه و بحث با ابوحنیفه و انکار اقرار و اعتراف او را درباره
 حدیث غدیر، با اقرار و اعتراف به صحت اصل واقعه غدیر به محضر حضرت صادق
علیه السلام عرض کرد، که آثار کراهت و ناراحتی در سیمای آنحضرت مشهود شد.
 حبیب گفت: و این محمد بن نوفل است که در آن مجلس حضور داشته
 است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: دست از این گفتگو بردار! با مردم با حسن
 اخلاق رفتار کنید! و لیکن با کردارتان مخالف آنها باشید! فَإِنَّ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا
 اكْتَسَبَ، وَهُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، لَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا وَ
 ادْخُلُوا فِي دَهْمَاءِ النَّاسِ: فَإِنَّ لَنَا أَيَّاماً وَدَوْلَةً يَأْتِي بِهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ.

«برای هر فردی از افراد انسان همان چیزی است که کسب کرده است، و او
 در روز قیامت با آن که محبوب اوست معیت و همجواری دارد. مردم را بر خودتان و
 بر ما بار نکنید و تحمیل ننمائید! و شما هم در جمعیت مردم وارد شوید! از برای
 ما ایّامی است و دولتی است که آن زمان که خداوند بخواهد آن را خواهد آورد».
 حبیب در برابر کلام حضرت ساکت شد. حضرت گفتند: ای حبیب آنچه را که
 گفتیم فهمیدی؟! شما مخالفت امر مرا مکنید که پشیمان می شوید! حبیب گفت:
 من هیچگاه مخالفت امر شما را نخواهم کرد.

أبو العباس ابن عقیده أحمد بن محمد بن سعید گوید: من از علی بن حسن
 درباره محمد بن نوفل پرسش کردم؛ گفت: أهل کوفه است. گفتم: از چه
 طائفه؟! گفت: می پندارم که مولای بنی هاشم باشد. و حبیب بن نزار بن حیان

بود. و از این بیان معلوم می شود که شوذب که در روز عاشورا با عابس بن شیب شاکری بود و او را
 شوذب مَسُوْلِي شاکر گویند غلام عابس نبوده است بلکه با شاکر که قبیله عابس بوده است هم سوگند
 بوده و یا بدان قبیله مهاجرت کرده است. شاکر قبیله ایست در یمن از طائفه همدان که از اولاد شاکر بن
 ربیع بن مالک هستند؛ و عابس از آن قبیله بود فلذا او را شاکری گویند. و شوذب از هم سوگندها یا
 واردان بدان قبیله بوده؛ و لهذا با عابس هم سفر شده و به فیض کربلا رسیده است. و شاید هم مقام او از
 عابس بالاتر بوده است زیرا درباره او گفته اند: وَكَانَ مُتَقَدِّمًا فِي الشَّيْعَةِ.

هم مولای بنی هاشم بود. و این حدیث و گفتاری که بین او و ابوحنیفه جاری شد در زمانی بود که حکومت بنی عباس ظهور یافته بود، و برای طرفداران علی بن ابی-طالب و حدیث غدیر امکان اظهار حقانیت آل محمد علیهم السلام وجود نداشت^۱.

ابن بابویه در کتاب «نصوص علی الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام» با سند متصل خود از محمود بن لبید آورده است که: چون رسول خدا رحلت کرد، کار فاطمه این بود که بر سر قبور شهداء می آمد، و بر سر قبر حمزه می آمد و گریه می کرد. یکی از روزها من بر سر مزار حمزه رفتم، دیدم که فاطمه - صلوات الله علیها - آنجاست و مشغول گریستن است. من صبر کردم تا از گریه فارغ شد، آنگاه پیش رفتم و سلام کردم و گفتم: ای سیده نسوان! سوگند به خدا که با گریه خود رنگهای دل مرا پاره کردی! فاطمه گفت: ای ابا عمرة! من سزاوار است گریه کنم چون در مصیبت بهترین پدران: رسول خدا گرفتار آمدم. و پس از آن شروع کرد به خواندن این بیت:

إِذَا مَا تَيَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ
وَذَكَرُ أَبِي قَدَمَاتٍ وَاللَّهِ أَكْبَرُ

«وقتی شخصی از دنیا برود یاد او در میان مردم کم می شود، ولیکن یاد پدر من از وقتی که مرده است سوگند به خدا که بزرگتر شده است». عرض کردم: ای سیده من! من می خواهم از شما مطلبی را بپرسم که در سینه من می آید و افکار مرا مضطرب می کند! حضرت فاطمه فرمود: بپرس! عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امامت علی قبل از رحلتشان نصی نمودند؟! حضرت فرمود: وَاعْجَبَا أَنْ سَيْتُمُّ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ؟! ای شگفتا آیا شما روز غدیر خم را فراموش کردید؟! عرض کردم: بلی روز غدیر خم تصریحی بر این امر بود؛ ولیکن من می خواهم از آنچه که رسول خدا در پنهانی به تو گفته است سؤال کنم!

حضرت فرمود: أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَلِيُّ فِيكُمْ خَيْرٌ مَن أُخْلِفَهُ فِيكُمْ؛ وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي؛ وَسِظَاهُ وَتِسْعَةُ مَن صُلِبَ الْحُسَيْنُ أَيْمَةً أَبْرَارًا. لَئِنِ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَجَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيَيْنِ، وَلَئِن خَالَفْتُمُوهُمْ لَيَكُونُوا الْأَخْيَالَفَ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۱- «أمالی» شیخ مفید طبع ۱۴۰۳ هجری قمری مجلس سوم ص ۲۶ تا ص ۲۸.

«من خداوند را شاهد می گیرم که شنیدم می فرمود: علی در میان شما بهترین کسی است که من در میان شما می گذارم؛ و بعد از من او امام و خلیفه است؛ و دوفرزند او با نه نفر از صلب حسین، پیشوایان نیکو کردارند. اگر شما از آنها پیروی کنید آنها را هدایت کننده و هدایت شده می یابید! و اگر مخالفت آنها را کنید، این اختلاف در میان شما تا روز قیامت به طول خواهد انجامید».

عرض کردم: یَا سَيِّدَتِي فَمَا بِاللَّهِ قَعَدَ عَنْ حَقِّهِ؟! «ای خانه بزرگوار من!

پس چرا او از گرفتن حق خود کوتاهی کرد»؟!

قَالَتْ: يَا أَبَا عَمْرَةَ: لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ بُتُوئِي وَلَا تَأْتِي - أَوْ قَالَتْ: مَثَلُ عَلِيٍّ - ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ لَوُتَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَاتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِمْ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ تَعَالَى اثْنَانِ؛ وَوَلَّرْنَاهَا سَلَفَ عَنْ سَلَفٍ، وَخَلَفَ عَنْ خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا النَّاسِغِ مِنْ صُلْبِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، وَلَكِنْ قَدَّمُوا مَا آخَرَهُ اللَّهُ، وَأَخَّرُوا مَا قَدَّمَهُ اللَّهُ، حَتَّى إِذَا أَخَذُوا الْمَبْعُوثَ، وَأَوْدَعُوهُ الْجَدَتَ الْمَجْدُوثَ اخْتَارُوا بِشَهْوَتِهِمْ وَعَمِلُوا بِرَأْيِهِمْ؛ تَبَّ لَهُمْ أَلَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يَقُولُ: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ. ا بَلْ سَمِعُوا وَلَكِنْ هُمْ سَمِعُوا وَكَانَ قَوْلُ اللَّهِ: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَنْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. هِيَ هَاتَ بَسَطُوا فِي الدُّنْيَا أَمَالَهِمْ وَنَسُوا آجَالَهُمْ، فَتَعَسَّ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ.^{۳۱۲}

«حضرت فاطمه فرمود: ای ابا عمرة! رسول خدا ﷺ گفت: مثل امام،

مثل کعبه است: که باید به سوی او بروند نه آنکه کعبه به سوی مردم بیاید - یا اینکه گفت: مثل علی مثل کعبه است - . و پس از آن فاطمه فرمود: سوگند به خدا اگر حق را به اهلش وا می گذاشتند؛ و از عترت پیامبرشان پیروی می کردند

۱- آیه ۶۸ از سوره ۲۸: قصص.

۲- «غایة المرام» ص ۹۶ و ص ۹۷ حدیث سی ونهم.

۳- در «نهایة» ابن اثیر حَسُور را باحاء مهمله آورده است و گوید: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ، أَى مِنَ النِّقْصَانِ بَعْدَ الزِّيَادَةِ. وَقِيلَ: مِنْ فُسَادِ أُمُورِنَا بَعْدَ إِصْلَاحِهَا. وَقِيلَ: مِنْ الرَّجُوعِ عَنِ الْجَمَاعَةِ بَعْدَ أَنْ كُنَّا مِنْهُمْ. وَأَصْلُهُ مِنْ نَقْضِ الْعِمَامَةِ بَعْدَ لِقَائِهَا». ولیکن چون در نسخه «غایة المرام» با جیم معجمه آورده است، مانیز همینطور در متن و ترجمه آوردیم.

در راه خدا دو نفر هم پیدا نمی شد که با هم اختلاف کنند؛ و امامت را سَلَف و گذشته از گذشته، و آینده از آینده ارث می برد، تا اینکه قائم ما که نُهْمین فرزند از صُلب پسر حسین است قیام می کرد، و لیکن ایشان آنچه را که خداوند عقب نگاهداشت، جلو انداختند؛ و آنچه را جلو نگاهداشت، عقب انداختند، تا همین که پیامبر مبعوث را در قبر خوابانیدند و لَحد را به روی او بستند و او را در میان قبرمهیا شده پنهان کردند، با میل و شهوت خود، اختیار امام کردند، و به رأی و اندیشه خود رفتار نمودند. هلاک باشند و بُریده، مرگ بر ایشان باد!

آیا سخن خدا را نشنیدند که فرمود: ای پیامبر، پروردگار تو هر چه را که بخواهد می آفریند و اختیار می کند، برای ایشان اختیاری نیست؟ آری شنیدند و لیکن ایشان مصداق کلام خدا در آیه شریفه شدند که می فرماید: این چشم ها کور نیستند، بلکه دلهایی که در سینه ها قرار دارد کور است. هیهات؛ چقدر دورند و چقدر تاریک و گم‌گند. در دنیا سُفرهٔ آمال و آرزوهای خود را بگسترده، و مرگهایشان را به خاک فراموشی سپردند. پس هلاکت و مرگ بر آنها باد، و کردارشان تباه و گم. پناه می برم به خداوند از ستم، بعد از تحوّل و گردش روزگار».

مُحَدَّث عَظِيم الشَّانِ وَسَيِّدِ أَجَلِ أَكْرَم: سَيِّد هَاشِمِ بَحْرَانِي دَر كِتَاب «غَايَةِ الْمَرَامِ» بَعْدَ اَز نَقْلِ رَوَايَاتِ عَامَّةٍ وَخَاصَّةٍ كَوَيْد: مَا بَه هَمِيْن مَقْدَارِ اَز نَقْلِ رَوَايَاتِ وَاوَرَدَه دَر قِصَّةِ غَدِيْرِ حَمِّ اِكْتَفَا مِي كُنِيْمَ زِيْرَا شِمَارِشِ هَمَّةُ اَنهَا اَز حَدِّ اِحْصَاءِ بِيْرُوْنِ اِسْت. شَيْخِ فَاضِلِّ مَحْمَدِ بِنِ عَلِيِّ بِنِ شَهْرِ اَشُوْبِ دَر فَضْلِ قِصَّةِ غَدِيْرِ حَمِّ دَر كِتَابِ خُوْدِ كَوَيْد:

علماء اسلام همگی بر اصل وقوع این خبر اتفاق دارند، و اگر اختلافی هست در معنی و تفسیر آن است. این واقعه آنقدر انتشار دارد و آنقدر شهرت پیدا کرده است که از جهت وضوح و بیان و ظهور و معروفیت هیچ خبری به حدّ این خبر نمی رسد، تا به سر حدّی که در تعریف و بیان، در حکم حوادث بزرگ روزگار و وقایع مهمّ و وجود شهرها قرار گرفته است، و هیچکس قادر بر انکار و ردّ آن نیست مگر شخص لجوج و مُعَانِد و مُکَابِر.

ما در کدام یک از اخبار و حوادث می توانیم کتابی را پیدا کنیم که در روایت آن و معرفت طرق آن، زیاده از هزار مجلد کتاب از تصانیف عامّه و خاصّه از

متقدمین و متأخرین تصنیف شده باشد؟!

قصه غدیرختم را محمد بن إسحاق، و أحمد بلاذری، و مسلم بن حجاج، و أبو-نعمان إصفهانی، و أبو الحسن دارقطنی، و أبو بکر بن مردویه، و ابن شاهین مَرَوَزی، و أبو بکر باقلانی، و أبو المعالی جَوَینی، و أبو إسحاق ثَعَلَبی، و أبو سعید خرگوشی، و أبوالمظفر سَمَعانی، و أبو بکر بن شَیْبَة، و علی بن جَعْد، و شُعْبَة، و أَعْمَش، و ابن عَبَّاش، و ابن سَلَّاح، و شُعْبی، و زُهَری، و إفلِسی، و جَعابی، و ابن بَیَّع، و ابن مَاجَة، و ابن عَبْدِ رَبَّه، و الکنانی، و شَرِیک قاضی، و اَبُو یَعْلَى موصلی از طرق عدیده، و أحمد بن حَنْبَل از بیست طریق، و ابن بَقَّه از بیست و سه طریق روایت کرده اند. و علی بن هِلَال مُهَلَّبی کتاب «غدیر» را تصنیف کرده است؛ و أحمد بن مُحَمَّد بن سَعِید کتاب راو یان حدیث غدیر را تصنیف نموده است؛ و ابن جَرِیر طَبَری کتاب «ولایت» را که آن کتاب غدیرختم است؛ و در آن هفتاد طریق برای آن ذکر کرده است؛ و مَسْعُود شَجَری کتابی در روایات و طُرُق این خبر؛ و رازی در کتاب خود اَسْمَاء روایات آنرا به ترتیب حروف معجم ذکر کرده است. و اَبُو العَبَّاس ابن عُقْدَة کتابی تصنیف کرده است، و گفته است که: شنیدم که اَبُو علی عطار همدانی می گفت که: این حدیث برای من از دو یست و پنجاه طریق روایت شده است.

و سپس از شهر آشوب جدش قضیه اَبُو المعالی جَوَینی در بغداد و مشاهده جلد بیست و هشتم از کتاب رُوات غدیر را که بر روی آن نوشته بود: جلد بیست و نهم به دنبال خواهد آمد، در نزد صحاف، و تعجب اَبُو المعالی را نقل می کند.^۱ باری از آنچه ذکر شد معلوم شد که داستان غدیرختم از مسلمیات و ضروریات تاریخ است؛ و انکار آن در حکم انکار خورشید برفراز آسمان در روز روشن و هوای صاف و غیر غبار آلوده است، بطوریکه حتی متجددین از دانشمندان سنی مذهب متعصب مصری آنرا قبول دارند؛ غایة الأمر چون روح نصب ولایت و امام را مُنافی با دموکراسی مغرب پسند می دانند، آنرا از جهت عمل و تطبیق خارجی نمی پسندند؛ و داستان رأی گیری و انتخاب امام را به صورت رأی

۱- «غایة المرام» ص ۱۰۳.

اکثریت، موافق با روح دموکراسی می دانند.

أحمد أمين مصری در کتب خود: «فَجْرُ الإسلام» و «صَحَى الإسلام» و «ظَهْرُ الإسلام» از هیچگونه تهمت و اتهام بر شیعه، و بر کتب شیعه و بر علمای شیعه خودداری نکرده است؛ و هر کس این کتب را ببیند از عناد و لجاج او مطلع می شود؛ ولیکن معذک داستان غدیر را اقرار و اعتراف دارد.

در کتاب «تفکر نوین سیاسی اسلام» می گوید: أحمد أمين می کوشد تا یک بحث پیچیده، در مورد این نکات را با تحویل صور خاص مذهب شیعه، در برابر مذهب سنی به چهار اصل عمده— یعنی عصمت، مهدویت، تقیه و رجعت— امام— ساده نماید. در پس بیشتر ملاحظات أمين، در مورد این چهار مسئله معیارهائی از یک ذهن نوگرا و لیبرال وجود دارد. او به تئوری امامت شیعه معترض است، نه از این جهت که به موثق بودن حدیث غدیر معتقد نیست (که به اقرار خود او حتی مورد قبول برخی از مورخان سنی نیز هست) بل بدین جهت که تصورات نوین دموکراسی را نقض می کند.^۱

شیخ محمد عبده در «تفسیر المنار» نوشته سید محمد رشید رضا گوید: اما حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ را أحمد در «مسند» خود از حدیث برآء و بُرئده؛ و ترمذی و نسائی و ضیاء در «مختار» از حدیث زید بن أرقم و ابن ماجه از برآء آورده اند؛ و بعضی از اهل روایات آنرا حدیث حسن شمرده اند؛ و ذهبی با این عبارت آنرا از احادیث صحیحه شمرده است؛ و نیز سند روایت کسانی را که در آن لفظ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ را اضافه کرده اند موثق شمرده است.

و در روایت است که پیامبر مردم را مخاطب قرار داد، اصول دین را بیان کرد، و به اهل بیت خود توصیه نمود به این عبارت که: اِنِّیْ قَدْ تَرَکْتُ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ: کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِزَّتِیْ اَهْلِ بَیْتِیْ، فَاَنْظُرُوْا کَیْفَ تَخْلَعُوْنِیْ فِیْهِمَا، فَاِنَّهُمَا لَمْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.

اَللّٰهُ مَوْلَاۤیَ، وَاَنَا وَلِیُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ؛ ثُمَّ اَخَذَ بَیْدِ عَلِیٍّ وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

۱— «تفکر نوین سیاسی اسلام»، تألیف دکتر حمید عنایت، در ترجمه ابوطالب صارمی ص ۳۹.

فَعَلَيْ مَوْلَاةُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاةُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ.^۱

سپس بعد از بحث مختصری گوید: و اما حدیث (ولایت در روز غدیر) را ما قبول داریم و به آن هدایت می یابیم؛ ما ولایت علی را داریم و ولایت کسی را که ولایت علی را داشته باشد؛ و کسانی را که علی و اهل بیت را دشمن داشته باشند، دشمن داریم؛ و این ولایت را همانند ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شماریم؛ و ایمان داریم که عترت پیامبر هیچگاه با مفارقت کتابی که خداوند عز و جل فرستاده است مجتمع نمی شوند؛ و اینکه کتاب و عترت دو خلیفه و یادگار پیغمبرند؛ و علاوه بر قصه غدیر ما از احادیث صحیحه دیگر نیز این مطلب را اثبات می کنیم. و بنابراین اگر عترت بر امری از امور اتفاق کردند، قبول داریم و پیروی می کنیم؛ و اگر در امری منازعه کردند ما آن امر را به خدا و رسول برمی گردانیم.^۲

و با این همه احوال، چون روح تبعیت از امام معصوم منصوب از جانب خدا در آنها نیست فلهدا باز هم همان سقیفه بنی ساعده، و خلافت خلفای غاصب را محترم می شمزند؛ و ولایت را در حدیث غدیر ختم و سایر احادیث به معنای محبت و یا نصرت إرجاع می دهند؛ تا راه گریزی از پیروی حق پیدا کرده باشند. وَأَتَى لَهُمْ ذَلِكَ؟

مُحَمَّدَ فَرِيدَ وَجِدِي در این دوره «دائرة المعارف» خود که از هر موضوعی و حکمی، و از هرتاریخی، و مذهبی و واقعه و حادثه ای، و از هر اسمی و رسمی سخن به میان آورده است؛ و بحث کامل و وافعی نموده؛ و حتی در کلمه خیار دو صفحه بحث کرده و از خیار چَنْبَر (خیار شَنْبَر) ده سطر آورده است از موضوع غدیر و داستان رسول الله و جُحفه و خطبه و روایت و حدیث ولایت، یک جمله نیاورده است، نه در ماده غَدْر از غدیر ختم بحث کرده است؛ و نه در ماده خَمَم از خَمَم سخنی گفته است؛ و نه در ولایت و خلافت ذکری از غدیر کرده است، فقط در

۱- «تفسیر المنار» ج ۶ ص ۴۶۴ و ص ۴۶۵.

۲- «تفسیر المنار»، ج ۶ ص ۴۶۷.

مادّة جَحَفَ گفته است: جُحِفَهُ موضوعی است بین مکه و مدینه.

در مادّة خلافت بیست و پنج صفحه^۱ بحث می کند؛ و مفصلاً از قضایای بعد از رحلت رسول خدا، و اجتماع أنصار در سقیفه بنی ساعده، و رفتن عمر و ابوبکر و ابوعبیده جراح در سقیفه، و بالأخره بیعت کردن با ابوبکر مفصلاً بحث می کند، ولی یک جمله از حدیث غدیر، و یا روایت دیگری در باره خلافت و امارت و وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی آورد؛ گویا اصلاً چنین مطلبی در اسلام نبوده است. و در مادّة ولایت سی و هفت صفحه^۲ بحث مفصل دارد؛ از طرق ارتباط اهل تصوف، و فرقی آنها بحث دارد، ولی حتی یک جمله اشاره به حدیث ولایت و آیه واقعه در قرآن کریم نمی کند؛ گویا از این جهت پیغمبر اسلام، پیغمبر نبوده است، و علی بن ابیطالب جزو امت نبوده است.

آنگاه در مواقع مختلف از انتخاب خلیفه و دموکراسی اسلام بحث دارد، و به هر قسم که ممکن است می کوشد تا آیات و روایات و منهاج رسول الله و سیره مسلمین را بر اصل دموکراسی غرب تطبیق دهد؛ و شاید خودش چنین می پنداشته است که می خواهد به اسلام و قرآن کمک و معاونتی نماید و آنرا از نقیصه نصب امام و معرفی ولایت بیرون آورد.

و با اینکه به اشتباههای عمر و ابوبکر و عثمان اعتراف می کند؛ و در باره عثمان جداً از او انتقاد می کند؛ و در باره نپذیرفتن پیشنهاد استعفای از خلافت که به او شد او را مسئول می داند؛ و علی علیه السلام را تجلیل و تعظیم می کند، معذک حاضر نمی شود دست از دین آباء و نیاکان خود بردارد، و صریحاً به مکتب تشیع پیوندد؛ فلهمذا آیه کریمه: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ**،^۳ به طور روشن و واضح، حال آنها و تقلید کورکورانه از نیاکانشان را بیان می کند.

در مادّة فَرَّقَ که در فرقی واقعه در اسلام بحث می کند، و اعتراف به مخالفت عمر با رسول خدا در آوردن دوات و کاغذ در مرض موت می کند؛ و اعتراف به

۱- «دائرة المعارف وجدی» ج ۳، ص ۷۴۳ تا ص ۷۶۸.

۲- «دائرة المعارف وجدی» ج ۱۰ ص ۸۱۱ تا ص ۸۴۸.

۳- آیه ۲۳، از سوره ۴۳: زُحُف: «ما پدران خود را برائین و عقائدی یافتیم؛ و ما از روش آنها پیروی می کنیم».

مخالفت او با جیش اُسامه می کند؛ و اعتراف به گفتار عُمَر که: مَنْ قَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا مَاتَ قَتَلْتُهُ بِسَيْفِي^۱ می نماید؛ و اعتراف به سقیفه و امر امامت ابوبکر و بیعت عُمَر و گفتار او که: أَلَا إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً وَفِي اللَّهِ شَرَّهَا، فَمَنْ أَعَادَ إِلَيَّ مِثْلَهَا فَأَقْتُلُوهُ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ بَايَعَ رَجُلًا مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُمَا جَدِيرَانِ أَنْ يُقْتَلَ^۲؛ و اعتراف به دعوی حضرت فاطمه فدک را؛ و اعتراف به جنگ ابوبکر با مانعین زکوة می کند؛ و بالجمله یکایک از نَقَمَات و خطایا و گناههای عثمان را می شمرد، سپس می گوید: تمام این کارها برای مصلحت مسلمین واقع شده است، و خلافت باید با انتخاب ورأی مردم باشد.^۳

و بعداً می گوید: و بالجمله كَانَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ الْكَلَامُ.^۴

آیا این مرد دانشمند، به کُتُبِ روایات و سُنَن و تاریخ وارد نبوده است؟ آیا احادیث غدیر را در این کتب مفضله که ما نمونه ای از آن را در اینجا ذکر کردیم ندیده است؟ آیا قضاوت یکطرفه بنا بر اصل دموکراسی و حریت این اجازه را می دهد که از حدیث مسلم و متواتری چشم پوشید، و آنرا نَسِيًا مَنَسِيًا گرفت؟

آنچه مسلم است گناه این جیل از مسلمین که دنبال باطل می روند؛ و از حقّ إعراض می کنند، به گردن این گونه دانشمندانی است که تاریخ صحیح را با آراء خود مَشُوب می کنند، آنگاه آن تاریخ مَشُوب را تحویل جامعه و عوام می دهند.

این مساکین که با این صحنه سازی ها می خواهند خلافت ابوبکر را بر اساس دموکراسی جلوه دهند، و پایه های مذهب خود را استوار کنند، در خلافت عمر که به نظریه استبدادیّه شخصیه ابوبکر صورت گرفت چه می گویند؟ و در خلافت عثمان که به نظریه استبدادیّه شخصیه عُمَر صورت گرفت چه می گویند؟ آیا در

۱- «هرکس بگوید: محمد مرده است، من او را با شمشیرم می کُشم».

۲- «آگاه باشید که بیعت با ابوبکر بدون نظر و تدبیر و استحکام بود، و سرسری صورت گرفت لیکن خداوند مردم را از شر آثار و عواقب آن حفظ کرد. پس هرکس بخواهد همانند آن بیعت با کسی بیعت کند، او را بکشید! هر مردی که بدون مشورت مسلمین با دیگری بیعت کند آن دو نفر سزاوارند که کشته شوند».

۳- «دائرة المعارف وجدی» ج ۷ ص ۲۱۸ به بعد.

۴- همین کتاب ص ۲۲۲.

انتخاب عُمرو یا در انتخاب عثمان مشورت با عموم مسلمین صورت گرفت؟ از آنچه ما در اینجا بیان کردیم روشن می شود که سِرْاِخْفَاء و اخْتِفَاء حدیث غدیر چه بوده است؟ حدیث غدیر دیگر مجال تَرَوَى و تَأَمَّل به کسی نمی دهد؛ و همانطور که ابوحنیفه گفت: لَا تُفَرِّقُوا بَيْنَهَا فَيَخْصِمُوكُمْ! «اعتراف به آن نکنید که طرفداران علی شما را با آن حدیث مغلوب می کنند»؛ پس راه چاره مخفی نمودن حدیث غدیر است، همچنانکه بُخَارِي و مُسْلِم در صِحَاح خود نیاورده اند؛ فلذا می بینیم صحاح این دو در نزد اهل سنت معتبرتر است زیرا که پایه های تستن را محکمتر می کند؛ و خلفای وقت و حکام زمان بر اساس سیاست خود با این دو کتاب نزدیکترند.

بُخَارِي و مُسْلِم احادیث مهدی قائم آل محمد را نیز نیاورده اند، و بکلی از آن چشم پوشیده اند. و لیکن چهار صحیح دیگر آنان: نَسَائِي، أَحْمَد حَنْبَلِي، تِرْمِذِي، و ابن مَاجَه هم حدیث غدیر و هم حدیث مهدی آل محمد را با سندهای صحیح بیان کرده اند. و لیکن نقادان سیره و تاریخ؛ و حتی مستشرقین بی طرف تصریح کرده اند که طبق منطق و نظریه اسلام، حق با علی بن ابیطالب بوده است، و او را از این حق محروم کرده اند.

جُوزْجُ سَجْعَانَ جُرْدَاقِ مَسِيحِي می گوید: «در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این مرد را بشناسی و چه نشناسی! زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می دهد که او عنصر بی پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان، ندای عدالت انسانی، و شخصیت جاودانه شرق است.

ای جهان چه می شد اگر همه نیروهایت را در هم می فشردی، و در هر روزگاری شخصیتی مانند علی عليه السلام با آن عقل، و قلب، و زبان، و شمشیر، نمودار می کردی؟

مَاذَا عَلَيْكَ يَا دُنْيَا لَوْ حَشَدْتَ فُؤَاكِ فَأَعْظَمْتَ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَلِيًّا بِعَقْلِهِ وَقَلْبِهِ
وَلِسَانِهِ وَذِي فَقَارِهِ؟! «!

فُسُؤَادِ جُرْدَاقِ مَسِيحِي می گوید: «هرگاه دشواری های زندگی به من روی آورند، چون بخواهم از رنج روزگار آسوده شوم به آستان علی عليه السلام از اندوه خود پناه می برم، زیرا او پناهگاه هر ماتی است، او بر ستمکاران همچون رعد، و بر

شکست خوردگان یاوری دلسوز و مشفق است».

شِبْلِي شَمِيل ماتریالیست معروف مصری می گوید: «علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بزرگ بزرگان جهان، و تنها نسخه منحصربه فردی است که در گذشته و حال، شرق و غرب جهان، نمونه ای مانند او را ندیده است».

دشمنان ولایت و أهل بیت با تمام قوا کوشیدند تا آثار طهارت را از روی زمین بردارند. راویان حدیث ولایت را در هر گوشه و کنار جهان، در زیر هر سنگی به دست می آوردند می کشتند؛ اسم علی و نام علی هم جُرْم بود؛ یکسره توده اُمت را به بربریت و جاهلیت قبل از اسلام یعنی به اسلام منهای عرفان، به اسلام منهای معنی و معنویت، به اسلام بدون رِبَط با عالم ملکوت، با پیغمبر بدون علی بن ابیطالب، با قرآن بدون محتوی و تفسیر و بیان سوق دادند. تا به جایی که چون مردی را که نامش علی بود، نزد حجاج بن یوسف ثقفی آوردند و حجاج از نام او پرسید؛ گفت: پدر و مادرم مرا عاق کردند که نام مرا علی گذاردند.

و همانطور که دیدیم ابن حَجَر هَيْتَمِي صاحب «صَوَاعِقُ مُحْرِقَه» به ابن قُتَيْبَه دینوری صاحب کتاب «الإمامة والسیاسة» اعتراض دارد که چرا این مرد با این جلال علمی و عظمت فرهنگی اسلامی، اخباری را در کتب خود آورده است که موجب تنقیص مقام صحابه، و مشاجره بین عوام، و اطلاع عامه بر اموری می شود که نباید بشود؟ و همیشه بر علما فرض و واجب است که حقائق را آنطور که هست نگویند؛ زیرا مستمسک دست عوام می شود، و در اینصورت بهتر است که مطالبی را بیان کرد که موجب تشویش ذهن و خاطر توده اُمت نشود.^۱

آری چون نه در جلال ابن قُتَيْبَه در نظر خودشان، و نه استناد کتاب «الإمامة والسیاسة» به او نمی توانستند تشکیک کنند، فلذا به عنوان دلسوزی اُمت درد دل نموده، و از ابن قُتَيْبَه شکوه و گلایه دارند. و گرنه به آسانی، یا انکار جلال و عظمت او را در تاریخ می نمودند، و یا صریحاً استناد این کتاب را به او انکار می کردند!

۱- در کتاب «تطهير اللسان» که در حاشیه «صواعق مُحْرِقَه» طبع شده است در ص ۹۴، وما مطالب او را در حاشیه ص ۱۳۴ از همین جلد از کتاب «إمام شناسی» آوردیم.

«الإمامة والسياسة» کتابی است از عامه که از نقطه نظر صحت، و از جهت قدمت نظیر او در کتب عامه نیست. مؤلف او: ابی محمد عبدالله بن مسلم دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری است.

محمد فرید وجدی بعد از آنکه قدری از قضایای سقیفه را بیان می کند، می گوید: این مختصری بود از آنچه علامه دینوری در کتاب خود: «الإمامة والسياسة» تفصیلاً آورده است.^۱

و پس از آنکه خطبه ابوبکر را در سقیفه بنی ساعده نقل می کند، و در پاورقی می گوید: این خطبه را از کتاب «الإمامة والسياسة» ابی محمد عبدالله بن مسلم دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری نقل کردیم، سپس در متن مطالب می گوید: و این کتابی که ما این خطبه را از آن نقل کردیم از قدیمترین کتب و از موثقترین آنها است، که در مسائل خلافت اسلامی نوشته شده است.^۲

و چون نتوانستند مطالب این کتاب را انکار کنند، آنرا از کتب ممنوعه اعلام کردند. این کتاب و کتاب «بنابع المودة» قندوزی حنفی، از یکصد سال پیش که طبع در این نواحی رائج شد و به طبع رسید، در کشور عثمانی (ترکیه امروز) و در عراق ممنوع بود، ولیکن رفته رفته در این سنوات اخیر به علت زیاد شدن نسخه های آن در دست مردم و در کتابخانه ها نتوانستند از خرید و فروش آن جلوگیری کنند.

در کتاب «الإمامة والسياسة» از امتناع امیرالمؤمنین عليه السلام از بیعت، و از تحصن زبیر و مقداد و سلمان و غیرهم به خانه فاطمه عليها السلام، و از بردن امیرالمؤمنین به مسجد، و از رفتن حضرت فاطمه به دنبال او، و از پناه بردن آنحضرت به قبر رسول خدا، و از استنصار آنحضرت بوسیله فاطمه — سلام الله علیها — از مهاجر و انصار مطالبی وارد است.

مخالفان ولایت با این همه ستم ها و اذیت ها به مقام ولایت، و با این همه کوشش ها برای إخفاء ولایت، شگفتا که بر خود ستم کردند، که از این آبخوار

۱- «دائرة المعارف وجدی» ج ۳، ص ۷۴۵.

۲- همین کتاب، ص ۷۴۹.

حقیقت خود را محروم، و چون خفاش از شعاع جهانتاب آفتاب بی نصب نمودند، و گرنه مگر می شود روی آفتاب را پوشانید «شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد».

مُحِبَّانِ و دوستداران و عاشقان و مشتاقان ولایت، هر زمان از زمان خود آنحضرت تا به حال جیلاً بَعْدَ جیلٍ وَ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ با تحمل شکنجه‌ها و آزارها و حبس‌ها، مدائح و محامد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را گفتند گرچه همچون رُشید هَجَری و مِیثم تَمَار برفراز دار در حال جان دادن. شُعرا و خُطبا قصیده‌ها گفتند و خطبه‌ها خواندند، و هر نسلی خود را مدیون نسل آینده می‌دیدند و به نسل آینده رسانیدند، **فَلِلَّهِ الْحَمْدُ وَلَهُ الشُّكْرُ** امروز نام علی سرلوحه نام آزاد مردان جهان است، و در همه مکاتب حتی مکاتب غیر اسلامی، از جهت بزرگواری و بزرگی- منشی، و عظمت شخصیت، و آزاد مردی به علی بن ابیطالب به دیده احترام می‌نگرند، و شیعیان او در هر جا سرفرازند که تابع مکتب او هستند. و مخالفان در برابر جنایاتی که تاریخ مسلم پیوسته پرده از آن برمی‌دارد، دائماً نیازمند به مخفی کردن مطاعن و قبائح پیشوایان خود می‌باشند که مبادا رسوائی و افتضاح بالا برود، و لیکن مسلماً بدانند با تحلیل و تنقید و بیان تاریخ و بحث و نقد آزاد در برابر حوادث که امروز در دنیا رایج شده است کار از کار گذشته و این پنهان کردن‌ها جز رسوائی چیزی به بار نخواهد آورد.

كَمِيتِ شَاعِرٍ در «هَاشِمِيَّات» خود قدم بزرگی در احیاء تاریخ اهل بیت برداشته است؛ و چون میلادش در سنه ۶۰ و وفاتش در سنه ۱۲۶ هجری است؛ درست زمانش مطابق زمان امام زین العابدین و حضرت باقر — سلام الله علیهما — بوده؛ و در کوران شدت خلفای بنی امیه می‌زیسته است. با تحمل رنجها و حبس‌ها و آزارها از گفتن قصائد دریغ نکرد و در افشای جرم مخالفان و بیان مظلومیت اهل بیت داد سخن داده است. و در اشعاری که به عنوان غدیر خم سروده است از ولایت و لزوم پیروی از آن سخن گفته است. ما در اینجا بعضی از ابیات عینیّه او را می‌آوریم:

وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوَّحَ غَدِيرِ حَمٍّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا
وَلَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ أَرْمِلْهَا خَطراً مَبِيعَا

قَلَمٌ أُنْبِغُ بِهَا لَعْنًا وَلَكِنْ
 فَصَارَ بَدَلًا لِكَأَفْرُئُهُمْ لِعَدَلٍ
 أَضَاعُوا أَمْرَ قَائِدِهِمْ فَضَلُّوا
 تَنَاسَوْا حَقَّهُ وَتَعَوَّا عَلَيْهِ
 فَقُلُوبُ بَنِي أُمَيَّةَ حَيْثُ حَلُّوا
 أَلَا أَفَّ لِدَهْرٍ كُنْتُ فِيهِ
 أَجَاعُ اللَّهُ مَنْ أَشْبَعْتُمُوهُ
 وَتَلَعَنْ قَدْ أَمَنَ بِهِ جَهَارًا
 بِمَرْضِي السِّيَاسَةِ هَاشِمِيٍّ
 وَلَيْثًا فِي السَّاهِدِ غَيْرُ نَكْسٍ
 يُقْسِمُ أُمُورَهَا وَتَدْبُ عَنْهَا
 ٣ أَسَاءَ بِذَلِكَ أَوْلَهُمْ صَنِيعًا
 إِلَى جَوْرٍ وَأَحْفَظُهُمْ مُضِيْعًا
 وَأَقْوَمِيَهُمْ لَدَى الْحِدَتَانِ رِبْعًا
 بِسَلَاتِرَةٍ وَكَانَ لَهُمْ قَرِيبًا
 وَإِنْ خِفْتَ الْمُهَنْدَ وَالْقَطِيعَا
 هِدَانًا طَائِعًا لَكُمْ مُطِيعَا
 وَأَشْبَعُ مَنْ يَجُورُكُمْ أَجِيْعَا
 إِذَا سَاسَ الْبِرْتَةَ وَالْخَلِيْعَا
 يَكُونُ حَيًّا لِأَمْتِهِ رَبِيْعَا
 لِتَقْوِيمِ الْبِرْتَةِ مُسْتَطِيعَا
 وَتَبْرُكُ جَدَّتْهَا أُنْدَا مَرِيْعَا

۱- «در روزی که از درخت‌ها سایبان درست کردند؛ از درختان غدیر خم؛ رسول خدا ﷺ ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام را بر مردم آشکارا نمود، اگر مورد قبول واقع می‌شد و پیروی می‌شد.

۲- ولیکن مردان از قوم، آن ولایت را مبیعه کردند، و به داد و ستد و خرید و فروش آن پرداختند؛ و من هیچگاه ندیده‌ام امر بزرگی همانند ولایت، مورد مبیعه قرار گیرد؛ و مبیع واقع شود.

۳- و من لعنت و تبری خود را بدین مبیعه نمی‌رسانم؛ ولیکن اول آن مردان بدین مبیعه کارزشتی انجام داد.

۴- و بدین عمل، نزدیکترین آنها به عدالت به سوی جور و ستم کشیده شد، و نگهبان‌ترین آنها، خراب کننده ضایع کننده شد.

۵- امر و فرمان رهبرشان علی را گم کردند و ضایع نمودند پس گمراه شدند؛ امر آن کسی را که در حادثات جهان از همه افراد سعه و گشایشش استوارتر و محکمتر بود.

۶- حق او را عمداً به مرحله نسیان سپردند، و براوستم کردند، بدون آنکه قصاص و خونی از او طلب داشته باشند؛ با آنکه اورئیس و سرپرست و قیم ایشان بود.

۷- پس بگوبه بنی اُمیّه هرجا که باشند- واگر چه از شمشیر آبدار و برهنه ایشان بترسی، و از قطعه قطعه شدن بیم داشته باشی!-:

۸- ای اَف بادبران روزگاری که من در آن بوده باشم و مطیع و منقاد شما باشم و از نبرد و کارزار با شما احساس ثقل و سنگینی بنمایم.

۹- خداوند گرسنه گرداند کسی را که شما سیر کرده اید! و سیر کند کسی را که از جور و ستم شما گرسنه شده است!

۱۰ و ۱۱- و پیوسته آن فرد از اُمّت خود را که سیاست مردم را در دست گرفته، و مُتَهتک و خَبیت و منعزل از مقامی است که عهده دار شده است، در صورتی که سیاست او مورد پسند مردم باشد، لعنت می فرستد، و ندای دور باش می زند، آن مرد هاشمی که همچون باران بهاری برای اُمّت خود حیات بخش است.

۱۲- آن هاشمی که همچون شیر نر در معارک و مشاهده نبرد بدون سقوط و اضطراب، برای برپاداشتن مردم جهان نیرومند و تواناست.

۱۳- و پیوسته اُمور اُمّت را برپا می دارد، و از حریم اُمّت دفاع می کند، و همواره زمین های خشک و لم یزرع حیاتی اُمّت را به زمین های آباد و پر بهره معنوی و حیاتی درمی آورد).

أبوالفتح رازی گوید: از کُمیّت روایت است که حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در خواب دیدم، به من فرمود: آن قصیده عَیْنیّه خود را برای من بخوان! و من شروع کردم به خواندن آن؛ تا رسیدم به این بیت:

وَيَوْمَ الدُّوْحِ دُوْحِ غَدِيرِخُمٍّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

حضرت فرمود: صَدَقْتَ؛ راست گفتی! آنگاه خود آنحضرت این بیت را

انشاد کردند:

وَلَمْ أَمِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمًا وَلَمْ أَرْمِثْلَهُ حَقًّا أُضِيعَا^۱

«ومن هیچوقت همانند آن روز، روزی را ندیده‌ام؛ و هیچگاه همانند آن حق،

حقی را ندیده‌ام که ضایع شود».

۱- «تفسیر أبوالفتح» طبع مظفری ج ۲، ص ۱۹۳.

و در کتاب «الصَّراطُ الْمُسْتَقِيمُ» بیاضی عاملی آورده است که: پسر کمیت، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دید. حضرت به او گفتند: برای من قصیده عینیة پدرت را بخوان! و من خواندم و چون رسیدم به این بیت: وَيَوْمَ الدُّوْحِ دُوْحُ عَدِيْرٍ حُمِّمْ، حضرت رسول الله گریه شدیدی کردند و گفتند: صَدَقَ أَبُوكَ رَحِمَهُ اللهُ؛ إِي وَاللَّهِ، لَمْ أَرْمَلُهُ حَقًّا أُضِيْعًا.^۱

«پدرت راست گفت: خداوند رحمتش کند؛ آری سوگند به خدا. من همانند آن حق، حقی را ندیدم که ضایع شود».

گویند: اولین قصیده‌ای که کمیت گفت، از هاشمیتات، این قصیده بود:

ظَرَبْتُ وَمَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَظْرَبُ	وَلَا لِعِمَّا مَنِيْ؛ وَذُو الشَّيْبِ بَلَعْتُ؟ ^۱
وَلَمْ يُلْهِنِي دَارٌ وَلَا رَسْمٌ مَنَزِلٌ	وَلَمْ يَتَطَّرَنِي بَنَانٌ مُخَضَّبُ ^۲
وَلَا السَّانِحَاتِ الْبَارِحَاتِ عَشِيَّةٌ	أَمْرٌ سَلِيمٌ الْقَرْنِ أَمْ مَرًّا عَضْبُ ^۳
وَلَكِنْ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالْتَقَى	وَخَيْرِ نَيْسَى الْحَوَاءِ وَالْخَيْرِ يُطَلَّبُ؛
إِلَى النَّفْرِ الْبَيْضِ الدِّينِ بِحُبِّهِمْ	إِلَى اللَّهِ فِيمَا تَابَنِي أَتَقَرَّبُ ^۵
بَنِي هَاشِمٍ رَهْطِ النَّبِيِّ فَإِنِّي	بِهِمْ وَلَهُمْ أَرْضِي مِرَارًا وَأَعْضَبُ ^۶
خَفَضْتُ لَهُمْ مَنِي جَنَاحِي مَوَدَّةً	إِلَى كَتَفِ عِظْفَاهُ أَهْلٌ وَمَرْحَبُ ^۷
وَكُنْتُ لَهُمْ مِنْ هَوْلَاءِ وَهَوْلَاءِ	مُجَبًّا عَلَى أُنِّي أَدْمٌ وَأَعْضَبُ ^۸
وَأَرْمَى وَأَرْمَى بِالْعَدَاوَةِ أَهْلَهَا	وَإِنِّي لَا وُدِّي فِيهِمْ وَأُوْتَبُ ^۹

تا آنکه می گوید:

فَمَالِي إِلَّا آلَ أَحْمَدَ شَيْعَةً	وَمَالِي إِلَّا مَذْهَبَ الْحَقِّ مَذْهَبُ ^{۱۰}
بِأَيِّ كِتَابٍ أَمْ بِأَيَّةِ سُنَّةٍ	تَرَى حُبَّهُمْ عَارًا عَلَيَّ وَنَحِيْبُ ^{۱۱}
وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حِمْيَرٍ آيَةً	تَأْوَلَهَا مِنَّا نَقِيٌّ وَمُعْرِبُ ^{۱۲}

۱- «الغدیر» ج ۲، مختصری از ص ۱۸۰ تا ص ۱۸۳.

۲- و این بیت را در «شرح شواهد معنی» سیوطی ج ۱ ص ۳۴ اضافه کرده است:

وَلَا أَنَا وَمَنْ يَرْجُرُ الطَّيْرَ هَمُّهُ أَصَاحُ عُرَابٍ أَمْ تَعْرِضُ نَعْدَابُ

«و نسیستم من از جمله کسانی که قصد و اراده اش مرغ فال را به حرکت درآورد؛ خواه کلاشی فریاد برآرد و آواز دهد، و یا رو باهی از جلو عبور کند».

۳- «أغانی» طبع ساسی ج ۱۵ ص ۱۱۹ و ص ۱۲۰ در ضمن بیان آن برای فرزدق شاعر.

عَلَىٰ أُمَّ جُرْمٍ أُمِّ بَأْتِيَةِ سَبْرَةٍ
وَتَا أَنكِهِ مِي كَوِيد:

أَلَمْ تَرَنِي مِنْ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ
فَطَائِفَةٌ قَدْ أَكْفَرْتَنِي بِحُبِّهِمْ
وَتَا أَنكِهِ مِي كَوِيد:

فَإِنَّ هِيَ لَمْ تَضْلَخْ لِحْيَ سِوَاهُمْ
لَقَدْ شَرَكْتَ فِيهَا بَكِيلٌ وَأَرْحَبُ ۱۷۱
فَإِنَّ ذَوِي الْقُرْبَىٰ أَحَقُّ وَأَوْجِبُ ۱۶

۱- «من به قَرَح و سرور در آمدم، و خوشحالی من به جهت میل به زنان سیمین بدن نبود، و نه از روی بازی. مگر کسی که از سرو صورتش موی سپید بالا آمده است، بازی می کند؟!»

۲- ودل و هوای مرا به خود نرُبود خانه ای، و نه آثار منزل کهنه و خرابی که از محبوبه های دیرین در خیال داشتم؛ و نه مرا بُنِ انگشتان زینت شده به خضاب نیز به اهتزاز و طرب در نیاورد.

۳- و نیستم از کسانی که هَم و اراده غیبی او، مرغهای ساینحه (از طرف چپ به راست حرکت کننده که به آن فال نیک می زدند) و مرغهای بارحه (از راست به چپ حرکت کننده که به آن فال شوم می زدند) را شبانگاه به حرکت در آورد؛ خواه حیوان درست شاخ از جلوی من عبور کند؛ خواه حیوان شاخ شکسته.

۴- ولیکن میل و هوای من به سوی اهل فضیلت ها و صاحبان تقوی و پاکی است؛ آنانکه بهترین پسران حواء هستند؛ و خیر همیشه مطلوب است.

۵- به سوی افراد سپید سیمای روشن چهره؛ آنان که در مصائب و شدائدی که به من روی می آورد به محبت ایشان به خداوند تقرب می جویم.

۶- آنان بنی هاشم، قوم پیغمبرند که من مراراً و کراراً به جهت ایشان راضی شده ام، و از برای ایشان به غضب در آمده ام.

۷- من از روی مودت، بال خودم را برای ایشان پائین کشیدم به سوی پهلو و جایی که دو جانب و دو سوی آن اهلیت داشت و وسعت و گشایش داشت.

۱- «شرح شواهد مغنی»، تألیف سیوطی ج ۱ از ص ۳۵ تا ص ۳۹.

- ۸- و من دوستدار ایشان بودم؛ و از این جمعیت و آن جمعیت پیوسته مورد مذمت و غضب قرار می گرفتیم.
- ۹- و پیوسته تیر می خوردم از جانب دشمنان؛ و تیر می زدم به کسانی که با آنها عداوت داشتند؛ و من پیوسته درباره حمایت از آنها مورد اذیت واقع می شدم؛ و مورد سرزنش و ملامت قرار می گرفتم.
- ۱۰- و بنابراین من پیروی و متابعتی غیر از پیروی آل احمد ندارم؛ و من غیر از پیروی از مذهب حق مذهبی ندارم.
- ۱۱- به کدام آیه و یا به کدام سنتی، تو محبت آنها را برای من عار و ننگ می دانی؟! و مرا ننگین می پنداری؟!!
- ۱۲- ما برای شما اهل بیت در سوره آل حم آیه ای پیدا کرده ایم که معنا و تفسیر آن را افراد متقی و دانشمند می دانند.
- ۱۳- بر کدام جرمی و یا بر کدام سیره ای، من باید در مدح و ثنای آنان مورد تعدی واقع شوم، و به من دروغ نسبت دهند؟
- ۱۴- آیا نمی بینی مرا که در محبت آل محمد همیشه صبحگاهان و شبانگاهان، از روی وحشت و ترس از دستگیری دشمن به این طرف و آن طرف می روم؟
- ۱۵- جماعتی به محبت آل محمد مرا تکفیر کردند و جماعتی گفتند: گنهکار و معصیت کار است.
- ۱۶- پس اگر ولایت برای هیچ طائفه ای سواى قریش صلاحیت ندارد پس ذوی القربای پیامبر احقّ و اولی هستند از سائر قریش.
- ۱۷- می گویند: ولایت ارث برده نمی شود؛ و اگر ارث برده نمی شد آنقدر دائره اش اتساع داشت که به طائفه بکیل و ارحب هم می رسید پس شما چرا به خود اختصاص داده اید؟!!

درس صد و دوم تا صد و پنجم

در تفسیر و مفاد

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ

درس ۱۰۴ تا ۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ وَلَعْنَةُ
اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

الْيَوْمَ يَسَّرَ اللَّهُ لَكَ الْكُفْرَ مِنْ دِينِكَ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ
دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۱

«امروز ناامید شده‌اند آنان که کافر شده‌اند از دین شما! بنابراین از آنها
نترسید؛ و از من بترسید! امروز من دین شما را برای شما کامل کردم، و نعمت
خودم را بر شما تمام نمودم، و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد!»
ما که بحمدالله تعالی از بحث در سنده حدیث ولایت در روز عید غدیر: مَنْ
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ فارغ شدیم؛ اینک در معنای مَوْلَى و مُفَادِ مَتْنِ این
حدیث؛ و وجوب إطاعت اُمَّتِ از حضرت مولى الموحدين — علیه صلوات الله و
صلوات ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین — می پردازیم.

در «مناقب» ابن شهر آشوب از ابوالحسن مدائنی روایت کرده است که
معاویه در نامه‌ای به آنحضرت نوشت:

يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ لِي قَضَائِلَ كَثِيرًا: كَانَ أَبِي سَيِّدًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَصِرْتُ
مَلِكًا فِي الْإِسْلَامِ، وَأَنَا صِهْرُ رَسُولِ اللَّهِ، وَخَالَ الْمُؤْمِنِينَ، وَكَاتِبُ الْوَحْيِ!
«ای ابوالحسن! من دارای فضیلت‌های بسیاری هستم: پدر من در زمان

۱ — میانه آیه سوم از سوره مائده پنجمین سوره از قرآن کریم.

جاهلیت بزرگ قوم بود، و خود من در زمان اسلام پادشاه شده‌ام، و من رابطه خویشاوندی سببی و دامادی رسول الله را با خود دارم، و من دانی مؤمنان هستم^۱، و من نویسنده وحی رسول خدا می باشم.

فَلَمَّا قَرَأَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْكِتَابَ، قَالَ: أِبَالِ فَضَائِلٍ يَفْخَرُ عَلَيْنَا ابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ؟ أَكُتِبَ يَا غَلَامُ:

وَحَمْرُهُ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ عَمِّي ١	مُحَمَّدُ النَّبِيُّ أَحْيَى وَصِنْوِي
يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي ٢	وَجَعْفَرُ الَّذِي يُضْحِي وَنُمِّي
مَنْوُظٌ لَحْمُهَا بَدْمِي وَلَحْمِي ٣	وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَعِرْسِي
فَأَيْتُكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي ٤	وَسِبْطًا أَحْمَدٍ وَلَدَائِ مِنْهَا
عَلَى مَا كَانَ مِنْ فَهْمِي وَعَلَمِي ٥	سَبَقْتَكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ ظَرًّا
رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ ٦	فَأَوْجَبَ وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ
لِمَنْ يَلْقَى الْإِلَهَ غَدًا بِظُلْمِي ٧	فَوَنِلْتُ ثُمَّ وَنِلْتُ ثُمَّ وَنِلْتُ

«چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه را خواندند؛ گفتند: این پسر خورنده جگرها (هند مادرش که در روز اُحد، جگر حضرت حمزه سیدالشهداء با سایر اجزای مثله اش را گردن بند کرده، و به گردنش آویخت؛ و جگر آنحضرت را جوید و خورد) با فضائل می خواهد بر ما افتخار کند؟

ای جوان بنویس برای او:

۱- محمد پیامبر برادر من است، و نسبت من با او همچون نسبت دو ساقی است که از یک ریشه روئیده شده باشد؛ و حمزه سید و سالار شهیدان عموی من است.

۱- چون اُم حبیبه: دختر اُبوسفیان و خواهر معاویه، یکی از زنهاى رسول الله بوده است؛ و طبق آیه شریفه: وَأَزْوَاجَهُ أَقْمَهُاتُهُمْ، زنهاى رسول خدا مادرهاى مؤمنان به شمار مى آیند؛ فلهدذا از نسبت اُم المؤمنین که برای اُم حبیبه خواهر معاویه بود نسبتی برای خود ساخته و پرداخته، و در شام خود را به خال المؤمنین ملقب نمود؛ یعنی دانی مؤمنان.

۲- در کتاب «نقض» ص ۱۴۵ این بیت را بدینگونه آورده است:

سَبَقْتَكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ ظَرًّا غُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي

و در کتاب «کشف الغمّة» اربلی ص ۹۲، صغیراً ما بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي آورده است.

- ۲- و جعفر بن یزید که پیوسته با فرشتگان در حال طیران و پرواز، روز می کند و شب می آید پسر مادر من است.
- ۳- و دختر محمد مایه آرامش و انس من، و حلیله و زوجه من است؛ که گوشت او با خون و گوشت من آمیخته شده است.
- ۴- و دو نواده دختری پیامبر، دو پسر من هستند؛ پس کدام یک از شما سهمیه ای مانند سهمیه من دارد؟!
- ۵- من در اسلام آوردن از همه شما اُمّت، گوی سبقت را ربودم؛ با مراتب فهم و علمی که در همان زمان کودک کی داشتم.
- ۶- پس ولایت خود را رسول خدا در روز غدیر ختم برای من بر شما واجب و لازم کرد.
- ۷- پس ای وای، سپس وای، پس از آن وای بر کسی که فردای قیامت خداوند را با ستم نمودن به من ملاقات کند!!
- چون معاویه این نامه را خواند، گفت: ای غلام آنرا پاره کن! برای آنکه اهل شام آنرا نخوانند و به علی بن ابیطالب گرایش پیدا نکنند!
- در این ابیات می بینیم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استشهاد به حدیث غدیر کرده اند، و وجوب ولایت خود را بر اُمّت، از لفظ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ استخراج کرده اند؛ پس ولایت آنحضرت بر همه اُمّت واجب است که موجب امامت و اِمارت و استخلاف می باشد.
- اُمّت اسلام این اشعار را از آنحضرت تلقی به قبول کرده اند، و همگی بر روایت آن، از آنحضرت تسالم دارند. مطلبی که هست هر عالمی چند بیتی از آنرا

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۳۵۶ طبع سنگی؛ و «معجم الأدباء» ج ۱۴ ص ۴۸؛ و «البدایة و النهایة» ج ۸، ص ۸ و ص ۹.

و در «فرائد السمیع» ج ۱، باب ۷۰ ص ۴۲۷ این ابیات را از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است؛ و در ابتداء آن گفته است که: چون حضرت نامه معاویه را قرائت کردند گفتند: اَبَا الْفَضْلِ يَفْخَرُ عَلِيَّ بْنَ آكَلَةِ الْاُكْبَادِ؟ اُكْتُبِ اِلَيْهِ يَا قَنْبَرُ: اِنَّ لِي سُوْفًا بَدْرِيَّةً، وَ سَهَامًا هَاشِمِيَّةً، قَدْ عَرَفْتُ مَوَاضِعَ نَصَالِهَا فِي اَقَارِبِكَ وَعَشَائِرِكَ يَوْمَ بَدْرٍ؛ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ (ثم قال له: اكتب: محمد النبي، الخ).

و «احتجاج» شیخ طبرسی طبع نجف، ج ۱ ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶.

در بحثی که مورد استشهاد و نظر او بوده آورده است: بعضی از جهت صهریت و بعضی در نسب؛ و بعضی در سبقت اسلام؛ و بعضی در ولایت غدیر خم. از علمای معاریف شیعه کسانی که در کتب خود آورده اند، عبارتند از: شیخ مفید، و کراجکی، و قتال نیشابوری، و ابومنصور طبرسی، و ابن شهر آشوب، و اربلی، و ابن سنجر نخجوانی، و علی بیاضی، و مجلسی دوم، و سید علیخان مدنی، و ابوالحسن شریف. و از علمای عامه، بیهقی همه آنها آورده و گفته است: حفظ این اشعار برای هر کس که ولایت علی را دارد واجب است، برای آنکه مفاخر علی را در اسلام بداند.

و دیگر حافظ زید بن حسن کندی حنفی، و یاقوت حموی، و محمد بن طلحه شافعی، و یوسف بن محمد مالکی معروف به ابن الشیخ، و سبط ابن جوزی، و ابن ابی الحدید، و محمد بن یوسف کنجی شافعی، و سعید الدین قرغانی، و شیخ الاسلام حموی، و ابوالفداء، و محمد بن یوسف زرندی، و ابن کثیر شامی، و خواجه پارسا، و ابن صباغ مالکی، و خواندمیر، و ابن حجر هیتمی، و متقی هندی، و اسحاقی، و حلبی شافعی، و شبرای شافعی، و سید احمد قالدین خوانی، و سید محمود آوسی، و فندوزی، و سید احمد زینی دحلان، و محمد حبیب الله شنقیطی مالکی!

و در اشعار حسان بن ثابت دیدیم که چگونه ولایت را به معنای امامت رهبری و پیشوائی گرفته است. و بعد از آنکه می گوید:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي
رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا

به دنبال آن متفرع می کند:

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَلِيُّهُ
فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُؤَالِيَا

یعنی لازمه ولایت، بودن امامت و هدایت مردم است؛ و این دو معنی متلازمان می باشند.

و حسان بن ثابت از اعراب محض بوده^۲؛ و در شناسائی لغت و تفسیر قرآن،

۱- از «الغدیر» ج ۲، ص ۲۶ تا ص ۳۰ به الفاظ اسامی مؤلفین فقط اکتفا شده است.
۲- نسب او را ابوالفرج اصفهانی در «أغانی» طبع ساسی ج ۴ ص ۳ اینطور ذکر کرده است: حسان

أهل أدبیت در تفاسیر و کتب نحویه و بلاغت به أشعار او استناد می کنند. آنگاه چگونه متصور است که این تفریع را بر غیر معنای لغوی و متفاهم عرفی کرده باشد؟ با آنکه قول او حجّت و استشهاد به اشعار او، در نزد أهل ادب قاطع عذر است.

و در أشعار کُمیّت نیز دیدیم که از حدیث ولایت در روز غدیر استفاده ریاست و حکومت و امامت کرده است، آنجا که گوید:

وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحَ غَدِيرِ حُمٍّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

چون این وجوب إطاعت مبتنی بر ولایت، از حدیث رسول الله: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ استخراج شده است، پس معنای ولایت، و یا به عبارت بهتر لازمه ولایت، وجوب إطاعت است که مبنی بر ریاست و إمارت و امامت است.

کُمیّت از شعرای عرب و أصلاً عرب و در عربیّت أصالت دارد؛^۱ و همانند حسان در لغت و عربیّت و فهم معانی و آیات قرآن و اشعار و خطبه های عرب، از کلام او استفاده می کنند، و به عنوان استشهاد دلیل می گیرند.

آنگاه چگونه متصور است که چنین شخصی که حاقّ عربیّت است، با جلالت و عظمت او در لغت و عربیّت عبارتی و یا کلمه ای را در جای خود استعمال نکند، و در جایی دیگر استعمال کند که هیچوقت استعمال نشده است و

بن ثابت بن المندزبن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن النجار - و هوثیم الله بن ثعلبة بن عمرو بن الخزرج بن حارثة بن ثعلبة - وهو العنقاء - بن عمرو (و إنما سمی العنقاء لطول عُتْقَه) و عمرو - هومزقیاء - بن عامر بن ماء السّماء بن حارثة الغظریف بن امرئ القیس البطریق بن ثعلبة البهلول بن مازن بن الأزرد وهو ذری - وقیل: ذرآء ممدود - بن الغوث ابن بنت بن مالک بن زید بن کهلان بن سباین یشجب بن یعرب بن قحطان.

۱- در «أغانی» ج ۱۵ ص ۱۰۸ نسب او را اینطور ذکر کرده است: هو الکمیت بن زید بن خنیس بن مخالف بن وهیب بن عمرو بن سبیع - وقیل: الکمیت بن زید بن خنیس بن مخالف بن ذؤبیة بن قیس بن عمرو بن سبیع - بن مالک بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن أسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مُضَرّ بن نزار. و در تعلیقه از «مؤتلف و مختلف» آمدی نقل کرده است که مسمای به اسم کُمیت در میان شعراء سه نفر بوده است که از بنی اسد بوده اند: أوّل ایشان: کمیت اکبر فرزند ثعلبة بن نوفل بن فضلة بن الاشر بن جحوان بن قعس. دوّم: کمیت پسر معروف بن کمیت اکبر، و سوّم: کمیت بن زید بن خنیس است که مورد بحث ماست.

قبل از او استعمال نکرده اند؟ و اگر بنا بشود استعمال کلمه‌ای در غیر معنای حاق و اصلی خود صحیح باشد، برای همه صحیح است؛ و هر خطیب و شاعری می‌تواند بدون نصب قرینه الفاظ را در غیر معانی حقیقی خود به کار برد؛ و در اینصورت لغت و شعر و ادبیت به کلی ضایع و فاسد خواهد شد، و دیگر ما برای فهم معانی الفاظ از کلام بُلغَاء و فُصَحَاء، هیچ راهی نداریم.

و از جمله اشعاری که از اصحاب رسول خدا ﷺ در حدیث غدیر، و دلالت آن بر امامت آنحضرت و وجوب اطاعت اُمّت از آنحضرت دارد، آیات صحابی معروف و عظیم القدر و جلیل المنزله، و یار باوفای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در همه مواضع، و خطیب و بلیغ و بزرگ عرب از طائفه حَزْرَجِ أَنْصَارِ مَدِينَه: قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ می‌باشد، که شرح احوال و زندگی، و عقل متین، و رویه استوار و گرایش او از بدو امر به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نیاز به بحث تاریخی مفصل دارد.

او در هنگامی که از جنگ جمل مراجعت می‌کرد، در برابر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام این اشعار را انشاد کرد:

قُلْتُ لَمَّا بَغَى الْعَدُوُّ عَلَيْنَا	حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۱
حَسْبُنَا رَبُّنَا الَّذِي فَتَقَّ الْبَصْمُ	سِرَّةً بِالْأُمْسِ وَالْحَدِيثُ طَوِيلُ ۲
وَعَلِيٌّ إِمَامُنَا وَإِمَامُ	لِسَوَانَا أَتَى بِهِ التَّنْزِيلُ ۳
يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً -	هُ فَهَذَا مَوْلَاؤُهُ خَطْبُ جَلِيلُ ۴
إِنَّمَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمَّةِ	حَسْمًا مَا فِيهِ قَالَ وَقِيلُ ۵

۱- «چون دشمن بر ما تعدی و ستم کرد، من گفتم: خدا ما را کافی است،

و چه خوب و کیلی است.

۲- خداوند که پروردگار ما است، برای ما کافی است؛ آن پروردگاری که

دیروز شهر بصره را گشود؛ و این داستان شرح طویلی دارد.

۳- و علی امام ما است؛ و امام غیر ما (همه اُمّت) است؛ و به این امامت، قرآن

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» طبع سنگی ج ۱، ص ۵۳۰؛ و «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۲، ص ۱۹۳. و در «روضه النواعتین» ابن قتال ص ۹۰ ذکر کرده است؛ ولیکن اشتباهاً آنرا به علی بن أحمد فنجرودی نسبت داده است. و اشعار فنجرودی: یوم الغدیر سری العیدین لی عید، را به قیس بن سعد بن عباده نسبت داده است.

نازل شده است.

۴- در روزی که پیغمبر گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ؛ و شأن این حادثه بزرگ بود.

۵- این گفتار را پیغمبر برای اُمَّت از روی جِدّ و حَتْم گفت، به طوری که جای گفتگو و بحث در آن نبود.

در این آیات می بینیم که این صحابی بزرگوار که اصلاً عَرَب و سید و سالار، و فرزند بزرگ و سید و سالار خَزْرَج: سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ است چگونه علی را امام خود و امام ماسوای خود می داند؛ و آنرا از آیه وارد در قرآن: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ که در پی آمد آن رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ استنتاج کرده است.

و علیهذا حتماً باید ولایت به معنای امامت، و یا به طور حتم لازمه اش امامت باشد که بتوان چنین نتیجه ای را گرفت. و بنابراین در حاق لغت عَرَب، ولایت به معنای امامت و پیشوائی، و یا لازمه اش آن است.

قصائد و اشعار سید اسماعیل حَمِیرِی در باب ولایت امیرالمؤمنین بسیار است؛ و به طور کلی دیوان او را مدائح اهل بیت و مطاعن مخالفان ایشان تشکیل می دهد؛ و ما برای شاهد چند فقره از آیات او را در اینجا می آوریم:

وَبِحُكْمٍ إِذْ قَالَ الْإِلَٰهُ لِعِزْمَةَ	فَمَنْ يَا مُحَمَّدُ فِي الْبَرِّيَّةِ فَاخْطِبِ ۱
وَأَنْصِبُ أَبَا حَسَنِ لِقَوْمِكَ إِنَّهُ	هَادٍ وَمَا بَلَّغْتَ إِنْ لَمْ تَنْصِبِ ۲
قَدْ عَاهُ ثُمَّ دَعَاهُمْ فَأَقَامَهُ	لَهُمْ فَبَيْنَ مُصَدِّقٍ وَمُكَذِّبِ ۳
جَعَلَ الْوَلَايَةَ بَعْدَهُ لِمُهَدَّبٍ	مَا كَانَ يَجْعَلُهَا لِغَيْرِ مُهَدَّبِ ۴

۱- «و در غدیر ختم در وقتی که خداوند از روی وجوب و عزیمت گفت: ای

محمد بر خیز در میان جماعت مردم و خطبه بخوان!

۲- و ابوالحسن (علی بن ابیطالب) را به عنوان هدایت برای قوم خودت نصب

۱- «دیوان حمیری» ص ۱۱۱ و ص ۱۱۲. و این چهاربیت به ترتیب در شماره ۱۰۰ تا ۱۰۳، از قصیده ۱۱۳ بیتی او قرار دارد که مطلع آن اینست:

هَلَا وَقَفْتُ عَلَى الْمَكَانِ الْمَعْشَبِ بَيْنَ الطَّوْبِ لِعِزْمَتِ فَاللَّوِي مِنْ كَبْكَبِ

کن؛ و اگر او را نصب نکنی تبلیغ رسالت مرا نکرده‌ای!

۳- و به دنبال این امر خداوندی پیغمبر علی را طلب کرد، و قوه را نیز طلب کرد، و علی را به عنوان هدایت بر آنها نصب کرد؛ در این حال مردم دو دسته شدند یک عده تصدیق رسول خدا کردند، و یک عده نکذیب آنحضرت را.

۴- پیامبر ولایت بر مردم را بعد از خود برای وارسته و ستوده اخلاقی فرار داد که این چنین نبود که ولایت را برای غیر وارسته و ستوده اخلاق قرار دهد.

در این آیات می بینیم که حمیری امر به تبلیغ ولایت را از طرف خدا به لفظ نصب آورده است. و لفظ نصب کردن فقط مناسبتش با خلافت و امامت است، نه با محبت و نصرت. می گویند: فلان کس را به خلافت و یا به امارت نصب کرده؛ و نمی گویند: به محبت و یا نصرت برای مردم نصب کرد.

این از جهتی؛ و از جهت دیگر در بیت چهارم می گوید: ولایت را بعد از خود برای مهدی جعل کرد. و معلوم است که اگر ولایت به معنای محبت و یا نصرت بود، اختصاص به بعد از او نداشت، بلکه هم در زمان حیات رسول خدا، و هم بعد از او، اُمت باید علی را دوست داشته باشند، و یاری کنند؛ ولیکن امامت است که قرار داد آن، بعد از رحلت رسول الله می باشد.

و نیز حمیری گوید:

لَقَدْ سَمِعُوا مَقَالَئَهُ بِحُمٍّ	عَدَاةٍ يَضُمُّهُمْ وَهُوَ الْعَدِيرُ ۱
فَمَنْ أَوْلَىٰ بَكُمْ مِنْكُمْ فَقَالُوا	مَقَالَئَةً وَاحِدٌ وَهُمْ الْكَثِيرُ ۲
جَمِيعًا: أَنْتَ مَوْلَانَا وَأَوْلَىٰ	بِنَامِنًا وَأَنْتَ لَنَا نَذِيرُ ۳
فَإِنَّ وَلِيَّكُمْ بَعْدِي عَلِيٌّ	وَمَوْلَاكُمْ هُوَ الْهَادِي الْوَزِيرُ ۴
وَزِيرِي فِي الْحَيَاةِ وَعِنْدَ مَوْتِي	وَمَنْ بَعْدِي الْخَلِيفَةُ وَالْأَمِيرُ ۵
فَوَالِي اللَّهِ مَنْ وَالَاكُمْ مِنْكُمْ	وَقَابَلَهُ لَدَى الْمَوْتِ الشُّرُورُ ۶
وَعَادَ اللَّهُ مَنْ عَادَاكُمْ مِنْكُمْ	وَحَلَّ بِهِ لَدَى الْمَوْتِ الثُّسُورُ ۷

۱- هر آینه حقا آنها گفتار رسول خدا را در خمی که همان غدیر بود،

۱- «دیوان حمیری» ص ۱۹۸. و در تعلیقه گوید: در بیت هفتم «الثُّسُور» وارد شده است بنا بر نقل «مناقب» و نقل «الغدیر» ولیکن صواب آن به عقیده من «الثُّور» است.

- در صبحگاهی که همه را مجتمع می نمود شنیدند.
- ۲- که فرمود: چه کسی از شما به خود شما اولویتش بیشتر است؟ همه آنها با آنکه بسیار بودند با گفتار واحدی گفتند:
- ۳- تو مولای ما هستی؛ و اولویّت به ما از ما بیشتر است! و تو هستی پیامبر ترساننده از جانب خدا هستی!
- ۴- رسول خدا فرمود: ولیّ و مولای شما بعد از من علی است؛ و اوست که رهبر و راهنمای شما و وزیر من است.
- ۵- وزیر من است در حیات من و وقت مرگ من؛ و بعد از من او خلیفه من بر شما، و امیر شماست!
- ۶- پس پروردگار ولایت آنرا داشته باشد از شما که ولایت او را دارد؛ و هنگام مرگ با سرور و شادمانی مواجه شود.
- ۷- و دشمن بدارد خداوند هر کدام از شما را که او را دشمن بدارد! و در وقت مرگ به او هلاکت برسد».

در این ابیات، حمیری از گفتار رسول خدا که مَن أَوْلَىٰ بِكُمْ و از مَن كُنْتُ مَوْلَاهُ استفادهٔ خلافت و امارت نموده است. زیرا پس از آنکه رسول خدا از مردم اقرار به اولویت خود گرفت و بر آن ولایت علی را همانند ولایت خود متفرع نمود، از این تفریع، هدایت و رهبری و وزارت را در حال حیات و تا وقت رحلت، و خلافت و امارت را بعد از رحلت مترتب ساخت. و معلوم است که این معانی و مفاهیم از ولایت فهمیده می شود، و گرنه استنتاج و تفرع و ترتب صحیح نبود.

و نیز حمیری گوید:

نَفْسِي فِدَاءُ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ آتَى	جَبْرِيلُ يَا مُرَبِّ التَّبْلِيغِ اِعْلَانَا ۱
إِنْ لَمْ تُبَلِّغْ فَمَا بَلَّغْتَ فَأَنْتَ صَب	النَّبِيُّ مُمْتَثِلًا أَمْرًا لِمَنْ دَانَا ۲
وَقَالَ لِلنَّاسِ: مَنْ مَوْلَاكُمْ قَبْلًا	يَوْمَ الْغَدِيرِ؟ فَقَالُوا: أَنْتَ مَوْلَانَا ۳
أَنْتَ الرَّسُولُ وَنَحْنُ الشَّاهِدُونَ عَلَى	أَنْ قَدْ نَصَحْتَ وَقَدْ بَيَّنْتَ تَبَانَا ۴
هَذَا وَلِيِّكُمْ بَعْدِي أَمْرٌ بِهِ	حَتَّمَا فَكُونُوا لَهُ جُزْأًا وَأَعْوَانَا ۵
هَذَا أَبْرُكُمْ بَرًّا وَأَكْثَرُكُمْ	عِلْمًا وَأَوْلَىٰكُمْ بِاللَّهِ إِيْمَانَا ۶

هَذَا لَهُ قُرْبَةٌ مِنِّي وَمَنْزِلَةٌ كَانَتْ لِهَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ^۱ ۷

۱- «جان به فدای رسول خدا باید، در آن روزی که جبرائیل آمد و او را امر کرد که در تبلیغ اعلان و اعلام کند.

۲- که اگر تبلیغ نکنی رسالت را تبلیغ نکرده‌ای؛ و بنابر این پیامبر برای امثال امر خداوندی که او را بنده خود قرار داده است به پا ایستاد.

۳- و به مردم در روز غدیر در حالی که مواجه و روبروی آنها بود گفت: کیست مولای شما؟! و آنها گفتند: تو هستی مولای ما!

۴- و تو پیامبری، و ماهمگی شهادت می دهیم بر آنکه نصیحت اُمت نمودی، و بطور واضح و آشکارا شریعت خداوندی را بیان کردی!

۵- پیامبر فرمود: این (علی) است، ولی وصاحب اختیار شما پس از من! و من مأمور شدم که به طور حثم و جدّ، ولایت او را ابلاغ کنم. و بنابر این باید شما از جزب و جمعیت و در خط مشی او باشید؛ و از یاران و کمک کاران او!

۶- این علی، احسان و فیضان رحمتش از همه شما بیشتر است؛ و علم و دانشش افزون تر؛ و ایمان به خدایش زودتر و پیشتر!

۷- این علی، نسبت به من قُرب و منزلتی دارد، همانند قُرب و منزلت هارون نسبت به موسی بن عمران».

در اینجا نیز حمیری بعد از عبارت مَنْ مَوْلَاكُمْ و گفتار ایشان که: أَنْتَ مَوْلَانَا جمله و عبارت: اینست ولیّ شما بعد از من؛ و عبارت: نسبت همانندی برادری هارون به موسی بن عمران را برای آنحضرت متفرّع می کند؛ و معلوم است هم ولایت بعد از موت، و هم خلافت و وصایت از معانی استفاده از ولایت به معنای امارت و امامت است، نه به معنای مَحَبَّت و نُصْرَت.

وقاضی تنوخی گفته است: ۲

۱- «دیوان حمیری» ص ۴۲۰.

۲- قاضی تنوخی از علماء قرن سوّم و چهارم است. وفات او در سنه ۳۴۲ اتفاق افتاد؛ و قصیده‌ای در ردّ عبدالله بن معتز متوفی در سنه ۲۹۶ که قصیده‌ای در مدح بنی عباس ساخته و در آن به بنی عباس بر علیه بنی اَبیطالب (طالبین) افتخار می کرد؛ و اولش این بود:

أَبِي اللَّهِ إِلَّا مَا تَرَوْنَ فَمَا لَكُمْ غَضَابًا عَلَى الْأَقْدَارِ يَا آلَ طَالِبِ

وَزَيْرُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَوَصِيَّهُ
وَمَنْ قَالَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ مُحَمَّدٌ
أَمَا أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ نَفْسِكُمْ
فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ مِنْكُمْ
أَطِيعُوهُ طَرًّا فَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلِ
وَمُشَبِّهُهُ فِي شِيَمَةِ وَصْرَائِبِ ١
وَمَنْ خَافَ مِنْ غَدْرِ الْعِدَاةِ النَّوَاصِبِ ٢
فَقَالُوا بَلَىٰ رَبِّبِ الْمُرِيبِ الْمَوَارِبِ ٣
فَهَذَا أَخِي مَوْلَاةُ بَعْدِي وَصَاحِبِي ٤
كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى الْكَلِيمِ الْمُخَاطَبِ ٥ ١

۱- «علی بن ابیطالب وزیر پیامبر مصطفی و وصی اوست؛ و در سجایای اخلاقی و صفات طبیعی شبیه و مانند اوست.

۲- و همان کسی است که در روز غدیر، محمد آن کسی که از مکر و حیلۀ دشمنان فتنه انگیزیم داشت درباره او گفت:

۳- آیا حقاً من نسبت به نفوس شما اولویتم به شما بیشتر از خود شما نیست؟! ایشان گفتند: آری! همانند گول زدن شخص گرفتار به آندیشه فاسد و گمان خطا که می خواهد طرف خود را به شک و پندار بکشاند.

۴- و بنابراین پیامبر گفت: هر کدام از شما که من مولای او هستم پس این برادر من و مصاحب من، بعد از من مولای اوست!

۵- تمام یکایک شما جمعاً از او اطاعت کنید، زیرا که نسبت او با من همانند نسبت هارون با موسای کلیم و مخاطب به خطاب خداست».

و أصل عَرَبِيَّتْ: قَاضِي تَنُوخِي كِه نَسَبِ اُو نِيْزِ بِه يَعْرَبِ بِن قَحْطَانِ مِي رَسِدْ ٢

← آورده است بسیار شیوا و دلنشین، و اول آن این است:

مَنْ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيَّتِهِ
نَشَابِينَ ظُنْبُورٍ وَدَفٍّ وَمِزْهَرٍ
وَمَنْ ظَهَرَ سَكَرَانَ إِلَى بَطْنِ قَيْنَةَ
وَهُمِنْظُورِ فَجَائِعِ آئِهَا رَأَى شَمْرَدًا مِي رَسِدْ بِه اَيْنِ بِيْتِ كِه دَر اَن قَضِيَّة مَسْمُومِيَّتِ حَضْرَتِ رِضَا (ع)
بِه دَسْتِ مَأْمُونِ رَا بِيَانِ مِي كُنْد:

وَمَأْمُونِكُمْ سَمَّ الرِّضَا بَعْدَ بَيْعَةِ
تَوَدَّ ذَرَى شَمِّ الرِّجَالِ الرِّوَابِ

١- «مناقب» ص ٥٣١.

٢- أبوالقاسم التَّوْخِي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْفَهْمِ دَاوُدِ بْنِ إِبْرَاهِيمِ بْنِ تَمِيمِ بْنِ جَابِرِ بْنِ هَانِي بْنِ زَيْدِ بْنِ عَيْدِ بْنِ مَالِكٍ... بْنِ حَارِثِ بْنِ عَمْرٍو (پادشاه تنوخ)... يَعْرَبِ بْنِ قَحْطَانَ.

در این آیات می بینیم که: بعد از حدیث جعل ولایت به قول رسول خدا: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ؛ وجوب اطاعت را همانند وجوب اطاعت هارون متفرع کرده است؛ و این بدون معنی و مفاد امارت و امامت معنی ندارد.

و سید مرتضی شریف عَلَّمَ الْهُدَى گوید:

أَمَّا الرَّسُولُ فَقَدْ أَبَانَ وَلَا عَهْ	لَوْ كَانَ يَنْفَعُ جَائِرًا أَنْ يُنْدَرَا ۱
أَمْضَى مَقَالًا لَمْ يَقُلْهُ مُعَرَّضًا	وَأَشَادَ ذِكْرًا لَمْ يُشِدْهُ مُغَدَّرًا ۲
وَسَتَى إِلَيْهِ رِقَابُهُمْ وَأَقَامَهُ	عَلِمًا عَلَى بَابِ النَّجَاةِ مُشَهَّرًا ۳
وَلَقَدْ شَفَى يَوْمَ الْغَدِيرِ مَعَاشِرًا	تَلَجَّتْ نُفُوسُهُمْ، وَأَذْوَى مَعَشِرًا ۴
فَلَقِيتُ بِهِمْ أَحْقَادَهُمْ فَمُرَّجِعُ	نَفْسًا وَمَانِعٌ أَنَّهُ أَنْ تُجَهَّرَا ۵
بَارَا كِبَارًا رَفَضَتْ بِهِ مَهْرَبَةً	أَشَبَّتْ بِسَاحَتِهِ الْهُمُومُ فَأُضْحِرَا ۶
عُجِبَ بِالْغَرِيِّ فَإِنَّ فِيهِ نَاوِيًا	جَبَلًا تَطَأُ طَأً فَأَظْمَأَنَّ بِهِ الثَّرَى ۷
وَأَفْرَ السَّلَامَ عَلَيْهِ مِنْ كَلْفٍ بِهِ	كُشِفَتْ لَهُ حُجُبُ الصَّبَاحِ فَأَنْصَرَا ۸
فَلَوْ اسْتَظَعْتُ جَعَلْتُ ذَارًا قَامَتِي	تِلْكَ الْقُبُورَ الرَّهْرَحَتِي أُفْبِرَا ۹

۱- «اما رسول خدا ولایت علی بن ابیطالب را آشکار ساخت؛ اگر بیم دادن

و ترسانیدن از مخالفت آن برای شخص متعددی و ستم پیشه ثمری داشته باشد.

۲- رسول خدا گفتاری را ایفاذ فرمود که آن را صریحاً و بی پرده بدون تعریض و اشاره بیان کرد، و ذکر و نام کسی را به مدح و ثنا با صدای بلند به میان آورد؛ که این اعلان عالی و بلند از روی خدعه و ایقاع در مهلکه نبود.

۳- و رسول خدا گردن‌های آن قوم را به سوی علی مُنعطف کرد، و او را به عنوان عَلَّمَ هدایت بر در خانه پیروزی و نجات و رستگاری برافراخت و بالا برد و مشهور کرد.

۴- و حقیقاً که روز غدیر جماعتی را خوشحال و مسرور کرده، دل آنها را خنک و تازه نمود؛ و جماعتی را به مرض و درد مبتلا کرد.

۵- که حِقْدِها و کینه‌های دیرینه ایشان، آنها را به اضطراب افکند، بطوریکه،

۱- «دیوان سید مرتضی»، ج ۲ ص ۳۶ و ص ۳۷، با تصحیح رشید صفار. و پنج بیت از این اشعار را

در «مناقب ابن شهر آشوب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۸ آورده است.

نَفَس‌های خود را در گلو و سینه فرو می‌بردند؛ و مانع می‌شدند که دردها و ناله‌های ایشان ظاهر شود.

۶- ای ناقه سواری که به ناقهٔ مهریه^۱ سوار شده‌ای، و آن ناقه او را مضطرباً به حرکت درآورده است، و هُموم و غُموم از اطراف و جوانب به او احاطه کرده است، و بدین جهت سربه بیابان گذارده و راه صحرا پیموده است؛

۷- مُروری بر زمین نجف کن، و در آنجا اقامت کن، چون در آنجا کوهی قرار گرفته است که بسیط خاک در برابر او سرخضوع فرود آورده، و ساکن و آرام شده است.

۸- و به او سلام برسان از ناحیهٔ این عاشقی که مدهوش اوست؛ و پرده‌های تاریک ظلمت شب از برابر چشم او برداشته شده و صبح تابان بر او نمایان شده و اینک خوب می‌بیند.

۹- و بنابراین اگر من می‌توانستم محلّ اقامت خود را در این دنیا در محلّ آن قبرهای روشن و تابناک قرار می‌دادم تا زمان زندگی سپری شود و در آنجا مقبور و مدفون شوم).

در این ابیات می‌بینیم که فرزند همین خاندان: سید مرتضی در عین آنکه عشق و بیتابی خود را نسبت به ساحت مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام ابراز می‌دارد، و شکرانهٔ تشیع خود را به بصیرت و بینائی در سپیدهٔ صبح و پاره شدن حجاب‌های تاریک جهل و جور و تعدّی و مرضی که مانع قبول حقّ می‌شود تشبیه می‌کند، می‌گوید: آن اظهار و ابراز ولای رسول خدا، در صورتی که به شخص جائز و ستم پیشه نفعی داشته باشد؛ و نیز می‌گوید: پیامبر با تعریض و در پرده گوئی سخن نگفت، و نیز قصد شخصی و خدعه نداشت، و علی را به عنوان باب نجات آفتابی کرد؛ و طائفه‌ای که کینه جو بودند از شدت جُهد و حَسَد، نَفَس‌ها در سینه‌شان حبس شد، و نتوانستند چهاراً ناله سردهند. اینها تمام آثار و خصوصیات نصب امامت است که از خطبهٔ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ استفاده می‌شده است، و گرنه سفارش رسول الله به محبّت و یا نصرت آنحضرت که این همه پی‌آمد

۱- ناقهٔ مهریه، ناقه‌ای است که به سرعت سیر و حرکت معروف است؛ و منسوب است به مهرهٔ بن حیدان از بنی قضاة.

ندارد.

سید مرتضی در عربیت و ادبیات عرب و در لغت آنقدر قوی بود که گویند: او اصل عربیت است به معنای اینکه اعراب که زبان مادری آنها عربی است، باید عربیت را از او یاد بگیرند.

أحوالات سید مرتضی و مجالس او با ابوالعلاء مَعْرُی و بحث‌های ادبی در کتب تراجم از جمله «روضات الجنات» مذکور است. از شیخ عزالدین أحمد بن مُقْبِل وارد است که او گفته است: اگر شخصی سوگند یاد کند که سید مرتضی از خود عرب داننا تر است به علوم عربیت، در نزد من گناه نکرده و سوگند بیجا نخورده است. و از یکی از شیوخ مصر نقل شده است که او گفته است: سوگند به خدا من از کتاب «عُرَر وُدُرَر» سید مرتضی بهره‌هائی بردم، و به مسائلی برخورد کردم که از «کتاب سیویه» و غیر آن از کتب نحویه بهره نبردم. و خواجه نصیرالدین طوسی هروقت نام سید مرتضی در ضمن درس برده می‌شد، می‌گفت: صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛ وَ بِهِ فُضَاةٌ وَ مُدْرَسِينَ رُوِيَ كَرْدٌ وَ مِی كُفْتُ: چگونه من بر سید مرتضی صلوات نفرستم؟!!

و این قَتَال نیشابوری از شیخ ادیب: علی بن أحمد فنجکردی آورده است:

لَأُنْكِرَنَّ غَدِيرَ حُمٍّ إِنَّهُ	كَالشَّمْسِ فِي إِشْرَاقِهَا بَلْ أَظْهَرُ
مَا كَانَ مَعْرُوفًا بِإِسْنَادٍ إِلَى	خَيْرِ الْبَرَاءِ أَحْمَدٍ لَا يُنْكِرُ
فِيهِ إِمَامَةٌ حَيْدَرٍ وَجَمَالُهُ	وَجَلَالُهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يُذَكِّرُ
أَوْلَى الْأَنْامِ بِأَنْ يُوَالِيَ الْمُرْتَضَى	مَنْ يَأْخُذُ الْأَحْكَامَ مِنْهُ وَيَأْتِرُ ٤

۱- «مَبَادَا حَدِيثِ غَدِيرِ حُمٍّ رَا انْكَارَ كُنِي! چُون اَيْنِ وَاقَعِه مَانَنْد خورشيد در

إِشْرَاقٍ وَ لَمَعَانٍ اسْت؛ بَلْ كِه ظَاهِرْتَرِ از آن.

۱- «روضة الواعظین» ص ۹۰. و در این کتاب در آخر بیت چهارم **يُوْتِرُ** ضبط شده است که چون معنای مناسبی نداشت به **يَأْتِرُ** تصحیح شد. و ممکن است **يُوَالِي** به صيغة مجهول، و **يُوَخِّدُ** و **يُوْتِرُ** نیز هر دو به صيغة مجهول باشند، و معنایش اینطور است: «شایسته‌ترین مردم به اینکه ولایت او را داشته باشند مرتضی (علی بن ابی طالب) است، و او کسی است که احکام از او اخذ شده، و از او برای دیگران نقل می‌شود». و در این صورت شعر سلیس‌تر و روان‌تر است.

و در «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۵۴۰ دوبیت از این چهاربیت را ذکر کرده است.

۲- داستانی است که استناد آن به بهترین مردم جهان: أحمد، شناخته شده و قابل انکار نیست.

۳- در آن حدیث غدیر، امامت حضرت حیدر و جمال او و جلال او بیان شده، و تا روز قیامت ذکر خواهد شد.

۴- سزاوارترین مردم به اینکه ولایت حضرت مرتضی را داشته باشد، آن کسی است که احکام دین را از او بگیرد و برای دیگران نقل کند. این مرد مطلع خبیر و ادیب و عالم متضلع که هم عصر با ابن قتال نیشابوری بوده است، نیز در اشعار خود از لفظ مؤلی، استفاده معنای امامت و مرجعیت در احکام دین را نموده است.

باری، این اشعاری که از بزرگان ادب در اینجا شاهد برای معنای مؤلی آوردیم نمونه ای بود از اشعار و قصائدی شماری که در طول مدت چهارده قرن، ادبا و فضلاء عربیت درباره غدیر و در معنای مستفاد از ولایت سروده اند. و در این مقدار نمونه ای که ذکر کردیم ان شاء الله برای اهل فهم و درایت، کفایت است. اینک بپردازیم به شواهدی که در قصه غدیر وجود داشته، و دلالت بر معنای امامت از لفظ ولایت دارد.

اول شاهد و دلیل، خود لفظ مؤلی است که در حدیث آمده است. و مؤلی از مصدر ولایت است. و ولایت همان جنبه یگانگی بین دو چیز؛ و از بین رفتن حجاب و مانع و رادعی است که مانع از اتحاد بین دو چیز می شود. و ما در جلد پنجم از همین مباحث «امام شناسی» آورده ایم که: تمام معانی را که برای ولایت و مؤلی نموده اند، همگی به یک معنی برمی گردد و لفظ ولایت برای آن معنای بدون پیرایه و اضافه، وضع شده است.

و راغب اصفهانی در «مفردات» خود در ماده وَلِيّ گوید: الْوَلَاءُ وَالْتَوَالِي أَنْ يَحْضَلَ شَيْئَانِ فَصَاعِدًا حُضُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا.^۱

۱- «امام شناسی»، ج ۵، درس ۶۱ و ۶۲؛ از ص ۱۵ تا ص ۲۰. و در آنجا از معنای ولایت و لفظ وَلِيّ و مَوَالِي به طور کافی بحث شده است؛ ولیکن در اینجا به مناسبت لفظ مؤلی که در حدیث غدیر وارد شده است إجمالاً به مطالب گفته شده در آنجا اشاره ای شده است.

«وَلَاءٌ وَتَوَالِيٌّ مَعْنَايَشِ آنست که: دو چیز یا بیشتر از دو چیز طوری بشوند که: بین آن دو چیز غیر از حقیقت خود آن دو چیز موجود نباشد. یعنی هر چه بین آن دو چیز فاصله باشد باید از جنس خود آن دو چیز باشد؛ یا اصلاً فاصله نباشد؛ و آن دو چیز بتمام معنی الکلمة متحد گردند و چیز واحد شوند؛ و یا اگر هنوز وحدت صورت نداده است باید فاصله از جنس خود آن دو چیز باشد، نه از چیز دیگری. اینست معنای وِلَايَت و وِلَاء و تَوَالِي. و جمیع مشتقات این ماده از وِلِي و مَوَالِي و اَوْلِي و وَالِي و غیرها دارای همین معناست. و در جمیع تصاریف اَبوابِ فعل، نیز همین معنی را دارد.

آنگاه چون لازمه این حال و این کیفیت حاصله بین دو چیز، نزدیکی و قرب است فلذا در لغت آنرا به معنای قرب معنی کرده اند. و چون قرب معنوی همچون قرب جِسی دارای مزایا و خواصّ قرب است بنابراین از قرب معنوی نیز به لفظ وِلَايَت تعبیر نموده اند. و وِلَاء و تَوَالِي را برای قرب نَسَبی، و قرب دینی، و قرب صداقت و دوستی، و قرب نصرت و یاری، و قرب اعتقادی، و ماشابَهها استعاره آورده اند.

آنگاه در هر جائی که معنای وِلَاي و واقعی و رفع حجاب و مانع از جهتی از جهات بین دو چیز موجود بوده است و آنجا مصداق برای تحقق معنای وِلَاء بوده است، این کلمه را استعمال کرده اند. مثلاً در نسبت و قُرْبی که بین مالک و مملوک است، و آن نسبت یک نحوه اتّحاد و یگانگی بین آن دو به وجود آورده است کلمة وِلَايَت را به کار برده اند و به هر یک از آن دو مَوَالِي گفته اند؛ و همچنین در نسبت بین آقا و بنده و غلام او استعمال همین کلمه را به همین عنایت نموده اند؛ و در نسبت بین مُنْعَم و مُنْعَمٌ عَلَيْهِ (نعمت دهنده، و نعمت داده شده) و در نسبت بین مُعْتِق و مُعْتَق (آقای آزاد کننده غلام؛ و غلام آزاد شده به دست آقا) و در نسبت بین دو نفر حَلِيف (هم سوگند) و دو نفر عَقِيد (هم پیمان) و بین حَبِيب و مَخْبُوب و بین نَاصِر و مَنصُور (یاری کننده و یاری شده) و بین دو نفر اَبْنِ عَم (پسرعمو) و بین دو نفر جَاز (همسایه) و بین مُتَصَرِّف در امر و تَصَرِّف شده در آن امر؛ و بین متولی و صاحب اختیار کسی و آن فرد در تحت وِلَايَت این صاحب اختیار قرار گرفته؛ و بسیاری از موارد دیگری بر همین نهج استعمال لفظ مولی را نموده اند؛ و

به هر طرف از این نسبت مَوَلّی می گویند. و از این بیان به دست می آوریم که: **أولاً** استعمال لفظ مَوَلّی به هر یک از این دو نفری که در مقابل یکدیگر قرار دارند؛ از باب استعمال کلمه ای در دو معنای متضاد نیست و به اصطلاح از **أضداد** نیست؛ زیرا مثلاً گرچه آزاد کننده و آزاد شده، از جهت فاعلیت و مفعولیت، در دو جهت تضاد واقع شده اند لیکن استعمال کلمه مَوَلّی در این دو معنی به عنایت این خصوصیات متضاده نبوده است، بلکه به ملاحظه همان نفس ارتباط و اتحادی که بین ناصر و منصور — به عنایت معنای نصرت که این دورا به هم پیوند می دهد — موجود است، می باشد. و این ربط نصرتی، معنای واحدی است که مفهوم ناصر را با مفهوم منصور ربط داده است.

و ثانیاً استعمال لفظ **وَلّی و مَوَلّی و وِلّایت** و مشتقات آنها، در این همه معانی متعدده که بعضی به بیست و هفت مورد رسانیده اند، از باب استعمال لفظ، در معانی متعدده نیست، بلکه استعمال لفظ در معنای واحد اصلی و حقیقی خود آنست و در این مصادیق مختلفه از باب تطبیق و انطباق استعمال شده است؛ بدون لحاظ خصوصیت مورد انطباق. فعليهذا لفظ مَوَلّی و وَلّی و وِلّایت و ماشابهها که در این معانی عدیده استعمال می شود از باب اشتراک معنوی است، نه اشتراک لفظی.^۱

تفتازانی در «شرح مقاصد»^۲ و قوشجی در «شرح تجرید»^۳ و میرسید شریف جرجانی در «شرح مواقف» قاضی ایجی در ص ۶۱۱ گفته اند که مَوَلّی برای

۱- در «شرح مواقف» که تقریر دلیل شیعه را در کیفیت استفاده امامت از حدیث ولایت نقل می کند، در ضمن آن می گوید: **ولأنها أی المعانی المذكورة تشترك في الولاية فيجب الحمل عليها وجعل اللفظ حقيقة في هذا القدر المشترك دفعا للاشتراك اللفظي**. (ص ۶۱۱). و مرحوم علامه امینی هم در «الغدیر» ج ۱ ص ۳۷۰ بعد از بیان وجه مشترک بین بیست و هفت معنایی که برای لفظ مَوَلّی کرده اند می گویند: **وجه مشترک بین این معانی اولی به شیئی است، فالاشترک معنوی وهو اولی من الاشتراك اللفظی المستدعی لأوضاع كثيرة غير معلومة بنص ثابت والمنفیه بالأصل المحکم. وقد سَبَقْنَا الى بعض هذه النظرية شمس الدين ابن البَظريق في «العمدة» ص ۵۶ وهو أحد أعلام الطائفة في القرن السادس. وليكن ما با مرحوم امینی در کیفیت وجه مشترک اختلافی داریم که خواهد آمد.**

۲- «شرح مقاصد» ص ۲۸۹.

۳- چاپ سنگی آن صفحه شماری ندارد.

هفت معنی آمده است: مُعْتِقٌ وَمُعْتَقٌ (آزادکننده و آزادشده) و خَلِيفٌ (هم سوگند) و جَارٌ (همسایه) و ابْنُ عَمٍّ (پسرعمو) و نَاصِرٌ (یاری کننده) و أَوْلَىٰ به تَصَرَّفٌ (أولى در تصرف نمودن در چیزی).

و سِجِسْتَانِي عَزِيزِي در کتاب «غریب القرآن»^۱ و اَنْبَارِي در «مشکل القرآن»^۲ برای مَوْلَىٰ، هشت معنی ذکر کرده‌اند: عَبْدٌ (بنده) و سَيِّدٌ (آقا) و صِهْرٌ (داماد) و وَلِيٌّ (صاحب اختیار) و ابْنُ عَمٍّ، و جَارٌ و خَلِيفٌ و أَوْلَىٰ بِالشَّيْءِ (أولى به چیزی).

و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود برای مَوْلَىٰ یازده معنی ذکر کرده و برای هریک از این معانی شواهدی آورده است و ماعین عبارت او را به جهت اهمیت آن در اینجا می‌آوریم:

«بدانکه مولی در لغت منقسم بود بر یازده قسمت:

مَوْلَىٰ آید به معنای أَوْلَىٰ، و اواصل است، و مرجع دیگر اقسام مَوْلَىٰ به اوست چنانکه گفته شود. و از شواهد او قَوْلُهُ تَعَالَى: مَا أَوْلَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ.^۳ کافران را گفت: ماوای شما دوزخ است، و دوزخ مَوْلَايِ شما؛ یعنی به شما اَوْلَىٰ - تر است. و جز این معنی احتمال نکند. و از شواهد او در شعر، قول بُنَيْد است:

فَعَدَتْ كِلَا الْفَرْجَيْنِ تَحْسَبُ أَنَّهُ مَوْلَى الْمَخَافَةِ خَلْفُهَا وَأَمَامُهَا^۴

یعنی أَوْلَىٰ بِالْمَخَافَةِ. و از میان اهل لغت در این خلاف نیست.

دگر به معنی مَالِكِ رِقٍّ باشد؛ خداوندی که بنده دارد به ملکیت. و شاهد او قَوْلُهُ تَعَالَى:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ - إِلَى قَوْلِهِ: وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ

۱- «غریب القرآن»، ص ۱۵۴.

۲- «مشکل القرآن»، بنا بر نقل سید مرتضی در کتاب «شافی». و استشهاد اَنْبَارِي را به بیت بُنَيْد ذکر کرده است؛ و نیز بنا به نقل ابن بطریق در کتاب «عمدة» ص ۵۵.

۳- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۴- این شعر از لیبیدبن ربیع، و از معلقات سبعة است. و معنایش اینست که: آن گاو صبح کرد درحالی که چنین می‌پنداشت که هریک از دو شکاف کوه و یا بیابان، اَوْلَىٰ به ترسیدن از آن است، پشت سراو، و جلوی روی او.

مَوْلَاهُ^۱ یعنی عَلَى مَالِكِهِ.

و سَوْمَ به معنای مُعْتِق و چهارم به معنای مُعْتَق. و مُعْتِق را که آزاد کننده باشد، مَوْلَى مِنْ فَوْق خوانند، و آن را که آزاد کرده بود مَوْلَى مِنْ تَحْتِ خوانند. و همچنین خداوند و بنده را مَوْلَى خوانند قَبْلَ الْعِتْقِ و این قسمت دگر باشد. و این را به شواهد حاجت نیست از معروفی. این پنج قسم است.

و آنچه به شواهد مُعْتِق باشد؛ شاید قَوْلُهُ تَعَالَى:

أَدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَائَهُمْ فَاِخْوَانِكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ.^۲

و ششم به معنای پسر عم باشد چنانکه شاعر گفت شعر:

مَهْلًا بَنَى عَمَّنَا مَهْلًا مَوَالِينَا لَا تَنْبُشُوا مَيْتَنَا مَا كَانَ مَدْفُونًا^۳

هفتم به معنای ناصِر باشد. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَمَوْلَى لَهُمْ^۴ آئِ لَا نَاصِرَ لَهُمْ.

هشتم مولای ضمان جریره باشد چنانکه مردی بنده آزاد کند، و از ضمان جریره واز ولای او بیزار شود، گوید: از خیر و شر او بیزارم. او را سَائِبَةٌ خوانند. او برود به کسی تَوْلَا کند، آنکس ضمان جریره او بکند، و لای میراث، او را باشد؛ آنکس را مَوْلَى خوانند.

نهم به معنای حَلِيف و هم سوگند باشد، چنانکه شاعر گوید:

مَسْوَئِي حَلِيفٍ لِمَوَالِي قَرَاتِي وَلَكِنْ قَطِينًا يَا خُدُونِ الْأَتَاوِيَا^۵

۱- آیه ۷۶، از سوره ۱۶: نحل: «خداوند مثال می زند بنده مملوکی را که توانائی بر هیچ کاری ندارد تا آنکه می فرماید: — و او سربار بر مولای خودش است.»

۲- آیه ۵، از سوره ۳۳: احزاب: «ایشان را به انتساب پدرهایشان بخوانید! این در نزد خداوند به عدالت نزدیکتر است. و اگر پدران آنها را نمی دانید، پس ایشان برادران دینی شما و آزاد کنندگان شما هستند.»

۳- «ای پسر عموهای ما آرامتر باشید! ای موالی ما آرامتر باشید. شما مردگان ما را در وقتی که مدفون شده اند بیرون نیاورید!»

۴- آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد: «اینست که خداوند مولای کسانی است که ایمان آورده اند و کافران مولائی ندارند» یعنی یاری کننده ای ندارند.

۵- «همبستگان به قسم و پیمانند، نه هم بستگان به خویشاوندی و قرابت. ولیکن ایشان ساکنان و

و دیگری گفت:

مَوَالِيكُمْ مَوَالِي الْوَلَايَةِ مِنْكُمْ وَمَوَالِي الْيَمِينِ حَابِسٌ قَدْ تَقَسَّمَا^۱
 دهم به معنای همسایه چنانکه شاعر گفت:
 هُمْ خَلَطُونِي بِالتُّفُوسِ وَالْجَمُوعِ إِلَى أَضَلِّ مَوْلَاهُمْ مُسَوِّمَةً جُرْدًا^۲
 یازدهم به معنای سَیِّد مُطَاع و رئیس و امام و آنچه در این سلک رود.

این جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی راجع به اُولی بود، برای آنکه خداوند به بنده؛ و بنده به خداوند؛ و آزاد کننده به آزاد کرده؛ و آزاد کرده به آزاد کننده؛ و همسایه به همسایه؛ و هم سوگند به هم سوگند؛ و ناصر به منصور؛ و پسر عم به پسر عم؛ و ضامن جریره، و جمله اقسام اینان اُولی تر باشند به أصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد؛ پس درست شد که معنی جمله راجع است به اُولی و معنای اُولی لائق است در اینجا»^۳.

سَبْطُ ابْنِ جَوْزِي غير از معنای مالک و بنده قبل از عتق، بقیة این معانی را که از ابوالفتوح ذکر کردیم آورده است و مجموعاً معانی مولی را ده تا قرار داده و همین آنرا اُولی گرفته است؛ و برای هر یک از آنها از آیات قرآن و یا اشعار عرب شواهدی آورده است؛ و سپس گفته است: «در حدیث ولایت غدیر از این معانی عشره هیچکدام صحیح نیست مگر همین معنای دهم که اُولی بوده باشد؛ و معنای آن اینست که مَنْ كُنْتُ اُولَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى اُولَى بِهِ «هر کس که من از او

← مقیمانی هستند که غریب را به بیگاری می گیرند».

۱- «همبستگان شما کسانی هستند که به ولایت شما همبستگی دارند و آن که هم پیمان است او خود را زندانی ساخته و راه تفرق و جدائی را پیموده است».

۲- ایشان فقط از جهت آمیزش با من مخالطه و معاشرت دارند؛ و اما اُسبهای داغ زده و نشان دار و کوتاه موی خود را برای همسایه لگام نهاده اند».

۳- «تفسیر ابوالفتوح» ج ۲، ص ۱۹۷ و ص ۱۹۸.

۴- البته دلائلی که برای عدم صحّت وجوه نه گانه دیگر در معنای مولی آورده است تمام نیست زیرا گفته است: نمی توانیم مولی را در این حدیث مالک رقیبت بگیریم چون پیغمبر مالک رقی علی نبوده است. و همچنین تا آخر وجوه. و این اشتباه است زیرا در حدیث آمده است که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ و نیامده است: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَاَنَا مَوْلَى عَلِيٍّ. و مفاد حدیث اینست که هر کس که من مولای شخص او باشم علی مولای شخص اوست.

به خود او سزاوارترم پس علی به او از خود او سزاوارتر است». و به این معنی حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود مسمی به «مَرْجُ البَحْرَيْن» تصریح کرده است، چون او این حدیث را به مشایخ خود اسناد داده است و در آن گفته است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست علی عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ وَأَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ. پس معلوم می شود که همه معانی راجع به وجه دهم است. و دیگر از شواهد این معنی قول رسول خداست که فرمود: أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ و این نص صریح است در اثبات امامت او؛ و لزوم طاعت از او. و همچنین گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که: وَأَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثَمَا دَارَ وَكَيْفَمَا دَارَ! («خدایا حق را با علی به حرکت و گردش در آور هر جا که علی می گردد و حرکت می کند، و به هر کیفیت که علی حرکت می کند»)؛ و این گفتار از رسول خدا به اجماع اُمت است. آیا تونمی بینی که علماء اسلام استنباط احکام طاغیان و متعذیان را در واقعه جمل و واقعه صفین از همین حدیث نموده اند»^۱.

محمد بن طلحة شافعی بعد از ذکر حدیث ولایت غدیر و شأن نزول آیه تبلیغ از «أسباب النزول» واحدی هفت معنی برای کلمه مولی ذکر کرده است. او گوید: «گفتار رسول خدا در غدیر خم: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» مشتمل بر لفظ مَنْ است و لفظ مَنْ برای افاده معنای عموم وضع شده است. و بنابراین مفادش گواهی شود که: هر کس که رسول خدا مولای اوست علی بن ابیطالب مولای اوست. و نیز مشتمل بر لفظ مَوْلَى است. و این لفظ برای معانی عدیده ای استعمال می شود و در قرآن آمده است. بعضی اوقات به معنای اَوْلَى است که خداوند در حق منافقین می گوید: مَا أَوَّكُنَّ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ^۲ «جایگاه شما آتش است، و آتش مولای شماست!» یعنی آتش به شما اَوْلَى و سزاوارتر است.

و گاهی به معنای ناصر است؛ خدا می فرماید: ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ^۳ «اینست که خداوند حقاً مولای کسانی است که

۱— (تذكرة خواص الأمة) ص ۱۹ و ص ۲۰.

۲— آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۳— آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه وآله.

ایمان آورده‌اند؛ و حَقّاً کافران مولائی ندارند»، یعنی ناصری و معینی ندارند. و گاهی به معنای وَاَرِث است؛ خدا می‌فرماید: وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ^۱ «و برای هر یک، ما موالی قرار دادیم از آنچه را که پدر و مادر و نزدیکان از خودشان بعد از مردن باقی می‌گذارند». مراد از مَوَالِی، وارثان هستند یعنی برای هر یک وارثانی قرار می‌دهیم.

و گاهی به معنای عَصَبَه است یعنی خویشاوندان پدری. خداوند از قول حضرت زکریا— عَلٰی نَبِيِّنَا وَاٰلِهٖ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَام— می‌فرماید: وَاِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي^۲ «من از موالی که در پشت سر دارم می‌ترسم»؛ یعنی از عَصَبَه و خویشاوندان پدری خودم.

و گاهی به معنای صَدِيق و حَمِيم آید، یعنی دوست و نزدیکی که اهتمام به امر انسان داشته باشد؛ مانند گفتار خداوند: يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئاً^۱ «روزی که هیچ مولائی نمی‌تواند چیزی را از مولای دیگر کفایت کند»؛ یعنی هیچ دوستی از دوستی، و هیچ نزدیکی از هیچ نزدیک دیگری.

و گاهی به معنای سَيِّد و آقائی که غلام خود را آزاد کند، می‌آید. و چون لفظ مَوَالِی برای این معانی می‌آید در حدیث ولایت غدیر، باید آن را بر کدام یک از معانی حمل کنیم؟ آیا بر معنای اَوَّلِی حمل کنیم همچنانکه جماعتی آنرا معنای حدیث گرفته‌اند؟ و یا به معنای صَدِيق و حَمِيم بگیریم؟ پس معنای حدیث این می‌شود که: هر کس که من اَوَّلِی و سزاوارتر به او هستم یا ناصر او هستم؛ یا وارث او هستم؛ یا عَصَبَه او؛ و یا حَمِيم او و یا صَدِيق او هستم؛ پس علی نسبت به او همینطور است.

و این گفتار صریح است در اینکه علی به منقبتی اختصاص دارد که بسیار عالی و بلند است؛ و رسول خدا او را به منزله خود، و مانند نفس خود قرار داده است نسبت به تمام کسانی که کَلِمَةُ مَنُ که دلالت بر عموم می‌کند بر آن شامل می‌شود.

۱— آیه ۳۳، از سوره ۴: نساء.

۲— آیه ۵، از سوره ۱۹: مریم.

۳— آیه ۴۱، از سوره ۴۴: دخان.

و بدان که این حدیث از اسرار گفتار خداوند متعال در آیه مَبَاهَلَهُ است:
 فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْتَائِنَا وَ أُمَّتَانَا وَ نِسَائِنَا وَ نِسَائِكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ.^۱
 «پس بگو (ای پیغمبر به نصارای نجران در وقت مباحله) بیائید ما پسران خود
 را می خوانیم؛ و پسران شما را می خوانیم! و زنهای خود را، و زنهای شما را؛ و
 جانهای خود را، و جانهای شما را!»!

در اینجا مراد از جان و نفس رسول الله، نفس و جان علی علیه السلام است، زیرا که
 خداوند متعال در این آیه، بین نفس رسول خود و بین نفس علی مقارنه برقرار کرده
 است، و هر دو را با ضمیر مضاف به رسول خود بیان کرده است.

و در حدیث ولایت غدیر هم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام آنچه را برای
 خود برعهده جمیع مؤمنان ثابت بوده است، ثابت کرده است. چون رسول خدا
 اُولی است به مؤمنان، و ناصر مؤمنان است و سید و سالار مؤمنان است. و هر
 معنائی را که لفظ قَوْلِی متحمل آنست و می توان از لفظ مولی استخراج نموده و به
 دست آورد، و آن معنی برای رسول خدا ثابت است، آن را رسول خدا برای علی
 قرارداد است.

و این مرتبه عالی و درجه بلند و منزله رفیع و مکانت والا رتبه ای است که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای علی علیه السلام اختصاص داده است، و به غیر علی
 نداده است؛ و به همین جهت روز غدیر روز عید، و موسم سرور برای موالیان علی -
 بن ابیطالب شد».

آنگاه ابن طلحه مفضلاً در شرح این مطلب سخن به درازا کشانده و بحث
 مفید و جامعی نموده است که در آن از احادیث دالّه بر مقام و منزلت امیرالمؤمنین
علیه السلام به طور مستوفی ایراد شده است.^۲

و ماسبقاً از ابن اثیر جزری در «نهایه»، شانزده معنی برای کلمه قَوْلِی نقل
 کردیم^۳ که مجموعاً با معنای اُولی هفده معنی گردیده است.

۱- آیه ۶۱، از سوره ۳: آل عمران.

۲- «مطالب السؤل»؛ ص ۱۶ و ص ۱۷.

۳- «امام شناسی»، ج ۵، درس ۶۱ و ۶۲، ص ۱۲.

علامه آمینی برای کلمه مؤلی مجموعاً بیست و هفت معنی بدین ترتیب ذکر کرده است:

- ۱- رَبّ (پروردگار) ۲- عَمّ (عمو) ۳- ابْنُ عَمّ (پسرعمو) ۴- ابْن (پسر)
- ۵- ابْنُ أُخْت (پسرخواهر) ۶- مُعْتِق (آزاده کننده غلام) ۷- مُعْتَق (غلام آزاد شده) ۸- عَبْد (بنده) ۹- مَالِك (مالک) ۱۰- تَابِع (پیرو) ۱۱- مُنْعَم عَلَيْهِ (کسی که به او نعمت داده شده است) ۱۲- شَرِيك (شریک) ۱۳- حَلِيف (هم سوگند) ۱۴- صَاحِب (مصاحب و همراه و همنشین) ۱۵- جَار (همسایه) ۱۶- نَزِيل (فرود آمده و سکنی گرفته بر کسی و یا برقبیله ای) ۱۷- صِهْر (داماد) ۱۸- قَرِيب (نزدیک) ۱۹- مُنْعِم (نعمت دهنده) ۲۰- عَقِيد (هم عهد و هم پیمان) ۲۱- وَلِيّ (صاحب اختیار) ۲۲- أَوْلَىٰ بِالشَّيْءِ (سزاوارتر به چیزی) ۲۳- سَيِّد (غیر مالک و غیر مُعْتِق) (آقائی که نه مالک انسان باشد و نه آزاد کننده او) ۲۴- مُجِبّ (دوستدار) ۲۵- نَاصِر (یاری کننده) ۲۶- مُتَصَرِّفٍ فِي الْأَمْرِ (تصرف کننده در امری) ۲۷- مُتَوَلَّىٰ فِي الْأَمْرِ (صاحب اختیار در امر).

آنگاه بحثی در لزوم اخذ بعضی از این معانی در حدیث ولایت کرده است که ما مختصر از آن را می آوریم:

«معنای اول را که رَبّ باشد نمی توان مراد از مولی در حدیث رسول الله گرفت، زیرا لازمه آن کفر است. و معنای دوّم و سوّم تا سیزدهم را نیز نمی توان گرفت، زیرا لازمه آن کذب و دروغ است؛ چون معلوم است که صحیح نیست بگوئیم: هر کس که رسول خدا عموی اوست، یا مثلاً معتق اوست، یا مالک اوست، یا شریک اوست، و یا هم پیمان و هم عهد با اوست، علی بن ابیطالب هم عموی او، و یا معتق او، و یا مالک او، و شریک او، و هم عهد با اوست؛ و معنای چهاردهم تا هجدهم یعنی صاحب و همسایه و وارد برقبیله و داماد و قریب

۱- در تعلیقه گوید: در «صحیح بخاری» ج ۷ ص ۵۷ مؤلی را به ملیک معنی کرده است؛ و در شرح قَسْطَلَانِي که بر «صحیح بخاری» است در ج ۷ ص ۷۷ آمده است که: معنای مؤلی ملیک است، چون ولایت امور مردم را بر عهده می گیرد؛ و نیز بر همین نهج در «عُمْدَةُ الْقَارِي» تألیف أبو محمد عینی که شرح دیگری است از «صحیح بخاری» همینطور آمده است؛ و غدوی حمزاوی در کتاب «التَّوَرُّ السَّارِي» همچنین به همین عبارت آورده است.

را نمی توان مراد از حدیث گرفت؛ چون لازمه اش سخافت و کوتاهی مُعَرَّفی و بی ارزش بودن این خطبه مهم است.

معنی ندارد که رسول خدا در این مجتمع عظیم، در بین مسیر، و گرمای هوا، أمر به توقّف کند و دستور بدهد که آنان که پیشاپیش رفته اند مراجعت کنند، و آنان که از عقب می رسند بمانند و حرکت نکنند؛ و همه را در یک محلی که منزلگاه نیست نگهدارد بر اساس وحی خداوندی که شبیه به تهدید صورت گرفت؛ و مردم هم که در رنج سفر و در گرمای هوا و نامساعد بودن محلّ توقّف، بطوریکه چون روی زمین برای استماع خطبه می نشستند، نیمی از ردای خود را زیر پا، و نیم دیگر را بر سر می انداختند، که گرما از زمین و از آسمان آنان را به تَعَب نیفکند، آنگاه منبری از کوهان های شتر ترتیب دهند، و پیامبر بر آن منبر بالا رود، و بگوید: چون خبر رحلت مرا خداوند به من اطلاع داده است؛ لذا این امر مهم و توقّف مردم برای این جهت است که مبادا وقتش فوت شود، و مطلبی است که از نظر دین و دنیا در کمال اهمّیت؛ بلکه در اقصی درجه عنایت است؛ آنوقت مردم را خبر دهد به مطلبی که هیچ فائده ای بر آن مترتب نیست، و در اعلان عمومی آن آنهم بدین کیفیت و خصوصیت هیچ نیازی نباشد. مثل اینکه بگوید: هر کس که من همنشین او هستم و یا همسایه او و یا وارد بر قبیله و عشیره او و یا داماد او و یا نزدیک و قریب به او، علی بن ابیطالب همانند من همنشین او و یا همسایه او، و یا وارد بر قبیله او، و داماد و نزدیک اوست.

ما این کار را در باره صاحبان عقل های ضعیف، احتمال نمی دهیم، تا چه رسد در باره صاحب عقل اول و انسان کامل: پیامبر رحمت و خطیب بلاغت. و علیهذا تهمت زشتی است که مادر باره پیامبر اسلام بعضی از این معانی را از کلمه مَوَالی نسبت دهیم.

و بنا بر فرض آنکه یکی از این معانی مراد باشد چه فضیلتی برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام خواهد بود که در آن محفل عظیم به او تهنیت گویند، و صدا به بَحَّ بَحَّ بلند کنند؛ و سعد بن ابی وقاص در حدیث وارد شده از او، این فضیلت را بر تمام شترهای سرخ مو، و یا از تمام دنیا و آنچه در آنست، ترجیح دهد، اگر بنا به فرض عمر نوح را هم به او بدهند، و در این مدّت طولانی از این شترهای سرخ مو، و یا از

دنیا و مافیها بهره مند گردد؟!

و مُنْعِم و عَقِيد، یعنی نعمت دهنده و هم پیمان، اینها را هم نمی توان مراد از مَوَلَى در حدیث گرفت. زیرا معلوم است که ملازمه ای نیست بین اینکه هر کس که رسول الله مُنْعِم او باشد علی بن ابیطالب نیز مُنْعِم او باشد. و ملازمه ای نیست بین اینکه هر کس که رسول خدا با او هم عهد و پیمان باشد علی علیه السلام هم با او چنین باشد، مگر آنکه بگوئیم: مراد آنست که هر که رسول خدا در دین و هدایت و تهذیب و ارشاد و عزت در دنیا و نجات در آخرت مُنْعِم اوست، علی علیه السلام نیز به مَثَابَهُ پیامبر مُنْعِم اوست؛ چون قائم مقام او، و حافظ شریعت او، و مبلغ دین او، و اِعْلَان کننده نَهج و سُنَّت اوست؛ فلذا خداوند دین خود را به او کامل کرده، و نعمت خود را تمام نموده است. و در اینصورت با معنای امامت و ولایتی که ما در صدد اثبات آن هستیم انفکاک ندارد و مساوق با همان جهتی است که از معنای اولویت و ولایت به معنای ریاست و صاحب اختیاری استفاده می شود.

و در عقید بگوئیم: مراد از پیمان، عهدهایی بوده است که بین رسول خدا و بعضی از قبائل برای صلح و آرامش، و یا برای نصرت آنحضرت منعقد شده است، و امیرالمؤمنین علیه السلام در این پیمانها بعد از رسول خدا به منزله پیغمبر خدا هستند که برای تنظیم سلطنت اسلامیّه، و حکومت الهیّه، و رفع هرج و مرج، قیام و اقدام نمایند. و در اینصورت نیز با معنای ولایت به معنای امامت و ریاست عامّه الهیّه منافات ندارد، و مطلوب در هر حال حاصل است.

و مُحِبّ و نَاصِر نیز در هر صورت و بر هر تقدیر نمی تواند مراد از حدیث شریف باشد، زیرا که منظور از مَنْ كُنْتُ مُحِبَّهُ أَوْ نَاصِرَهُ فَعَلِيٌّ نَاصِرُهُ أَوْ مُحِبُّهُ اگر اخبار از وجوب محبت و نصرت مؤمنان بر علی بن ابیطالب، و یا انشاء این معنی است، و معنایش این می شود که: هر کس من دوستدار او هستم؛ و یاری کننده او هستم، علی دوستدار و یار اوست؛ و یا بر علی واجب است که دوستدار و یار او باشد؛ در اینصورت لزومی نداشت که این اخبار از محبت و نصرت علی و یا انشاء وجوب آنها را در حضور جمعیت بگوید، و به مستمعان ابلاغ کند، بلکه لازم بود رسول خدا به خود امیرالمؤمنین علیه السلام اخبار دهد، و یا انشاء وجوب کند.

مگر اینکه مراد از خطبه و استماع توده های مردم، جلب عواطف و تشدید

محبت آنها به علی علیه السلام گردد که چون بدانند امیرالمؤمنین در رتبه و درجه پیغمبر اکرم، دوستدار و یار آنهاست، بنابراین بر آنها لازم است از او متابعت کنند، امر او را گردن نهند و هیچگاه در مقام خلاف و ردّ گفتار او بر نیایند.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتار خود را با جمله *مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ* آغاز کردند معلوم می شود که بنابراین تقدیر، از محبت و نصرت إراده نفرموده است مگر همان گونه محبت و نصرتی را که خود نسبت به افراد مؤمنین داشته است. فلهاذا علی علیه السلام هم چنین محبتی به مردم دارد، و چنین نصرتی از آنها می نماید.

و در اینصورت این نوع از محبت و نصرت همانند محبت و نصرت رسول خدا اختصاص به زعیم دین و دنیا و مالک امور، و دافع از کیان و ناموس آنها و نگهدار بیضه اسلام خواهد داشت؛ و این معنی همان معنای اولویت به آنها از نفوسشان است که اگر نباشد، گرگان درنده، و وحوش درهم شکننده، و آیادی أعادی کفر و نفاق، جامعه اسلام را درهم می شکنند، و دست های عناد از هر سو دراز می شود، غارت های بنیاد برکننده اموال مسلمین را مباح، و نفوسشان را در معرض هلاک، و ناموس و حرّم خدا را هتک می نمایند. و دیگر غرض از دعوت و بسط نظام دین از بین می رود. و البته کسی که در محبت و نصرت تا این سرحدّ باید بوده باشد او خلیفه خداوند بر روی زمین و خلیفه رسول خدا خواهد بود. و اینست معنای ولایت کبری الهیه.

و اگر مراد از حدیث، إخبار از وجوب محبت و نصرت علی بن ابیطالب است بر جماعت مؤمنان و یا إنشاء این معنی است، و معنایش این می شود که: هر کس که من دوستدار و یار او هستم او دوستدار و یار علی بن ابیطالب است؛ و یا بر او واجب است که دوستدار و یار علی باشد، در اینصورت این معنی امر تازه ای نبود که محتاج به خطبه و تشکیل اجتماع مردم بدین نحو بوده باشد، زیرا معلوم است که چون امیرالمؤمنین از مؤمنان است، طبق آیات قرآن کریم، مردم او را دوست دارند، و یا باید دوست داشته باشند.

از این گذشته اگر مراد از حدیث إنشاء و یا إخبار از محبت مسلمانان و یا نصرت آنها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، باید بفرماید: *مَنْ كَانَ مَوْلَايَ فَهُوَ مَوْلَى عَلِيٍّ* یعنی هر کس محبت و یا ناصر من است باید او محبت و ناصر علی باشد؛

در صورتی که معنای مؤلی مُجِبّ و ناصر است نه محبوب و منصور. و بنابراین نمی‌توان معنایی برای این حدیث قائل شد. و شاید به ملاحظه همین جهت سبط ابن جوزی در «تذکره» خود ص ۱۹ گفته است که: در این حدیث نمی‌توانیم لفظ مؤلی را بر معنای ناصر حمل کنیم.

و نیز از این گذشته وجوب مَحَبَّت و نُصْرَتِ مسلمین، اختصاص به امیرالمؤمنین ندارد، بلکه بر مسلمین لازم است که همه مؤمنین را دوست داشته باشند و آنها را یاری کنند. بنابراین وجه اختصاص امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بدین جهت چیست؟ و اگر از مَحَبَّت و نُصْرَتِ، یکدرجه و مرتبه مخصوص از آن اراده شود که از مَحَبَّتِ های معمولی که رعایا و اُمَّت نسبت بهم دارند بیشتر است، مانند وجوب پیروی و اطاعت، و امثال اوامر و تسلیم در برابر فرامین، در اینصورت مرجع این مَحَبَّت و نُصْرَتِ، همان حُجِّيَّت و اِمَامَت است؛ بخصوص که نبی اکرم همانند آنها در حدیث برای خود بیان کرده و فرمودند: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و تفکیک بین این دو مزیت، در کلام واحدی که دارای سیاق واحدی است معنی ندارد.

باری از این معانی بیست و هفتگانه که برای مؤلی بیان شد تا بحال در بیست و دو معنای آن بحث کردیم؛ و معلوم شد که هیچیک از آنها نمی‌توانند مراد و منظور از لفظ مؤلی در حدیث ولایت باشند؛ باقی ماند پنج معنای دیگر: ۱- وَلِيٌّ ۲- أَوْلَىٰ بِالشَّيْءِ (سزاوارتر به چیزی) ۳- سَيِّدٌ (آقائی که مالک بنده و یا آزاد کننده بنده نباشد، و بدین لحاظ به او مؤلی نگویند، بلکه به جهت نفس سیادت و آقائی به او مؤلی گویند) ۴- مُتَّصِرِفٍ فِي الْأَمْرِ (متصرف در چیزی) ۵- مَتَوَلَّىٰ فِي الْأَمْرِ (متولی و صاحب اختیار در چیزی).

اما معنای سَيِّدٌ نیز باید همان معنای أَوْلَىٰ از نقطه نظر سیادت دینیّه عامه بر اُمَّتِ اِسْلَام باشد، زیرا که معنی ندارد رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنکه سیادت خودش الهی بود به پسرعم خود سیادتی بدهد که در آن ظلم و ستم باشد.

و همچنین معنای مُتَّصِرِفٍ در امر باید تصرف الهی معنوی باشد که همان مساوق با سیادت الهیه و ولایت سبحانیّه است. تصرف در امر را بسیاری معنای ولایت شمرده‌اند، همچنانکه فخر رازی در تفسیر خود از قفال در تفسیر آیه مبارکه:

وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ^۱ آورده است که قفال گفته است: هُوَ مَوْلَاكُمْ يَعْنِي سَيِّدَكُمْ وَالْمُتَصَرِّفَ فِيكُمْ یعنی خداوند آقای شما و متصرف در امور شماست. و نیز سعید چلبی مفتی روم، و شهاب الدین احمد خفاجی هر دو آنها در تعلیقه خود بر تفسیر «بیضاوی» آورده اند؛ و در «صواعق» از معانی حقیقیه مَوْلَى شمرده است؛ و کمال الدین جهرمی نیز در «ترجمه صواعق» آورده است؛ و محمد بن عبدالرسول برزنجی در «نواقض»؛ و شیخ عبدالحق در «لمعات» خود ذکر کرده اند.

و بنابراین مراد از این مولى متصرفی است که خداوند سبحانه او را برانگیخته است که مَثْبُوع واقع گردد و عالم بشریت را به مدارج و معارج انسانیت و رستگاری رهبری کند؛ پس او اَوْلَى و سزاوارتر است از غیر خود در تصرف در جامعه انسانی. و او باید یا پیغمبر مبعوثی باشد، یا امام واجب الإطاعة که از ناحیه آن پیامبر منصوص باشد به امر حضرت خداوندی.

و همچنین معنای مُتَوَلَّى امر و صاحب اختیار در امور باید اینطور باشد تا بتواند از طرف خدا به حق اختیارات مردم را در دست گیرد و آنها را به کمال، هدایت کند.

ابوالعبّاس مُبَرِّد مُتَوَلَّى امر را از معانی مَوْلَى شمرده است، آنجا که خداوند فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا^۲ یعنی: خداوند مُتَوَلَّى امور مردمی است که ایمان آورده اند. آنگاه گفته است که وَلِيٌّ وَ مَوْلَى یک معنی دارند. و ابوالحسن واحدی در تفسیر «وسیط» خود؛ و قرطبی در تفسیر خود در آیه شریفه: بَلَى اللَّهُ مَوْلَاكُمْ^۳ آورده اند که مراد از مَوْلَى مُتَوَلَّى امور است. و ابن اثیر در «نهایه»، و زبیدی در «تاج العروس» و ابن منظور در «لسان العرب» همین معنی را برای مَوْلَى ذکر کرده اند، و گفته اند: از این قبیل است معنای حدیث وارد از رسول خدا ﷺ که: أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا فَيَكَا حُهَا بَاطِلٌ^۴ «هرزنی که بدون اذن متولی در امور خود نکاح کند، آن نکاح باطل است». و در روایتی

۱- آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حج.

۲- آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه و آله.

۳- آیه ۱۵۰، از سوره ۳: آل عمران.

آمده است: **بِغَيْرِ إِذْنٍ وَلَيْبَهَا** یعنی متؤلی امر خود. و بیضاوی در سه جای از تفسیر خود: در قوله تعالی: **مَا كَتَبَ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا**^۱ «آنچه خداوند برای ما نوشت؛ اوست متؤلی امور ما»، و در قوله تعالی: **وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ**^۲ «اعتماد و استمساک به خدا کنید که اوست متؤلی امور شما»، و در قوله تعالی: **وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ**^۳ «و خداوند متؤلی امور شماست»، آورده است که مراد از مؤلی در این آیات متؤلی امر است. و ابوالسعود عمادی در تفسیر خود در آیه شریفه: **وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ**^۴ «و خداوند مولای شماست»، و در آیه شریفه: **هِيَ مَوْلَاكُمْ**^۵ «آتش مولای شماست» ذکر نموده است که مراد از مؤلی، متؤلی امر است. و راغب اصفهانی در «مفردات» خود نیز همینطور ذکر کرده است.

و از احمد بن حسن زاهد در واجکی در تفسیر خود نقل است که: **الْمَوْلَى فِي اللُّغَةِ مَنْ يَتَوَلَّى مَصَالِحَكَ فَهُوَ مَوْلَاكَ يَلِي الْقِيَامَ بِأَمْرِكَ وَبِنَصْرِكَ عَلَى أَعْدَائِكَ** «مؤلی در لغت به کسی گویند که متؤلی مصالح توست؛ اوست مؤلی تو که به امور توقیام می کند! و تو را بر علیه دشمنانت یاری می نماید!» و به همین مناسبت به پسر عمو و معتیق (آزاد کننده بنده) مؤلی گویند. و پس از این مؤلی اسم واقع شد برای کسی که بر چیزی ثبات و دوام داشته باشد، و از آن جدائی و مفارقت نکند.

وزمخشری در «کشاف»، و ابوالعباس احمد بن یوسف شیبانی در «تلخیص کشاف»، و نسفی در تفسیر خود، در قوله تعالی: **أَنْتَ مَوْلَانَا**^۶ «تو هستی مؤلی ما»، و نیشابوری در «غرائب القرآن» در گفتار خداوند: **أَنْتَ مَوْلَانَا**^۷ و در گفتار دیگر خداوند: **فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ**^۸ «پس بدانید که خداوند مؤلی

۱- آیه ۵۱، از سوره ۹: توبه، و تمام آیه اینست: **قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.**

۲- آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حج.

۳ و ۴- آیه ۲، از سوره ۶۶: تحریم.

۵- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۶ و ۷- آیه ۲۶۸، از سوره ۲: بقره.

۸- آیه ۴۰، از سوره ۸: انفال.

شماست» و در گفتار دیگر خداوند: هِيَ مَوْلَاكُمْ^۱ «آتش است مولای شما» در همه این موارد گفته اند: مراد از مَوْلَى مُتَوَلَّى امر است.

و بر همین نهج سُیُوطی در «تفسیر جلالین» در آیه شریفه: أَنْتَ مَوْلَانَا^۲ «تو هستی مولای ما»، و در آیه شریفه: فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ^۳ و در آیه شریفه: قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا.^۴

«بگو (ای پیغمبر) به ما هیچ گزندی از جانب کفار نمی رسد مگر آنچه خداوند برای ما مقدر نموده است. اوست مولای ما»، -یعنی مُتَوَلَّى اُمْرِنَا- مَشَى کرده و مَوْلَى را به معنای مُتَوَلَّى و صاحب اختیار و مُدَبِّر امور گرفته است.

این بحثی بود که در اطراف معانی عیدیه مَوْلَى شد؛ و دانسته شد که: در حدیث شریف ولایت غیر از معنای ریاست کلیه و امامت الهیه و صاحب اختیاری اُمَّتِ إِسْلَامِ همانند پیامبر اعظم نمی تواند معنائی داشته باشد.

علاوه بر این، آنچه ما به صدد آن می باشیم آنست که: بعد از خَوْضِ در بطون لغت عرب و مجامیع ادب و جوامع عربیت آنچه به دست می آید، آنست که: حقیقت معنای مولى، اَوْلَى به شئی یعنی سزاوارتر به چیز است، و معنائی غیر از این ندارد، و همه معانی به این معنی بازگشت می کنند. و این معنای اَوْلَوِيَّةِ در همه معانی ملحوظ بوده، و در هر یک به نوع عنایت خاصی استعمال شده است. و علیهذا مَوْلَى فقط یک معنی دارد و بس، و آن سزاوارتر و اَوْلَى است. و این اَوْلَوِيَّةِ به حسب استعمال در هر موردی تفاوت می کند. و قبل از ما این نظریه را این بطریق که از اعلام طائفة شیعه در قرن ششم است در کتاب «عمده» خود بیان کرده، و کم و بیش این معنی از بسیاری از علماء اهل سنت در وقتی که معنای مولى را نموده اند استفاده می شود.

و یکی از أدله آنکه معنای اَوْل و متبادر به ذهن از لفظ مَوْلَى، اَوْلَى بشیء است خبری است که مُسْلِم در «صحیح» خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده

۱- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۲- آیه ۲۸۶، از سوره ۲: بقره.

۳- آیه ۴۰، از سوره ۸: انفال.

۴- آیه ۵۱، از سوره ۹: توبه.

است که آنحضرت فرمودند: لَا يَقُولُ الْعَبْدُ لِسَيِّدِهِ مَوْلَايَ: «بنده به آقای خودش نگوید: مَوْلای من!»! و در حدیث ابی مُعَاوِیه این جمله را اضافه دارد که: فَإِنَّ مَوْلَاكُمْ اللَّهُ «به علت اینکه مولای شما خداست». و این خبر را بسیاری از ائمه حدیث در تألیفات خود آورده‌اند.^۱

شیخ ابوالفتح رازی گوید: در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ از معانی وارده در کلمه مَوْلَى هیچ احتمال نکند، جز اَوْلَى یا سَيِّدُ مَطَاعٍ چنانکه اخطل گوید عبدالملک مروان را. و اخطل ترسا بود، ممکن نیست که بر او حواله توان کردن که او را غَرَضِي بوده است یا میلی به این مذهب و این جماعت. و ممدوح وی آنست که در عداوت اهل البيت عَلِمَ بود؛ می گوید:

فَمَا وَجَدْتُ فِيهَا فُرْشًا لِأَهْلِهَا أَعَفَّ وَأَوْفَى مِنْ أَبِيكَ وَأَمْجَدًا ۱
وَأُورَى بِرِئْدَتِهِ وَلَوْ كَانَ غَيْرَهُ غَدَاةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ أَكْدَى وَأَضْلَدًا ۲
فَأَصْبَحْتَ مَوْلَاهَا مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَأُخْرَى فُرْشٍ أَنْ يُجَابَ وَيُحْمَدًا ۳

۱- «طائفه قریش برای خلافت کسی را که اهلیت برای آن را داشته باشد غیر از پدرت (مروان حکم) عقیف تر و کثیرالوفاتر که بهتر حق را از موردش بستاند و به اهلش برساند، و عزیزتر و رفیع تر نیافتند.

۲- او با هر دو آتش گیرانه ای که در دست داشت آتش را از اعماق بیرون آورد؛ و اگر هر آینه غیر از او کسی دیگر خلیفه می شد دوران اختلاف مردم به محرومیت های بیشتر و آوازه های بدون محتوی منجر می شد.

۳- واینک تو (عبدالملک بن مروان) در حالی هستی که مولا و سید و پیشوای خلافتی برای جمیع مردمان! و سزاوارترین فرد از افراد قریش می باشی که به ندای تولبیک می گویند، و تو را مورد تمجید و تحسین و تحمید قرار می دهند!»!

وَعَلَى أَيْ حَالٍ بِهِ لَفْظُ مَوْلَى، سَيِّدٌ وَأَوْلَى خَوَاسْت. ۲
و از جمله ابیاتی که صراحت در امامت و اِمَارَتِ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد؛ و از

۱- «الغدیر»، ج ۱، منتخبی از ص ۳۶۲ تا ص ۳۷۰.

۲- «تفسیر ابوالفتح رازی»، ج ۲، ص ۱۹۸.

لفظ مَوْلَى استفاده می شود آیات عَمْرُو بن عَاصِی است که چون معاویه به او نامه می نویسد و بر علیه امیرالمؤمنین و حمایت از خودش او را از محل اقامه اش در فلسطین به سوی خود در شام دعوت می کند؛ او در جواب، قصیده ای مفصل در مقام و منزلت و امارت و امامت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می گوید، و آنرا برای معاویه می فرستد؛ و می خواهد بفهماند که تو مرا برای یاری خودت با چنین شخصیتی مواجه می کنی! و نتیجه و بهره من از این دعوت باید چیز بزرگ و با ارزشی باشد نه چیز کوچک و کم اهمیّت. و از جمله آیات این قصیده که شاهد بر مقام ماست این آیات است:

وَكَمْ قَد سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى	وَصَايَا مُخَصَّصَةً فِي عَلِيٍّ ١
وَفِي يَوْمِ خُمٍّ رَفِيٍّ مَنَبَرًا	وَبَلَغَ وَالصَّحْبُ لَمْ تَرَحَّلْ ٢
فَأَمَّنَحَهُ أَمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ	مِنَ اللَّهِ مُسْتَخْلِفَ الْمُنْجِلِ ٣
وَفِي كَفِّهِ كَفُّهُ مُغْلِنًا	يُنَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ ٤
وَقَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ	عَلِيٌّ لَهُ الْيَوْمَ نِعْمَ الْوَلِيُّ ٥

- ۱- «و چه بسیار سفارش ها و وصیّت هائی را که در باره علی بن ابیطالب که اختصاص به او داشت ما از مصطفی شنیدیم.
- ۲- و در روز غدیر ختم پیامبر بر منبر بالا رفت و تبلیغ علی را نمود در حالی که اصحاب آنحضرت کوچ نکرده بودند.
- ۳- و مقام امارت و ریاست مؤمنان را به او عطا نمود، از طرف خداوندی که قرار دهنده جانشین است، و آن خداوند این مقام امارت را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام عطا کرد.
- ۴- و دست علی در دست رسول خدا بود، که به طور اعلان و آشکارا به امر خداوند عزیز و بلند مرتبه ندا می کرد:
- ۵- و چنین گفت که: هر کس من مولای او هستم در امروز علی بن ابیطالب

۱- این اشعار جزء قصیده ای است که عمرو بن عاصی از مصر برای معاویه فرستاد؛ و چون معاویه می خواست او را از ولایت مصر عزل کند با این قصیده که در ذم او و مدح امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بود منصرف شد. این ابیات را در «انوار نعمانیّه» سید نعمت الله جزائری ص ۳۸ و ص ۳۹ آورده است.

برای او ولیّ خوب و شایسته‌ای است».

و شاعر معروف عرب و عربیت ابوتمام: ادیب قرن دوم و سوم در این موضوع

چنین گوید:

بِضَحِيَاءَ لَا فِيهَا حِجَابٌ وَلَا سِتْرٌ ۱	وَيَوْمَ الْغَدِيرِ اسْتَوْضَحَ الْحَقُّ أَهْلَهُ
لِيَقْرَبَهُمْ عُرْفٌ وَيَتَأَهُمْ نُكْرٌ ۲	أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ يَدْعُوهُمْ بِهَا
وَلِيٌّ وَمَوْلَاكُمْ فَهَلْ لَكُمْ خَيْرٌ ۳	يَمُذُّ بِضُبُعَيْهِ وَيُعْلِمُ أَنَّهُ
يَرُوحُ بِهِمْ عَمْرٌ وَيَعْدُو بِهِمْ عَمْرٌ ۴	يَرُوحُ وَيَعْدُو بِالْبَيَانِ لِمَعْشَرٍ
وَكَانَ لَهُمْ فِي بَرِّهِمْ حَقُّهُ جَهْرًا ۵	فَكَانَ لَهُمْ جَهْرٌ بِإِثْبَاتِ حَقِّهِ

۱- «ودر روز غدیر حقّ می‌خواست برای اهلس واضح شود در روز روشن

آفتاب برآمده که در آن هیچ حجاب و پرده‌ای نبود.

۲- رسول خدا علی را برپا داشت، و مردم را در آن روشنائی فراخواند، تا

اینکه شایستگی و پسندیدگی به آنها نزدیک شود، وزشتی و بدی از آنها دور گردد.

۳- دو بازوی علی را به بالا می‌کشید، و مردم را اعلام می‌نمود که اوست

ولیّ خدا و مولای شما! پس آیا شما چنین علم و اطلاع حاصل از مشاهده را دارید؟!

۴- پیامبر با بیان و وضوح، شب و صبحگاه به جماعتی رفت و آمد داشت که شبانگاه آنها درظلمت شدید فرو می‌رفتند، و صبحگاه نیز درظلمت شدید فرو می‌رفتند.

۵- و آن جماعت چنان بودند که برای اثبات حقّ علی و اعتراف به آن، سخن خود را بلند و آشکارا کردند؛ همچنانکه برای گرفتن و ستردن حق علی نیز سخن بلند کرده و آشکارا نمودند».

۱- «دیوان ابی تمام طائی»، ص ۱۴۳. و شرح حال ابوتمام را خطیب در «تاریخ بغداد»، ج ۸ از

ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۳، تحت عنوان حبیب بن اوس ابوتمام طائی شاعر آورده است.

و در «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۵۳۹ این پنج بیت را با یک بیت دیگر آورده است؛ و آن

بیت اینست:

أَحْجَّةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَوَارِثُ النَّبِيِّ الْأَعْهَدُ وَفِي وَلَا اَصْرُ

و عبیدی کوفی از شعراء اهل بیت و معاصر حضرت صادق علیه السلام در ضمن قصیده ای طولانی چنین گوید:

وَكَانَ عَنْهَا لَهُمْ فِي خُمِّ مُزْدَجِرٍ
وَقَالَ وَالنَّاسُ مِنْ دَانٍ إِلَيْهِ وَمَنْ
فَمُ يَا عَلِيُّ قَائِي قَدْ أَمَرْتُ بِأَنْ
إِنِّي نَصَبْتُ عَلَيْهَا هَادِيًا عِلْمًا
فَبَايَعُوكَ وَكُلُّ بَاسِطِ يَدِهِ
عَاقُوكَ لَا مَانِعَ طَوْلًا وَلَا حَصْرُ
وَكُنْتَ قُطْبَ رَحَى الْإِسْلَامِ دُونَهُمْ
وَلَا تَمَاتِلُهُمْ فِي الْفَضْلِ مَرْتَبَةً
لَمَارَقِي أَحْمَدُ الْهَادِي عَلِي قَتَبِ ۱
ثَاوَلَدَيْهِ وَمَنْ مُضِغٌ وَمُرْتَقِبِ ۲
أُبَلِّغُ النَّاسَ وَالتَّبْلِيغُ أَجْدَرُ بِي ۳
بَعْدِي وَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ مُنْتَصِبِ ۴
إِلَيْكَ مِنْ فَوْقِ قَلْبٍ عَنْكَ مُنْقَلِبِ ۵
قَوْلًا وَلَا لَهْجَ بِالْغُشِّ وَالرَّيْبِ ۶
وَلَا تَدْوُرُ رَحَى إِلَّا عَلِي قُطْبِ ۷
وَلَا تُشَابُهُمْ فِي الْبَيْتِ وَالتَّنَسُّبِ ۸

۱- «و چون حضرت أحمد که هادی اُمت است در خم بر روی کوهان های شتر بالا رفت، افرادی از آن جماعت بودند که پیوسته می خواستند خلافت را از علی منع و طرد کنند و به دور افکنند.

۲- و در حالی که بعضی از آن جماعت به پیامبر نزدیک بودند، و بعضی در کنار آنحضرت سکنی گزیده بودند، و بعضی گوش فرا می دادند، و بعضی انتظار وقوع حادثه ای را داشتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

۳- بپاخیز ای علی! زیرا که من مأمور شده ام به اینکه تبلیغ کنم و به مردم برسانم؛ و تبلیغ برای من سزاوارتر است.

۴- من علی را به عنوان هدایت و علم رهبری بعد از خودم نصب کردم و بدرستی که علی بن ابیطالب بهترین فرد پسندیده و انتخاب شده و گزیده شده برای منصب امامت است.

۵- پس آن جماعت با تو (ای علی) بیعت کردند و هر یک از آنها دست خود را برای بیعت به سوی تو دراز کرد؛ ولیکن این بیعت از فراز دل و قلب بود نه از درون آن؛ و خواسته آنان از تو منقلب و به سوی غیر تو منعطف و متوجه بود.

۶- ایشان تورا از هر بدی و علت و ناپاکی مُبَرَّأ و منزّه می دانستند؛ نه از

۱- از ابومحمد سفیان بن مصعب عبیدی کوفی است (الغدیر، ج ۲، ص ۲۹۲).

جهت سعه و قدرت تو مَنعی بود، و نه از جهت گفتار و سخن تو کوتاهی وضعفی بود، و نه از جهت تحریض و اصرار به غش و خیانت و شگ و تهمت مَتهم بودی!

۷- تو ای علی قطب آسیای اسلام و محور گردش آن بودی نه ایشان، و هیچگاه چرخ آسیا بدون قطب نمی گردد.

۸- نه در فضیلت و شرف هم رتبه ایشان بودی! و نه در اصالت خاندان و نَسَب شبیه آنان بودی!»!

باری اینها همه شواهدی است که معنای مَوَلَى، امام و پیشوا و حاکم بر مقدرات مردم و صاحب اختیار امور دنیوی و اخروی آنان از جانب حضرت حق تعالی است. یعنی آن که به مقام فناء فی الله رسیده و بین او و حضرت حق در سیر مراتب تقرّب، هیچ بُعد و فاصله ای نمانده است، تمام حجاب ها و فاصله های ظلمانی و نورانی برداشته شده است؛ و اینست حقیقت ولایت که همان مقام عبودیت حقه حقیقیّه و آخرین درجه سیر از کمالات بشر است.

و غیر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و شعرای هم عصر رسول خدا و هم عصر با ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - که تا به حال یاد کردیم بسیاری از بزرگان فضل و فضیلت و بلاغت و ادب و عربیت هستند که یا در زمان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام بوده و یا بعد از ایشان آمده اند و درباره غدیر و ولایت و فضایل و محاسن و مناقب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام - که متخذ از معنای مولی و مستفاد و مستنبط از احادیثی است که در آنها کلمه ولایت و یا مَوَلَى بکار رفته - اشعاری سروده اند که در بین اهل عربیت، کلام و شعر ایشان مورد اتفاق و اجماع است، همانند دِعْبِلُ خُرَاعِي، و أمير أبو فراس، و حسين بن حجاج، و حَمَّانِي كُوفِي، و شَرِيف عَلَمُ الْهُدَي سَيِّد مُرْتَضَى، و شَرِيف سَيِّد رَضِي، و ابن رومي، و صِنُوبَرِي، و مُفَجَّع، و صَاحِبُ بَنُ عَبَّاد، و نَاشِي صَغِير، و ابن عَلَوِيَّة، و ابن حَمَّاد، و ابن طَبَّاطِبَا، و ابن عُودِي نِيلِي و جَوْهَرِي، و زَاهِي، و تَنُوحِي، و صَوْلِي نِيلِي، و أَبُو عَلَا سَرَوِي، و مَهْيَار،^۱ و فَنَجَكِرْدِي، و أَبُو الْفَرَجِ رَازِي. و ما از بعضی از همین بزرگان نیز اخیراً یاد کردیم؛ و

۱- در کتاب «نقض» که معروف است به «بعض مثالب التواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» تصنیف ابورشید عبدالجلیل قزوینی رازی، در ص ۲۴۷ آورده است که: مَهْيَار بن مرزویه کاتب، از فرزندان انوشیروان عادل است.

برخی از ابیات رشیق و عالی المضمون آنان را به عنوان شاهد آوردیم. آیا کسی می‌تواند در معانی کلمات این اعلام که بعضی از آنها را اصل و اصول عربیت دانسته‌اند شک نماید؟

باید دانست که بسیاری از مفسران عامه در تفسیر آیه وارده
بحث دقیق در
 در سوره حدید: **فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ**
معنای مَوْلَى وِأَوْلَى كَفَرُوا مَا وَآلَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^۱

«پس در امروز از شما عوض و فدا (که بدهید و پرهید از آتش دوزخ) قبول نمی‌شود و نه از کسانی که کافر شده‌اند؛ مأوای شما آتش است؛ آن آتش مولای شماست و بد بازگشتی است» گفته‌اند: معنای مولى در اینجا اولی است؛ یعنی آتش به شما سزاوارتر است؛ و اولویت دارد. از جمله این افراد گلپی و زجاج و قرآء و أبو عبیده است.^۲ أبو عبیده: مُعَمَّر بن مُثَنَّى بَصْرِيّ متوفی در سنه ۲۱۰ است که بنا به قول بسیاری از اعلام عربیت همانند سید مرتضی علم الهدی؛ و أخفش أوسط: سعید بن مسعدة، و ابن قتیبه، و نعلب: أحمد بن یحیی، و أبو بکر أنباری، و شهاب الدین أحمد خفاجی، أبو عبیده در این معنی استشهاد به بیت لبید بن ربیعہ کرده است؛ و همگی در بیت لبید اتفاق دارند که مراد از مولى، اولی می‌باشد. و ما اخیراً شعر لبید را از «تفسیر أبو الفتوح» آوردیم. و اینک از خود «دیوان لبید» با چند بیت قبل از آنرا می‌آوریم تا مطلب خوب روشن شود:

وَنُضِي فِي وَجْهِ الظَّلَامِ مُبِيرَةً	كَجَمَانَةِ الْبَحْرِيِّ سَلَّ نِظَامُهَا ١
حَتَّى إِذَا انْحَسَرَ الظَّلَامُ وَأَسْفَرَتْ	بَكَرَتْ نَزْلًا عَنِ الثَّرَى أَرْزَامُهَا ٢
عَلَيْهَا تَرَدَّدُ فِي نَهَاءِ صُعَائِدِ ٣	سَبْعًا تُوَامَا كَامِلًا أَبَامُهَا ٣
حَتَّى إِذَا بَيَّسَتْ وَأَسْحَقَ حَالِقُ	لَمْ يُبْلِهْ إِزْصَاعُهَا وَفِظَامُهَا ٤
وَتَوَجَّحَتْ رِزًّا الْأَنْبِسِ فَرَاعَهَا	عَنْ ظَهْرِ غَيْبٍ وَالْأَنْبِسِ سَقَامُهَا ٥
فَعَدَّتْ كِلَا الْفَرَجَيْنِ تَحْسِبُ أَنَّهُ	مَوْلَى الْمَخَافَةِ خَلْفُهَا وَأَمَامُهَا ٦

۱- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۲- «تفسیر فخر رازی»، ج ۸، ص ۱۳۱.

۳- نهاء: آب بالا آمده از روی زمین. و صعائد: نام محلی است.

۴- «دیوان لبید» طبع دار صادر بیروت، ۱۳۸۶ هجری ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳.

این قصیده مجموعاً هشتاد و هشت بیت است؛ و در این چند بیتی که ما در اینجا ذکر کردیم، وصف یک گاو وحشی زیبایی را در غایت حُسن و لطافت می کند که بچه او را شکار کرده اند و او در فراق گوساله اش از ترس آدمیان متحیر و سرگردان، روزها و شب ها به دنبال بچه اش در بیابان ها می گردد؛ و آنقدر ترس و وحشت او را گرفته است که جهت خاصی برای دهشت و ترس او نیست، بلکه جلو و عقب او هر کدام به تنهایی مَوَلای مَخافت است یعنی اُولو یَت به ترس دارند.

۱- آن گاو سپید رنگ، در اول شب همانند لؤلؤ دریائی که در یک رشته کشیده و بند کرده شده، و اینک رشته پاره شده و دانه های لؤلؤ متفرق و مشتت به روی زمین ریخته اند، در نقاط مختلف دشت، درخشان است، از این طرف به آن طرف می رود، و در هر نقطه نور می دهد و درخشش دارد.

۲- و همینطور است تا وقتی که تاریکی بر طرف می شود و خود را در سفیدی صبح طالع می نگرد، در اول روز می آید در حالی که پاهای خود را از خاک های مرطوب برداشته و در جستجوی بچه است.

۳- از فقدان بچه خود پیوسته جَزَع و فَزَع می کند، و در آب های بالا آمده مکان صَعاند هفت شبانه روز کامل تردد می کند و گردش دارد که شاید طفل خود را پیدا کند.

۴- و آنقدر می گردد تا مایوس می شود، و پستان های پر از شیر او کم شیر می گردد؛ و این کم شیری به واسطه سپری شدن دوران شیردادن، از رضاع و از شیر باز گرفتن نیست (بلکه به علت اُندوه از بچه است).

۵- در این حال صدای خفیف انسانی را احساس می کند بدون مشاهده انسانی، بلکه از وراء حجاب و مانع، و به وحشت و ترس می افتد زیرا که انسان مایه دهشت اوست، انسان است که او را می گیرد و صید می کند.

۶- و چنان می ترسد، که نمی داند و تشخیص نمی دهد که کدام یک از دو شکاف و فاصله میان دست ها و پاهای او سزاوارتر و اولی به ترس است؛ جانب جلو و یا جانب عقب (یعنی وحشت او به اندازه ای است که جهت خطر و آمدن انسان را نمی فهمد، بلکه خود را از جمیع جوانب در خطر می بیند)».

در شرح مُعَلِّقات در تفسیر این بیت آورده است که: ثَعْلَب گوید: مَوَلی در

این بیت به معنای **أَوْلَىٰ** به شیء است مانند گفتار خداوند: **الَّتَارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ** یعنی **هِيَ الْأَوْلَىٰ بِكُمْ**. و بنابراین معنی چنین می شود که: صبح کرد آن گاو، در حالی که می پنداشت هریک از دو فاصله میان دو دست و میان دو پای او سزاوارتر است از ترسیدن از آن، تا ترسیدن از دیگری.

و یا آنکه **فَرَج** (شکاف بین دو دوست و بین دو پا) محلّ و موضع مخافت است؛ و معنی چنین می شود که: آن گاو می پنداشت هریک از دو فاصله میان دو دست و میان دو پای او موضع و محلّ ترس است.^۱

لُبَّيْد از شعرای زمان جاهلیت بود، و بهترین قصیده او در جاهلیت یکی همین **مُعَلَّقَةٌ** است و دیگری قصیده لامیه او که در آن این بیت است:

أَلَا كَلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَأَمْحَالَةٍ زَائِلٌ

«آگاه باشید که هر چیزی غیر از خداوند باطل است، و هر نعمتی به ناچار

زوال پذیر است.»

و چون این بیت را برای رسول خدا خواندند فرمود: **أَصْدَقُ شِعْرٍ قَالَتْهُ الْعَرَبُ**

«این بیت راستین ترین شعری است که عرب سروده است.»

لُبَّيْد زمان اسلام را نیز ادراک کرد و اسلام آورد؛ و تا زمان عثمان حیات داشت؛ و از **مُعَمَّرِین** و کهنسالان بود. کسانی که شرح حال او را نوشته اند، عمر او را از یکصد و ده سال کمتر نگفته اند و تا یکصد و پنجاه و هفت سال نیز گفته شده است.

و دیگر از کسانی که تصریح کرده اند معنای مولی در آیه **هِيَ مَوْلَاكُمْ**، **أَوْلَىٰ** و سزاوارتر است، **بُخَارِی** و **أَبُو جَعْفَرٍ طَبْرِي**^۲، و **أَبُو الْحَسَنِ** واحدی در «وسیط»، و **أَبُو الْفَرَجِ** ابن جوزی^۳؛ و **مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ شَافِعِي**^۴، و **سَبْطُ بْنُ جَوْزِي**^۵، و **تَفْتَازَانِي**

۱- «شرح معلمات سبع» روزنی، شرح قصیده لبیدین ربیعۃ انصاری طبع سنگی، ص ۷۸.

شارح معلمات قاضی روزنی: حسین بن أحمد در سنه ۴۸۶ وفات کرده است.

۲- «تفسیر طبری»، ج ۹، ص ۱۱۷.

۳- تفسیر ابن جوزی: «زاد المسیر».

۴- «مطالب السؤل» ص ۱۶.

۵- «تذکره خواص الإئمه» ص ۱۹.

در «شرح مقاصد» نقل از ابو عبیده^۱؛ و ابن صَبَّاح مالکی^۲، و سیوطی^۳، و غیرهم می‌باشند.

شیخ مفید در رساله‌ای که در معنای مَوْلَى تصنیف نموده است؛ و سید مرتضی عَلَم الهُدی در کتاب «شافی»، مَوْلَى را به معنای اَوْلَى گرفته و به همین نهج استدلال بر امامت امیرالمؤمنین — علیه افضل صلوات المصلین — نموده‌اند.

قوشجی در «شرح تجرید الاعتقاد» در شرح قول خواجه نصیرالدین: وَ لِحَدِيثِ الْغَدِيرِ الْمُسَوِّاتِ در تقریر استدلال شیعه گفته است: یکی از معانی مَوْلَى، اَوْلَى در تصرف است خداوند می‌فرماید: مَا وَايَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ یعنی اَوْلَى بِكُمْ. این معنی را ابو عبیده ذکر کرده است؛ و رسول خدا ﷺ فرموده است: اَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بِغَيْرِ اِذْنِ مَوْلَاهَا يَعْنِي بِغَيْرِ اِذْنِ الْاَوْلَى بِهَا وَ الْمَالِكِ لِتُدْبِرَ اَمْرَهَا. و نظیر این در شعر بسیار است.

و بالجمله استعمال مَوْلَى به معنای مُتَوَلَى و مالک امر و اَوْلَى در تصرف در کلام عرب شایع است؛ و از امامان لغت منقول است. و مراد آنست که مَوْلَى اسم است برای این معنی، نه صفت است به مثابه اَوْلَى تا اعتراض نشود که: مَوْلَى از صیغه اسم تفضیل نیست و به معنای تفضیل استعمال نمی‌شود.

والبته در حدیث غدیر باید همین معنی مراد باشد تا با صدر حدیث آنحضرت: اَلَسْتُ اَوْلَى بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ «آیا من اولى و سزاوارتر به شما از شما به خود شما نیستم؟!» مطابقت کند.

قوشجی چون مذهب عامه را دارد، سپس در مقام دفع از استدلال به حدیث غدیر برآمده است؛ ولیکن از جهات دیگر نه از جهت معنای مولی که یکی از آنها اَوْلَى به شیء است.^۴

زَمَخْشَری نیز در تفسیر آیه هِيَ مَوْلَاكُمْ گوید: گفته شده است که معنای آن اَوْلَى بِكُمْ است، و گفتار بُئِد را در شعر شاهد آورده است و به دنبال آن گوید: وَ

۱- ص ۲۸۸.

۲- «الفصول المهمة» ص ۲۷ طبع سنگی، و ص ۲۵ از طبع حروفی نجف.

۳- «تفسیر جلالین».

۴- «شرح تجرید قوشجی» سیزده ورق به آخر کتاب مانده.

حَقِيقَةُ مَوْلَاكُمْ مَخْرَاكُمْ وَمَقْمُنُكُمْ أَيْ مَكَانُكُمْ الَّذِي يُقَالُ فِيهِ هُوَ أَوْلَى بِكُمْ كَمَا قِيلَ: هُوَ مَنَّهُ الْكَرَمُ أَيْ مَكَانٌ لِقَوْلِ الْقَائِلِ: إِنَّهُ الْكَرِيمُ.^۱ «و حقیقت مولاکم یعنی خلیق و جدیر به شماست یعنی محلّ شماست؛ آن محلی که سزاوار است در باره آن گفته شود: آن اولی و البقی به شماست. همچنانکه گفته می شود: او محلّ و مکان کرم است بجای آنکه گفته شود: او کریم است.»

بیضاوی نیز در تفسیر خود عین همین عبارت زمخشری و استشهاد به بیت بُئید را ذکر کرده است؛ و روشن است که: بیضاوی از زمخشری اقتباس کرده است؛ زیرا وفات زمخشری در سنه ۵۳۸ و وفات بیضاوی در سنه ۷۹۱ بوده است. و هر دو نفر آنها احتمال این را که مراد از مَوَلَى در آیه شریفه نَاصِرٌ بُوَدَ باشد داده اند؛ ولی در اینجا هر یک مثالی جداگانه می زنند: زمخشری گوید: و جایز است که مراد هِيَ نَاصِرُكُمْ بوده باشد، یعنی لَا نَاصِرَ لَكُمْ غَيْرَهَا؛ و مراد نفی ناصر است بطور حتم. مثل آنکه می گویند: أُصِيبَ فُلَانٌ بِكَذَا فَاسْتَنْصَرَ الْجَزَعَ. «فلان کس به فلان مصیبت مبتلا شد؛ و از جزع و فرغ یاری طلبید»؛ یعنی یار و معینی غیر از جزع نداشت. و از همین قبیل است گفتار خداوند تعالی: وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ^۲ «جهنمیان اگر استغاثه کنند و فریاد رس خواهند، به فریاد آنها با آبی که همانند فلز گداخته است، خواهند رسید».^۳

و بیضاوی گوید: یا اینکه معنای مولی ناصر باشد بر طریق گفتار عرب که گوید: تَحِيَّةٌ بَيْنَهُمْ ضَرْبٌ وَجِيعٌ يَعْنِي «تَحِيَّةٌ وَ تَهْنِيتِي» که در بین آنها صورت گرفت کتک زدن دردناکی بود».^۴

و خازن در تفسیر آیه هِيَ مَوْلَاكُمْ گوید: یعنی وَلِيكُمْ. و گفته شده است: هِيَ أَوْلَى بِكُمْ؛ آتش به شما سزاوارتر است به جهت گناہانی که در دنیا بجای آورده اید. و معنی این می شود که: آتش همان چیزی است که ولایت بر شما دارد،

۱ و ۳- «تفسیر کشاف»، ج ۲، ص ۴۳۵، طبع اول در مطبعة شرقية.

مَخْرَى وَمَخْرَاةٌ وَ هَمَجْنِيْنٌ مَقْمُنٌ وَ مَقْمَنَةٌ وَ نَبِيْرٌ مَمَانٌ وَ مَمَانَةٌ بِه معنای مَخْلَقَةٌ وَ مَجْدَرَةٌ می باشد اگر گفته شود: هُوَ مَقْمَنٌ أَوْ مَخْرَى أَوْ مَمَانٌ لِكَذَا يَعْنِي جَدِيْرٌ وَ خَلِيْقٌ لِكَذَا.

۲- آیه ۲۹، از سوره ۱۸: كهف.

۴- «تفسیر أنوار التنزیل و أسرار التأویل» بیضاوی، طبع مکتبة الجمهوریة المصریة، ص ۵۵۵.

چون امور شما را تملک کرده است، و شما خودتان را به آتش تسلیم نموده‌اید، پس آتش اؤلی و سزاوارتر است به شما از هر چیزی! و گفته شده است که معنای آیه اینست: **لَا مَوْلَىٰ لَكُمْ وَلَا نَاصِرٌ**، چون هرکس که آتش مولای او باشد، پس مولائی ندارد.^۱

فخررازی با اعتراف به آنکه یکی از معانی مؤلی، اؤلی است، اونهجی دیگر را پیموده است و گفته است که: براین نهج، استدلال شریف مرتضی به آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام نمی‌شود. و ماعین ترجمه عبارات او را در اینجا ذکر می‌کنیم و سپس دراین باره به بحث می‌پردازیم:

او گفته است: درآیه شریفه: **(مَا أَوْلَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)** در لفظ مؤلی در اینجا چند قول است: یکی قول ابن عباس **مَوْلَاكُمْ** یعنی **مَصِيرُكُمْ** و تحقیق این معنی آنست که **مَوْلَى** موضع و محلّ **وَلَى** است. و **وَلَى** به معنای قرب است. و بنابراین معنی اینطور می‌شود که: آتش موضع و محلّ شماست؛ آن محلّی که شما به آن نزدیک می‌شوید و به آن می‌رسید.

دوم: قول گلبی است، او گوید: معنایش اینست که: **أَوْلَىٰ بِكُمْ** آتش اؤلی و سزاوارتر به شماست. و این نیز قول زجاج و فرّاء و أبو عبیدة می‌باشد. و بدان که این معنی معنائی است که ذکر کرده‌اند؛ و تفسیر لفظ **مَوْلَى** نیست؛ زیرا اگر لفظ **مَوْلَى** و لفظ اؤلی در لغت دارای یک معنی باشد؛ باید استعمال هریک از آنها در جای دیگری صحیح باشد. و بنابراین باید صحیح باشد که بگوئیم: **هَذَا مَوْلَىٰ مِنْ فُلَانٍ**، همچنانکه می‌گوئیم: **هَذَا أَوْلَىٰ مِنْ فُلَانٍ**. و همچنین باید صحیح باشد که بگوئیم: **هَذَا أَوْلَىٰ فُلَانٍ**، همچنانکه می‌گوئیم: **هَذَا مَوْلَىٰ فُلَانٍ**. و چون این گفتار باطل است، فلهمذا باید گفت: معنائی که برای مولی ذکر کرده‌اند (اؤلی) معنی و مقصود از رساندن مراد است نه تفسیر لفظ **مَوْلَى**.

و ما براین نکته تنبیه کردیم، چون شریف مرتضی برای امامت علی علیه السلام به گفتار رسول خدا: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ** تمسک کرده است و گفته است:

۱- «أَبَابُ التَّوَالِي فِي مَعَانِي التَّنْزِيلِ»، تفسیر علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به خازن،

مطبعة مصطفى محمد، ج ۷، ص ۲۹.

یکی از معانی مَوْلَى، اَوْلَى است. و برای اثبات مدّعی خود به گفتار ائمه لغت در تفسیر آیه هِيَ مَوْلَاكُمْ استدلال نموده است؛ که آنان گفته اند: معنای مَوْلَى، اَوْلَى است. و چون ثابت شد که لفظ مَوْلَى می تواند متحمل معنای اَوْلَى باشد، واجب است که در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ حمل بر آن کنیم. زیرا بعضی از معانی دیگری ثبوت آن در باره علی واضح است همچون ابن عمّ و ناصر؛ و یا انتفائش واضح است همچون مُعْتِق و مُعْتَق؛ و در صورت اول إرادة آن موجب بیهودگی و لغویت است؛ و در صورت دوم موجب کذب و خلاف واقع. انتهی کلام سید مرتضی.

سپس گوید: و چون ما با دلیل اثبات کردیم که گفتار این جماعت از اهل لغت در اینجا، معنی و مرادی است که ذکر شده است، نه تفسیر و معنای حقیقی آن؛ در این صورت استدلال به آیه هِيَ مَوْلَاكُمْ برای اثبات مذهب سید مرتضی ساقط می شود.

و در آیه وجه دیگری نیز متصور می شود؛ و آن اینست که بگوییم: معنای هِيَ مَوْلَاكُمْ، لَا نَاصِرَ لَكُمْ است. چون کسی که آتش مولای او باشد بنابراین مَوْلَى ندارد؛ همچنانکه گفته می شود؛ نَاصِرُهُ الْخِذْلَانُ وَ مَعِينُهُ الْبُكَاءُ (ناصر او عدم موفقیت است؛ و یار و معین او گریه است) یعنی ناصر و معینی ندارد.

و آنچه موجب تأیید و تقویت این وجه است، گفتار خداست که می فرماید: وَ اَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ.^۱ «و بدرستی که کافران مَوْلَى ندارند». و نیز گفتار خداست که می فرماید: يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ^۲ و^۳. «به فریاد دوزخیان با آبی که همانند فلز گداخته است، رسیده می شود».

علامه آمینی — رحمه الله علیه — بعد از بیان و نقل بیشتر از قسمت هائی را که ما از فخر رازی نقل کردیم، گفتاری را از او از کتاب «نهاية العقول» نقل می کند، که او گوید: تصرف واضح لغت در الفاظ و کلمات فقط در مفردات است نه در جمل ترکیبیه؛ مثلاً لفظ انسان را برای معنای منظوری وضع کرد، و

۱- آیه ۱۱: از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه وآله.

۲- آیه ۲۹، از سوره ۱۸: كهف.

۳- «تفسیر مفاتیح الغیب» مشهور به تفسیر فخر رازی، ج ۸ ص ۱۳۱.

لفظ حیوان را برای معنای منظور دیگری. و ما چون نسبت حیوان را به انسان دادیم و گفتیم: **الْإِنْسَانُ حَيَوَانٌ** این نسبت مربوط به وضع نیست بلکه عقلی است. و بنابراین اگر لفظ **مَوْلَى**، و لفظ **أَوْلَى** دارای یک معنی باشند بدون زیاده و نقصان، ما باید در ترکیب‌های کلام بتوانیم هریک را به جای دیگری بگذاریم. چون دانستیم که نسبت مربوط به وضع نیست؛ بلکه فقط کلمات مفرد راجع به وضع است. و چون نمی‌توانیم لفظ **مَوْلَى** را به جای **أَوْلَى** بگذاریم و نه بالعکس؛ فلذا باید بگوئیم **مَوْلَى** و **أَوْلَى** دو معنای جداگانه دارند.^۱

و نیز گوید: رازی در سخن دیگرش پا را از این مرحله فراتر نهاده و سخن خود را حق پنداشته، و در کتاب «نهایة العقول» خود گفته است که: **أحدی از علماء علم نحو و لغت، آمدن صیغه مَفْعَل را که برای زمان، و یا مکان، و یا برای حدث مصدری است، به معنای أَفْعَل که صیغه‌ای است که إفادة تفضیل و برتری می‌کند ذکر نکرده‌اند.**

و براین گفتارش، قاضی عَضُدِ اِجِی در «مَوَاقِف»؛ و شاه صَاحِبِ هِنْدِی در «تُحْفَةُ اِثْنَاءَ عَشْرِيَّة»؛ و گابلی در «صَوَاقِع»؛ و عَبْدُ الْحَقِّ دِهْلَوِی در «لَمَعَات»؛ و قَاضِی سَنَاءُ اللّهِ پانی‌یتی در «سَيْفِ مَسْئُول»؛ از او پیروی کرده‌اند. و بعضی در انکار چنان مبالغه کرده‌اند که استعمال نشدن صیغه مَفْعَل را به جای أَفْعَل مستند به انکار اهل عربیت نموده‌اند.

اساس این شبهه از رازی است که خود در کتابهای خود بیان کرده و به دیگری نسبت نداده است؛ و این پیروان از او کور کورانه تقلید کرده و به هر جا و به هر قدر که می‌توانستند در ضعف دلالت حدیث طبق مرام و منظور امامیه، کوشیده‌اند.

و بر همین اصل شاه وَلِيُّ اللّهِ صَاحِبِ هِنْدِی در «تُحْفَةُ اِثْنَاءَ عَشْرِيَّة» گفته است که: دلالت حدیث غدیر بر امامت وقتی تمام است که **مَوْلَى** به معنای وَلِی آید با آنکه صیغه مَفْعَل به معنای صیغه فَعِيل نیامده است.

و بنابراین می‌خواهد نصوصی را که اهل لغت در آمدن **مَوْلَى** به معنای وَلِی

۱- ما مختصر و محصل از کلام رازی را آوردیم، نه عین کلمات او را.

نموده اند، انکار کند با آنکه می دانیم **مَوْلَى** به معنای **وَلِیّ** **أَمْر**، در باره **وَلِیّ** زن، و **وَلِیّ** یتیم، و **وَلِیّ** بنده، و ولایت سلطان، و **وَلِیّ** عهد، و نظایر اینها در لغت و محاورات استعمال فراوان دارد.

علامه امینی با اصراری هرچه تمامتر در مقام دفع شبهات رازی برآمده؛ و در صدد است که معنای حقیقی و اصلی کلمه **مَوْلَى** را به **أَوْلَى** به شیء برگرداند. او می گوید: بسیار جای شگفت است از رازی که برای او پنهان مانده است که در حالات مختلفه مشتقات، از جهت لزوم و تعدیه، به حسب صیغه های متفاوت آنها، متحد بودن معنی یا ترادف بین ألفاظ، در جوهریات و حقایق معانی واقع می شود نه در عوارض حادث از أنحاء ترکیب و صرف ألفاظ و صیغه های مختلف آنها. پس اختلاف حاصل در بین کلمه **مَوْلَى** و کلمه **أَوْلَى** به اینکه دومی باید مصاحب با باء استعمال شود و بگوئیم: **أَوْلَى** **بِهِ**؛ و **أَوْلَى** بدون باء و بگوئیم: **مَوْلَى**، راجع به صیغه **أَفْعَل** است از این ماده؛ همچنانکه مصاحبیت با **مِنْ** از مقتضیات همان صیغه است و می گوئیم: **أَوْلَى** **بِهِ** **مِنْ** **فُلَانٍ**. و بنابراین مفاد و معنای **فُلَانٌ أَوْلَى بِفُلَانٍ** با **فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانٍ** واحد است. زیرا در هر دو حال مراد اولویت او از غیر اوست.

همچنانکه صیغه **أَفْعَل** اضافه به تشبیه و جمع، و یا ضمیر آنها بدون أدوات می شود و می گوئیم: **زَيْدٌ أَفْضَلُ الرَّجُلَيْنِ وَأَفْضَلُهُمَا**؛ و **أَفْضَلُ الْقَوْمِ وَأَفْضَلُهُمْ**. و اما اگر بعد از آن مفرد باشد نمی توانیم اضافه کنیم؛ نمی توانیم بگوئیم: **زَيْدٌ أَفْضَلُ عَمْرٍو**؛ و باید با أدوات بیاوریم و بگوئیم: **أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو**. و هیچ عاقلی شگ ندارد که: معنی و مفاد، در جمیع این صیغه های مختلف، واحد است؛ و همچنین در بقیه صیغه های **أَفْعَل** همانند **أَعْلَمُ** و **أَشْجَعُ** و **أَحْسَنُ** و **أَسْمَحُ** و **أَجْمَلُ** و نظائرها.

و برای تأیید کلام خود از گفتار تفتازانی در «شرح مقاصد»؛ و قوشجی در «شرح تجرید» دلیل آورده است که آنها آمدن **مَوْلَى** را در حدیث به معنای **أَوْلَى** انکار نکرده اند؛ و همچنین میرسید شریف جرجانی در «شرح مقاصد» گفتار آن دورا قبول کرده؛ و زیاده بر آنها مناقشه قاضی **عَضُد** را به اینکه **مَفْعَل** را به معنای **أَفْعَل** کسی ذکر نکرده است، رد کرده است، با این پاسخ که: **مَوْلَى** به معنای

مَوْلَى وَمَالِكٍ أَمْرٍ وَأَوْلَى بِهِ تَصَرَّفٌ، در کلام عرب شایع؛ و از امامان لغت منقول است.

و ابن حَجَر در «صواعق» ص ۲۴ با سرسختی او در رد استدلال به حدیث غدیر؛ آمدن مَوْلَى را به معنای أَوْلَى به شیء قبول دارد، ولیکن مناقشه او در اینست که آیا اولویت در جمیع امور است و یا در بعضی از جهات؟ آنگاه احتمال اخیر را اختیار کرده است. و نسبت فهم این معنی را از حدیث، به شَيْخَيْن: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ داده است، که به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: أَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ.

و شیخ عبدالحق در «لمعات» خود این معنی را از ابن حَجَر حکایت کرده است. و شیخ شهاب الدین أحمد بن عبدالقادر شافعی در «دَخِيرَةُ الْمَالِ»، از ابن حَجَر پیروی کرده و گفته است: التَّوَلَّى: الْوَلَايَةُ وَأَنَّ صَدِيقَ وَنَاصِرَ وَأَوْلَى بِهِ پِروى وَ نَزْدِىكِى است؛ مانند گفتار خداوند تعالی: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ؛ (سزاوارترین مردم به ابراهیم، آن کسانی هستند که از او متابعت می کنند). و این همان معنایی است که عمر از حدیث فهمید، چون حدیث را شنید گفت: هَنِئِئًا يَأْتِنُ أَبِي طَالِبٍ! أَمْسَيْتَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ. انتهی کلام ابن حَجَر.

و شریف سید مرتضی از ابوالعباس مُبَرِّد نقل کرده است که: اصل يَأْوِلِي، اللَّيْدِي هُوَ أَوْلَى وَ أَحَقُّ بُوْدَهُ است و همچنین است مَوْلَى.

و أَبُو نَضْرٍ قَارَابِي جوهری در «صحاح اللُّغَةِ» در ماده وَلِي در شرح بیت لُبَيْد گوید: مراد لُبَيْد این بوده است که: أَوْلَى مَوْضِعٍ يَكُونُ فِيهِ الْخَوْفُ. و أبوزكريّا خطیب تبریزی، در شرح «دیوان حماسه» ج ۱ ص ۲۲ در قول جعفر بن علبه الحارثی:

أَلْهَفِي بِقُرَى سَحْبَلٍ^۲ حِينَ أَحْلَبْتُ
عَلَيْنَا الْوَلَايَا وَالْعَدُوَّ الْمُبَاسِلُ

۱- آیه ۶۸. از سوره ۳: آل عمران.

۲- در «الغدیر» أَلْهَفِي بِقُرَى سَحْلٍ آورده است، و چون معنای صحیحی نداشت، و به شرح «دیوان حماسه» در گفتار جعفر بن علبه الحارثی مراجعه شد، در آنجا به أَلْهَفَا بِقُرَى سَحْبَلٍ ضبط کرده بودند، فلهدا ما طبق آن در متن آورده و ترجمه نمودیم. در آنجا آورده است: «همزه حرف نداء است. و لَهْفَا منادی است با حذف یاء و یا بدون آن. و قُرَى- باضم قاف و تشدید راء مفتوحه- اسم زمینی است، و یا به معنای اجتماع است. و سَحْبَلٍ مکان واسع است. و ولایا جمع ولیة مؤنث ولی به معنای قریب، یا

«ای حسرت اَسف انگیز من! ای کاش بودی و می دیدی که در سرزمین قُرَیّ که در بیابان واسعی است، چگونه زنان نزدیک به من — و یا ضعفاء و عشایر و قبایل — با دشمنان قهار و متجاوز دست به دست هم داده، و یکدیگر را در شوریدن به حریم مایاری کردند»، از جمله معانی هشگانه مؤلّی را وَلِیّ و أَوْلَى به شئی شمرده است. و از عُمَر بن عبد الرَّحمن فارسی قزوینی در «کَشْفُ الْکَشَافِ» در بیت لُبَید گوید: مَوْلَى الْمَخَافَةِ یعنی أَوْلَى وَ أُخْرَى بِأَنْ یَكُونَ فِیهِ الْخَوْفُ. و سبط ابن جوزی در «تذکره» ص ۱۹ أَوْلَى را یکی از معانی ده گانه ای شمرده است که به علماء عَرَبِیّت استناد داده شده است. و همانند سبط ابن جوزی، ابن طلحه شافعی است که در کتاب «مَطَالِبُ السُّؤْلِ» ص ۱۶ أَوْلَى را در طلیعه معانی وارده در کتاب خود آورده است؛ و از او شَبَلنجی در کتاب «نُورُ الْبَصَارِ» ص ۷۸ پیروی کرده و این معنی را نسبت به علماء داده است؛ و دو شارح مُعَلَّفَاتِ سَبْعَ: عبد الرَّحیم بن عبد الکریم؛ و رشید نبی در بیت لُبَید گفته اند که: مرا از وَلِیِّ الْمَخَافَةِ: الْأَوْلَى بِالْمَخَافَةِ است.^۱

باری، مرحوم آمینی پافشاری می کند در اینکه اصل معنای لغوی مَوْلَى، أَوْلَى است، و حتی در بقیّه معانی بیست و ششگانه مَوْلَى یکایک بحث می کند و آنها را به أَوْلَى بر می گرداند. و فخر رازی و پیروانش نیز پافشاری دارند در اینکه معنای اصلی مَوْلَى، أَوْلَى نیست و صیغه مَفْعَل به جای أَفْعَل تَفْضِیل نیامده است؛ و بنابراین از حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ همچنانکه سیدمرتضی در «شافی» استدلال بر امامت کرده است، نمی توان استفاده نمود.

به نظر حقیر این هر دو دانشمند در تضارب و تخصصی که با هم دارند دچار اشتباه شده اند. أمّا فخر رازی، به جهت آنکه با فرض آنکه معنای حقیقی مَوْلَى، أَوْلَى نباشد؛ ولیکن به اعتراف او در محلّ و موضع أَوْلَى استعمال می شود.

کنایه از زنان است، و یا به معنای ضعفاء که یار و کمک اغنیاء هستند، و یا به معنای عشایر و قبایل. و ممکن است مَوَالِی روایت شده باشد که به معنای بنی اعمام است. آنگاه گوید: مَوْلَى برای چند معنی استعمال می شود: برای عبد، و سید، و پسرعمو، و داماد، و همسایه، و هم سوگند، و ولی، و اَوْلَى به شئی».

۱ — مختصر و محضّل گفتار آمینی (ره) در «الغدیر» ج ۱ ص ۳۵۱ تا ص ۳۶۲.

و همین قدر برای استدلال امامیه کافی است. و از استدلال سید مرتضی نیز بیشتر از این به دست نمی آید. او می گوید: یکی از معانی **مَوْلَى**، **أَوْلَى** است، و چون بقیه معانی **يَابِتُّنُ الثُّبُوتِ** و **يَابِتُّنُ الْكُذْبِ** است پس باید معنای مراد و مقصود از این حدیث **أَوْلَى** باشد. و این استدلال صحیح است.

و اما علامه امینی، به جهت آنکه ما دلیلی نداریم که معنای **مَوْضُوعٌ** له و حقیقی **مَوْلَى**، **أَوْلَى** است؛ بلکه دلیل برخلاف آن داریم. فلذا برای اثبات عقیده امامیه نیازی هم به این تطویل و خط مشی نیست. ما از راه ساده و آسان از حدیث غدیر اثبات ولایت و امامت می کنیم، و از استشهادات فخر رازی به عدم آمدن بعضی از صیغ به جای دیگری نیز در فراغ خواهیم بود. و برای روشن شدن این موضوع به دو مقدمه نیاز داریم:

مقدمه اول: اختلاف ألفاظ و صیغه های مختلف، برای إفاده معانی متفاوت است، و گرنه وضع کلمات مختلفه و صیغه های متفاوت غلط و عبث بود؛ و بر همین اصل بسیاری برآند که اصولاً ألفاظ مترادفه در لغت نیامده است، و آنچه به نظر مترادف می رسد، و یا اهل لغت در کتب خود به عنوان مترادف ضبط کرده اند، در حقیقت مترادف نیستند و برای یک معنای مشترک در جمیع جهات وضع نشده اند، بلکه در هر یک از آن معانی خصوصیتی است که به لحاظ آن خصوصیت، لفظ را برای آن وضع کرده اند؛ گرچه هر دو لفظ و یا چند لفظ در انطباق با معانی مشترکه بین آنها اشتراک داشته باشند. مثلاً انسان و بشر که مترادف به نظر می آیند، برای حقیقت معنای انسان وضع شده اند، ولیکن بشر به ملاحظه اینکه انسان دارای بشره و پوست است، در مقابل ملک و جن که بشره ندارند؛ و انسان به ملاحظه اینکه موجودی است دارای انس و یا دارای فراموشی؛ اگر از انس و یا نسی (نسیان) مشتق شده باشد. و به همین جهت در قرآن کریم انبیاء به مردم می گویند: ما بشری مانند شما هستیم؛ یعنی دارای پوست و بشره هستیم.

قَالَ لَهُمْ رَسُولُهُمْ إِنَّا نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ. ۱ «رسولان به آن قومی که بعد از

۱- آیه ۱۱، از سوره ۱۴: ابراهیم.

نوح آمده بودند، گفتند: ما نیستیم مگر بشری همانند شما! ﴿فَلْإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^۱ بگو (ای پیغمبر) اینست و غیر از این نیست که من بشری هستم همانند شما که به من وحی می شود که خداوند شما خداوند یگانه است».

چون در این محاورات، کافران رسالت رسول را از کسی که انسان باشد و دارای پوست و بشره باشد یعنی طبیعی و مادی باشد، انکار داشتند. و یا حضرت مریم به فرشته آسمانی می گوید: چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که بشری خود را بابدن من مس نکرده است؛ و من زن فاجره ای نیستم! قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا^۲ زیرا که لازمه پسر آوردن و حامله شدن تماس با انسانی است که دارای پوست و بشره باشد، نه نفس ملکوتی انسان.

و بنابراین گفتار، صیغه مَفْعَل برای حدث و یا برای زمان و یا برای مکان وضع شده است، و صیغه أَفْعَل برای إفادة برتری و مزیت. و این دو معنای مختلفی است گرچه در اصل معنای مشترک که از آن اشتقاق یافته اند مشترک باشند. فعليهذا فخر گفته است که: خلیل و همقطاران او معنای اُولَى را در کتب خود ذکر نکرد ه اند.^۳ و میرسید شریف در «شرح مواقف» گفته است: هیچیک از ائمه لغت صیغه مَفْعَل را به معنای أَفْعَل ذکر نکرده اند. و گفتار خداوند تعالی: وَ مَا أَوَّكُنَا النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ یعنی مَقَرُّكُمْ وَمَا إِلَيْهِ مَالِكُمْ وَعَاقِبَتُكُمْ. و به همین جهت در ذیل آن فرموده است: وَبَسَّ النَّصِيرُ^۴ یعنی بد بازگشتی است.

و بنابراین چه گفته شده، استفاده می شود که: اراده معنای اُولَى از لفظ مَوَالَى که در بسیاری از تفاسیر آمده است، بنا بر رسانیدن معنی با ألفاظی است که در بسیاری از جهات با معنای حقیقی آن لفظ مناسبت دارد گرچه معنای حقیقی آن نباشد. و این روش در بسیاری از کتب لغت نیز دیده می شود، که معانی حقیقیه

۱- آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: کهف.

۲- آیه ۲۰، از سوره ۱۹: مریم.

۳- «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۵۹.

۴- «شرح مواقف» ایچی، ص ۶۱۲.

را تنها بیان نمی کنند بلکه آنها را و موارد استعمال ألفاظ را مجموعاً ذکر می کنند.

مقدمه دوم: حمل بردو قسم است: **أُولَى ذَاتِي** و **شَايِع صَنَاعِي**.

مراد از حمل **أُولَى** بیان اشتراک دو اسم است در یک مفهوم؛ یعنی می خواهیم بگوئیم: مفهوم محمول با مفهوم موضوع اتحاد دارند مثل: **الْإِنْسَانُ حَيَوَانٌ نَاطِقٌ** که بین مفهوم انسان، و مجموع حیوان ناطق تفاوتی نیست.

و مراد از حمل **صَنَاعِي** بیان اشتراک دو مفهوم است در یک مصداق؛ یعنی می خواهیم بگوئیم: مفهوم محمول با مفهوم موضوع، در مصداق و تحقق خارجی اشتراک دارند گرچه آن دو مفهوم با هم مشترک نباشند؛ مثل **زَيْدٌ إِنْسَانٌ**؛ و **زَيْدٌ قَائِمٌ**. در اینجا مفهوم انسان با زید درخاج متحد شده؛ و براین موجود خارجی هر دو مفهوم صادق است. و مفهوم قائم و زید نیز متحد شده و بنابراین، این موجود خارجی منطبق علیّه هر دو مفهوم قائم و زید است.

حال که این دو مقدمه روشن شد می گوئیم: بدون شک مفهوم **صِيغَةُ مَفْعَلٍ** با مفهوم **صِيغَةُ أَفْعَلٍ تَفْضِيلٍ** اختلاف دارند؛ ولیکن چه بسا در مصداق متحد باشند. و علیهذا اگر گفتیم **فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانٍ** و از مولى، **أَفْعَلٌ تَفْضِيلٍ** را اراده کردیم، در اینجا به حمل شایع **صَنَاعِي** صحیح است، و اگر گفتیم **مَوْلَى أُولَى** باز به حمل شایع صحیح است.

و اگر گفتیم: **فُلَانٌ لَيْسَ مَوْلَى فُلَانٍ**، و مراد از **مَوْلَى** **أَفْعَلٌ تَفْضِيلٍ** بود، باز به حمل شایع صحیح است. و نیز اگر گفتیم: **مَوْلَى لَيْسَ أُولَى** به حمل شایع صحیح نیست؛ ولی به **أُولَى** صحیح است؛ چون آن دو با هم متحد المفهوم نیستند. همچنانکه **زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ** بنابه حمل شایع صحیح نیست؛ ولی به حمل **أُولَى** صحیح است؛ در صورتی که زید در خارج قائم باشد.

از آنچه بیان شد، معلوم شد که هریک از **فخر رازی** و **علامه امینی** در یک طرف از بحث قرار گرفته و اثبات چیزی را می کنند که نباید اثبات کنند؛ و نفی چیزی را می نمایند که نباید نفی نمایند.

فخر رازی می گوید: **مَوْلَى**، **أُولَى** نیست. این به حسب حمل **أُولَى** ذاتی درست است ولی به حسب حمل شایع غلط است؛ زیرا ما درصدد اثبات اتحاد

میان مفهوم آنها نیستیم بلکه مثل زَيْدٌ اِنْسَانٌ اتحاد وجودی آنها را در خارج می طلبیم؛ و این معنی با حمل شایع هم تمام می شود، زیرا برای اثبات ولایت اتحاد مصداقی و خارجی معنای مَوْلَى با معنای اَوْلَى کافی است. ولی فخر رازی از عدم اتحاد بین دو مفهوم می خواهد عدم اتحاد بین دو مصداق را نتیجه بگیرد؛ و بر همین اساس تمسک سید مرتضی را باطل پنداشته است. و این کلام اشتباه است.

علامه امینی می گوید: مَوْلَى، اَوْلَى است. این به حسب حمل شایع صناعی درست است، ولی به حسب اولی ذاتی اشتباه است، زیرا بین دو مفهوم آنها اتحادی نیست. و همان اتحاد مصداقی برای ما کافی است. ولی علامه امینی از اتحاد بین دو مفهوم می خواهد اتحاد بین دو مصداق را نتیجه بگیرد و بگوید: چون دو مفهوم یکی است، پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خارج با مفهوم اولویت منطبق است. و این کلام اشتباه است، زیرا برای اتحاد مصداقی نیاز به اتحاد مفهومی نداریم. بگذار دو مفهوم مَوْلَى و اَوْلَى با هم تفاوت داشته باشند، و اسم مکان با اَفْعَل تفضیل متفاوت باشد، ولی بعد از اتحاد مصداقی و حمل شایع و انطباق معنای اَوْلَى بر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خارج، بعد از عدم امکان انطباق بقیه معانی دیگر که برای مَوْلَى ذکر شده است، امامت برای آنحضرت ثابت است؛ و راه گریزی برای منکران ولایت نخواهد بود.

و از آنچه تا به حال بیان شد معلوم شد که حقیقت لفظ مَوْلَى در نزد علامه امینی به معنای اَوْلَى است و سزاوارتر به چیزی. ولی در نزد حقیر حقیقت آن، اسم مکان است برای موضعی که حقیقت ولایت در آن باشد. و ولایت کما اینکه کراراً بیان شده است، ارتفاع حجاب بین دو چیز است بطوریکه فاصله ای میان آن دو چیز غیر از خود آن دو چیز نباشد. و تمام معانی که برای مَوْلَى و وَلَى و اَوْلَى و غیرها ذکر شده است بواسطه این معنی است که در هر یک از مصادیق بواسطه انطباق این معنی بر آن، استعمال می شود. وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ یعنی شهادت می دهم که علی به مقام و درجه ای رسیده است، و در موقع و منزلتی قرار گرفته است که در مقام عبودیت محضه بین او و بین خداوند هیچ حجاب و فاصله ای نیست. اینست معنای ولایت کامله، و اینست معنای عبودیت تامه. اَللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ

الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَتِهِ. در این مقام ولایت که تجلی گاه تمام صفات و أسماء کلیة الهیة، و منشأ ظهور جمال و جلال است قرار گرفته، آئینه و آیتی است عظیم: خودنمایی ندارد، خدانمائی دارد، از خدا می گیرد، و به ما سوی الله إفاضه می کند.

اینجاست که بدون اختیار، این بیت عارف کامل ابن فارض مصری بر زبان جاری می شود:

فَكُلُّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهَا مُعَاوَزَةٌ بَلْ حُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةٍ ۱

«تمام زیبایی ها و محاسنی که در عالم، در هرملیح و در هرملیحه ای هست همه از او گرفته شده، و بدین زیباییان به عنوان عاریت سپرده شده است.»
در اینجا چه نیکوست داستانی را که شیخ تفسیر: أبوالفتح رازی — أعلى الله تعالی مقامه الشریف — آورده است ذکر کنیم:

«آنگه اشارت کرد به امیرالمؤمنین علی، و او را بخواند و با خود بر آن منبر برد، و دوبازوی او گرفت و او را برداشت و بگردانید، و بر مردمان عرض کرد چنانکه عروس را جلوه کنند حَتَّى رَأَى النَّاسُ بَيَاضَ إِنْطِطِهِمَا: تا مردمان سفیدی زیر بغل هردو بدیدند. و ساعتی خاموش می بود. چنین گویند که: شبلی در روز غدیر نزدیک یکی از معروفان شد از علویان، و او را تهنیت کرد، آنگه گفت: یَاسَيِّدِي تودانی تا اشارت در آن چه بود که جدت دست پدرت گرفت، و برداشت و سخن نگفت؟! گفت: ندانم.

گفت: اشاره بود به آنکه زنانی که از جمال یوسف بیخبر بودند زبان ملامت در زلیخا دراز کردند و گفتند: اِمْرَأَةٌ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. او خواست تا ظرفی از جمال یوسف به ایشان نماید، مهمانی ساخت و آن زنان را بخواند؛ و در خانه دو در بُرد؛ و بنشانند؛ و یوسف را جامه‌آء سفید در پوشیده و گفت: برای دل من از این خانه در رو، و به آن در بیرون شو! و ایشان را گفت: من می خواهم تا این دوست خود را به یکبار بر شما عرض کنم؛ برای دل من هر کدام به او مَبَرَّتِي کنید!

۱ — «دیوان ابن فارض»، تائیه کبری، ص ۷۰؛ بیت ۲۴۲ از تائیه.

گفتند: چه کنیم؟! گفت: هریک را کاردی و تُرنجی به دست می دهم؛ چون آید، هریک پاره ترنج ببرید و به او بدهید! گفتند: چنین کنیم. چون او از درخانه درآمد و چشم ایشان بر جمال او افتاد، خواستند که ترنج ببرند، دست ها بسریدند از دهش و حیرت. چون او برفت، گفتند: حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.

گفت: دیدید! این آنست که شما زبان ملامت بر من دراز کردید، به سبب این؛ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ.

رسول ﷺ هم اشارت کرد گفت: این مرد آنست که اگر وقتی در حق او سخنی گفتم، شما را خوش نیامد زبان ملامت دراز کردید؛ امروز بنگرید تا خدای تعالی در حق او چه گفت؟ او را چه پایه نهاد؟ و چه منزلت داد؟ آنگه گفت: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! نه من به شما از شما اولای ترم؟! قالوا: بلى. تقریر کرد، تا اقرار دادند. چون همه اقرار دادند، بی فضلی و تراخی

گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاَهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاَهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. هر که من مولای اویم علی مولای اوست؛ بار خدایا هر که او را دوست دارد دوستش دار! و هر که او را دشمن دارد تو او را دشمن دار! و هر که ناصر او باشد ناصرش باش؛ و هر که خاذل او باشد مخذولش دار! آنگه گفت: اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟! بار خدایا برسانیدم؟ آنگه اصحاب را گفت: شنیدید که آنچه خدا گفت برسانیدم؟! گفتند: بلی!

گفت: اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ بار خدایا گواه باش برایشان! تا آخر داستان. ۱. ملای رومی در این باره گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولانهاد
گفت: هر کس را منم مولا و دوست	ابن عم من علی، مولای اوست
کیست مولا، آن که آزادت کند	بند رقیبت زیایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان را زانبیا آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید ۲

۱- «تفسیر رُوْحُ الْجَنَانِ وَ رُوْحُ الْجَنَانِ»؛ مشهور به تفسیر ابوالفتح رازی طبع مظفری ج ۲ ص ۱۹۲.

۲- «مثنوی» طبع میرخانی، ج ۶، ص ۶۴۱، س ۲۳.

دوم شاهد و دلیل بر اینکه مراد از مَوْلَىٰ در حدیث غدیر، امامت و ولایت کتبه است، گفتار رسول خدا ﷺ است قبل از بیان این فقره از خطبه، به اینکه مردم را مخاطب قرار داده و به این طریق استفهام تقریری پرسش نمود: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ آیا من از خود شما به نفوستان از جهت اختیار و اراده و مولویت و تصرف در امور و سایر جهات نزدیکتر به شما نیستم؟! همه گفتند: آری. و بر این پایه و اساس، آنحضرت گفتار خود را تفریع کرد که: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ «پس بنا بر این هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست».

و چون عبارت آنحضرت: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ نتیجه و متفرع از آیه کریمه قرآن است که: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛^۱ ولایت پیغمبر بر مؤمنان از ولایت خود آنها به نفوسشان بیشتر است؛ و این ولایت بدون شک، اولویت من جمیع الجهات است روحاً و جسماً، ظاهراً و باطناً، دیناً و دنیاً؛ فعلیها مراد از استفهام تقریری رسول الله در گفتارشان: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ همین گونه ولایت است. و بنا بر این ولایت داده شده به امیرمؤمنان در مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ نیز همین گونه ولایت خواهد بود.

این جمله استفهامیه رسول الله را همانند خود حدیث ولایت، علاوه بر قاطبه علماء شیعه، اعلام و حُفَاطِ أَهْلِ سُنَّتِ هَمَانْدِ أَحْمَدِ بْنِ حَنْبَلٍ، ترمذی، ابن ماجه، نسائی، طبری و طبرانی، ابوحاتم، دارقطنی، ذهبی، حاکم، ابونعیم، ثعلبی، بیهقی، خطیب، حسکانی، ابن مغازلی، سجستانی، خوارزمی، ابن عساکر، بیضاوی، ابن اثیر، ابوالفرج، تفتازانی، حتموی، گنجی، ایجی، ابن صباغ، ابن حجر، سیوطی، و بسیاری دیگر از آنها در کتب خود ذکر کرده اند. و تعداد اسامی این بزرگان اهل سنت را که در کتب خود آورده اند، علامه امینی به شصت و چهار نفر بالغ گردانیده است.^۲

و بنا بر این، خود این مقدمه استفهامیه نیز مستقلاً به حدّ تواتر رسیده است، و بسیاری از صحابه رسول خدا ﷺ که حدیث ولایت را روایت کرده اند منضمّاً

۱- آیه ۶، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۷۱.

با این مقدمه بوده است.

حال می‌گوئیم: مراد از مَوْلَى در حدیث ولایت همان اَوْلَى در مقدمه این خطبه در استفهام رسول الله است. و به عبارت دیگر اَلْسْتُ اَوْلَى بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ و فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ یک معنی دارد، و گرنه جمله اَوَّل از دوم جدا، و بدون ربط و محتوی، و از درجه بلاغت ساقط می‌شد.

و شاهد بر این مطلب آنکه بسیاری از اعلام که روایت را بیان کرده‌اند— همانطور که در مطاوی گفتار در ضمن دروس سابق دیدیم— به این عبارت بیان کرده‌اند که: بعد از استفهام و تقریر، رسول خدا فرمود: اَلَا فَمَنْ كُنْتُ اَوْلَى بِه فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و این جمله به صراحت، پیوند دو جمله استفهامیه و اخباریه رسول الله را می‌رساند.

حافظ أبو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اِصفهانی در کتاب «مَرْجُ البَحْرَيْنِ» بعد از نقل مقدمات خطبه غدیر، می‌گوید: رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا وَ اَوْلَى بِه مِنْ نَفْسِه فَعَلِيٌّ وَلِيًّا: «هر کس که من ولیّ او هستم و از خود او به نفس او ولایتم بیشتر است، پس علی بن ابیطالب ولیّ اوست».

و سبط ابن جَوَزی بعد از آنکه معنای اَوْلَى را در حدیث غدیر ترجیح می‌دهد، می‌گوید: مراد از مَوْلَى در حدیث، اطاعت مخصوص و اَوْلَى است؛ و معنای آن این می‌شود که: مَنْ كُنْتُ اَوْلَى بِه مِنْ نَفْسِه فَعَلِيٌّ اَوْلَى بِه.^۱ و ابن طلحه شافعی می‌گوید: جماعتی برآند که مراد از حدیث، اَوْلَوِيَّت است.^۲

و از آنچه گفته شد به دست می‌آید عدم صحّت آنچه بعضی از عامّه گفته‌اند که: دلالت تقدیم اَلْسْتُ اَوْلَى بِكُمْ بر من كُنْتُ مَوْلَاهُ بر ولایت تامه و امامت وقتی تمام است که در دنبال حدیث، دعای رسول الله: اَللّٰهُمَّ وَا لِ مَنْ وَا لَاهُ، و عَادَا مَنْ عَادَاهُ نباشد، زیرا که معنای این فقره آنست که: «بار پروردگارا دوست بدار کسی

۱— «تذكرة الخواص» ص ۲۰.

۲— «مطالب السؤل» ص ۱۶.

را که علی را دوست دارد! و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد! و این دعای رسول الله بر دوستی دوستان علی که به لفظ وَالِ آمده است قرینه می شود برای آنکه مراد از مَوْلَى نیز دوست و مُحَبِّب است. و در اینصورت دلالت حدیث بر ولایت تمام نیست.

این استدلال صحیح نیست، زیرا که مبتنی است بر آنکه مراد از اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ دوستی و محبت و یا نصرت باشد. و اینطور نیست، بلکه مراد همان معنای حقیقی ولایت است. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ معنایش آنست که: بار پروردگارتو ولایت کسی را بر عهده بگیر که او ولایت علی را بر عهده دارد! و از کسی سرپرستی و حمایت کن که او در تحت سرپرستی و جماعت علی درآمده است! و صاحب اختیار کسی باش که او علی را صاحب اختیار گرفته است! زیرا همانطور که گفتیم ولایت رفع حجاب است، و نسبت به طرفین لفظ مَوْلَى و وَلِی استعمال می شود؛ و تصریف فعل نیز در هر دو طرف واقع می شود. کلمهُ وَالِ که أمر است یعنی تو ولایت را بر عهده داشته باش، و وَالَاهُ که صیغه ماضی است یعنی در تحت ولایت او درآمده است.

پس این فقره از دعای حضرت رسول الله، علاوه بر آنکه منافاتی با ولایت در مقدمه و حدیث ندارد، مُؤَيَّد و مُسَدَّد آنست.

زیرا اولاً به صیغه عموم، ولایت علی را بر همه مردم واجب کرده است و همه را به پیروی و اطاعت فرا خوانده است. و این معنی با ولایت سازگار است نه با معنای محبت و یا نصرت.

و ثانیاً برای تشبیت امامت و ولایت او همه مردم را امر به مساعدت نموده است، تا موانع را از سر راه بردارد. و معلوم است که امامت منصب عامی است که نیاز به مساعدت و اطاعت مردم دارد؛ و گرنه محبت و نصرت عمومیتش، اینهمه احتیاج به تأکید و اصرار ندارد.

و ثالثاً از این فقره می توان بر عصمت آنحضرت استدلال کرد، زیرا دعوت عامه مردم بدون قید و شرط به لزوم تَسَوُّلِ و نُصْرَتِ، و به بیزاری از عداوت، و تنها گذاردن و اعتنا به اوامر و نواهی ننمودن، بدون تحقق معنی و حقیقت عصمت، معنی ندارد.

و از آنچه گفته شد معلوم می شود که عِدْل و قرینه قرار دادن جمله وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ (دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند) برای جمله: وَالِ مَنْ وَالَاهُ نیز دلیل بر معنای محبت و نصرت از کلمه وَالِ مَنْ وَالَاهُ نمی باشد، زیرا طبعاً از لوازم عدم ولایت و دوری، پیدایش خصومت و دشمنی است.

و از همه اینها گذشته جملات مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَاللَّهِمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ هَرِيكٌ مُسْتَقَلٌّ و دارای معنای خاصی است، و بر فرض که مراد از وَالِ مَنْ وَالَاهُ محبت و نصرت باشد، ظهور جمله مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ بر ولایت کلیه و امامت خصوصاً با تفریع بر جمله اَلَسْتُ اَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ به جای خود ثابت، و حجیت ظهورات در محاورات و کلمات جای تشکیک نیست.

شاهد و دلیل سوم، جملات و عباراتی است که در خطبه آمده، و هریک از آنها به تنهایی دلالت دارند بر اینکه مراد از کلمه مَوْلَى، امامت است؛ و علیهذا هریک از اینها قرینه برای معنای منظور می باشند:

از جمله رسول خدا ﷺ مردم را دعوت به پیروی از کتاب و عترت می کند، و آن دو را دُونَ قَلْبٍ، یعنی چیز گرانقدر و پسر ارزش می خواند؛ و عدم انفکاک آنها را از هم تا روز قیامت بیان می کند و می فرماید: فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا! وَلَا تَقْضُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا! («شما از کتاب و عترت جلو نیفتید که هلاک می شوید! و کوتاهی نیز از آنها نکنید که هلاک می شوید!») در جلو افتادن و سبقت گرفتن، و همچنین در کوتاهی کردن و گُند آمدن، مگر معنایی جز در موارد اطاعت و لزوم پیروی همانند کتاب خدا معنایی متصور است؟ و لزوم طاعت از آثار امامت است.

و از جمله آنکه رسول خدا ﷺ پس از آنکه از مردم اقرار و اعتراف بر توحید خداوند و رسالت خود گرفت، بدون فاصله ولایت امیرالمؤمنین (ع) را بر آن دو مترتب ساخت. و معلوم است که اقتران ولایت، با رسالت رسول، و توحید حضرت ربوبی، غیر از زعامت و امامت نمی تواند چیز دیگری بوده باشد. رسول خدا ﷺ فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! بِمِ تَشْهَدُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟! قَالُوا: وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ! قَالَ: فَمَنْ وَلِيُّكُمْ؟! قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ

مَوْلَانَا: «ای مردم به چه چیز شهادت می دهید؟! گفتند: شهادت می دهیم که معبودی جز خدا نیست. فرمود: دیگر به چه چیز؟! گفتند: محمد پیامبر خدا و فرستاده اوست. فرمود: پس ولیّ شما کیست؟! گفتند: خدا و رسول خدا مولای ما هستند!»

در این حال پیامبر دست خود را به بازوی علی زد و او را بر روی دست برافراشت و گفت: مَنْ يَكُنِ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ مَوْلَاَهُ فَاِنَّ هَذَا مَوْلَاَهُ: «هر کس که خدا و رسول خدا مولای اوست، پس این علی مولای اوست».

و با مختصر توجّهی در این عبارات، خوب واضح است که: ولایت علی به همان معنی و مفاد ولایت خدا و رسول خداست، و ابدأً انفکاک ندارد، و معنایی دیگر متصوّر نیست؛ و گرنه عبارت لغو، و کلام بیهوده است.

و در عبارت وارده از احمد بن حنبل وارد است که: فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ أَعْلَمُ! قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ. و این جمله آخر را سه بار، و به روایت أحمد حنبل چهار بار تکرار کرد.

«پیامبر گفت: ای مردم! چه کسی ولایتش نسبت به مؤمنین از ولایت آنها به خودشان افزون تر است؟!»

گفتند: خدا و رسول خدا داناترند!

پیغمبر فرمود: خدا مولای من است، و من مولای مؤمنان هستم، و من ولایتیم به مؤمنان از ولایت آنها به خودشان بیشتر است. پس بنابراین، هر کس که من مَوْلای او هستم علی مولای اوست».

باری اقتران و وحدت ولایت، و اتحاد سِنْحِيَةِ اِمَارَتِ و اَوْلُوِيَةِ در این فقرات از خطبه، بین ولایت رسول خدا و ولایت امیر مؤمنان— علیهما أفضل الصَّلواتِ وَالتَّحِيَّاتِ— بدیهی است، و نیاز به تفکیر و تأمّل ندارد.

و از جمله آنکه: پیامبر در ابتدای خطبه می فرماید: كَأَنِّي دُعِيْتُ فَأَجِبْتُ «گویا که مرا خوانده اند و من دعوت حقّ را بیک گفته ام». یا اینکه: يُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأَجِيبَ «نزدیک است که خوانده شوم و من اجابت کنم». یا اینکه: أَلَا وَ

إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمُ» «آگاه باشید که نزدیک است من با شما مفارقت کنم». و یا اینکه يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ «نزدیک است فرستاده پروردگار من بیاید و من اجابت نمایم».

و این نحوه از سخنان می رساند که: از تبلیغ پیامبریک امر بسیار مهمی باقی مانده بود، که آنحضرت می ترسید مرگ او را دریابد، و به این مهم مبادرت نورزد و دین خدا ناقص و رسالت او تمام نشود.

و ما می بینیم که در این خطبه جز سفارش به عترت طاهره و نصب امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - چیز دیگری نگفته است و دستوری دیگری نداده است. و معلوم است که آن امر مهم - که خوف از وصول پیک اجل بدون مبادرت به آن امر را دارد - غیر از مسئله ولایت نیست. و علیهذا آیا می توان برای ولایت که در این خطبه آمده است، با وجود این نگرانی رسول خدا، معنائی غیر از امامت و حکومت اسلام که دنباله امامت و امارت رسول الله است چیز دیگری همانند محبت و نصرت فرض نمود؟ حاشا و کلاً.

و از جمله آنکه پیامبر می فرماید: وَلْيَسْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ «بر تمام حاضران واجب است که این پیام را به غائبان برسانند». اگر مراد از ولایت نصرت و یا محبت بود، با فرض لزوم این دو امر بر مؤمنان که از سابق از کتاب و سنت استفاده شده است، دیگر تأکید و اصرار بر لزوم رساندن این پیام به غائبین، چه معنائی داشت؟ معلوم می شود که این پیام، پیام جدید و مهمی است که اعلانش به غائبان بر عهده حضار است.

بالأخصّ که پیامبر بعد از ابلاغ، خداوند را گواه گرفته و گفتند: اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ! «خداوند! تو برایشان شاهد و گواهی که من تبلیغ این امر را نمودم و پند دادم!» و شاهد گرفتن خداوند را در این مسئله که در این خطبه کراراً و مراراً اللَّهُمَّ اشْهَدْ، اللَّهُمَّ اشْهَدْ آمده است، دلیل بر آنست که امر جدیدی در آن روز حادث شده که تا آن روز نبوده است.

و از جمله گفتار رسول خداست در دنبال حدیث که: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالِ الدِّينِ، وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ، وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: «الله اکبر بر کامل کردن خداوند دین خود را، و بر تمام نمودن نعمت خود را، و بر

رضایت حضرت پروردگار به رسالت من و به ولایت علی بن ابیطالب». و در روایت وارد از شیخ الاسلام حَمَوْنِي: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى تَمَامِ نُبُوتِي وَ تَمَامِ دِينِ اللَّهِ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي»^۱. «الله اکبر بر تمامیت نبوت من، و بر تمامیت دین خدا به ولایت علی پس از من». و از جمله گفتار رسول خداست پس از خاتمه خطبه که هَتُّوْنِي! هَتُّوْنِي! إِنَّ اللَّهَ خَصَّنِي بِالنُّبُوتِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ! «به من تهنیت بگوئید! به من تبریک بگوئید زیرا که خداوند مرا به نبوت، و اهل بیت مرا به امامت اختصاص داده است».

و صریح عبارت، امامت اهل بیت و در مقدم ایشان علی بن ابیطالب علیهم السلام است. و معلوم است که تشکیل مجلس و خیمه جداگانه برای عرض تهنیت و تبریک گفتن، و امیرالمؤمنین را در آن خیمه برای جلوس به عنوان اِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ: امیرمؤمنان و پاسخگوی مردم نشانیدن، و سپس مؤمنان را امر به رفتن در آن خیمه نمودن و تهنیت گفتن، و رسول خدا زن های خود را نیز برای عرض تبریک و تهنیت به آن خیمه فرستادن، همه و همه دلالت بر اعطاء منصب امارت و امامت و مقام ولایت به آنحضرت بوده است.

فلهذا دیدیم که شیخین: ابوبکر و عمر چون آنحضرت را ملاقات کردند زبان به تهنیت به ولایت گشوده و بَعَّ بَعْ لَكَ يَا بْنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصَبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ^۲ سردادند.

یعنی: «به از تو! آفرین، آفرین بر تو! ای پسر ابوطالب که روزگار خود را به این حال در آوردی (صبح کردی و شب کردی) که مولای من، و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای گشتی!»!

۱- (فرائد السمطين)، ج ۱، ص ۷۴ روایت ۴۰، با سند خود از خوارزمی متصلأ از ابی هارون عبیدی، از ابی سعید خدری، از رسول خدا ﷺ روایت می کند.

۲- (فرائد السمطين)، ج ۱، باب ۹، روایت ۳۰ و ۳۱ ص ۶۵، و باب ۱۱، روایت ۳۸ ص ۷۱، و باب ۱۳، روایت ۴۴ ص ۷۷؛ و «شواهد التنزیل» ج ۱، ص ۱۵۷، روایت ۱۲۰، و ص ۱۵۸، روایت ۲۱۳؛ و «تاریخ ابن عساکر» ج ۱، ص ۴۸، روایت ۵۴۶ و ۵۴۷، و ص ۷۶، روایت ۵۷۷، و ص ۷۸ روایت ۵۷۸، و ص ۷۶، روایت ۵۷۵. و در بعضی از روایات ابن عساکر، أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ آمده است.

و از جمله آنکه در احادیث بسیاری تعبیر از موقف روز غدیر، به لفظ نَصَب شده است، که رسول خدا می فرماید: خداوند مرا مأمور کرد که امام شما را برای شما نَصَب کنم. و لفظ نَصَب که در بسیاری از طُرُق حدیث با لفظ ولایت نیز مقرون وارد شده است، و به عنوان نَصَب ولایت آمده است دلالت بر مرتبه ای دارد که حکومت مطلقه برای تمام افراد اُمَّت است، و همان معنای امامت است که ملازم با اولویّت در اُمور راجع به اُمَّت است.

این لفظ مرتبه تازه ای را برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رساند که در آن روز عنایت شده است و تا آن روز سابقه نداشته است؛ و نمی تواند مانند مَحَبّت و نُصرت باشد که از قدیم بوده و برای همه افراد مسلمین به طور عام معلوم بوده است. لفظ نَصَب در موارد إقامة برای امر حکومت و تقریر ولایت است. مثلاً می گویند: سلطان فلان کس را به عنوان والی و حاکم برای فلان استان نصب کرد. و هیچگاه نمی گویند که او را به عنوان مُجَبّ و یا ناصر و یا محبوب و یا مُنصور و نظیر اینها از عناوینی که همه افراد مجتمع در آن مشترکند، نصب کرد. و این همان مقام خلافت و امامت و وصایت و قیام به اموری است که رسول خدا علی را از جانب خدا بدان منصوب فرمود.

شیخ الاسلام حَمُوئی باسند متصل خود از سُلَیم بن قَیس ه لالی روایت می کند که: من دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و جماعتی نشسته اند، و از علم و فقه و حدیث مذاکراتی دارند. و سپس حدیث را مفصلاً بیان می کند تا می رسد به اینجا که: زید بن ارقم و بَرَاء بن عَازِب و سَلْمَان و أَبُو ذَرّ و مِقْدَاد و عَمَّار برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که در حافظه خود داریم گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بر فراز منبر ایستاده بود و تو در پهلوی او بودی و می گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَالْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَوَصِيَّي وَخَلِيفَتِي، وَاللَّهِ قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ، فَقَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَتِي، وَأَمَرَكُمْ بِوَلَايَتِي. وَإِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي خَشْيَةً ظَنَنْ أَهْلِي النَّفَاقِ وَتَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي لِإِبْلَغِهَا (ط) أَوْ لِيُعَذِّبَنِي.^۱

۱- «فراند السمطين»، ج ۱ باب ۵۸، حدیث ۵۰، ص ۳۱۵ و ص ۳۱۶.

«ای مردم خداوند عزّوجلّ مرا امر کرد که برای شما امامتان، و آنکه بعد از من در میان شما قیام به امور دارد، و وصی من، و جانشین من، و آن که را خداوند عزّوجلّ در کتاب خود طاعت او را واجب کرده، و اطاعت از او را با اطاعت از من و اطاعت از خودش مقرون گردانیده، و شما را به ولایت او امر کرده است، نصب کنم. و من از ترسِ ظعنِ اهل نفاق و تکذیب آنها به پروردگارم مراجعه کردم، و او مرا بیم داد که یا باید ولایت علی را تبلیغ کنی، و یا من تورا عذاب می‌کنم».

وسید علی شهاب الدّین همدانی از عُمرین خطاب روایت کرده است که او گفت: نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا عَلَمًا، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِدِي عَلَيْهِمْ.^۱

«رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب را به عنوان شاخص نصب کرد و گفت: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. بار پروردگارا ولایت آنکس را داشته باش که او ولایت علی را دارد! و دشمن داشته باش آن که را که با علی دشمنی کند، و مخذول و خوارگردان آنکه را که علی را خوار کند؛ و یاری کن کسی را که علی را یاری کند. بار پروردگارا تو گواه من هستی بر این اُمت!»^۱ و از جمله آنکه ابن عباس پس از خاتمهٔ خطبهٔ پیغمبر گفت: وَجَبَتْ وَاللَّهِ فِي رِقَابِ الْقَوْمِ^۲ «سوگند به خداوند که ولایت علی، برگردنهای بزرگان و اعیان عرب ثابت و لازم شد»، یعنی گردنگیر شد.

اگر مراد از ولایت مَحَبَّت و یا نصرت بود آیا وجهی برای کلام ابن عباس متصوّر بود؟ زیرا تأیید و تقویت نصرت و مَحَبَّت، گردنگیر شدن ندارد، ولیکن منصب امامت و خلافت که مستلزم امارت و حکومت و فرمانروائی است برای افرادی که بخواهند شانۀ از زیر بار خالی کنند و در تحت آن حکومت نروند، گردنگیر شدن دارد.

۱- کتاب «مَوَدَّة الْقُرْبَى»، به نقل «ینابیع المَوَدَّة» طبع اسلامبول، ص ۲۴۹.

۲- «کشف الغُمَّة» علی بن عیسیٰ اربلی، ص ۹۴.

باری اینک که بحث در باره معنای مَوْلی در حدیث غدیر به پایان می رسد، چقدر مناسب است قصیده مرحوم سیدرضای هندی عرب را که معروف به قصیده کوثریه است در اینجا بیاوریم، و به برکات نفس نفیس رسول خدا ﷺ و

امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - متوسل گردیم؛ و از آن دوروح مقدسی که برتر از روح القدس است استمداد، و برای رفع موانع سیر، و پیمودن درجات قرب از آن بزرگواران، استجلاب خیر و رحمت از ذات حضرت احدیت کنیم.

این قصیده دارای پنجاه و چهار بیت است، بیست و چهار بیت اول آن در توسل به حضرت رسول الله است و بقیه آیات در توسل به حضرت امیرالمؤمنین و در محامد و مناقب و فضایل آن دُرّ شاهوار عالم امکان است:

أَمْ قَلَجَ تَغْرِكَ أَمْ جَوْهَرَ	وَرَحِيقُ رُضَائِكَ أَمْ سَكَّرَا
قَدْ قَالَ لِتَغْرِكَ صَانِعُهُ	إِنَّا أَعْظَمْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۲
وَالْخَالُ بِخَدِّكَ أَمْ مِسْكُ	نَقَطْتَ بِهِ الْوُزْدَ الْأَحْمَرَ ۳
أَمْ ذَاكَ الْخَالُ بِذَاكَ الْخَدِّ	فَتَنَّبَتِ النَّدْعَى مَجْمَرًا ۴
عَجَبًا مِنْ جَمْرِيهِ تَذَكُّو	وَبِهَذَا يَحْتَرِقُ الْعَنْبَرُ ۵
يَأْمَنُ تَبْدُو لِي وَفَرْتُهُ	فِي صُبْحِ مُحَيَّاهُ الْأَزْهَرُ ۶
فَأَجْنُ بِهِ فِي اللَّيْلِ إِذَا بَغَى	وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ ۷
إِزْحَمَ أَرْقًا لَوْلَمْ تَمْرَضُ	بِنِعَاسِ جُفُونِكَ لَمْ يَسْهَرُ ۸
تَبْيَضُ لِهَجْرِكَ عَيْنَاهُ	حَزَنًا وَمَدَامِعُهُ تَحْمَرُ ۹
بِاللُّغْشَاقِ لِمَفْتُونٍ	بِهَوَا رَشَاءِ أَخْوَى أَحْمَرُ ۱۰
إِنْ يَبْدُلِي ظَرْبِ غَنَى	أَوْلَاحِ لِيذِي نُسْكِ كَبْرُ ۱۱
أَمَنْتُ هَوَى بِنُبُوتِهِ	وَبِعَيْنِيهِ سِحْرُ يُؤْتَرُ ۱۲
أَضْفَيْتُ الْوُدَّ لِيذِي مَلَلٍ	عَيْشِي بِقَطِيعَتِهِ كَدَزْرُ ۱۳
يَأْمَنُ قَدْ آتَرَ هَجْرَانِي	وَعَلَى بِلُفْيَاهُ اسْتَأْتَرُ ۱۴
أَفَسَمْتُ عَلَيْكَ بِمَا أَوْلَيْتُكَ	النَّظْرَةَ مِنْ حُسْنِ الْمَنْظَرُ ۱۵
وَبِوَجْهِكَ إِذْ يَحْمَرُ حَيًّا	وَبِوَجْهِهِ مُجِبِّكَ إِذْ يَضْفَرُ ۱۶
وَبِلَوْلُؤِ مَبْسَمِكَ الْمَنْظُومِ	وَلَوْلُؤِ دَمْعِي إِذْ يَنْتَرُ ۱۷
أَنْ تَتْرَكَ هَذَا الْهَجْرَ قَلْبِي	بَلِيْقُ بِمِثْلِي أَنْ يُهَجَرَ ۱۸

فَاجِلِ الْأَفْدَاحِ بِصَرْفِ الرَّاحِ
وَأَشْغِلِ يُمْنَاكَ بِصَبِّ الْكَأِ
فَدَمُ الْعُنُقُودِ وَلَحْنُ الْعُودِ
بَكَّرَ لِلشُّكْرِ قُبَيْلَ الْفَجْرِ
هَذَا عَمَلِي فَاسْلُكْ سُبُلِي
فَلَقَدْ أَسْرَفْتُ وَمَا سَلَفْتُ
سَوَدْتُ صَحِيفَةَ أَعْمَالِي
هُوَ كَهْفِي مِنْ نُوبِ الدُّنْيَا
قَد تَمَّتْ لِي بِوَلَاتِيهِ
لِأُصِيبَ بِهَا الْحِطُّ الْأَوْقَى
بِالْحِفْظِ مِنَ النَّارِ الْكُبْرَى
هَلْ يَمْتَعْنِي وَهُوَ السَّاقِي
أَمْ يَطْرُدُنِي عَنْ مَائِدَةٍ
يَأْمَنُ قَدْ أَنْكَرَ مِنْ آيَاتِ
إِنْ كُنْتُ لِحَبْلِكَ بِالْأَيَّامِ
فَأَسْأَلُ بَدْرًا وَأَسْأَلُ أَحَدًا
مَنْ دَبَّرَ فِيهَا الْأَمْرَ وَمَنْ
مَنْ هَدَى حُصُونَ الشَّرِكِ وَمَنْ
مَنْ قَدَّمَ طُهُ وَعَلَى
فَأَسْأَلُكَ أَبَا حَسَنِ بِسِوَاكَ
أَنْتَى سَاوُوكَ بِمَنْ نَاوُوكَ
مَنْ غَيْرُكَ مَنْ يُدْعَى لِلْحَرْبِ
أَفْعَالُ الْخَيْرِ إِذَا انْتَشَرَتْ
وَإِذَا ذُكِرَ الْمَعْرُوفُ فَمَا
أَخْيَيْتَ الدِّينَ بِأَبْيَضٍ قَدْ
فُظِبًا لِلْحَرْبِ يُدِيرُ الصَّرْبَ
فَأُصَدِّعُ بِالْأَمْرِ فَتَاصِرُكَ التَّبَارُ

عَسَى الْأَفْرَاحُ بِهَاتِنَشْرَ ١٩
سِ وَخَلَّ بِسِرَاكَ لِلْمَرْهَرِ ٢٠
يُعِيدُ الْخَيْرَ وَيَنْفِي الشَّرَّ ٢١
فَصَفْوَالَهُ هُرِّ لِمَنْ بَكَرَ ٢٢
إِنْ كُنْتَ تَقِرُّ عَلَيَّ الْمُتَكْرَرِ ٢٣
لِنَفْسِي مَا فِيهِ أَعْدَزُ ٢٤
وَوَكَلْتُ الْأَمْرَ إِلَيَّ حَيْدَرُ ٢٥
وَشَفِيعِي فِي يَوْمِ الْمَحْشَرِ ٢٦
نَعَمْ جَمَّتْ عَنِّي أَنْ تُشْكِرَ ٢٧
وَأَخْصَصَ بِالسَّهْمِ الْأَوْفَرَ ٢٨
وَالْأَمْنِ مِنَ الْقَرْعِ الْأَكْبَرِ ٢٩
أَنْ أَشْرِبَ مِنْ حَوْضِ الْكُوْثَرِ ٣٠
وُضِعَتْ لِلْقَانِعِ وَالْمُعْتَرِ ٣١
أَبَا حَسَنِ مَا لَا يُنْكَرُ ٣٢
جَحَدَتْ مَقَامَ أَبِي شُبَّرِ ٣٣
وَسَلَّ الْأَحْرَابَ وَسَلَّ حَيْبَرَ ٣٤
أَزْدِي الْأَبْطَالَ وَمَنْ دَمَّرُ ٣٥
شَادَ الْإِسْلَامَ وَمَنْ عَمَّرُ ٣٦
أَهْلِي الْإِيمَانَ لَهُ أَمْرُ ٣٧
وَهَلْ بِالطُّوْدِ يُقَاسُ الدَّرُ ٣٨
وَهَلْ سَاوُوكَ بِمَنْ نَاوُوكَ ٣٩
وَلِلْمِخْرَابِ وَلِلْمِنْبَرِ ٤٠
فِي النَّاسِ قَانَتْ لَهَا مَصْدَرُ ٤١
لِسِوَاكَ بِهِ شَيْءٌ يُذْكَرُ ٤٢
أُودِعَتْ بِهِ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ ٤٣
وَيَجْلُو الْكَرْبَ بِيَوْمِ الْكَرِّ ٤٤
الْبَّتَارُ وَشَانِيكَ الْأَبْتَرُ ٤٥

لَوْلَمْ تُؤْمَرْ بِالصَّبْرِ وَكُظْمِ	الْغَيْظِ وَلَيْتَكَ لَمْ تُؤْمَرْ ٤٦
مَا نَالَ الْأَمْرَ أُخُوْتَيْمِ	وَلَا تَسَاوَلَهُ مِنْهُ حَبْتَرُ ٤٧
مَا آلَ الْأُمْرُ إِلَى التَّحْكِيمِ	وَزَائِلَ مَوْفِنَهُ الْأَشْتَرُ ٤٨
لَكِنَّ أَعْرَاضَ الْعَاجِلِ مَا	عَلِقَتْ بِرِدَائِكَ يَا جَوْهَرُ ٤٩
أَنْتَ الْمُهْتَمُّ بِحِفْظِ الدِّينِ	وَعَيْرُكَ بِالذَّنْبِ تَغَيَّرَ ٥٠
أَفْعَالُكَ مَا كَانَتْ فِيهَا	إِلَّا ذِكْرِي لِمَنْ أَدَّكَ ٥١
حُجَجًا زُفَّتْ بِهَا الْخُصَمَاءُ	وَنَصْرَةً لِمَنْ اسْتَبَصَّرَا ٥٢
آيَاتُ جَلَالِكَ لَا تُخْصَى	وَصِفَاتُ كَمَالِكَ لَا تُحْصَرُ ٥٣
مَنْ طَوَّلَ فِيكَ مَدَائِحَهُ	عَنْ أَدْنَى وَاجِبِهَا قَصَّرَ ٥٤
فَأَقْبَلْ يَا كَعْبَةَ آمَالِي	مِنْ هَدْيِ مَدِيحِي مَا اسْتَيْسَرَ ٥٥

۱- «این دندان‌های پیشین توست که جدا جدا شده، و به طور منظم قسمت شده است، یا آنکه گوهری است نهاده شده؟! و این آب دهان مکیده شده تو، شراب پاک و خالص است، و یا آنکه شکر شیرین است؟!»

۲- در وصف دندان‌های پیشین تو، آفریدگارش آنرا چشمه کوثر خوانده، و آیه اِنَّا اَعْظَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ نَازِلًا فرمود.

۳- واینکه بر روی گونه تو، و در روی چهره توست خالی است که گذاشته شده، و یا آنکه مشکی است که با آن، گل سرخ را نقطه گذاری کرده‌ای؟!»

۴- یا آنکه آن خال بر روی آن گونه، تو گوئی عودی است که در مجمره آتش نهاده‌ای؟!»

۵- در شگفتیم که چگونه از آن مجمره آتش، پیوسته لهب و شعله از جمره و سرخی‌های آتشش ساطع است، ولی معذک آن قطعه عطر عنبری که در آن نهاده شده است محترق نمی‌شود و گداخته نمی‌گردد؟!»

۶- ای آن کسی که با گیسوان او یخته شده از دو بنا گوش، در اطراف سیمای درخشان و چهره تابناک که همچون سپیده صبح نورانی است، بر من ظاهر و آشکار شدی.

۷- پس به سبب آن گیسوان است که در شب تاری که جهان را می‌پوشاند من مختفی می‌شوم؛ و با آن چهره رخش‌ان است که در سپیده صبح چون نقاب و پرده از

- رخ برمی دارد نمایان می شوم.
- ۸- ترجم آور بر مریضی که از چشمان خمار آلوده تو، شب را تا به صبح بیدار مانده است؛ و اگر هرآینه آن چشمان فتان و جادوی تونبود مریض نمی شد.
- ۹- از غصه و آندوهی که از هجران تو براو وارد شده است دو چشمانش نابینا و سفید رنگ، و مجاری اشک در آن چشمان، قرمز رنگ شده است.
- ۱۰- ای جماعت عاشقان بیائید و به فریاد این من مجنون و دیوانه برسید، که در عشق بچه آهوی قرمز رنگی که قرمزی آن به سیاهی می زند، گرفتار آمده است!
- ۱۱- که (از قرط حسن و جمال) اگر برای شخصی که مشغول طرب است ظاهر شود، به رقص آید و آواز سر دهد. و اگر برای شخصی که مشغول عبادت و توجه به خداست نمایان گردد صدای الله اکبرش بلند شود.
- ۱۲- من از روی فرط عشق و محبت به او، به نبوت او ایمان آوردم درحالی که سحر و جادوی قوی و برگزیده از دو چشم او ظاهر بود.
- ۱۳- من مراتب محبت و عشق خود را برای کسی که در او حال ضجرت و ملالت پدیدار شده است پاک و خالص گردانیدم؛ او عیش مرا به فراق و بریدن از ما، تیره و مگدّر ساخت.
- ۱۴- ای کسی که هجران و دوری مرا از خودت در نظر گرفته و اختیار کرده ای؛ و در ملاقات و زیارت خود غیر مرا بر من برگزیده و انتخاب نموده ای.
- ۱۵- سوگند یاد می کنم برتوبه آن زیبایی رخسار و حسن منظری که به تو هیئت زیبا و چشم انداز نیکو داده است؛
- ۱۶- و سوگند به چهره و سیمای تو در آن زمانی که از شرم و حیا سرخ می شد؛ و به چهره و سیمای دوست تو در آن زمانی که زرد می شد؛
- ۱۷- و سوگند به لؤلؤ دندان پیشین تو که به یک رشته درآمده؛ و به لؤلؤ اشک سرازیر من در آن زمانی که بر چهره ام می ریزد و پخش می شود؛
- ۱۸- اینکه دست از این اعراض و دوری بازداری! و این هجران را ترک کنی! زیرا که سزاوار همچومنی نیست که مهجور گردد.
- ۱۹- پس قدح ها را برای نوشیدن شراب به گردش درآور، که امید است با این قدح ها سرور و شادمانی انتشار یابد.

- ۲۰- دست راست خود را برای ریختن شراب در کاسه نگهدار؛ و دست چپ خود را برای نواختن عود و به صدا درآوردن تار به کار انداز.
- ۲۱- زیرا که خون سرخ خوشه انگور و صدای دلنواز عود خیر و خوبی می آورد، و شرّ و بدی را می برد.
- ۲۲- قدری قبل از طلوع صُبح صادق، برای مستی برخیز و برمستی بشتاب! زیرا که خالصها و برگزیده های روزگار برای کسی است که سحر خیز باشد.
- ۲۳- اینست عمل من! پس تو هم اگر از کسانی هستی که در کارهای مُنکر ثابت قدم می باشی از همین راههایی که من رفته ام برو، و در این مسالک گام بردار!
- ۲۴- پس حقّاً من در کارهای خود زیاده روی و اِسراف کرده ام و برای خود چیزی از پیش نفرستاده ام که در آن برای من مایه عذری باشد.
- ۲۵- من نامه اعمال خود را سیاه کرده ام، ولیکن اَمْر خود را به حیدر واگذار نموده ام.
- ۲۶- اوست پناهگاه من در نوائب و مصائب دنیا، و اوست شفیع من در روز رستاخیز.
- ۲۷- در پرتو ولایت او نعمت های فراوانی به من اُرزانی شده است که از شکر و سپاس برتر است.
- ۲۸- برای آنکه در اثر آن نعمت های ولائی، من به نصیب فراوانتر برسم، و به سهمیه بیشتری اختصاص یابم.
- ۲۹- در مصونیت از بزرگترین آتش های قیامت، و امان از بزرگترین قَزَع و دهشت روز باز پسین.
- ۳۰- آیا می شود او مرا از آشامیدن آب حوض کوثر منع کند، در حالی که او ساقی کوثر است؟
- ۳۱- آیا می شود او مرا از سفره ای که برای مسکین سائل متذلل و برای هر مسکین غیر سائل گسترده شده است، جلوگیری نماید؟
- ۳۲- ای کسی که تو در باره اَبُو اَلْحَسَنِ اِنکار آیات و شواهدی را می نمائی که اَبداً قابل انکار نیست!

- ۳۳- اگر تو از روی جهل به تاریخ وقایع و حوادث روزگار، مقام اَبُو شُبَّر (علی) را انکار می کنی!
- ۳۴- پس درباره مقام و منزلت او از بَدْر سؤال کن! و از اُحُد سؤال کن! و از اَحْزَاب بپرس! و از خَیْبَر بپرس!
- ۳۵- چه کسی در این وقایع و جنگ‌ها تدبیر امور را نمود؟ و چه کسی شجاعان روزگار را به زمین انداخت؟ و چه کسی آنان را هلاک کرد و به دیار عدم و نیستی فرستاد؟
- ۳۶- چه کسی قلعه‌های مستحکم شرک و کُفْر را واژگون ساخته و فروریخت؟ و چه کسی کاخ اسلام را مُشید و بلند و رفیع نمود؟ و چه کسی اسلام را آباد کرد، و حیات بخشید؟
- ۳۷- چه کسی او را حضرت طه (رسول خدا) بر همه مردم مقدم داشت؟ و او را بر جمیع اهل ایمان امیر و سید و سالار نمود؟
- ۳۸- ای اَبُو اَلْحَسَنِ تورا با غیر تو مقایسه کردند؛ مگر می شود کوه را با ذره مقایسه کرد؟
- ۳۹- چگونه تورا با کسانی که با تودشمنی کردند و در مقابل تو قرار گرفتند مساوی و برابر شمردند؟ و آیا چنین منزلتی را دارند که با دولنگه نعلین قَبْر: غلام تو برابر شوند؟
- ۴۰- چه کسی غیر از تو بود که هم برای جنگ و محاربه، و هم برای عبادت و محراب، و هم برای منبر و خطابه خوانده شود و برگزیده گردد؟
- ۴۱- چون تمام کارهای معروف و شایسته در میان مردم انتشار یابد از تو سرچشمه گرفته است، و مَصْدَر و مُوَلِّد آن تو بودی!
- ۴۲- و چون تمام کارهای نیکورا نام ببرند، همه اش برای توست! و برای غیر تو چیز قابل ذکری نیست!
- ۴۳- دین خدا را زنده کردی با شمشیر بُرّانی که مرگ سرخ را در آن به ودیعت نهفته بودی!
- ۴۴- شمشیر تو قَطِبِ مَدَارِ جنگ بود، که برای زدن و بریدن و جدا کردن پیوسته در دَوْران و گردش بود؛ و در روز حمله، غُصّه و اُنْدوه را می زدود.

- ۴۵- پس با صدای بلند اعلان به امر خود کن! چون یاری کننده تو اینک
هلاک کننده و بُزنده و کوبنده و قطع کننده است؛ و مذمت کننده تو مقطوع
الدَّئِبِ وُدْم بریده است.
- ۴۶- چنانچه تو مأمور به صبر و شکیبائی و فرو نشانیدن خشم و غضب نبودی!
و ایکاش که مأمور نبودی!
- ۴۷- به امر ولایت بر مردم و خلافت، اَبُوْتَيْم (ابوبکر) نائل نمی شد و سپس
حَبْتَر (عمر) به ولایت از ناحیه او نمی رسید.
- ۴۷- (نسخه بدل) پس مآل و بازگشت امر به تحکیم حَكَمَيْنِ منتهی نمی شد؛ و
مالک اشتر از موقف خود در نبرد مفارقت نمی نمود.
- ۴۸- ولیکن أعراض و طواری این دنیای عاجل، به ردای تو نچسبید و تعلق
نگرفت، ای نادره جوهر عالم وجود!
- ۴۹- توییگانه فردی بودی که برای دین خدا اهتمام نمودی! و غیر توبه دنیا
مغرور شد!
- ۵۰- هیچیک از افعال و کردار تونیست مگر آنکه برای افراد متذکر و حَقّ-
جو، موجب تذکر و یادآوری شود.
- ۵۱- آن افعال حُجَّت هائی است که با آن دشمنان را مُلْزَم کرده ای! و موجب
بیداری و هشیاری است برای کسانی که مستبصر باشند.
- ۵۲- نشانه های جلال و آیات عظمت توبه شمارش در نمی آید! و صفات
کمال تو نیز قابل شمردن نیست!
- ۵۳- کسی که درباره تو مدیحه های خود را طولانی کند و سخن به درازا
کشاند، بازهم از عهده اداء حق واجب کوچک ترین مدایح تو کوتاهی کرده
است!
- ۵۴- پس ای کعبه آمال من بپذیر از مدائح من این مقدار مختصر و میسوری را
که به عنوان قربانی خود به پیشگاه تو هدیه آورده ام.»
- أقول: آنچه در السنة فضلاء معروف است که تمام این قصیده درباره
أمیرالمؤمنین عليه السلام است، و از بیت أول: أَمَقَّلِحُ نَعْرُكُ أُمِّ جَوْهَرِ خَطَابِ به آنحضرت
است، در نزد حقیر تمام نیست؛ و شواهد بر آن بسیار است: أولاً همه رسول الله را

مُفَلِّحِ الْأَسْنَانَ شمرده‌اند یعنی دندان‌های پیشین آنحضرت بهم متصل نبوده و با هم فاصله داشته است. ثانیاً در بیت دوم: **إِنَّا أَعْظَمْنَاكَ الْكُؤُورَ** درباره حضرت رسول الله است. ثالثاً در بیت دوازدهم می‌گوید: **آمَنْتُ هَوَىٰ بُنُوْتِيهِ**، و معلوم است که نبوت از رسول الله بوده است. رابعاً در بیت شانزدهم می‌گوید: **وَبَوَّجْهَكَ إِذْ يَحْمَرُّ**، و این سرخ شدن رو و چهره را از روی حیا و شرم از احوال رسول الله شمرده‌اند: **وَهُوَ رَجُلٌ حَيِّيٌّ**. و همچنین سایر ابیات همه به رسول خدا انطباق است.

شاعر این قصیده را درباره رسول خدا ﷺ ادامه می‌دهد تا می‌رسد به بیت بیست و پنجم: **سَوَّدْتُ صَحِيفَةَ أَعْمَالِي * وَوَكَّلْتُ الْأَمْرَ إِلَىٰ حَيْدَرٍ**. از اینجا تا آخر قصیده را درباره امیرالمؤمنین عليه السلام سروده است. و الحق نغز و جالب سروده است.

گویند که به واسطه سرودن این قصیده، در مسابقاتی که درباره سرودن اشعار درباره امیرالمؤمنین عليه السلام در عراق صورت گرفت، برنده شد و جایزه و سبق را دریافت کرد، **وَلِكُلِّ بَيْتٍ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ. رَحِمَهُ اللَّهُ رَحْمَةً وَاسِعَةً وَحَشْرَهُ مَعَ مَوَالِيهِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ**.

ابن عساکر با سند متصل خود از عمار ذُهنی از ابوفاخته روایت کرده است که: **أَقْبَلَ عَلِيٌّ وَعُمَرُ جَالِسٌ فِي مَجْلِسِهِ؛ فَلَمَّا رَأَاهُ عُمَرُ تَضَعُضَعٌ وَتَوَاضَعٌ وَتَوَسَّعَ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ. فَلَمَّا قَامَ عَلِيٌّ قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّكَ تَضَعُضَعُ بِعَلِيٍّ صَنِيعًا مَا تَضَعُّهُ بِأَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ! قَالَ عُمَرُ: وَمَا رَأَيْتَنِي أَضَعُّ بِهِ؟! قَالَ: رَأَيْتُكَ كُلَّمَا رَأَيْتَهُ تَضَعُضَعْتَ وَتَوَاضَعْتَ وَأَوْسَعْتَ حَتَّى يَجْلِسَ! قَالَ: وَمَا يَمْتَنِعُنِي وَاللَّهِ إِنَّهُ لِمَوْلَايَ وَمَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ.**^۱

«علی بن ابیطالب وارد شد در حالی که عمر در مجلس خود نشسته بود؛ همینکه عمر چشمش به او افتاد خود را به حال تذلل و خشوع درآورد و تواضع کرد و برای او جاباز کرد. چون علی از مجلس برخاست، بعضی از قوم گفتند: ای امیر مؤمنان! ما می‌بینیم که تو با علی رفتاری می‌کنی که با احدی از اصحاب محمد نمی‌کنی! عمر گفت: چه رفتاری را دیدی که من نسبت به او کردم؟! گفت:

۱- «تاریخ دمشق»، ج ۱، ص ۸۲ حدیث شماره ۵۸۲.

من تورا دیده‌ام که هر وقت او را دیده‌ای خشوع و خضوع نموده‌ای و تواضع کرده‌ای و برای او در مجلس برای نشستن جا باز کرده‌ای! عمر گفت: چه چیز موجب می‌شود که من اینگونه رفتار را نکنم؟ سوگند به خدا که او مولای من و مولای هر فرد مؤمنی است».

و در کتاب «فتوحات اسلامیة» آورده است که: یکبار علی بن ابیطالب بر علیه یک مرد اعرابی حکمی کرد، و آن مرد عرب به حکم او راضی نشد؛ عمر گریبان او را گرفت و به او گفت: **وَيْلَكَ إِنَّهُ مَوْلَاكَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ!** «ای وای بر تو! او مولای تو و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای است»!

و ظبرانی تخریج کرده است که: به عمر گفتند: **إِنَّكَ تَضَعُ يَدِي عَلَى أَى مِنَ التَّعْظِيمِ - سَيِّئًا لَا تَضَعُ مَعَ أَحَدٍ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ!** فَقَالَ: إِنَّهُ مَوْلَاى. ۲ «تواضع به جهت تعظیم و توقیر با علی کاری می‌کنی که با هیچیک از صحابه رسول خدا نمی‌کنی! عمر گفت: به جهت آنکه او مولای من است».

۱- «الفتوحات الإسلامية»، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. و نیز گفته است که: زرقانی مالکی در «شرح مواهب» ص ۱۳ از دارقطنی روایت کرده است.